

دینسجام



فصلنامه علمی

پژوهش‌های نهج البلاغه

سال بیست و سوم / تابستان ۱۴۰۳ / شماره ۸۱

شاپا: ۸۰۵۱ - ۱۷۳۵

صاحب امتیاز: بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

مدیر مسئول: سید جمال‌الدین دین‌پرور

سر دبیر: محمدجواد ارسطا

هیئت تحریریه:

محمدجواد ارسطا	دانشیار دانشگاه تهران
احمد بهشتی	استاد دانشگاه تهران
منصور پهلوان	استاد دانشگاه تهران
جلیل تجلیل	استاد دانشگاه تهران
سید محمد مهدی جعفری	استاد دانشگاه شیراز
احمد خاتمی	استاد دانشگاه شهید بهشتی
محمد مهدی رکنی	استاد دانشگاه فردوسی
سید مصطفی محقق‌داماد	استاد دانشگاه شهید بهشتی
مجید معارف	استاد دانشگاه تهران
عبدالله موحدی محب	دانشیار دانشگاه کاشان

ویراستار علمی: حجت‌الله شیرمحمدی

مترجم عربی: علیرضا محمدرضایی / مترجم انگلیسی: ماندانا محمدی کلاهدوز

مدیر اجرایی: محمد حسین محامد

نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

تلفن دفتر فصلنامه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۶۴۴۰

وبگاه: www.nahjmagz.ir / پست الکترونیک: nahjmagz@gmail.com

بر اساس نامه شماره ۳/۱۴۴۹۴۱ در جلسه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۱ کمیسیون بررسی نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری درجه «علمی - پژوهشی» از شماره ۳۰ به فصلنامه پژوهش‌های نهج‌البلاغه اعطا شده است.

فصلنامه پژوهش‌های نهج‌البلاغه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه‌سازی می‌شود.

همچنین در وبگاه‌های زیر به صورت تمام متن قابل دریافت است:

www.nahjmagz.ir
www.isc.gov
www.noormags.com

راهنمای نویسندگان مقالات



۱. مقاله ارسالی باید پژوهشی، گویای نوآوری در مسائل نهج البلاغه و دارای ساختار ذیل باشد:

- ۱- ۱. **عنوان**، کوتاه و گویای محتوای مقاله باشد.
- ۱- ۲. **چکیده**، آینه تمام‌نمای مقاله شامل معرفی موضوع، ضرورت و اهمیت پژوهش و یافته‌های پژوهش باشد.
- ۱- ۳. **واژگان کلیدی**، شامل حداکثر ۶ واژه از کلمات دارای نقش نمایه و فهرست باشد.
- ۱- ۴. **طرح مسئله**، مسئله تحقیق به صورت روشن طرح و تبیین گردد و به پیشینه تحقیق و نوآوری آن اشاره شود.
- ۱- ۵. **بدنه اصلی مقاله**، با جهت‌گیری انتقادی، تحلیلی، مستند و مستدل
- ۱- ۶. **نتیجه**، شامل یافته‌های تحقیق متناسب با طرح مسئله باشد.
- ۱- ۷. **منابع و مآخذ**، با ترتیب الفبایی بر اساس الگوی ذیل:

- کتاب

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار، عنوان کامل اثر، مترجم یا محقق، شماره جلد، محل نشر، ناشر.
کیندری بیهقی، قطب الدین، ۱۳۷۵ش، **حدائق الحقایق فی شرح نهج البلاغه**، تصحیح: عزیز الله عطاردی، ج ۲، قم: بنیاد نهج البلاغه.

- مقاله

نام خانوادگی (شهرت)، نام، سال انتشار، «عنوان مقاله»، عنوان مجله، شماره، صفحات، محل نشر، ناشر.
حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۰، «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه»، **یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه**، ص ۵۹ - ۴۷، تهران: بنیاد نهج البلاغه.

* اگر دو اثر از یک مؤلف با تاریخ مشابه وجود دارد با حروف الفبا متمایز گردد.

* منابع لاتین نیز به همین ترتیب از چپ به راست معرفی شوند.

۲. ارجاع‌ها بر اساس الگوی ذیل درون‌متن باشد:

- کتاب و مقاله: (نام خانوادگی، سال انتشار: جلد / صفحه) مانند: (کیذری، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۴۸)

- آیات قرآن، مانند: (بقره / ۵۳)

- متن نهج البلاغه، مانند: (خطبه ۵۳)، (نامه ۵۳)، (حکمت ۵۳)

۳. عبارت لاتین به صورت پاورقی بیاید.

۴. به منابع دست اول ارجاع داده شود.

تذکر جهت ارسال مقاله

— نام و نام خانوادگی نویسنده (نویسندگان)، میزان تحصیلات، رتبه علمی، پست الکترونیکی و شماره نویسنده ضروری است.

- مقاله در محیط *word 2016* به بالا و از طریق سامانه نشریه به نشانی www.nahjmagz.ir ارسال شود.

- حجم مقاله حداکثر ۷۵۰۰ کلمه باشد.

— مقاله ارسالی نباید در هیچ نشریه داخلی و خارجی چاپ شده باشد یا هم‌زمان به مجله دیگری ارسال شود.

— مقاله پس از بررسی اولیه در صورت تناسب با موضوع مجله و رعایت اصول نگارش مقاله جهت داوری دو یا سه داور ارسال می‌شود.

- مقاله پس از تأیید داوران و سردبیر پذیرش و در نوبت چاپ قرار خواهد گرفت.

- مقاله ارسالی در صورت تأیید یا عدم تأیید بازگردانده نمی‌شود.

- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.

- حق چاپ پس از پذیرش برای مجله محفوظ است.

فهرست

- سخن مدیر مسؤول.....۷
- اولین مخلوق عالم ماده و آیات مبدأ خلقت با محوریت قرآن و خطبه اول نهج البلاغه.....۱۹
حمیده آشنا
- بررسی تحلیلی دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام در مورد فراتاریخی بودن قرآن بر اساس نهج البلاغه.....۴۳
مرضیه محمص / سید احمد هاشمی علی آبادی
- بررسی تطبیقی روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام و روان شناسان نظریه یادگیری.....۶۳
زینب رحیمی / رضا کهساری / نعمت ستوده اصل
- بررسی روش‌ها و اهداف مبارزه جریان نفاق قاسطین با امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و پیامدها.....۸۹
علی اسماعیلی / حسین جوان آراسته
- بسترهای تعالی بخش نیروی دفاعی از منظر نهج البلاغه.....۱۰۷
علیرضا کمالی
- راهکارهای سبک زندگی مطلوب در حوزه فردی و اجتماعی در نهج البلاغه.....۱۳۱
کریم علی محمدی / مریم نوبری / عبدالمجید علیمحمدی
- رفتارشناسی سیاسی امام علی علیه السلام با رویکرد تاریخی به نهج البلاغه.....۱۵۹
الناز پروانه زاد
- مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از منظر امیرالمؤمنین در نهج البلاغه.....۱۹۵
روح الله کلباسی
- موسیقی عبارات نهج البلاغه در فرآیند ترکیب و آرایش معطوف به واژگان و تأثیر آن بر معنابخشی.....۲۱۳
ام البنین خالقیان / حمراء علوی
- مؤلفه‌ها و شاخصه‌های انسان سالم در تراز نهج البلاغه.....۲۳۷
عبدالله غلامی / ناهید باقری
- هندس‌ه مبانی تعیین حاکم از منظر نهج البلاغه.....۲۶۳
سیدحسین هاشمی
- ERROR! BOOKMARK NOT DEFINED..... چکیده عربی و انگلیسی

بسمه تعالی

پیشگامان نهضت نهج‌البلاغه پژوهی

گرچه بیش از هزار سال از تألیف نهج‌البلاغه می‌گذرد و در زمانی بیش از ۴۰۰ خطبه از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام مورد توجه، حفظ، قرائت و مطالعه قرار می‌گرفته است، ولی در سده‌های اخیر مورد بی‌مهری و بی‌توجهی عموم بوده و مردم کمتر از آن بهره می‌بردند و تنها در حوزه‌های خاص و محققان مطرح بوده است.

به برکت انقلاب اسلامی و گشوده شدن درهای فرهنگ اسلامی و دفع موانع شدید حکومت فاسد پهلوی، فرصتی پیش آمده تا دوباره نهج‌البلاغه در سطحی گسترده‌تر از حوزه و دانشگاه، یعنی عموم مسلمانان بویژه شیعیان و علاقمندان به ولایت علوی مطرح شده تا از برکات آن استفاده شود. این امر نیاز به یک نهضت فرهنگی قدرتمندی داشت تا بتواند فراگیر و مورد توجه و اقبال عموم قرار گیرد و صد البته بیان و توصیف شخصیتی ممتاز و برجسته‌ای را می‌طلبید که واجد شرایط ویژه علم و عمل باشد.

در این رابطه امام راحل رضوان الله علیه بدون تردید از پیشگامان نهضت نهج‌البلاغه پژوهی بوده و در این میدان وارد شده و با پیام تاریخی و علمی خود به کنگره هزاره نهج‌البلاغه و نیز درج در وصیت نامه سیاسی الهی خود این دفتر را گشودند و با صراحت اعلام کردند:

«ما مفتخریم که کتاب نهج‌البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب‌هایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است از امام معصوم ما است».

و نیز در پیام به کنگره هزاره نهج‌البلاغه برای اولین بار در تاریخ معاصر درباره نهج‌البلاغه و جایگاه و اهمیت آن در شؤون مختلف اجتماعی سیاسی و دیگر ابعاد مطالبی را ایراد نموده که برای ارباب معرفت و علوم، اندیشمندان و محققان فتح باب شده تا درباره این کتاب عظیم به بحث و بررسی و تألیف و پژوهش بنشینند و از حقایق نهفته در آن برای سامان دادن به زندگی عالی انسانی در جامعه امروز بشری بهره‌ور گردند.





«و اما کتاب نهج البلاغه که نازلۀ روح اوست (امیرالمؤمنین علیه السلام) برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی خود معجونست برای شفا و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه ای است دارای ابعادی به اندازه ابعاد یک انسان و یک جامعه بزرگ انسانی از زمان صدور آن تا هرچه تاریخ به پیش رود و هرچه جامعه ها به وجود آید و دولت‌ها و ملت‌ها محقق شوند و هرچه متفکران و فیلسوفان و محققان بیابند و در آن غور کنند و غرق شوند...».

و سپس برای گسترش فرهنگ نهج البلاغه خطاب به دانمندان و پژوهشگران چنین توصیه کردند: «اینک امید آن است که شما دانشمندان و متفکران متعهد که در کنگرۀ ارجمند هزارۀ نهج البلاغه گرد هم آمدید، ابعاد عرفانی و فلسفیو اخلاقی و تربیتی و اجتماعی و نظامی و فرهنگی و دیگر بُعدها را بمقدار میسور بیان فرمایید و این کتاب را به جوامع بشری معرفی نموده و عرضه دارید که این متاعی است که مشتریان آن انسانها و مغزهای نورانی است...».

نقش پیام امام در رابطه با نهج البلاغه پژوهی

بعد از انتشار پیام امام در رسانه های داخلی و خارجی و ترجمۀ آن به زبانهای زندۀ دنیا، موج اقبال دانشمندان و محققان به سوی این کتاب جاری شد و حوزه و دانشگاه به پا خاست و کتابها، رساله هاو پایان نامه ها تدوین یافت و مجله ها و فصلنامه ها در این رابطه به وجود آمد. به طوریکه هم اکنون صدها مقاله از اساتید و دانشجویان مقطع عالی تحصیلیبه دست ما رسیده است.

پیام امام و برخورد حکیمانه، آگاهانه و موقع شناسانۀ ایشان باعث شد که مطالعه، تدریس و پژوهش نهج البلاغه در حوزه و دانشگاه رونق یافت و در جامعه، جلسات، هیأت‌ها و مجالس سخنرانی مورد استقبال قرار گرفت. بطوریکه طبق آمار وزارت ارشاد هزار جلسه و کلاس در رابطه با نهج البلاغه تشکیل می گردود در بعضی از شهرستان ها حرکت جالبی در سطح عموم در منازل تحت عنوان «خانۀ نهج البلاغه» شکل گرفته و مورد توجه و رفت و آمد علاقمندان می باشد و نیز حفظ نهج البلاغه در کنار حفظ قرآن رائج گردیده است و ترجمۀ نهج البلاغه در زبان فارسی از مرز پنجاه ترجمه گذشته و نیز به زبانهای زندۀ دنیا ترجمه و در سایت‌های معروف پارگزاری شده است. همچنین رشته نهج البلاغه در دانشگاه‌های ایران در مقاطع مختلف تحصیلی تا سطح دکتری به ثبت رسیده است و دانشجویان در این رابطه به تحصیل می پردازند و اساتید برجسته ای چون مرحومان دکتر شهیدی و دکتر گرجی و دیگران به تدریس پرداختند.

و در دنیا در رابطه با نهج البلاغه بعنوان مرکز چاپ و نشر، پژوهش، تدریس و تألیف ۱۲۵ مرکز تأسیس و دائر گردیده است و در سازمان بین الملل نهج البلاغه مورد توجه و استناد قرار گرفت.^۱

۲. استاد شهید آیت الله مطهری

از کسانی که در رابطه با نهج البلاغه و احیای فرهنگ علوی گام بلندی برداشته و آن را بطور جدی مطرح کردند مرحوم آیت الله شهید مطهری رضوان الله علیه بودند که از سال ۱۳۲۰ شمسی در جریان ملاقات و استفاده از استاد بزرگ نهج البلاغه، به فکر نشر و گسترش آن برآمدند. اکنون در این باره پای سخنان استاد مطهری می‌نشینیم و نقش ایشان را به عنوان یکی از پیشگامان نهضت نهج البلاغه پژوهی می‌خوانیم و می‌شنویم:

در سال ۱۳۲۰ پس از پنج سال که در قم اقامت داشتم برای فرار از گرمای قم به اصفهان رفتم. تصادف کوچکی مرا با فردی آشنا با نهج البلاغه آشنا کرد. او دست مرا گرفت و اندکی وارد دنیای نهج البلاغه کرد. آن وقت بود که عمیقاً احساس کردم این کتاب را نمی‌شناختم و بعدها مکرر آرزو کردم که ای کاش کسی پیدا شود و مرا با دنیای قرآن نیز آشنا سازد.

دریغ است در این مقدمه از آن بزرگمرد ... یادی نکنم و ذکر خیری ننمایم... او هم فقیه بود و هم حکیم و هم ادیب و هم طبیب. فقه و فلسفه و ادبیات عربی و فارسی و طب قدیم را کاملاً می‌شناخت و در برخی متخصص درجه اول به شمار می‌رفت... «قانون» بوعلی را ... به خوبی تدریس می‌کرد... اما یگانه تدریسی که با علاقه می‌نشست نهج البلاغه بود. نهج البلاغه به او حال می‌داد و روی بال و پر خود می‌نشاند و در عوالمی که ما نمی‌توانستیم درست درک کنیم سیر می‌داد.

او با نهج البلاغه می‌زیست، با نهج البلاغه تنفس مس کرد... غالباً جریان کلمات نهج البلاغه بر زبانش با جریان سرشک از چشمانش برمحاسن سپیدش همراه بود.

ادیب محقق، حکیم متألّه، فقیه بزرگوار، طبیب عالیقدر، عالم ربانی مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای شیرازی اصفهانی (قدس سره)^۲



۱. شماره ۳۲ فصلنامه نهج البلاغه
۱. کتاب سیری در نهج البلاغه (مقدمه)



نقش کتاب سیری در نهج البلاغه در نهضت نهج البلاغه پژوهی

در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ که جو حاکم بر کشور سلطه بیگانگان و فرهنگ طاغوتی بود و فعالیت‌های مذهبی، بویژه زیربنایی و علمی تحت کنترل شدید و فشار و خفقان زائدالوصفی بود، علامه شهید مطهری بحث نهج البلاغه را مطرح کرده و در جلساتی ویژه به تدریس و تفسیر می‌پرداختند. ایشان علاوه بر جلسات سخنرانی، مقالات ارزنده‌ای هم در این باره به نگارش در می‌آوردند که نقش مؤثری در نهضت نهج البلاغه پژوهی و نهج البلاغه شناسی ایفا می‌کرد. و شاید اولین کتابی که در آن دوران درباره نهج البلاغه تدوین یافت و منتشر شد کتاب «سیری در نهج البلاغه» بود.

این کتاب که در هفت بخش نوشته شده با مباحثی روشنگرانه و علمی نهج البلاغه را در جامعه، بویژه در حوزه و دانشگاه مطرح کرد که مورد استقبال قرار گرفت. بطوریکه تا کنون به چاپ هفتاد و ششم رسیده است.

این کتاب از کامهای اولیه در نشر و گسترش نهج البلاغه به حساب می‌آید و بطور قطع و یقین باید گفت که آیت الله شهید مطهری از پیشگامان نهضت نهج البلاغه پژوهی به شمار می‌آیند.

همفکری و همکاری شهید مطهری در استقرار فرهنگ نهج البلاغه پژوهی

بنیاد نهج البلاغه پس از تأسیس همواره در فکر و تلاش برای بهره‌گیری از اساتید و محققان مربوطه بوده تا با کمک آنان این نهضت را سامان بخشد. لذا پس از شروع تحقیقات در این باره از اساتید شهید مطهری دعوت و کارهای علمی و پژوهشی را به نظار ایشان رسانده و فیش‌های تهیه شده را عرضه کردیم. آن عالم فرزانه ضمن تقدیر و تشویق، رهنمودهایی هم ارائه کرده که از آن بسیار استفاده نموده و پیشرفت بنیاد را مرهون رهنمودهای ایشان می‌دانیم.

آن شهید بزرگوار علاوه بر اینها به دیگر محققان هم توصیه می‌کردند که در راه گسترش فرهنگ نهج البلاغه پژوهی با بنیاد نهج البلاغه همکاری نکنند. از جمله مرحوم محقق گرامی حجة الاسلام والمسلمین عطاردی نقل کردند که روزی شهید مطهری را دیدم و ایشان ضمن صحبت فرمودند که بنیاد نهج البلاغه تأسیس شده و شما هم با آنان همفکری و همکاری کنید و آن مرحوم هم سالها در این رابطه ما را یاری کردند.

شهید آیت الله دکتر بهشتی

راقم این سطور که از آغاز طلبگی با آیت الله بهشتی رضوان الله علیه ارتباط داشته و همواره با افکار و برنامه های ایشان آشنا بوده و در امور فرهنگی و درسی با آن عالم فرهیخته مشورت و استفاده می نمود، پس از تأسیس بنیاد نهج البلاغه ایشان را در جریان کارها قرار دادیم و نظرات معظم له را جویا شدیم. آن عالم برجسته و خودم ضمن اظهار لطف و تشویق طرح جامع و جالبی را درباره تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی ارائه کرده که بعنوان سرمایه عظیم دستمائی کلی فعالیت های بنیاد نهج البلاغه و نهضت نهج البلاغه پژوهی قرار گرفت. ایشان علاوه بر ارائه مطالب علمی و کارشناسانه جدید و عمیق برای تحقق این نهضت از کمک های مالی هم دریغ نکرده و بنیاد را مورد پشتیبانی قرار می دادند.

۳. حجة الاسلام دکتر سید جواد مصطفوی

شاید بتوان گفت اولین کسی که فهرست الفاظ نهج البلاغه را تنظیم و تألیف نموده مرحوم حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر سید جواد مصطفوی است که از سال ۱۳۳۰ بفکر تألیف این کتاب افتادند. ایشان علت تألیف کتاب را اینچنین بیان می نمایند:

«این کتاب شریف (نهج البلاغه) را با آنکه بسیار مطالعه می کردم گاهی برای یافتن مطالبی که سابقاً در آن دیده بودم ساعتها صرف وقت می کردم. در سال ۱۳۳۰ بفکر افتادم که مانند کشف الآیات قرآن تألیفی برای نهج البلاغه فراهم کنم.»

ایشان پس از تجربه های مختلف موفق شدند کتاب «الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی شروحه» را تألیف و برای اولین بار به کمک مطالعه کنندگان و محققان برخاسته تا آنان در فرصت کوتاه بتوانند از دریای مواج نهج البلاغه بهره ور گردند. خداوند به ایشان پاداش خیر مرحمت فرماید.

مرحوم مصطفوی در بخش دوم کتاب خدمت بزرگ دیگری به نهج البلاغه پژوهان انجام داده که براستی نقش مهمی دارد و آن فهرست الفاظ اول خطبه ها در ۱۶ شروح می باشد که می توانند به همه شروح در کمترین وقت مراجعه کرده و استفاده کنند.

۴. آیت الله مکارم شیرازی

یکی دیگر از ارکان نهضت نهج البلاغه پژوهی، حضرت آیت الله مکارم شیرازی مدظله العالی می باشد که یک مرجع عالی دینی و یک فقه متبحر وارسته درباره نهج البلاغه و گسترش فرهنگ علوی دامن



همت به کمر زده و با همکاری جمعی از فضلاء به ترجمه و تفسیر این کتاب پرداخته و در حوزه پژوهش به استخراج علوم و معارف آن پرداخته و یک مجموعه کامل را به جامعه اسلامی و بشری عرضه کردند. خداوند به ایشان و همکارانشان پاداش خیر مرحمت فرماید.

ایشان انگیزه تألیف را چنین بیان می‌نمایند:

نهج البلاغه «گنجینه بزرگ معارف اسلام و عالی‌ترین درس برای تعلیم و تربیت انسانها، بهترین سرمایه خودسازی و تهذیب نفس و مؤثرترین برنامه برای ساختن جامعه ای سالم، پاک و سربلند است».

آنگاه به انگیزه دوم اشاره می‌کرده که نبودن شرح جامع و به روز برای نهج البلاغه است: در طول تاریخ اسلام شروح متعددی بر نهج البلاغه نوشته شده و خدمات پر ارزشی انجام داده اند، ولی انصاف این است که نهج البلاغه هنوز دست نخورده است.

بخشی از ویژگیهای این شرح که بقلم یکی از همکاران علمی آن نوشته شده است:

۱. این شرح توسط نویسنده ای توانا، با کوله باری از دانش و تجربه و نویسندگی و پس از نوشتن دهها جلد کتاب، با همکاری جمعی از دانشمندان حوزه علمیه قم به نگارش در آمده است.

۲. همه فصول و فرازهای نهج البلاغه مورد توجه بوده است. نویسندگان این شرح در پی شرح جمله به جمله و تفسیر همه فرازها و فصول هر بخش بوده و هیچ قسمتی را از نظر دور نداشتند.

۳. توجه خاص به پیوند جمله ها و بخش‌های یک خطبه و یا نامه و بطور کلی کلمات امام امیرالمؤمنین (ع) است. همان‌طور که در قرآن کریم میان آیات پیوند منطقی برقرار است.

۴. توجه خاص به روح کلی حاکم بر مجموع خطبه‌ها و نامه‌ها. بر این اساس همه بحث‌ها در محدوده آن روح کلی قرار گرفته است و از پرداختن به مطالب حاشیه ای و غی ضروری پرهیز شده است.

۵. در فرازهای کلام امیرالمؤمنین علیه السلام واژه‌های مشابه فراوان دیده می‌شود. برخی از شارحان محترم بدون حل این واژه‌ها، آنها را تأکید یکدیگر و تنوع در بیان مطالب می‌دانند. در حالیکه در این شرح، اصل در تفسیر جمله‌ها بر تأسیس بودن گذاشته شده است. به این معنی که هر واژه و هر جمله ای معنای خاص خود را دارد و تا آنجا که می‌توانیم لازم است از هر جمله ای پیام تازه ای را دریافت کرده و به تأکیدی بودن بسنده نکنیم.



۶. تلاش برای حل مشکلات کلمات، جمله‌ها و فrazهای پیچیده. تلاش نویسندگان بر آن است که پیچیدگی کلمات را حل کرده و برای فهم مقصود امام از این تعبیرات، تلاش نمایند.
۷. در هر خطبه، نامه و یا کلمات حکمت آمیز، به اسناد آن - در غیر نهج البلاغه - توجه شده و از کتابهایی که درباره اسناد نهج البلاغه نگارش یافته، بهره گرفته شده است.
۸. تفسیر لغات مشکل نهج البلاغه به صورت ساده و با ریشه‌یابی کامل است که با استفاده از منابع مختلف لغت در پاورقی و گاه در متن آمده است.
۹. مطالبی که نیاز به توضیح و شرح دارد در پایان هر فراز بحث عنوان «نکته‌ها» بیان شده است.
۱۰. توجه به ریشه‌های قرآنی کلمات آن حضرت: کلمات امیرمؤمنان منشأ وحیانی دارد و در بسیاری از موارد شرح و تفسیر معارف و حقایق قرآنی است. از این رو تا جایی که ممکن است فرازهای سخنان آن حضرت با قرآن پیوند زده شده است و آیاتی از قرآن در همین باره مورد استفاده قرار می‌گیرد.
۱۱. دورنمای خطبه‌ها و نامه‌ها در آغاز بحث تحت عنوان «خطبه یا نامه در یک نگاه» بیان می‌شود تا خواننده از ابتدا به طور اجمال در جریان سخنان پربار آن حضرت قرار گیرد.
۱۲. پیوند نکات اجتماعی، تاریخی و تربیتی با مسائل روز: در این کتاب سعی شده سخنان حضرت با آنچه امروز مورد نیاز است تطبیق داده شود و به اصطلاح «به روز» و «کاربردی» عرضه گردد.
۱۳. قلم منصفانه و به دور از تعصب و توهین: استاد بزرگوار و نویسندگان محترم این کتاب ضمن پایبندی به اصول مذهب شیعه و دفاع منطقی از آن و همچنین نقد صحابه هرگز از خط اعتدال خارج نشده و از توهین و خشونت در کلام استفاده نکرده اند.
۱۴. شأن ورود کلمات آن حضرت - در مواقع حساس و تأثیر گذار» با نگاه به تاریخ و عصر بیان خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات (تا جایی که ممکن بود) مورد توجه بوده است. به یقین دانستن زمان و مکان و شأن ورود کلمات آن حضرت سرنوشت ساز است و نقش مهمی در تفسیر سخنان ایشان دارد.
۱۵. توجه به شروح مهمی که بر نهج البلاغه نوشته شده است و استفاده از آنها و یا نقد و ارزیابی سخنان شارح محترم.



۱۶. توجه به سایر کلمات حضرت در شرح یک خطبه یا نامه یا کلمه قصار و نیز توجه جدی به روایات سایر ائمه هدی علیهم‌السلام.

نکات مهم بالا در واقع روش مطالعه و تحقیق در نهج البلاغه را نشان می‌دهد که برای بهره‌وری بیشتر و رسیدن به عمق مطالب نهج البلاغه، باید از آن استفاده کرد و برآستی باید اقرار کرد که ایشان از پیشگامان نهضت نهج البلاغه پژوهی هستند.

داستان یک رؤیای صادق

راقم این سطور این داستان را، هم از آیت الله مکارم و هم از مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی شنیده است:

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در زمان مدیریت خود بر حوزه علمیه قم جهت رشد معنوی، اخلاقی و تربیتی طلاب و فضلاء از آیت الله مکارم شیرازی خواستند که نهج البلاغه را در حوزه تدریس کنند، ولی آیت الله مکارم در اثر رکرت اشتغال نتوانستند آن دعوت را بپذیرند و عذرخواهی کردند. اما پس از چند روز ایشان با آیت الله فاضل تماس گرفته و آمادگی خود را برای تدریس نهج البلاغه اعلام کردند و علت پذیرش این درس را خوابی که دیده بودند چنین بیان کردند:

«در عالم رؤیا دیدم که برای زیارت عتبات عالیات عازم شده‌ام و هنگام ورود به مرز عراق مأمورین عراقی از من گذرنامه خواستند و من هرچه در جیب‌ها و یا کیف خود تفحص کردم گذرنامه‌ام را پیدا نکردم. در همین اثنا ورقه‌ای را که روی آن نوشته بود «نهج البلاغه» پیدا کردم و به مأمورین نشان دادم و آنها هم پذیرفته و مجوز ورود به عتبات عالیات را صادر کردند. بعد از دیدن این رؤیای صادقه برخود لازم دیدم که با همه اشتغالات درس نهج البلاغه را پذیرفته و آن را انجام دهم». لذا ایشان یک سال یا بیشتر تدریس نهج البلاغه را در حوزه علمیه قم انجام دادند.

آیت الله فاضل لنکرانی

ضرورت درس نهج البلاغه و آشنایی طلاب و فضلاء و دیگر اقشار جامعه همچنان از دغدغه‌های مدرسین و علماء حوزه علمیه قم بود و در این بیان شخصیت‌هایی پیش قدم شده و بخشی از وقت خود را صرف مطالعه و تدریس آن نمودند. از جمله آیت الله فاضل لنکرانی که با تدریس نهج البلاغه در کنار دروس رسمی حوزه گام بلندی در این مسیر برداشته و با پخش و نشر درس‌های ایشان از رسانه

ها و تألیف کتابهایی در این زمینه، نامشان در سلسله اساتید و محققان و پیشکسوتان درس نهج البلاغه ثبت گردیده است. کتاب شرح ایشان در جلد و در سال به چاپ رسیده است.

علامه حاج شیخ محمد تقی جعفری

از دیگر پیشکسوتان و پیشگامان نهضت نهج البلاغه پژوهی، مرحوم استاد علامه آیت الله حاج شیخ محمد تقی جعفری به شمار می آیند که به شرح و تفسیر نهج البلاغه و تدریس در دانشگاه امام صادق علیه السلام و دیگر مراکز عالی علمی پرداخته و در سطح عالی علمی پژوهش در فرهنگ علوی و نهج البلاغه را در حوزه و دانشگاه رسمیت بخشیدند.

ایشان در تألیف شرح مبسوط خود بر نهج البلاغه که جلد آن به چاپ رسیده و متأسفانه عمر ایشان به تکمیل آن وفا نکرد از دیدگاه عرفانی و فلسفی به کشف و استخراج مفاهیم عالی کلام امام پرداخته و اصحاب فکر و دانش را به سوی پژوهش و مطالعه این گنجینه عظیم فرا خواندند. جلد اول این مجموعه، مقدمه ای ۳۰۴ صفحه ای تحت عنوان «رسالت انسانی» شخصیت امام علیه السلام را از افق گسترده انسان کامل مطالعه کرده و بیانات و سخنان ایشان را برخاسته از آن روح بلند و متعالی دانسته که مافوق یک عالم معمولی و فراتر از اندیشه و دانش یک دانشمند عادی می باشد و علی علیه السلام را نماینده آن رسالت کلی دانسته که همه انسانها نیازمند آن افکار بوده و زندگی بدون الگوگیری از آن مفهوم و معنایی نخواهد داشت.

بہتر آن باشد که نکته ها را از زبان خود ایشان بشنویم:

مقدمه ای کوتاه

هیچگونه جای تردید نیست که ما نمی توانیم شخصیت علین ابیطالب را مانند شخصیت های یک بعدی تاریخ نشان بدهیم و کتابش (نهج البلاغه) را هم بعنوان کتابی که یک شخصیت یک بعدی از خود به یادگار گذاشته است تلقی کنیم. ما با انسانی سرو کار داریم که هدف اعلائی برای زندگی دارد. زمامداری که عادل مطلق است. دارای معرفتی در حد اعلی درباره انسان و جهان ... وابستگی مستقیم به خدا، تقوی و فضیلت رد حد اعلی. پاکی گفتار و کردار و ... و دهها امتیاز از این قبیل. قابل توضیح و تفسیر با مفاهیم و ارزش های معمولی نمی باشد.



همچنین از دیدگاه مکتب‌هایی که برای بشریت آغاز و انجامی جز همین خاک تیره و تکاپویی جز برای گسترش خود طبعی سراغ ندارند، علی و نهج‌البلاغه اش هرگز قابل شناخت و هضم نخواهد بود.

بدین جهت است که ما لازم و ضروری دیدیم که نخست انسانیت و رسالت آن را مطرح نماییم و بمقدار امکان در نشان دادن انسان و اصالت‌ها و ارزش‌های واقعی او بکوشیم. سپس علی علیه السلام و نهج‌البلاغه او را مورد توضیح و تفسیر قرار بدهیم. لذا این مجلد را که مقدمه‌ای بر شناخت نهج‌البلاغه است «رسالت انسانی، مقدمه‌ای بر ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه» نامیدیم.

در نتیجه تحقیقات و بررسی‌های همه‌جانبه‌ای که از آغاز ظهور اسلام تاکنون درباره شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام چه بوسیله مشاهده‌کنندگان معاصر او و چه بعدها بوسیله متفکران صاحب نظر اسلامی و دیگر ملل صورت گرفته، این حقیقت پذیرفته شده است که شخصیت علی علیه السلام چنانکه در قلمرو مکتب‌های الهی (منهای نبوت) در ردیف پیامبرانی مانند ابراهیم، موسی، عیسی، محمد (ص) (صاحبان رسالت کلی) قرار دارد همچنان در قلمرو بیشتازان کاروانیان انسانی که تکامل در انسانیت را هدف‌گیری نموده‌اند، در صف اول جای گرفته است.

شایستگی علی علیه السلام بمقام نمایندگی رسالت‌های کلی نه تنها از طرف صاحب نظران جهان تشییع، بلکه از طرف همه فرق و مذاهب اسلامی و غیر اسلامی بدون کمترین ابهامی ابراز شده است. اصرار ما بر اینگونه معرفی نه برای بحث و نشان دادن چهره انسانی والای علی علیه السلام است، بلکه منظور ما از این اصرار، این است که بتوانیم هدف و کیفیت سخنان علی (ع) را و اینکه آن سخنان از کدامین روح موج زده، روشن بسازیم. ضمناً این حقیقت را اثبات کنم که علین ابیطالب (ع) نه تنها نمونه‌اعلای انسانی دیروز است، بلکه او است عالی‌ترین نمونه انسان کامل در امروز و فردای تمام نشدنی.

مطالعه این مقدمه دیدگاهی روشن و عالی را در امر پژوهش، بویژه نهج‌البلاغه پژوهی ارائه می‌کند.

آیت الله جوادی آملی

ایشان علاوه بر استفاده از نهج‌البلاغه در خطبه‌های نماز جمعه قم و توضیح و تفسیر آن، اقدام به شرح نهج‌البلاغه نموده و با بیان و نظرات عینی خود به نکات ارزشمند اشاره کرده و با مشرب فلسفی

و کلامی فضای جدیدی در حوزه نهج البلاغه پژوهی پدید آورد که مورد استفاده محققان و فضلاء قرار گرفته است. تا کنون ۴ جلد از این مجموعه به چاپ رسیده است.

امرتم بالظعن و دلتم علی الزاد

در ادامه طرفداری از حق و مبارزه با باطل، شما در مقابل حق و مبارزه با باطل مسئولیت و مأموریت به کوچ کردن از دنیا. یعنی دنیا طلبی و ماندن در دنیا، مانع حق طلبی و مبارزه با باطل است. اما اگر بدانید که باید این دنیا را ترک کنید دست از طرفداری از حق و مبارزه با باطل بر نمی دارید. شما باید برای آخرت کار کنید که منزل اصلی شماست. برای آخرت کار کردن یعنی طرفداری از امام معصوم بر مبارزه با معاویه ها. و خدا شما را برای عمل به آخرت راهنمایی کرده (و امام بر حق را برای شما حجت قرار داده که باید اطاعت کنید. زاد و راحله، اطاعت از امام و مبارزه با باطل و طرفداری از حق است (دلتم علی الزاد). و آنچه مانع از یا دآخرت و پیروی از امام برحق است دو چیز است: اتباع الهوی و طول الأمل. (یعنی هواپرستی و خلاف زهد علوی و آرزوی دراز که به مقام و منصبی برسید). پس آیا کناره گیری کنیم و از مبارزه با باطل کوتاه بیاییم؟ نه. از دنیا بهره گیرید و اطاعت از امام بر حق کنید تا در آخرت جهنمی نشوید.





اولین مخلوق عالم ماده و آیات مبدأ خلقت با محوریت قرآن و خطبه اول نهج البلاغه

حمیده آشنا* / محسن احتشامی نیا** / سیده فاطمه هاشمی***

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

چکیده:

هدف پژوهش حاضر، بررسی اولین ماده و مخلوق در جهان مادی و مبدأ خلقت در قرآن کریم و خطبه اول نهج البلاغه به روش تحلیلی و توصیفی است. در این پژوهش، به این مسئله پرداخته می‌شود که آفرینش همه چیز در ابتدا واحد و یکپارچه بوده و سپس به تدریج از هم جدا شده است. اولین عنصر و نیروهای دخیل در آفرینش آسمان‌ها و زمین به طور نامحسوس در قرآن اشاره شده است. امام علی علیه السلام نیز در خطبه اول نهج البلاغه، به زیبایی این عنصر و نیروهای محرکه آن را شرح داده‌اند. این عنصر، که همان «ماء» (آب) است، به وسیله این نیروها به وجود آمده و توسعه یافته تا نظام کنونی جهان شکل گیرد. علاوه بر آب، عناصر دیگری مانند گاز یا دود (که در قرآن به «دخان» اشاره شده است) و زَبَد (کف) نیز در فرآیند آفرینش به کار رفته‌اند. به طور خاص، آسمان‌ها از «دخان» و زمین از «زَبَد» به وجود آمده‌اند. خداوند همچنین از همین «ماء»، اجرام آسمانی و موجودات مادون عرش و تحت عرش را خلق کرده است. این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و بررسی اشارات قرآن و کلام امام علی علیه السلام در خطبه اول، به تحلیل کیفیت آفرینش این عناصر پرداخته است.

واژگان کلیدی

قرآن، نهج البلاغه، خلقت، ماء، دخان.

* دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Ashnahamideh1363@gmail.com

** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

m.ehteshaminia@yahoo.com

*** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Dr.fat.hashemi@gmail.com



مقدمه

از دیرباز انسان همواره در جستجوی پاسخ این سوال بوده که مخلوقات، آسمان‌ها و زمین از چه چیزی پدید آمده‌اند و چه عواملی سبب خلقت آن‌ها شده است. در طول تاریخ، با گذشت زمان و ظهور دین مبین اسلام، آیات قرآن کریم و سخنان معصومان علیهم‌السلام، به ویژه امام علی علیه‌السلام، برخی از این حقایق را برای انسان روشن کرده و او را با ماهیت هستی آشنا ساخته است. انسان پی برده که نظام پیچیده و منظم عالم به دست مدبری توانا و ناظمی حکیم اداره می‌شود و این ناظم کسی جز خداوند نیست.

تحقیقات نوین در علم نیز به‌طور چشمگیری با آموزه‌های قرآنی و حدیثی هماهنگ است. در این مقاله، آغاز خلقت و اولین عنصر جهان مطابق با آیات قرآن و در پرتو سخنان امام علی علیه‌السلام و روایات معصومان علیهم‌السلام بررسی خواهد شد تا حقایق ناب قرآنی و کلمات گهربار امام علی علیه‌السلام در این زمینه‌ها آشکار شود. همچنین به بررسی اولین ماده‌ی خلقت جهان مادی، ماهیت و خاصیت آن، و فرآیند بسط آن پرداخته می‌شود. بر اساس این بررسی‌ها، تمام موجودات مادی، از جمله فرشتگان، جنیان، آسمان‌ها، زمین، ستارگان و سایر مخلوقات از «ماء» (آب) آفریده شده‌اند. همچنین در این مقاله به نقش اولیه‌ی نیروهای همچون «ریح» (باد) و «دخان» (بخار) که از «ماء» بسیط نشأت گرفته‌اند و در فرآیند خلقت نقشی تعیین‌کننده ایفا کرده‌اند، پرداخته می‌شود. سوال اصلی این پژوهش نیز کشف اولین عنصر عالم مادی است که دیگر عناصر و مخلوقات از آن شکل گرفته‌اند.

پیشینه تحقیق

در مجموع، بررسی آیات قرآن، روایات معصومان علیهم‌السلام و تحقیقاتی که در این زمینه در طول تاریخ صورت گرفته، نشان‌دهنده همخوانی و تطابق مفاهیم موجود در دین اسلام و کشفیات علمی در زمینه خلقت عالم مادی است. آیات قرآن و سخنان امام علی علیه‌السلام در خطبه اول نهج البلاغه با توجه به مباحث کیهان‌شناسی، به تحلیل نخستین ماده خلقت و فرآیند آفرینش پرداخته و این تطابق نشان‌دهنده دقت و جامعیت آموزه‌های دینی در بیان حقایق خلقت است.

این تحقیق می‌تواند به بررسی و تحلیل دقیق‌تر چگونگی اولین ماده خلقت عالم مادی و تطابق آن با یافته‌های علمی جدید پرداخته و نقش قرآن و حدیث در توضیح فرآیندهای کیهانی و مادی را بیشتر روشن کند.

۱- مفهوم شناسی

قبل از تفسیر آیات مربوطه، لازم است به تعاریف واژه‌های ماء، خلقت، أرض و سماء پرداخته شود.

۱- اولین ماده خلقت عالم مادی

طبق اشارات آیات قرآن کریم در باب خلقت اولیه جهان هستی و کلام امام علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه اولین موجود خلقت عالم ماده ماء (آب) بوده است، اکنون به مفهوم شناسی این واژه از نظر لغویون پرداخته می‌شود.

واژه «ماء» از ریشه «م-و-ه» است که به معنای آب است. در لغت‌شناسی، «ماء» به طور کلی به هر چیز مایع و غیرجامد اطلاق می‌شود، اما وقتی به طور مطلق استفاده می‌شود، معمولاً منظور آب خالص است.

تعاریف لغوی:

فراهیدی (۱۴۱۰ق) در کتاب العین به این موضوع اشاره می‌کند که «ماء» به معنای هر مایع است که در کاربرد عمومی، به آب اطلاق می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۱۰۱/۴).

راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق) نیز «ماء» را در معانی مختلفی همچون مایع خالص و به طور خاص آب توصیف کرده است (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۷۸۴).

فیومی و مصطفوی نیز بر این معنا تأکید دارند که «ماء» می‌تواند به هر مایع اشاره کند، اما در کاربرد خاص و مطلق، به آب خالص اشاره دارد (فیومی، بی‌تا، ص ۵۸۶؛ مصطفوی، ۱۳۶۸ش، ۲۱۹/۱۱).

ابن منظور در لسان العرب نیز بیان می‌کند که واژه «ماء» در اصل به معنای آب است و در استفاده عمومی به تمامی مایعات اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۵۴۳/۱۳).

۱-۲- مقصود از خلقت

واژه «خلقت» در قرآن کریم به طور گسترده‌ای برای توصیف آفرینش و ایجاد موجودات مختلف استفاده می‌شود. در قرآن و ادبیات دینی، این واژه به چندین صورت مختلف آمده و معنای خلقت با تفاوت‌های ظریفی بیان شده است.





۱-۲-۱- خلق:

واژه «خلق» به معنای آفریدن و ایجاد چیزی از ابتدا به طور دقیق و به اندازه خاص است. در کتب لغوی، این واژه به معنای تنظیم، تدبیر و ایجاد موجودات به صورت منظم و هماهنگ آمده است.

راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق) در مفردات می‌گوید که «خلق» به معنای اندازه‌گیری، تدبیر، و نظم در امور است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۶).

فراهیدی نیز این واژه را به معنای آفریدن با تدبیر و اندازه‌گیری بیان می‌کند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۱۵۱/۴).

۱-۲-۲- فطر:

«فطر» به معنای آغاز کردن و آفریدن از هیچ است، به خصوص در معنای آفریدن نخستین چیزها. این واژه به معنای شکافتن و شکستن هم آمده است.

ابن درید (۱۹۸۸م) به معنای انشاء و آغاز خلقت اشاره می‌کند (ابن درید، ۱۹۸۸م، ۷۵۵/۲).
راغب اصفهانی در مفردات نیز «فطر» را به معنای آغازگر خلقت می‌داند و به شکافتن اشاره می‌کند (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴۰).

۱-۲-۳- بدع:

«بدع» به معنای آفریدن چیزی بدون نمونه پیشین است. این واژه به نوعی نوآوری و آفرینش بی سابقه اشاره دارد.

ابن فارس (۱۴۰۴ق) در مفردات می‌گوید که «بدع» به معنای ایجاد چیزی است که پیش از آن نمونه‌ای نداشته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۲۰۹/۱).

ابن منظور (۱۴۱۴ق) نیز این واژه را به معنای ایجاد و انشاء بدون مشابه قبلی می‌داند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۶/۸).

۱-۲-۴- بدأ:

«بدأ» به معنای آغاز و شروع کردن چیزی است. در معنای فلسفی و دینی، این واژه به اختراع و آغاز نخستین خلقت اشاره دارد.

فراهیدی این واژه را به معنای آغاز و افتتاح چیزی می‌داند (فراهیدی، ۱۳۹/۳).



ابن درید (۱۹۸۸م) و فیومی (بی تا) این واژه را به معنای خلق و انشاء نخستین موجودات و آفریدن به طور خاص و شگفت آور می دانند (ابن درید، ۱۰۴/۱؛ فیومی، ص ۴۰).
۱-۲-۵-برأ:

«برأ» به معنای آفریدن و ایجاد بدون نمونه قبلی است، که به طور خاص به خلقت چیزی عاری از نقص و عیب اشاره دارد.

ابن فارس (۱۴۰۴ق) «برأ» را به معنای آفریدن و ایجاد بدون نمونه پیشین می داند (ابن فارس، ۲۳۶/۱).

ابن کثیر (۱۱۱/۱) نیز «برأ» را به معنای خلقت بی عیب و بر طبق مصلحت می داند. در قرآن کریم، «برأ» به عنوان آفریدن نخستین و ایجاد چیزی بدون الگو و نقص بیان شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۶/۸).

در مجموع، این پنج واژه هرکدام معنای خاص خود را دارند اما در کل همگی به خلقت نخستین اشاره دارند. خلق به آفریدن با اندازه گیری و تدبیر، فطر به آفریدن نخستین موجودات از عدم، بدع به آفریدن بدون نمونه، بدأ به آغاز و شروع نخستین و برأ به آفریدن بی عیب و نقص اشاره دارد. این تفاوت ها در کاربرد این واژه ها نشان دهنده جوانب مختلف آفرینش و خلقت در نظر لغویون است.

۱-۳- مقصود از ارض (زمین)

واژه «ارض» در زبان عربی معانی متعددی دارد و در قرآن نیز در بافت های مختلف به کار رفته است. در اینجا به تحلیل لغوی و معنای مختلف این واژه پرداخته می شود:

معنی لغوی «ارض»: مصطفوی (۱۳۷۱ش) در فرهنگ معین به معنای اصلی «ارض» اشاره می کند که به معنی «کره خاکی» است که انسان ها و موجودات دیگر بر آن زندگی می کنند. این واژه به معنای سطح زیرین یا بخش پایین هر چیزی است که در مقابل «سما» (آسمان) قرار دارد (مصطفوی، ۱۳۷۱ش، ۲۵۴/۵).

راغب اصفهانی (۱۳۳۲ش) در مفردات توضیح می دهد که «ارض» در اصل به معنی پایین هر چیز است و در مقابل «سما»، که به معنای بخش بالای هر چیز است، به کار می رود (راغب اصفهانی، ۱۳۳۲ش، ۵۶/۱).



کاربرد «ارض» در قرآن:

واژه «ارض» در قرآن کریم در معانی مختلف به کار رفته است که در ادامه توضیح داده

می‌شود:

۱-۳-۱- کره زمین:

یکی از معانی رایج واژه «ارض» در قرآن، کره زمین است. در آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (هود/۱۱)، خداوند به آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز اشاره می‌کند. در اینجا منظور از «ارض» همان کره زمین است که توسط خداوند آفریده شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۲۲۲/۱۰).

۱-۳-۲- مکان خاص:

در برخی موارد، «ارض» به معنای مکانی خاص از زمین به کار می‌رود، نه تمام زمین. این مکان‌ها می‌توانند کشورها یا مناطق خاص باشند.

مصر: در آیه «تَكُونُ لَكُمْ أَرْضًا بِرَاءً فِي الْأَرْضِ» (یونس/۷۸)، منظور از «ارض» سرزمین مصر است، جایی که فرعون حکومت می‌کرد و در این آیه به او خطاب شده است (مکارم، ۱۳۷۱ش، ۲۱۷/۱۲).

مکه: در آیه «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ» (اسراء/۷۶)، منظور از «ارض» سرزمین مکه است که در آن زمان اهل مکه به پیامبر اسلام ﷺ آزار می‌رساندند (مکارم، ۱۳۷۱ش، ۲۱۷/۱۲).

شام: در آیه «وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ» (انبیاء/۷۱)، واژه «ارض» به سرزمین شام اشاره دارد، هرچند نام این سرزمین به طور صریح ذکر نشده است. با توجه به آیه ابتدایی سوره اسراء و اشاره به مسافت شبانه از مکه به قدس، مشخص می‌شود که مراد شام است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۴۵۳/۱۳).

۱-۳-۳- قطعات زمین یا سرزمین:

در برخی آیات، «ارض» به معنای سرزمین یا منطقه خاص است، نه کل زمین.

در آیه «او يَنْفُوا مِنَ الْأَرْضِ» (مائده/۳۳)، «ارض» به معنای سرزمین است و اشاره به بیرون

راندن افراد از منطقه خاص دارد (مصطفوی، ۵۶/۱).

۱-۳-۴- اجتماع جمعی از مردم:

در برخی موارد، «ارض» به معنای اجتماع انسانی به کار می‌رود، به‌ویژه در زمینه فساد اجتماعی. در آیه «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره/۲۵۱)، واژه «ارض» به معنای فساد اجتماعی است که ناشی از فساد مردم بر روی زمین است. این فساد به فساد در اجتماع انسانی اشاره دارد، نه فساد در کره زمین (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۲/۴۴۴).

۱-۳-۵- زمین قیامت:

واژه «ارض» در برخی آیات به معنای زمین قیامت یا زمین در زمان رستاخیز به کار رفته است. در آیات «ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (زمر/۶۸-۶۹)، منظور از «ارض» زمین قیامت است که در آن روز تمام موجودات از قبرها برمی‌خیزند و در پیشگاه خداوند محاکمه خواهند شد. در اینجا «ارض» اشاره به زمین در روز قیامت دارد که به نور خداوند روشن می‌شود (زمخسری، ۱/۶۲۲).

واژه «ارض» در قرآن کریم معانی مختلفی دارد که بسته به سیاق و زمینه، می‌تواند به معنی کره زمین، مکان خاص، سرزمین‌ها یا مناطق خاص، اجتماع انسانی، یا حتی زمین در روز قیامت باشد. هر یک از این معانی ویژگی‌های خاص خود را دارند که در درک عمیق‌تر مفاهیم قرآنی و فهم دقیق‌تر آیات کمک می‌کند.

۱-۴- مقصود از سماء (آسمان)

واژه «سماء» در لغت از ریشه «سمو» به معنای بلندی و ارتفاع گرفته شده است (مصطفوی، ۲۱۹/۵). برخی از لغویان معتقدند که هر چیزی که در مقایسه با پایین‌تر آن دارای بلندی باشد، به نوعی «سماء» محسوب می‌شود و هر چیزی که نسبت به بالای آن پایین‌تر باشد، «أرض» (زمین) است (راغب اصفهانی، ۱۳۳۲ش، ۱/۱۶۵). با این تعریف به مفهوم «آسمان» در قرآن از ابعاد مختلف مادی و معنوی پرداخته می‌شود.

۱-۴-۱- آسمان مادی:

آسمان در قرآن دارای چندین معنی مادی است که به شرح زیر می‌باشد:

۱-۴-۱- آسمان به معنای جهت بالا: در این حالت، «سماء» به معنای جهت یا مکان



بلندی است. به عنوان مثال، در آیه‌ای از قرآن آمده است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم/۲۴)، که در آن «سما» به بلندی و ارتفاع درخت طیبه اشاره دارد (اشکوری، ۱۳۷۳ ش، ۶۳۳/۲).

۱-۴-۱-۲-آسمان به معنای محل ابرها: در آیه‌ای دیگر به معنای منطقه‌ای دورتر از سطح زمین به کار رفته است: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ» (ق/۹)، که در آن «سما» به معنای منطقه‌ای است که ابرها در آن قرار دارند (اشکوری، ۱۳۷۳ ش، ۲۳۲/۴).

۱-۴-۱-۳-آسمان به معنای جو زمین: در آیه‌ای دیگر اشاره به جو زمین به عنوان قشر متراکم هوای اطراف زمین می‌شود: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا حَفُوظًا» (انبیاء/۳۲). این آیه به نقش جو زمین در حفاظت از ما در برابر شهاب‌سنگ‌ها اشاره دارد (مکارم، ۱۳۷۴ ش، ۱۶۴/۱).

۱-۴-۱-۴-آسمان به معنای گُرّات آسمانی: در این معنا، «سما» به گُرّات آسمانی مانند خورشید و ماه اطلاق می‌شود. به عنوان مثال، در آیه‌ای دیگر آمده است: «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا» (فرقان/۶۱)، که به آسمان و برج‌های آسمانی اشاره دارد (اشکوری، ۱۳۷۳ ش، ۳۴۹/۳).

۱-۴-۱-۵-آسمان‌های هفتگانه: در قرآن به «هفت آسمان» اشاره شده است که در آیه‌ای آمده است: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» (بقره/۲۹)، که به آسمان‌های مختلفی اشاره دارد که برخی از آن‌ها از دید ما و ابزارهای علمی مان پنهان است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ۳۶۹/۱۷).

۱-۴-۲-آسمان معنوی:

آسمان در قرآن تنها به مفهوم مادی خود محدود نمی‌شود، بلکه به معنای مفاهیم معنوی و روحانی نیز به کار رفته است:

۱-۴-۲-۱-آسمان به معنای جایگاه فرشتگان: «قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَتَشَوَّرُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَرْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» (اسراء/۹۵)، که اینجا «سما» به معنای عالم ملکوت است که جایی عالی‌تر از عالم محسوس و مادی است. در این معنا، فرشتگان موجوداتی مجرد و غیر مادی هستند (علامه طباطبایی، ۱۲۵/۱۷).



۱-۴-۲-۲-آسمان دارای کلیدها: در آیه‌ای از قرآن آمده است: «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (زمر/۶۳)، که به کلیدهای آسمان‌ها و زمین اشاره دارد. این کلیدها می‌تواند به مفاهیم مختلفی از جمله خزائن آسمانی یا اطاعت از خداوند اشاره داشته باشد (طبری، ۴۱۳/۸؛ قرطبی، ۱۷۹/۱۵).

۱-۴-۲-۳-آسمان دارای درها: در برخی آیات آمده است که آسمان دارای درهایی است که به روی برخی افراد باز می‌شود و به روی برخی دیگر بسته می‌شود: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» (اعراف/۷). این آیه به مفهومی روحانی و اخلاقی اشاره دارد که اعمال انسان‌ها تأثیر مستقیم بر ارتباط آن‌ها با آسمان و درهای آن دارد (طبرسی، ۲۵۴/۴).

۱-۴-۲-۴-آسمان به معنای مقام قرب الهی: در برخی آیات، آسمان به معنای مقام عالی و نزدیکی به خداوند است. به عنوان مثال، در آیه‌ای دیگر آمده است: «يَدْبُرُ الْأُمُورَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده/۵)، که در اینجا آسمان به معنای تدبیر امور الهی و ارسال دستورات الهی از آسمان به زمین است (طباطبایی، ۵۹۳/۳). این تحلیل نشان می‌دهد که واژه «سما» در قرآن دارای معانی مختلفی است که هم مفاهیم مادی مانند جو و کرات آسمانی را شامل می‌شود و هم مفاهیم معنوی و روحانی، همچون جایگاه فرشتگان و مقام قرب الهی.

۲- مراحل آغاز خلقت

مراحل آغاز خلقت از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی یکی از موضوعات مهم در فهم نحوه شکل‌گیری عالم مادی و معنوی است. قرآن کریم در آیات متعددی به توضیح آغاز خلقت می‌پردازد و با اشاره به مؤلفه‌های مختلف طرحی جامع از خلقت را ارائه می‌دهد. خداوند در خلقت عالم مادیات اول ماء (آب) را آفرید و بعد از آن همه چیز را با ماء اولیه بسط و گسترش داد و بقیه نیروها از آن به وجود آمدند با این وجود آغاز خلقت را با توجه به آیات قرآن و روایات می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- اولین ماده خلقت در عالم مادی ماء (آب)

۲- مبدأ خلقت

۳- کشش و امتداد و ماء (آب) و آفرینش آسمان‌ها از دخان



۱-۲- اولین ماده خلقت در عالم مادی ماء (آب)

در قرآن کریم، اولین ماده خلقت به طور صریح «ماء» یا آب معرفی شده است. این ماده پایه‌ای برای ایجاد تمام موجودات زنده و غیر زنده قرار گرفته است. آیه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» (انبیاء/۳۰) به وضوح به این مسئله اشاره دارد که تمام موجودات زنده از آب خلق شده‌اند. این تفسیر در بسیاری از روایات معصومان علیهم‌السلام نیز تأکید شده است.

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که در پاسخ به سوال یکی از افراد در خصوص آغاز خلقت، فرمودند: «خداوند نخست چیزی را آفرید که همه چیزها از آن خلق شده است و آن ماء است» (کلینی، بی تا، ۹۴/۸). در همین راستا، امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سؤال در مورد طعم ماء (آب) بیان داشتند که طعم آب، همان طعم زندگی است، چرا که خداوند سبحان می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ۸۱۷/۳)؛ (مجلسی، بی تا، ۴۴۷/۶۳ و ۴۵۲)؛ (حویزی، ۱۴۱۵ق، ۴۲۷/۳)؛ (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش، ۴۱۲/۸)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام عرش را به آفریدگان تفسیر کردند «الْعَرْشُ فِي وَجْهِهُ هُوَ جُمْلَةُ الْخَلْقِ» بنابراین بعید نیست که آیه به پدید آمدن همه مخلوقات از آب اشاره دارد. (شیخ صدوق، ۲۹/۱)

۲-۱-۱- دیدگاه امام علی علیه‌السلام در خصوص خلقت

امام علی علیه‌السلام در سخنان خود به طور مکرر به نقش «ماء» (آب) در آغاز خلقت اشاره کرده‌اند. در خطبه‌های نهج البلاغه و دیگر سخنان ایشان، مفهوم «آب» به عنوان اولین ماده و عامل تحول در خلقت بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. امام علی علیه‌السلام در خطبه اول نهج البلاغه اشاره می‌کند که خداوند «ماء» را به گونه‌ای آفرید که در آن امواج متلاطم و حرکتهای جریان‌دار موجود باشد:

« فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ مُتَرَاكِمًا زَخَّارُهُ حَمَلَةٌ »

(و در آن آبی روان ساخت، آبی که امواج متلاطم آن شکننده بود، که یکی بردیگری می‌نشست) این عبارت امام علی علیه‌السلام به نوعی توصیف اولیه از وضعیت آفرینش به صورت یک ماده اولیه (آب) است که در آن نیروهای طبیعی و فیزیکی مثل امواج و جریان‌ها در حال شکل‌گیری هستند. ایشان به این نکته اشاره می‌کنند که ماده ابتدایی خلقت یعنی «ماء»، نه تنها به عنوان یک مایع بلکه به عنوان یک ماده با پتانسیل تحول و تغییر در دنیا و آسمان‌ها و زمین، نقش مهمی ایفا می‌کند.



امام علی علیه السلام در خطبه‌های خود به این نکته اشاره دارند که آفرینش موجودات زنده از آب در حقیقت به مفهوم زیست‌شناسی ابتدایی است: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (انبیاء/ ۳۰) و بیان می‌کنند که آب به عنوان عنصر اصلی در آغاز حیات همه موجودات نقش اساسی دارد.

علامه جعفری در مورد این عبارت امام گفتند: با نظر به خواص و روابطی که درباره‌ی ماء (آب) در این خطبه دیده می‌شود، مانند کف کردن و تحول آن کف به مواد عناصر کیهانی، بدون تردید مقصود از ماء آن مایع محسوس که می‌بینیم نیست بلکه یک ماده‌ی مایعی است که استعداد تحول به مواد آسمانی و زمینی داشته است. از مفاهیمی که در جمله‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است چنین استفاده می‌شود که ماده بنیادین خلقت که ماء (آب) نامیده شده است انبوه و پر موج بوده است و حالت میعان یا انعطاف داشته است (جعفری، ۱۳۵۷ ش، ۱/۱۰۷).

ابن میثم در تفسیر کلام امام علی علیه السلام به شرح مفصلی از عبارت امام علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه پرداخته است. این عبارت مربوط به خلقت و حرکت آب و باد است که در آن امام علی علیه السلام به نحوه جریان و نظم خلقت اشاره کرده‌اند. ابن میثم برداشت‌ها و استدلال‌های خود را از سخن امام علیه السلام به این صورت بیان می‌کند:

نظم در خلقت: ابن میثم معتقد است که خداوند مکان‌هایی خاص برای جریان آب تعیین کرده است و حرکت آب در این مکان‌ها با نظم خاصی صورت می‌گیرد.

نقش باد: باد دو نقش اساسی دارد: (۱) حفظ و نگهداری آب در مکان‌های مشخص، (۲) حرکت دادن آب و هدایت آن به مسیرهای معین.

حرکت هدایت‌شده آب: عبارت «عقد مهبتها» نشان می‌دهد که خداوند حرکت آب را به دقت هدایت کرده و در مسیرهای خاص قرار داده است.

آفرینش آسمان‌ها از کف آب: ابن میثم با توجه به گفته امام علی علیه السلام می‌گوید که آسمان‌ها از کف آب ایجاد شده‌اند، پس حرکت آب و باد به‌گونه‌ای است که در نهایت به آفرینش آسمان‌ها منتهی می‌شود. (ابن میثم، ۱۳۷۵ ش، ۱/۲۹۹) این استدلال‌ها بر اهمیت نظم و هماهنگی در فرآیند خلقت، به‌ویژه در رابطه با آب و باد، تأکید دارند.

۲-۲-۲- مبدأ خلقت

در کنار آب به عنوان اولین ماده خلقت، قرآن کریم مبدأ خلقت را به وضوح بیان نکرده است.



بلکه در برخی از آیات به طور غیرمستقیم به آغاز آفرینش اشاره دارد. به عنوان مثال، در آیه‌ی «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (اعراف/۵۴) به مراحل خلقت اشاره شده است. این آیه بیانگر این است که خداوند با اراده‌ی خود به خلق عالم مادی پرداخته و آسمان‌ها و زمین را در مدت زمان مشخصی خلق کرده است.

در تفاسیر مختلف، برخی مفسران معتقدند که آفرینش از حالت «دخان» یا «بخار» آغاز شد که در قرآن به آن اشاره شده است: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (فصلت/۱۱). در این آیه، مفسران تبیین می‌کنند که جهان ابتدا در حالتی گازی و بخاری بوده است که در ادامه تبدیل به آسمان‌ها و زمین‌های موجود در جهان مادی گشته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۳۶۹/۱۷).

۲-۳- کشش و امتداد ماء و آفرینش آسمان‌ها از دخان

یکی از مهم‌ترین نکات در بحث آغاز خلقت، کشش و امتداد آب است که در آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده است. در آیه‌ی «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا» (انبیاء/۳۲) اشاره به جو زمین به عنوان پوشش محافظتی از خلقت دارد که از آن برای حفاظت از موجودات روی زمین استفاده می‌شود. این جو خود از فرایندهای خاصی که از آب و دخان به وجود آمده‌اند، تشکیل شده است. در روایات آمده است که خداوند برای حفاظت از زمین در برابر شهاب‌ها و دیگر تهدیدات آسمانی، «جو» یا «سما» را به عنوان یک محافظ اطراف زمین ایجاد کرده است. امام علی علیه السلام در تفسیر خلقت زمین و آسمان به نکته‌ی مهمی اشاره کرده است: «فَأَجْرَىٰ فِيهَا مَاءً مُّتَلَاظِمًا تَبَارَهُ مُتَرَكَمًا زَخَّارُهُ حَمَلُهُ» (خطبه اول نهج البلاغه) که بیانگر شروع خلقت از یک ماده مایع است که بعداً به اشکال مختلف در آسمان و زمین تحول می‌یابد.

۲-۴- اقوال مفسران

در تحلیل آیات قرآن درباره خلقت و مفهوم «ماء» (آب) به عنوان اولین ماده‌ی خلقت، مفسران مختلف نظرات متفاوتی دارند. این اختلافات معمولاً بر اساس تفسیرهای زبانی، فلسفی، علمی و دینی از آیات قرآن شکل گرفته است. در این بخش، علاوه بر توضیح اقوال مختلف مفسران، استدلال‌های ایشان برای هر دیدگاه آورده می‌شود.

۲-۴-۱- قول اول: «ماء» به معنای نطفه

این تفسیر بر این اساس استوار است که «ماء» در آیه «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» (انبیاء/۳۰) به معنای نطفه است، زیرا قرآن در برخی آیات دیگر مانند آیه «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (مرسلات/۲۰) و «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَظْفِهِ أَمْشَاجٍ» (انسان/۲) از «ماء» به عنوان نطفه اشاره کرده است. در این تفسیر، «ماء» به نطفه انسان یا حیوانات اطلاق می‌شود که به طور مشخص در مراحل اولیه خلقت و تولد موجودات زنده نقش دارد.

استدلال:

استناد به آیات دیگر قرآن: مفسران این نظر به آیات قرآن استناد می‌کنند که در آن‌ها از «ماء» به نطفه انسان یا حیوانات اشاره شده است. این آیات به وضوح نشان می‌دهند که انسان و دیگر موجودات زنده از «ماء» یا نطفه به وجود آمده‌اند، بنابراین در آیه «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» نیز باید این «ماء» به نطفه معنا شود.

دیدگاه فقهی: در تفسیر فقهی، نطفه به عنوان اولین مرحله شکل‌گیری حیات انسانی یا حیوانی مطرح است و لذا این تفسیر می‌تواند به معنای آفرینش موجودات زنده از نطفه باشد.

مفسران:

طباطبایی (۱۴۱۷ق) در تفسیر «المیزان» بر این نظر تأکید دارد که این آیه اشاره به آب نطفه دارد و به‌ویژه به آفرینش انسان از نطفه توجه می‌کند.

(سیوطی، ۱۴۰۴ق) نیز در تفسیر «الدر المنثور» به این تفسیر اشاره کرده و آن را بر اساس آیات قرآن توضیح داده است.

۲-۴-۲- قول دوم: «ماء» به معنای آب به‌طور عام و شامل تمام موجودات زنده

این تفسیر بر این باور است که «ماء» به‌طور عام به آب طبیعی و مادی اشاره دارد و شامل همه موجودات زنده، از جمله گیاهان، حیوانات و انسان‌ها می‌شود. در این تفسیر، هدف از آیه این است که اشاره کند هر موجود زنده‌ای در بستر آب رشد کرده و حیات خود را آغاز کرده است.

استدلال:

آب به عنوان منبع حیات: آب به‌طور کلی برای تمامی موجودات زنده ضروری است و در فرآیندهای زیستی مانند رشد، تغذیه و تکثیر نقش اساسی دارد. مفسران معتقدند که آیه به این



حقیقت اشاره دارد که حیات هر موجود زنده به آب بستگی دارد و این آب همان ماده‌ی پایه‌ای است که در آفرینش و ادامه حیات موجودات نقش اساسی دارد.

استناد به مفاهیم علمی: در بسیاری از زیست‌شناسی‌های ابتدایی، حیات از آب و در محیط‌های آبی آغاز می‌شود. برخی مفسران این تفسیر را به‌طور غیرمستقیم با شواهد علمی تطبیق داده‌اند که در آن‌ها پیدایش حیات ابتدایی در محیط‌های آبی مورد تأکید است.

مفسران:

فخررازی (۱۴۲۰ق) در تفسیر «التفسیر الکبیر» بر این دیدگاه تأکید دارد و می‌گوید که مفهوم آیه تمام موجودات زنده را در بر می‌گیرد، نه تنها انسان‌ها و حیوانات بلکه گیاهان و سایر موجودات زنده نیز به «ماء» وابسته‌اند.

مکارم شیرازی (۱۳۷۱ش) در تفسیر «نمونه» به همین موضوع اشاره کرده و می‌گوید که در واقع، حیات تمام موجودات به آب وابسته است و قرآن این حقیقت را به‌طور کلی بیان کرده است.

۲-۴-۳- قول سوم: «ماء» به عنوان عنصر اولیه خلقت و ادامه حیات

در این تفسیر، «ماء» نه تنها به معنای آب به عنوان ماده اولیه در آفرینش موجودات زنده است، بلکه به‌طور کلی تأثیر آب در ادامه حیات و تحول موجودات نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. برخی مفسران این آیه را بر اساس تأثیر حیاتی آب بر موجودات زنده در نظر گرفته‌اند.

استدلال:

آب به عنوان عامل احیا و تداوم حیات: در این تفسیر، «ماء» به معنای احیاء و ادامه حیات موجودات است. قرآن از آب به عنوان عنصری که تمامی موجودات زنده را از آن خلق کرده است یاد می‌کند، بنابراین آب تنها عامل آغاز حیات نیست، بلکه عنصر اصلی تداوم آن نیز است.

قرآن و مفاهیم حیات‌بخشی: برخی مفسران با توجه به آیات قرآن که به اهمیت آب در بقای موجودات زنده اشاره دارند، استدلال می‌کنند که این آیه تنها به آغاز خلقت اشاره ندارد بلکه به ادامه حیات نیز مربوط است. قرآن می‌گوید: «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»، یعنی آب نقش اصلی در زنده نگه داشتن و ادامه حیات موجودات دارد.

مفسران:

زمخشری (۱۴۰۷ق) در تفسیر «الکشاف» بر این باور است که «ماء» در این آیه به‌طور کلی تأثیرگذار در زنده ماندن و رشد موجودات است و نه صرفاً آغاز خلقت.



این عاشور (بی‌تا) نیز اشاره می‌کند که این آیه به تداوم حیات از طریق آب اشاره دارد، نه تنها به آغاز آن

۲-۴-۴- قول چهارم: «ماء» به معنای آب به عنوان ماده اولیه حیات نخستین

در این دیدگاه، «ماء» به‌طور خاص به معنای آب مادی و طبیعی است که نخستین موجودات زنده از آن خلق شده‌اند، به‌ویژه در مراحل اولیه تکامل حیات در کره زمین.
استدلال:

مفاهیم علمی و تطبیق با نظریات زیست‌شناسی: برخی مفسران معاصر با توجه به نظریه‌های علمی در مورد منشأ حیات، معتقدند که اولین موجودات زنده به‌ویژه تک‌سلولی‌ها در محیط‌های آبی شکل گرفته‌اند و این آیه به‌طور غیرمستقیم اشاره به این نظریه دارد.
مقابل با فرضیه‌های علمی: در این تفسیر، مفسران علمی معتقدند که آیه در واقع به کشف بزرگ علمی اشاره دارد که زندگی از آب و در محیط‌های آبی آغاز شده است، به‌ویژه اینکه آب یکی از شرایط ضروری برای ادامه حیات است.
مفسران:

سید قطب (۴/۲۳۷۶) در تفسیر «فی ظلال القرآن» به این دیدگاه اشاره کرده و می‌گوید که آیه بیانگر حقیقت علمی است که نشان می‌دهد نخستین بستر حیات، آب بوده است.
ابوالفتوح رازی (۱۴۰۸ق) نیز با تأکید بر نظریه‌های زیست‌شناسی اولیه، معتقد است که این آیه در واقع به آغاز حیات از آب اشاره دارد.

۲-۲- مبدأ خلقت

آیه ۳۰ سوره انبیاء: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» یکی از آیات کلیدی است که در آن خداوند به آفرینش آسمان‌ها و زمین اشاره دارد. در این آیه آمده است که آسمان‌ها و زمین در ابتدا به صورت یکپارچه بودند و سپس خداوند آن‌ها را شکافت و از هم جدا کرد. این آیه مفهومی عمیق از وحدت اولیه جهان و سپس تفاوت آن در مرحله آفرینش نشان می‌دهد.

۲-۲-۱- در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره آفرینش جهان، ایشان به تفصیل مراحل خلقت آسمان‌ها

و زمین را اینچنین توضیح می‌دهند:



آفرینش اولیه: در ابتدا، خداوند عرش را بر آب قرار داد و آب بر هوا بود. تبدیل آب به کف و تشکیل زمین: با دها به آب فرمان داده شدند تا تبدیل به امواج و کف شوند و این کف در مکانی خاص جمع شده، زمین را تشکیل داد.

مکان مقدس کعبه: کف جمع شده در محل کنونی کعبه جمع شد و کوهی از کف ساخته شد خلق آسمان از دخان: خداوند از میان کف و امواج، دخان (دود) بدون آتش ایجاد کرد که از آن آسمان و اجرام آسمانی خلق شد.

بارش باران و رویاندن گیاهان: پس از آفرینش زمین، خداوند باران را بر آسمان نازل کرد و زمین را با گیاهان پوشاند. (مجلسی، بی تا، ۷۲/۵۴؛ قمی، ۱۳۶۳ ش، ۶۹/۲)؛ (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ۳۳۸/۳)؛ (حویزی، ۱۴۱۵ ق، ۴۲۵/۳)؛ (بحرانی، ۱۴۱۵ ق، ۸۱۶/۳)

۲-۲-۲- امام علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه، به توضیح آغاز خلقت پرداخته و می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَّ الْأَجْوَاءَ وَ شَقَّ الْأَرْجَاءَ»، که در این عبارت به معنای گشودن فضا و گسترش ابعاد آن اشاره دارند. ایشان به این نکته اشاره می‌کنند که خداوند در ابتدا فضا را برای ظهور مخلوقات گشود و اندازه‌ها و ابعاد آن را مهیا ساخت. این فضا به مثابه ظرفی است که در آن آب یا ماده‌ای مشابه آن آغاز به ظهور می‌کند.. (انصاری، ۱۳۹۵ ش، ۲۲۷/۱)

بر اساس تفسیرهای مختلف، امام علی علیه السلام در این بیان بر این نکته تأکید می‌کنند که خداوند در آغاز خلقت، آب را به‌عنوان ماده اولیه خلق کرد و آن را بر پشت تبدادی سوار کرد که مسئولیت حفظ و محدود کردن این ماده را داشت تا از پراکندگی آن جلوگیری کند و در محدوده مشخص خود قرار گیرد. این توضیح می‌تواند به‌عنوان اشاره‌ای به آفرینش نخستین و نظم الهی در خلقت به شمار آید، که در آن همه چیز در جایگاه خاص خود و به‌دقت در مرزهای تعیین شده قرار گرفت. (مکارم، ۱۳۹۹ ش، ۱۲۵/۱)

این کلمات امام علی علیه السلام علاوه بر جنبه‌های دینی، مفهومی عمیق از آغاز آفرینش و نظم بی نظیر آن را به نمایش می‌گذارند.

۲-۲-۳- مفسران مختلف تفاسیر متفاوتی از این آیه دارند. برای مثال:

۲-۲-۳-۱- تفاسیر مجاهد، ابوصالح و سدی: این مفسران معتقدند که در ابتدا آسمان‌ها و زمین‌ها به صورت یک لایه به هم پیوسته بودند. سپس خداوند آن‌ها را از هم جدا کرد و آسمان‌ها را



به هفت بخش تقسیم کرد و زمین‌ها را نیز به هفت بخش مختلف تبدیل کرد. بر اساس این تفسیر، این جدا شدن با دخالت هوا بین آسمان‌ها و زمین‌ها باعث تمایز و فاصله‌گذاری میان آن‌ها شد (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ۶/۲۷۴)؛ (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ۴/۵۰)؛ (طنطاوی، ۱۹۹۷م، ۹/۲۰۳). در واقع، جدا شدن آسمان‌ها و زمین‌ها در این تفسیر به‌عنوان فرآیندهای آفرینشی متفاوت بیان شده است.

۲-۲-۳-۲- منظور از به هم پیوستگی آسمان و زمین: برخی مفسران مانند طوسی و کلینی بیان کرده‌اند که "به هم پیوستگی" در این آیه به معنای نبود بارش باران از آسمان و نرویدن گیاه از زمین در آغاز خلقت است. (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ۱۱/۲۸۳) به‌طور کلی، آسمان و زمین در ابتدا به‌صورت فشرده و بدون شکاف و بارش وجود داشتند، ولی سپس خداوند آسمان را با باران و زمین را با گیاهان رویاند (طوسی، بی‌تا، ۷/۲۴۳)؛ (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش، ۸/۴۰۹).

۲-۲-۳-۳- تفسیر علامه طباطبایی: این مفسر بزرگ معتقد است که "رؤیت" در آیه به معنای علم فکری است، که در آن مواد جهان در ابتدا به‌صورت یکنواخت و در هم فرو رفته بوده‌اند، و پس از گذشت زمان از هم جدا شده و به ترکیبات جدیدی تبدیل شدند. این ترکیبات جدید شامل انواع گیاهان، حیوانات و موجودات دیگر است که هرکدام نشانه‌ای از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی‌پایان او به‌شمار می‌آیند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۱۴/۳۹۰).

۲-۲-۳-۴- دیدگاه تفسیر نمونه: صاحب تفسیر نمونه نیز بر این باور است که آیه فوق برای هر گروه و هر عصر قابل استفاده است و به این ترتیب هیچ مانعی ندارد که این آیه تفاسیر مختلفی داشته باشد که هرکدام در موقعیت خود صحیح و کامل باشند (مکارم، ۱۳۷۱ش، ۱۳/۳۹۶).

۲-۳-۲- کشش و امتداد ماء (آب) و آفرینش آسمان‌ها از دخان

بعد از بسط دادن و گسترش ماء (آب) آفرینش آسمان‌ها آغاز شد، با توجه به آیه «ثم استوی إلی السماء و هی دخان...» (فصلت/۱۱) این‌طور استفاده می‌شود که آغاز آفرینش آسمان‌ها از توده‌های گازهای گسترده و عظیمی بوده است و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش آسمان‌ها کاملاً هماهنگ است و هم‌اکنون بسیاری از ستارگان آسمان به صورت توده‌ی فشرده‌ی گازها و دخان‌ها هستند.

۲-۲-۱- بررسی معنای لغات «استوی» و «دخان»:

در بررسی معنای لغات «استوی» و «دخان»، ابن فارس ریشه «س، و، ی» را به معنای راست و



درست بودن و اعتدال میان دو چیز می‌داند. راغب اصفهانی نیز اشاره می‌کند که «استوی» دو کاربرد مختلف دارد: زمانی که با «علی» متعدی شود، به معنای تسلط و استیلا و زمانی که با «الی» به کار رود، به معنای رسیدن و انجامیدن است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۴۳۹/۲)

در مورد «دخان»، راغب آن را به چیزی اطلاق می‌کند که پس از شعله و لهیب آتش بر می‌خیزد. (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۳۱۰) ابن فارس نیز «دخان» را به معنای چیزی می‌داند که از هیزم ایجاد شده و سپس مشابیهات آن را به این نام می‌شناسند. (ابن فارس، بی‌تا/۳۷۸) این واژه به طور کلی به گازهای کدر و دارای حرارت اطلاق می‌شود. بر اساس این تعریف، دود مورد نظر در این بحث نه دود معمولی، بلکه نوعی دود خاص است که ویژگی‌های گازی و حرارتی خاص خود را دارد. (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۲۱۱۱/۶)

۲-۲-۳- امام علی علیه السلام در خطبه یک نهج البلاغه مراحل به وجود آمدن دخان را از ماء (آب) به زیبایی توصیف کردند:

«حَمَلَهُ عَلَى مَثْنِ الرِّيحِ العَاصِفَةِ وَ الرَّعْرَعِ القَاصِفَةِ فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ وَ سَلَطَهَا عَلَى شَدِّهِ وَ قَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ الهَوَاءِ مِنْ تَحْتِهَا فَتَيْقُ وَ المَاءِ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقُ ثُمَّ أَنشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا اعْتَقَمَ مَهْبَتَهَا وَ أَدَامَ مُرَبَّهَا وَ أَعْصَفَ مَجْرَاهَا وَ أَبْعَدَ مَنْشَأَهَا فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ المَاءِ الرَّخَّارِ وَ إِثَارَةَ مَوْجِ البِحَارِ فَمَخَصَّنَتْهُ مَخَصَّنَ السَّقَاءِ وَ عَصَفَتْ بِهٖ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ تَرْدُ أَوْلَاهُ إِلَى آخِرِهِ وَ سَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ» (ترجمه دشتی، ۱۳۹۲ش، خطبه ۱).

امام علی علیه السلام به توصیف مراحل آفرینش آسمان‌ها پرداخته و از دخان (بخار) به عنوان ماده اولیه یاد کرده‌اند. ایشان توضیح می‌دهند که ابتدا، ماده اولیه‌ای به نام «ماء» (آب) به حرکت درآمد و در اثر تأثیر دو نیروی باد (ریح)، یکی جاذبه و دیگری دافعه، به جوش و خروش درآمد. باد جاذب ماده آب را به چرخش درآورد، و باد دافع فشار زیادی به آن وارد کرد تا کف‌هایی از آن برخیزند و در فضا پراکنده شوند. از این کف‌ها آسمان‌ها پدید آمدند، و آسمان پایین که انسان‌ها می‌بینند، جزئی از آن آسمان‌هاست. این توصیف، مطابق با آیه «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِرَبِّتَةِ الْكُوكِبِ» (صافات/۶) است که به زیبایی آسمان دنیا اشاره دارد. همچنین در سوره فصلت، خداوند از خلق آسمان‌ها در حالی که دخان بود، یاد کرده است.



ابن میثم در تفسیر این مطالب بیان می‌کند که حرارت زمین باعث حرکت آب شد و بخار حاصل از آن به هوا صعود کرده و به تدریج افلاک مختلف را پدید آورد. در نتیجه، از این روایات می‌توان نتیجه گرفت که آب عنصر اصلی آفرینش آسمان‌ها و زمین است، که مطابق با سخنان امام علی علیه السلام می‌باشد. (ابن میثم، ۱۳۷۵ ش، ۳۰۰/۱)

۳-۲-۳- مفسران چندین نظر متفاوت درباره آفرینش آسمان و زمین دارند که در ادامه به بیان این اقوال و استدلال‌های آنها پرداخته می‌شود:

۳-۲-۳-۱- قول اول: آفرینش آسمان و زمین از بخار

استدلال: طبق این نظر، آسمان‌ها از بخار زمین آفریده شده‌اند. در ابتدا آسمان‌ها و زمین به هم متصل بودند و پس از آن خداوند آن‌ها را جدا کرد. برخی مفسران مانند آلوسی و ثعلبی می‌گویند که خداوند ابتدا جوهری سبز آفرید و سپس آب از آن برآمد. در ادامه آتش بر آن مسلط شد تا بخاری ایجاد کند و این بخار آسمان‌ها و زمین را تشکیل داد. عرش خداوند هم پیش از خلق آسمان‌ها بر آب قرار داشت و سپس بخار از آن برخاست و آسمان‌ها به وجود آمد. (آلوسی ۱۴۱۵ ق، ۳۵۵/۱۲، (ثعلبی ۱۴۲۲ ق، ۲۸۷/۸)؛ (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ ش، ۴۳۳/۱۱)؛ (فتح الله کاشانی، بی‌تا، ۱۷۵/۸)

۳-۲-۳-۲- قول دوم: آفرینش از ماده تاریک (دود)

استدلال: در این دیدگاه، دود به‌عنوان ماده‌ای تاریک و بدون نور مطرح می‌شود که در ابتدا وجود داشته و سپس خداوند از آن آسمان‌ها، خورشید و سایر اجرام سماوی را خلق کرده است. برخی مفسران مانند فیض کاشانی و فخر رازی بیان کرده‌اند که در ابتدا این ماده تاریک بوده و بعدها به نور تبدیل شده است. در نتیجه، آسمان‌ها و دیگر اجرام سماوی از این ماده که در ابتدا فاقد نور بود، ایجاد شدند. (فیض کاشانی ۱۴۱۵ ق، ۳۵۴/۴). (فخر رازی ۱۴۲۰ ق، ۵۴۶/۲۷).

۳-۲-۳-۳- قول سوم: آفرینش آسمان از بخار و زمین پیش از آن

استدلال: طبق این نظر که از ابن عباس نقل شده است، خداوند ابتدا زمین را آفرید و سپس آسمان را از بخار آن خلق کرد. زمین ابتدا به وجود آمد، اما پس از آن که آسمان‌ها آفریده شدند، زمین گسترش یافت. در این تفسیر، آیه «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (نازعات/۳۰) که به گسترش زمین اشاره دارد، به صورت تأخیر در ذکر توضیح داده می‌شود. (طوسی بی‌تا، ۱۱۰/۹)، (بیضاوی، ۱۴۱۸ ق، ۶۸/۵)



علامه طباطبایی: ایشان بر این باورند که چون زمین به صورت کروی آفریده شده است، آفرینش و گسترش آن به طور هم‌زمان با آفرینش آسمان‌ها بوده و «ثم» در آیه به معنای تأخیر زمانی نیست، بلکه تأخیر در ذکر است.

مکارم شیرازی: طبق نظر ایشان، آفرینش آسمان‌ها پیش از زمین بوده و «ثم» در این آیات به تأخیر بیانی اشاره دارد، نه تأخیر زمانی. بنابراین گسترش زمین و پدید آمدن منابع طبیعی پس از آفرینش آسمان‌ها صورت گرفته است. (طباطبایی ۱۳۷۴ ش، ۵۵۳/۱۷)، (مکارم ۱۳۷۱ ش، ۲۲۸/۲۰).

سوالی که مطرح می‌شود که قرآن به صراحت بیان می‌کند آسمان از دود ایجاد شده است، اما سخن امام علی علیه السلام در خطبه‌ای نشان می‌دهد که آسمان از کف آب پدید آمده است. برای پاسخ به این تضاد، نظریه‌ای جامع مطرح می‌شود که میان این دو دیدگاه ارتباط برقرار کند. در این نظریه، گفته شده است که حضرت باقر علیه السلام اشاره کرده‌اند که آسمان از دود بدون آتش به وجود آمده است، که این دود در واقع بخاری است که از تبخیر آب ایجاد شده است. بنابراین، در قرآن، واژه «دخان» به معنای دود واقعی نیست، بلکه به بخاری اطلاق شده که از سطح آب برخاسته و به تدریج تبدیل به آسمان‌ها شده است. در این توضیح، کف آب که به بخار تبدیل می‌شود همان دود در قرآن است که آسمان‌ها از آن شکل گرفته‌اند، و زمین نیز از کفی که از آب جدا نشده و بر روی آن باقی مانده، خلق شده است. (ابن میثم، ۱۳۷۵ ش، ۳۰۳/۱).

نتیجه گیری

به طور کلی مراحل ابتدایی خلقت جهان را به سه مرحله اصلی تقسیم می‌کند:

۱- مرحله اول: خلقت ماء (آب)

بر اساس قرآن و خطبه‌های امام علی علیه السلام، آب به عنوان اولین مخلوق جهان معرفی می‌شود. این آب ابتدایی، برخلاف آبی که انسان امروز از آن می‌نوشد، خروشان، جوشان و متلاطم بوده است. این آب که در فضا جریان داشت، به عنوان ماده اولیه خلقت در نظر گرفته شده و همه موجودات از آن خلق شدند.

۲-مرحله دوم: جدا شدن آسمان‌ها و زمین‌ها

در ابتدا جهان به صورت یک توده واحد و یک‌پارچه بود. این توده با گذشت زمان از هم جدا شده و مواد به ترکیبات جدید تبدیل شدند. امام علی علیه السلام این تغییرات را به عنوان "فتیق" توصیف کردند که به گسترش فضا و ایجاد تحول در جهان اشاره دارد. این انبساط مشابه آنچه که در آیه ۴۷ سوره ذاریات به آن اشاره شده، باعث ظهور انواع مختلف موجودات شد.

تفسیر فتیق: تغییرات در جهان به عنوان فتیق، یعنی فرآیند گسترده شدن و انبساط جهان

۳-مرحله سوم: خلقت دخان (دود)

طبق روایات، بعد از آب، خداوند دخان (دود) را خلق کرد. این دود از فشار و تحریکات باد بر آب به وجود آمد و جوهر درونی آب را به بخار تبدیل کرد. این بخار همان دخانی است که در قرآن به آن اشاره شده و از آن کهکشانشان‌ها، ستارگان و سیارات ایجاد شدند. از باقی‌مانده کف این مواد، زمین شکل گرفت.

رابطه دخان و بخار: مفهوم دخان در قرآن به طور استعاری برای بخار پدید آمده از آب توضیح داده شده که از فشار و حرارت به وجود آمده و شکل‌دهنده به آسمان‌ها و کهکشانشان‌ها است.





منابع

قرآن

نهج البلاغه

۱. آلوسی، محمد ابن عبدالله، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم المعروف به تفسیر ابن کثیر، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ ق، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، چاپ اول، بیروت: موسسه التاریخ العربی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارصادر.
۵. ابن فارس ابن زکریا، احمد، بی تا، معجم مقاییس اللغة، محقق: شهاب الدین ابو عمرو، چاپ اول، بیروت: دارالفکر.
۶. ابن میثم، میثم ابن علی، ۱۳۷۵ ش، شرح نهج البلاغه ابن میثم، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۷. ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸ ق، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۸. انصاری، محمد علی، ۱۳۹۵ ش، فروغ حکمت، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس.
۹. اشکوری، محمد بن علی، ۱۳۷۳ ش، تفسیر شریف لاهیجی، چاپ اول، تهران: دفتر نشر داد.
۱۰. بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۵ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، موسسه البعثة، قم: قسم الدراسات الإسلامیه.
۱۱. بیضاوی، ۱۴۱۸ ق، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۲. ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲ ق، الكشف و البیان المعروف بتفسیر الثعلبی، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.



۱۳. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۶ش، شرح نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. جوهری، اسماعیل ابن حماد، ۱۴۰۷ق، الصحاح، محقق: حمد عبد الغفور العطار، چاپ چهارم، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۵. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.
۱۶. حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان.
۱۷. دین پرور، سید جمال الدین، ۱۳۹۱ش، موسوعه الاحادیث العلویه، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۱۸. دعاس، حمیدان، قاسم، ۱۴۲۵ق، اعراب القرآن الکریم، چاپ اول، دمشق: دار المنیر و دار الفارابی.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات ألفاظ القرآن، چاپ اول، بیروت: دار الشامیه.
۲۰. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی.
۲۱. سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ق، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۲. صافی، محمود بن عبد الرحیم، ۱۴۱۸ق، الجدول فی اعراب القرآن، چاپ چهارم، بیروت: دار الرشید.
۲۳. صدوق، محمد ابن علی، معانی الاخبار، ۱۳۶۱ش، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۴. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۰ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۶. طبری، محمد ابن جریر، ۱۴۱۵ق، جامع البیان، بیروت: دارالفکر.
۲۷. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ش، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: مرتضوی.
۲۸. طنطاوی، محمد سید، ۱۹۹۷م، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، چاپ اول، قاهره: نهضة مصر.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، مترجم: عاملی، احمد حبیب، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۰. عسکری، ابوهلال، ۱۴۱۲ق، معجم الفروق اللغویه، چاپ اول، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم.
۳۱. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث.



۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *العین*، چاپ دوم، قم: هجرت.
۳۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر الصافی*، مقدمه و مصحح: حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، چاپ دوم، قم: دارالهجره.
۳۵. قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۷۵ ش، *تفسیر احسن الحدیث*، چاپ دوم، تهران: بنیاد بعثت.
۳۶. قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۷۱ ش، *قاموس قرآن*، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۷. قرطبی، محمد ابن احمد، ۱۳۶۴ش، *الجامع الاحکام القرآن*، چاپ اول، تهران: ناصر خسرو.
۳۸. قطب، سید ابراهیم، ۱۴۰۸ق، *فی ظلال القرآن*، چاپ ۱۵، بیروت: دارالشرق.
۳۹. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳ ش، *تفسیر القمی*، مترجم: طیب موسوی جزایری، چاپ سوم، قم: دار الکتب.
۴۰. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸ ش، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الفرائد*، مترجم: حسین درگاهی، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات.
۴۱. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، ۱۳ ش، *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، چاپ اول، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۴۲. کلینی، محمد ابن یعقوب، ۱۳۶۵ش، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام*، مترجم: محمدباقر محمودی، - عبدالزهراء علوی، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ۱۳۷۱ ش، چاپ دهم، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام امام*، ۱۳۹۰ش، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۴۶. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، ۱۳۶۸ش، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۷. نحاس، ابسو جعفر احمد بن محمد، *اعراب القرآن*، ۱۴۲۱ق، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.

بررسی تحلیلی دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام در مورد فراتاریخی بودن قرآن بر اساس نهج البلاغه

مرضیه محمص* / سید احمد هاشمی علی آبادی**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۰۴

چکیده:

ایده تاریخ‌مندی قرآن در دوران معاصر به روش‌های متعددی تعریف شده است. اثرپذیری قرآن از پدیده‌های تاریخی و عوامل زمانی، مؤلفه مشترک همه تعاریف مذکور به شمار می‌آید. این ایده چالش‌هایی را در بحث فراتاریخی بودن آموزه‌های قرآنی رقم زده است. پژوهش حاضر با تأکید بر نهج البلاغه در صدد است تا از این رهگذر دیدگاه حضرت علی علیه السلام در مورد فراتاریخی بودن قرآن را تبیین کند. هدف اصلی این پژوهش آن است که با روش توصیفی-تحلیلی، مبانی تاریخ‌مندی قرآن که در آثار نواندیشان دینی معاصر مطرح شده، بر اساس دیدگاه امام علی علیه السلام بررسی و نقد شود. در نهج البلاغه گزاره‌های متعددی وجود دارد که بر فراتاریخی بودن و عدم تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ عصر نزول دلالت دارد. حضرت علی علیه السلام با دلایل عقلی و نقلی بر عدم تاریخ‌مندی قرآن صحه گذاشته و قرآن را کتابی جامع می‌داند که نیازهای انسان را در مسیر هدایت پاسخگوست. بر این اساس ایده تاریخ‌مندی قرآن کریم به معنای دلالت آیات بر واقع‌گرایی در احکام و توجه به کشف مناسبات مربوط به احکام و همچنین توجه به پیام‌های قرآن در حل مسائل نو و موضوعات جدید، مورد تأیید ایشان است.

کلید واژگان:

فراتاریخی بودن قرآن، تاریخ‌مندی قرآن، نهج البلاغه، امیرمؤمنان علیه السلام، فرهنگ زمانه.

*. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده اول) m_mohases@sbu.ac.ir

** استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

s_hashemialiabadi@sbu.ac.ir

ریشه بحث تاریخ‌مندی قرآن به بحث حدوث و قدم قرآن در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم بر می‌گردد. اهل حدیث سخن خدا را مثل خودش قدیم می‌دانستند و معتزله می‌گفتند فعل الهی بر خلاف قدرت الهی به دلیل ارتباط با عالم متناهی نامتناهی نیست. به نظر می‌رسد برخی مستشرقان در قرون اخیر به مسأله تاریخ‌مندی در مورد قرآن دامن زدند، بدین جهت که قرآن را نیز به مانند عهدین (موجود) فرض کرده‌اند. از اینرو تفاوتی بین این کتاب آسمانی با عهدین قائل نشده‌اند. و از همان زاویه‌ی نگاهی که به کتاب مقدس دارند، نیز به قرآن نظر می‌افکنند و این شروع مباحث مربوط به تاریخ‌مندی قرآن است.

پرداختن مستشرقان و اسلام‌شناسان غرب به تاریخ‌مندی نصوص دینی به شکل تألیف آثاری مربوط به تاریخ‌گذاری قرآن ادامه پیدا کرد که به طور جدی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به آن پرداختند و از اینجا بود که بحث تاریخ‌مندی شکل جدی به خود گرفت. از جمله‌ی آنها می‌توان اثر گرهارد باورینگ را نام برد که با عنوان «تاریخ‌گذاری و قرآن» در جلد اول دایره‌المعارف قرآن لیدن به چاپ رسیده است و آقای اسکندر لو آن را ترجمه و نقد نموده است. (ر.ک اسکندرلو، تابستان ۱۳۸۳، ش ۱۵، ص ۹۴-۱۱۳)

در حقیقت تلاش اسلام‌شناسان غرب ناظر بر نزول ترتیبی و ترتیب تاریخی نزول آیات بوده است. افرادی چون «گوستاو ویل» و «تئودور نولدکه» این موضوع را مطرح نمودند و پس از آنها «فردریش شوالی»، «گانتلر برگشت راسر» و «اتوپریتزل» و به دنبال آنها «رژی بلاشر فرانسوی» به این بحث پرداختند و نیز افرادی چون «ریچارد بل» از تاریخ‌گذاری قرآن سخن گفته‌اند که درواکنش به وی «جان واش بروگ» در کتاب مطالعات قرآنی و «جان برتون» در کتاب جمع قرآن هرکدام نوشته‌ای را قلم زدند. موضوع تاریخ‌مندی متن که از سوی مستشرقان غربی مطرح شد، تأثیر خود را بر روشنفکران عرب در عصر معاصر گذاشت. به نحوی که افرادی چون «محمد آرکون» و «نصر حامد ابوزید» سخت تحت تأثیر آنها قرار گرفتند و بصورت عینی‌تر این موضوع را مورد بررسی قرار دادند. نصر حامد ابوزید در کتاب «النص، السلطة، الحقیقه» تحت عنوان «التاریخیه المفهوم الملتبس» به آن پرداخته است. این قرآن‌پژوه آثار دیگری دارد که این موضوع را در آنها مطرح نموده و با رویکردی زبان‌شناختی به تاریخ‌مندی قرآن پرداخته است. از جمله آنها می‌توان اثر «مفهوم النص دراسة فی علوم القرآن» وی را که توسط آقای مرتضی کریمی‌نیا با عنوان





«معنای متن» به فارسی ترجمه شده است، نام برد. «نقدالخطاب الدینی» اثر دیگر وی می‌باشد که این اثر نیز توسط آقای یوسفی اشکوری به فارسی با عنوان «نقدگفتمان دینی» ترجمه شده است. همچنین حسن حنفی در کتاب «الاسلام والحداثه» و «الوحی و الواقع» و محمد مفتاح در «دینامیه النص، تنظیم وانجاز» این بحث را عنوان کرده‌اند. پس از روشنفکران عرب که در واقع همان نومعتزلیان به شمار می‌آیند، در ایران نیز روشنفکران ایران اسلامی مانند دکتر سروش در کتاب «بسط تجربه‌ی نبوی» و آقای شبستری در «نقدی بر قرائت رسمی از دین» و نیز «قرائت نبوی از جهان» به این موضوع پرداخته‌اند. (عبدی، ۱۳۹۱: ص ۱۶-۱۷)

تاریخ‌مندی^۱ قرآن به معنای تحقق وحی در برهه‌ای از تاریخ است که فضای وحی را با صبغه خاص تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی خاص، در گستره تاریخ و زمان قرار می‌دهد. قائلان به این نظر، قرآن را یا ساخته شرایط تاریخی می‌دانند یا حداقل آن شرایط را در کیفیت و کمیت آموزه‌ها دخیل می‌دانند. بنابراین برای قرآن یا برخی آموزه‌های آن، تاریخ تولید، مصرف و انقضاء در نظر می‌گیرند که لزوماً به مرور زمان باید جایگزینی پیدا کند (عرب‌صالحی، ۱۳۹۱: ۵۲).

آنان بر این باورند که اهمیت گفتمان تاریخ‌مندی قرآن از این جهت است که، به زبان وحی نزدیک‌تر شده و از این رهگذر به سرچشمه‌ها متصل شده و در این صورت فهم صحیح وحی بهتر حاصل می‌شود. یکی از باورمندان به این اندیشه می‌نویسد: «ما در عین حال که فهم عصر نخستین را مورد توجه قرار می‌دهیم و آن را زیر پا نمی‌گذاریم، توقف در برابر فهم نسل اول و تسری ندادن نگرش قرآن را نوعی جمود نسبت به قرآن و مسائل اسلامی می‌دانیم». (غزالی، ۱۳۸۶: ۳۵۹).

نواندیشان دینی (نصر حامد ابوزید، محمد آرکون، حسن حنفی، امین خولی، فضل الرحمن و سید احمدخان هندی) معاصر بر این مدعا هستند که آموزه‌های قرآنی در دایره‌ی شرایط ویژه‌ای نازل شده و به تبع آن در بردارنده احکام تبعی و غیر دائمی است. ادله‌ای همچون دیالکتیکی بودن نزول قرآن با واقعیت‌های عینی، تاثیر فرهنگ زمانه در قرآن، تاریخ‌مندی شخصیت‌گیرنده و آورنده دین، تجربه نبوی و تاریخ‌مندی مخاطب قرآن از جهت تربیتی و فرهنگی، عموماً در چارچوب نظریه تاریخ‌مندی قرآن مورد تاکید قرار می‌گیرند.

^۱. Historicity



طیف متنوع دیدگاه‌ها و مبانی مرتبط با نظریه تاریخ‌مندی دین در دوران کنونی به مثابه یکی از نظریات چالش برانگیز به شمار می‌آیند و در برخی از این خوانش‌ها، تلقی تاریخ‌مند و متغیر از متون دینی در شرایط و زمان‌های گوناگون موجب شده جاودانگی و جامعیت دین و خاتمیت پیامبر ﷺ مخدوش شود و تمایلاتی به عرفی‌سازی دین اظهار شود.

بشری بودن الفاظ قرآن، ضرورت‌های مربوط به ارسال رسولان، انعکاس فرهنگ عصر نزول در آیات مکی و مدنی، وابستگی فهم متن به اسباب النزول آیات، پیوند فهم متن آیات با ناسخ و منسوخ‌ها و همچنین وجود گزاره‌هایی با مخاطب خاص در برخی آیات در زمره مهم‌ترین اندیشه‌ها در این عرصه به شمار می‌آیند. (Rahman, 1963,31)

برخی از نواندیشان معاصر، با تقریرهای متعددی درصدد اثبات تاریخ‌مندی قرآن هستند؛ عده‌ای آموزه‌های قرآن را در دو بخش آموزه‌های اعتقادی (توحید، رسالت و معاد) و آموزه‌های غیراعتقادی (احکام اجتماعی، سیاسی و فقهی)، تقسیم کرده و معتقدند آموزه‌های غیراعتقادی تنها ناظر بر عصر رسالت است و جاودانه و همیشگی به شمار نمی‌آید. (Rahman, 1958,31)

عده‌ای دیگر بر این باورند که قرآن از فرهنگ و محیط جغرافیایی عصر رسالت تأثیر پذیرفته، در ضمن هم سخنی با آن فرهنگ، به نحو آگاهانه‌ای از این باورهای نادرست بهره برده است. آنها بر این اساس، ملکوتی بودن و برخوردار بودن قرآن از یک حقیقت متعالی را مخدوش اعلام می‌کنند. (ابوزید، ۱۳۸۳: ۱۵۵) از این منظر، هیچ فهمی از متن قرآن، فهم نهایی نیست و یکسان دانستن فهم پیامبر ﷺ از متن قرآن و معنای ذاتی نص، نوعی شرک تلقی می‌شود. (همو، ۱۳۹۴: ص ۷۸) به عبارت دیگر این نظرات بر این محور متمرکز شده است که هدف اساسی قرآن، هدایت اخلاقی و معنوی جامعه در قالب ارائه الگوهای کلی و ملاک‌های عام است.

بر این اساس، ضرورت اجتهاد عقلی نسبت به احکام عملی قرآن مطرح شده و بعثت پیامبر ﷺ از این منظر به معنای رسیدن عقل انسان به درجه کمال و بی‌نیازی از هدایت آسمانی در احکام اجتماعی می‌باشد. (Iqbal, 1930, 169)

۱- مرور دیدگاه‌های معاصر درباره تاریخ‌مندی

شبهه تاریخ‌مندی و تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه ریشه در تفکر برخی اعراب صدر اسلام



دارد. آن‌ها معتقد بودند آیات الهی آموزش‌های کسی یا کسانی به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است نه کلام خداوند (قرآن کریم ۱۶: ۱۰۳) و برخی نیز معتقد بودند رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قرآن را بر اساس افسانه‌های پیشینیان جمع‌آوری کرده است و از آن‌ها متأثر است (قرآن کریم ۲۵: ۴-۵). بعضی از مفسران نیز مطرح‌شدن صرع و جنون را در قرآن بازتاب‌بآور مردم عصر نزول می‌دانند (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۳۲۰).

در این میان مستشرقان نیز با انگیزه‌های متفاوت استعماری، تحقیقی و تبشیری توجیهات خود در مورد تضادها و تناقض‌های متون مقدس را به قرآن کشانده و شبهه‌یادشده را پرورش و ترویج داده‌اند. و در این راستا کتاب‌هایی مانند «القرآن دعوه النصرانیه» اثر یوسف دره حداد و مقالاتی را هم به نگارش درآورده‌اند. آنان در دایرة‌المعارف الاسلامیه، دایرة‌المعارف دین و اخلاق، دایرة‌المعارف قرآن و دایرة‌المعارف لیدن نیز مقالاتی را به این شبهه اختصاص داده‌اند.

این شبهه در ایران از دو دهه قبل به صورت مقالات مطرح شد. (جلیلی، هدایت، مجله کیان، ش ۲۳، وحی در هم‌زبانی با بشر و هم‌لسانی با قوم؛ خرمشاهی، بهاء‌الدین، مجله بینات، ش ۵، ص ۹۰، بازتاب فرهنگ زمانه) و در پی آن توسط محققان نقد و بررسی شد و کتاب‌هایی مانند «شبهات و ردود حول القرآن الکریم»، از محمد هادی معرفت، «بررسی شبهات قرآن و فرهنگ زمانه» اثر حسن رضا رضایی، «قرآن و مستشرقان»، تألیف محمد حسن زمانی، «نقد و بررسی نظریه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه» از حیدر رستمی و مقاله «قرآن و فرهنگ زمانه»، پژوهشی از محمد علی رضایی اصفهانی (مجله معرفت، ش ۲۶) به رشته تحریر درآمد.

از جمله مستشرقانی که به ایراد این شبهه پرداخته‌اند می‌توان به «بروکلمان»، «مونتگری وات»، «آرگیپ»، «مک دونالد»، «گلدزیه»، «یوسف دره حداد» اشاره کرد. اینان ادعا می‌کنند که قرآن از فرهنگ زمانه و آداب و عقائد جزیره العرب و ادیان قبل مثل یهودیت و مسیحیت اقتباس کامل نموده است. (الدسوقی، ۱۴۱۶: ص ۱۰۰-۱۰۱، زمانی، ۱۳۹۱: ص ۲۱۸ و فقیه، ۱۳۹۱: ص ۷۴-۱۸۱) مونتگری وات ضمن ناقص دانستن تفسیر و تبیین قرآن از مسیحیت می‌گوید: «گمان می‌رود قرآن ارتباط اصلی خود را با اعراب زمان محمد صلی الله علیه و آله قبول دارد؛ چون مصرانه می‌گوید این یک قرآن عربی است و اینکه پیامبران علیهم السلام آیات را به زبان قوم خود آورده‌اند. می‌دانیم زبان هر قومی شیوه تفکر آن قوم درباره جهان و انسان را در خود ممزوج دارد» (مونتگری وات، ۱۳۷۳،



ترجمه حسین آریا، ص ۴۲) گلدزیهر مستشرق مجارستانی نیز تعالیم پیامبر گرامی اسلام ﷺ را متأثر از دیانت‌های قبلی خود یعنی یهودیت و مسیحیت و مجوسیت و بت‌پرستی می‌داند که پس از صیقل دادن، جهت پذیرش عمومی مورد بهره برداری قرار داده است. (گلدزیهر، بی‌تا: ص ۱۳-۱۵)

در تبیین رابطه قرآن با فرهنگ زمانه و چگونگی مواجهه آن با باورها و آداب و رسوم اعراب عصر نزول برخی سه نظریه‌ی زبان قوم، بازتاب فرهنگ زمانه و تأثر از فرهنگ زمانه را نقل و بررسی نموده و ضمن نقد دو نظریه‌ی دوم و سوم نظریه‌ی اول را می‌پذیرند. (ایازی، ۱۳۸۰: ص ۱۸۰)

نگاه دقیق علمی در این باره ما را به سه دیدگاه در مورد رابطه قرآن و فرهنگ زمانه می‌رساند:

الف: عدم ارتباط قرآن با فرهنگ عرب (تأثیرناپذیری کامل)

ب: تأثیرپذیری کامل قرآن از فرهنگ بشر عصر نزول.

ج: قبول عناصر مثبت فرهنگ و طرد عناصر منفی و نیز فرهنگ‌آفرینی. (رضایی اصفهانی،

۱۳۹۲: ج ۴، ص ۵۴).

دقت در آیات نورانی قرآن و لوازم غیرقابل قبول دو دیدگاه اول و دوم همچون: غیرهم‌زبانی قرآن با زبان و ادبیات عرب، استفاده کردن منغلانیه از کلمات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های عربی، بشری بودن وحی، زمان‌مندی و مکان‌مندی قرآن، راه‌یابی مطالب باطل، بی‌اعتباری قرآن و کنارزدن آن از صحنه زندگی بشر و... صحت نظر سوم را تأیید می‌کند.

قبول اثرپذیری محتوایی قرآن از فرهنگ زمانه و پذیرش راه‌یافتن باورها و رسوم خرافی در قرآن با تدبر و تعقل در آیات قرآن در تنافی است در حالی که بسیاری از آیات (قرآن کریم ۴۷: ۲۴ - قرآن کریم ۴: ۸۲) و روایات (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ص ۲۵۲) بیشترین تأکید را بر انجام ژرف‌نگری در آیات قرآن و استفاده از آن در مسیر هدایت دارد.

بنابراین باید گفت رویکرد غالب در برخورد قرآن با فرهنگ جاهلیت عرب رویکرد انکار و نفی بوده است و در اکثر موارد قرآن کریم آداب و رسوم و عقائد و باورهای پذیرفته‌شده در فرهنگ عرب را رد نموده و فرهنگ متفاوت خود را جایگزین آن‌ها نموده است. (حیدری، ۱۳۹۱: ص ۱۶۲) این مبارزه سازش‌ناپذیر با عقائد و سنت‌ها و آداب جاهلی جزیره العرب را می‌توان در صدها و هزاران آیه شریفه قرآن مشاهده کرد. (زمانی، ۱۳۸۵: ص ۲۲۳)

شماری از نواندیشان دینی، با تقسیم‌بندی آموزه‌های قرآنی به آموزه‌های اعتقادی (ذاتیات) و



آموزه‌های غیر اعتقادی (عرضیات)، بر این باورند که غالب آموزه‌های غیراعتقادی قرآن ناظر به عصر رسالت بوده و در دوران معاصر باید به کناری گذاشته شود. مراد از ذاتیات، باور به حقانیت توحید و معاد است و غرض از عرضیات، آموزه‌های فقهی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی است. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ص ۱۱۰، سروش، ۱۳۸۵: ص ۲۳)

از این منظر، قرآن به رغم نزول از ناحیه خداوند یک محصول فرهنگی است که در یک دوره تاریخی و متأثر از یک فرهنگ خاص شکل گرفته است، بنابراین نباید به قرآن به عنوان متنی ثابت که همواره در طول تاریخ جریان دارد نگریست بلکه باید بر اساس قواعد هرمنوتیک، متن آن را بر اساس جهان امروز شناخت. (ابوزید، ۱۳۸۳: ص ۲۵)

از این منظر بخشی از آموزه‌ها در قرآن بصورت ناصحیح و غیرموافق با واقع انعکاس یافته و این امر صرفاً از باب هم سخنی با مخاطبان نخستین قرآن انجام شده است. موضوعاتی همچون وجود جن، اعلام قلب صنوبری به عنوان مرکز تفکر، وجود آسمان‌های هفت گانه، رانده شدن شیاطین با شهاب‌سنگ‌ها، سخن گفتن حیوانات از جمله مصادیقی هستند که در این دیدگاه ذکر شده‌اند. (صفوی، ۱۳۵۸: ص ۸۱)

در این راستا و در نقد این دیدگاه فرضیه پژوهشگران این تحقیق آن است که آموزه‌های قرآن کریم چه در بخش اعتقادات و چه در اخلاقیات و احکام هر چند دارای مثالها و مسائل ناظر به عصر نزول بوده باشد به دلیل نقش هدایتگری و نیز جاودانگی و جامعیت از دایره زمان نزول خارج شده و حاوی مضامین متعالیه فراتاریخی جهت هدایت کل بشر در کل اعصار و امصار است. نقطه تمرکز این مقاله بر نقد دیدگاهی است که کل قرآن را تاریخی می‌داند. حسن حنفی نویسنده‌ی مصری از جمله کسانی است که این عقیده را مطرح کرده است وی وحی را با واقعیات تاریخی زمان نزول پیوند می‌زند و تاریخ زمان نزول را به عنوان واقعیتی یاد میکند که از آن گریزی نیست.

و وحی ناگزیر از متأثر شدن تاریخ زمان نزولش میباشد. او معتقد است آیاتی در قرآن وجود ندارد که بی‌زمینه و سبب نازل شده باشند. بلکه تمام آیات قرآن دارای سبب نزول میباشند. (بسام جمل، ۲۰۰۵م: ص ۲۶) نویسندگان پژوهش حاضر معتقدند آموزه‌های امام علی علیه السلام در این رابطه ظرفیت پاسخگویی به شبهه تاریخ‌مندی قرآن و انحصار این نقش به عصر نزول را دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم:



۲- دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام در مورد تاریخ‌مندی قرآن

در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام، قرآن نسخه‌ای جامع و جاودانی است که از پاسخگویی به نیازهای بشر برای رسیدن به سرمنزل سعادت و کمال، فروگذار نکرده است. ایشان در موارد گوناگون و به شیوه‌های حکیمانه به ترسیم این ویژگی پرداخته است. در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه (خطبه ۱۸) با استناد به آیات قرآن، جامعیت آن را بوضوح تشریح کرده است. ایشان در مورد اختلاف دو رأی صادره از دو قاضی با استفهام انکاری می‌پرسد: «آیا خداوند دین ناقصی فرو فرستاده و در تکمیل آن از آنان مدد جسته است؟ آیا آنها شریک خدایند و بر خدا لازم است به گفته ایشان رضایت دهد؟ یا اینکه خداوند دین را کامل نازل کرده، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ و ادای آن کوتاهی ورزیده است؟! «آنگاه با استشهاد به آیات قرآن بصراحت به این شبهه پاسخ می‌دهد: واللّه سبحانه یقول: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (قرآن کریم ۶: ۳۸) و قال: «فِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ» (قرآن کریم ۱۶: ۸۹) و ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يَصَدِّقُ بَعْضُهُ إِنَّهُ لَا إِخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سَبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (قرآن کریم ۴: ۸۲)؛ خداوند می‌فرماید: «در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ایم» و نیز می‌فرماید: «در قرآن بیان همه چیز آمده است» و یاد آور شده است که آیات قرآن، یکدیگر را تصدیق می‌کنند و اختلافی در آن وجود ندارد، چنانکه می‌فرماید: «اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود، اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند»

علامه طبرسی ذیل آیه ۳۸ سوره انعام «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» می‌نویسد: «مراد از کتاب، قرآن است؛ چرا که شامل جمیع نیازهای دنیوی و اخروی آدمی است؛ چه مفصل بیان شده باشد و چه مجمل؛ اما مجمل آن در لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریح شده و حق تعالی ما را مأمور به تبعیت از او کرده است؛ چنانکه فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (قرآن کریم ۵۹: ۷) و شما آنچه را رسول حق دستور می‌دهد (منع یا عطا می‌کند) بگیرید و هرچه را نهی می‌کند، واگذارید. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۴، ص ۴۹)

متأسفانه در تحقیقاتی که تا کنون مرتبط با موضوع تاریخ‌مندی قرآن، انجام شده، توجه به بیانات امام علی علیه السلام مغفول مانده است، به همین دلیل هدف اصلی این پژوهش آن است که با روش توصیفی-تحلیلی، تاریخ‌مندی قرآن را که در آثار نواندیشان دینی معاصر مطرح شده، بر اساس

دیدگاه امام علی علیه السلام مورد واکاوی قرار دهد.

آنچه در تبیین دیدگاه ایشان در مورد عدم تاریخ‌مندی قرآن مهم است پرداختن به دلایل و مبانی نظریه عدم تاریخ‌مندی قرآن است که در ادامه به آن می‌پردازیم:

۲-۱ دلیل نقلی بر جاودانگی و عدم تاریخ‌مندی آموزه‌های قرآن در بیان حضرت علیه السلام

آنچه امروزه با عنوان تاریخ‌مندی قرآن معرفی شده است، وصف جاودانگی و حجیت آیات قرآن را نقض می‌کند. در این زمینه توجه به این نکته لازم است که هر چند حقیقت نحوه صدور و نزول کلام الهی برای انسانها آشکار نیست، اما به سبب غرض هدایتی موجود در آن، این کلام در قالب کلمات و جملاتی قابل خواندن قرار گرفته است. البته چنان نیست که عمق مضامین همه آیات آن برای انسانهای عادی، قابل فهم و در دسترس باشد و بدون تبیین گری پیامبر صلی الله علیه و آله و راسخان در علم بتوانند به مقاصد آیات نایل شوند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ص ۱۵) بنابراین به بیان علامه طباطبایی قرآن مجید از بیان معارفی که موجب سعادت حقیقی انسان در دنیا و آخرت می‌باشد فروگذار نکرده است (طباطبایی، ۱۴۱۱: ج ۷، ص ۸۳) ایشان در تفسیر آیه ۸۲ نساء پس از برشمردن مفاهیم آیه می‌نویسد: «از آنجا که قرآن اختلاف قبول نمی‌کند، تغییر و تحول، نسخ و باطل و غیره را هم نمی‌پذیرد؛ از این رو لازم می‌آید که شریعت اسلامی تا روز واپسین استمرار داشته باشد. (همو، ج ۵، ص ۲۱)

بررسی تحلیلی دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام در مورد فراتاریخی بودن قرآن بر اساس نهج البلاغه



امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۸ در چندین عبارت بسیار زیبا در حالی که ظاهر و باطن قرآن را معرفی می‌کند، تأییدی دیگر بر جامعیت قرآن و عدم تاریخ‌مندی آن ارائه داده و می‌فرماید:

«إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنْبِقُ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ص ۶۱)؛ بدرستی که ظاهر قرآن، نیکو و باطن آن عمیق است. شگفتی‌های آن از بین نمی‌رود و غرایب آن تمام نمی‌گردد و تاریکی‌ها، جز به سبب قرآن، گشوده نمی‌شود. پس براساس ظرفیت و سعه وجودی و فهم متفاوت، عموم و خواص مردم در تمام اعصار و با تمام تفاوت مراتب فهم می‌توانند بهترین و بیشترین بهره را از این کتاب ببرند.

ایشان در یکی دیگر از سخنان حکیمانه خویش می‌فرماید: وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَيٍّ فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ»



(شریف رضی، ۱۴۱۴: ص ۲۵۲)؛ آگاه باشید! هیچ کس پس از داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ کس پیش از آن، غنا و بی نیازی نخواهد داشت. پس درمان دردهای خود را از قرآن بخواهید، و در سختیها از قرآن یاری بطلبید

بیان کوتاه اما پر معنای حضرت متضمن این معناست که این نسخه الهی از چنان غنای فرهنگی برخوردار است که پیروان خود را بی نیاز از هرگونه مکتب و مسلکی می‌کند؛ درحالی که دیگر مکاتب فکری و کتب بشری قادر به پاسخگویی نیازهای اخلاقی و معنوی بشر نیستند.

ایشان در بیانی دیگر چنین می‌فرمایند: «وَ كِتَابُ اللَّهِ يَبَيِّنُ أَظْهَرَكُمْ نَاطِقٌ لَا يَغِيَا لِسَانُهُ وَ بَيْتٌ لَا تُهْدِمُ أَرْكَانُهُ وَ عَيْرٌ لَا تُهْتَمُّ أَعْوَانُهُ». (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ص ۱۹۱)؛ و کتاب خدا در میان شماست، گویایی است که زبانش از گفتن در نمی‌ماند. سرایی است که ارکانش ویران نمی‌شود. پیروزمندی است که یارانش به هزیمت نمی‌روند.

تعبیر «بَيِّنُ أَظْهَرَكُمْ» به جای بین صدورکم نشان از آن است که قرآن بهترین حامی و حارس است که از پشت مراقب انسانها و هدایت‌گر آنان است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ج ۸، ص ۲۷۴) در واقع این کتاب نطق سدید خداوند است که از انسانها فاصله ندارد و راه رشد و تعالی را به خوبی به انسان نشان می‌دهد معجزه پیامبر ﷺ و مستند مردم است که زبانش عاجز و بیانش قاصر نیست (خوبی، ۱۴۰۰: ج ۸، ص ۳۰۸)

در وصف دیگری بصورتی شیوا و دلنشین در توصیف قرآن می‌فرماید: «قَدْ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْلَمُ مَصَابِيحُهُ وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَ بَحْرًا لَا يَدْرِكُ قَعْرُهُ وَ مِنْهَا جَا لَا يَضِلُّ نَهْجُهُ وَ شُعَاعًا لَا يَظْلِمُ ضَوْؤُهُ وَ فُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بُرْهَانُهُ وَ تَبْيَانًا لَا تُهْدِمُ أَرْكَانُهُ وَ شِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ وَ عَيْرًا لَا تُهْتَمُّ أَنْصَارُهُ وَ حَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ». (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ص ۳۱۵) سپس کتاب آسمانی یعنی قرآن را بر او نازل فرمود؛ نوری که خاموشی ندارد، چراغی که افروختگی آن زوال نپذیرد، دریایی که اعماقش را درک نتوان کرد، راهی که گمراهی در آن وجود ندارد، شعاعی که روشنی آن تیرگی نگیرد، جداکننده حق از باطل که درخشش دلیلش به خاموشی نگراید و بنیانی که ارکان آن منهدم نگردد.

آیت الله خوبی در تفسیر این فراز از سخنان حضرت می‌فرماید: هدف حضرت از بیان این



عبارات آن است که دوران حقایق و مفاهیم قرآن محدود و موقت نیست و آیات و دستوراتش پیوسته نوین و جاودانی اند، تا آنجا که مفهوم آیاتی که درباره گروه معینی نازل شده، عمومیت داشته همگان را در موارد مشابه و تا روز واپسین در برمی گیرد. (خوبی، ۱۳۸۲: ص ۴۱-۴۲)

این نگرش در عدم تاریخ‌مندی قرآن در بیانات سایر اهل بیت علیهم السلام نیز به وفور مطرح شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «اگر چنین بود که آیه‌ای درباره قومی نازل می‌گشت و با از بین رفتن آن قوم، آیه هم از بین می‌رفت، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند و لکن قرآن تا زمانی که آسمانها و زمین برپاست، اول تا آخر آن جریان و سریان دارد. (عباشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۱۰) امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ حَى لَا يَمُوتُ وَالْآيَةَ حَيَّةٌ لَا تَمُوتُ فَلَوْ كَانَتِ الْآيَةُ إِذَا تَرَلَّتْ فِي الْأَقْوَامِ مَاتُوا مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ لَكِنْ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْبَاقِينَ كَمَا جَرَتْ فِي الْمَاضِينَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳۵، ص: ۳۴۰)؛ قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد و آیه زنده‌ای است که نمی‌میرد. اگر آیه‌ای که در مورد قومی نازل می‌شد، زمانی که قوم از میان می‌رفتند، آیه هم می‌مرد، کل قرآن از بین می‌رفت و اما آیه در مورد آیندگان جاری است، هم چنان که در مورد گذشتگان جاری بود

۲-۲ دلیل عقلی بر عدم تاریخ‌مندی در بیانات امیرمؤمنان علیه السلام

آنچه گذشت دلایل نقلی امیرمؤمنان علیه السلام در مورد عدم تاریخ‌مندی قرآن بود. سخنان گهربار حضرت علی علیه السلام به صورت ضمنی در بردارنده دلایل عقلی نیز بر موضوع عدم تاریخ‌مندی قرآن است. که با چند بیان عقلی مطرح شده است:

الف: مهمل بودن خاتمیت و هدایت الهی در صورت تاریخ‌مندی قرآن

از جمله ادله عقلی بر جاودانگی دین اسلام و نیز کتاب قرآن خاتمیت است. اصل هدایت مخلوقات، از جمله انسان، به مقتضای حکمت و ربوبیت الهی بر خداوند لازم است. قرآن در این مورد می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (قرآن کریم ۹۲: ۱۲)؛ هدایت حتماً به عهده‌ی ماست. هدایت الهی بر دو گونه است: هدایت تکوینی یعنی رساندن موجودات به کمال خود که همه موجودات از آن بهره دارند و در متن خلقت و در فطرت مخلوقات وجود دارد، غیراختیاری است و در مقابل آن هیچ ضاللتی وجود ندارد: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (قرآن کریم ۲۰: ۵۰) و دیگر هدایت تشریحی که شامل انسان‌ها می‌شود. حال به اقتضای حکمت و ربوبیت دائم و همیشگی



خدا، این هدایت، دائم و همیشگی است. دوام هدایت الهی اقتضا می‌کند که قرآن که متقن‌ترین و اصیل‌ترین منبع هدایت بشر است، معارف و اخلاق و احکامش همواره بشریت را بهره‌مند سازد و این بهره‌مندی منحصر در زمانی خاص نباشد.

امیرمؤمنان علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

«أَتَمُّ نُورِهِ وَأَكْمَلُ بِهِ دِينَهُ وَقَبْضُ نَبِيِّهِ وَقَدْ فَرَعَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّم مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَشْرِكْ شَيْئاً رِضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عِلْماً بَادِئاً وَآيَةً مُحْكَمَةً تَنْزِجُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ وَسَخَطُهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ. (شریف رضی، ۱۴۰۴ق: ص ۲۶۵)

خدای تعالی نور هدایت خود را به قرآن تمام کرده و دین خود را به قرآن کامل نموده است. جان پیامبر خود صلی الله علیه و آله را زمانی گرفت که از رسانیدن احکام هدایت‌آمیزش فراغت یافته بود. پس خدای سبحان را چنان بزرگ دارید که او خود خویشتن را بزرگ داشته است. زیرا که چیزی را از دین خویش بر شما پوشیده نداشته است. هیچ چیز نیست که او را خشنود سازد یا سبب کراهت او گردد، مگر برای آن نشانی روشن و آیینی محکم آورد که یا منعمش کرده یا به سوی آن فراخوانده است. و سبب خشنودی و خشم او در آینده و گذشته یکی است.

در این بیان نورانی، قرآن نوری است که تمام‌کننده هدایت الهی و کمال دین خداست که تمام آنچه را در مسیر هدایت لازم است فروگذاری نکرده و توسط پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله احکام هدایت را بیان نموده است. مسلماً وقتی پیامبری برای هدایت بشر فرستاده می‌شود و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله معرفی می‌گردد (قرآن کریم ۴۰: ۳۳) که در عین جنبه بشری، به دلیل اشراف وحی الهی و عصمت، مصون از خطاهای بشری است (قرآن کریم ۵۳: ۴) و نطق او نه بر اساس هوی و هوس که عین وحی الهی است (قرآن کریم ۵۳: ۳) و خود نیز در افق اعلی بر هستی و تاریخ می‌نگرد (قرآن کریم ۵۳: ۷) و کتاب آسمانی او نیز که معجزه ابدی هم نام گرفته، باید تامین‌کننده این هدف باشد، و الا هدف الهی مهمل جلوه می‌کند؛ بنابراین لازم است پیامبر صلی الله علیه و آله تا به انجام رساندن این هدف در میان امت باشد تا تمامی احکام دین خدا که متضمن تکامل و تعالی و هدایت انسان است، به مردم عرضه گردد و درهای علم تا قیام قیامت به روی بشریت باز گردد. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را عبد



و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند که خاتم پیامبران است که درهای بسته علم را به روی بشریت گشود «الْحَاتِمِ
لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا انْفَلَقَ وَ الْمُعَلِّمِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ» (شریف رضی، ۱۴۰۴ ق: ص ۱۰۱)

از طرف دیگر، بایستی این احکام و علوم چنان واضح و روشن باشند که دقیقاً مبین اوامر و نواهی
الهی که سعادت بشر در گرو آن است، باشند. همچنین، از نظر عقلی، جامعیت قرآن اقتضا می‌کند
که دستورات آن متغیر نبوده دستخوش تحولات زمان قرار نگیرد. سخن آخر امام علیه السلام دقیقاً گویای
همین مطلب است: «احکام الهی تا قیامت تغییر نمی‌پذیرد، بلکه حکم هر مساله مطابق ست با
آنچه در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قرآن و سنت بیان شده است.

ب: جاودانگی و عدم تاریخ‌مندی قرآن در راستای هدایت

بر اساس آیات نورانی قرآن اثربخشی و تازگی در تمام اعصار، جامعیت (قرآن کریم ۱۶: ۸) و
فطری بودن احکام قرآن (قرآن کریم ۳۰: ۳۰) از جمله ادله جاودانگی قرآن است. نتیجه‌ی پذیرش
اصل جاودانگی و جهانی بودن قرآن، شمولیت آموزه‌های قرآن برای همه‌ی انسانها و حجیت
پیام‌های آن تا پایان تاریخ خواهد بود.

قرآن آخرین کتاب الهی، معجزه جاوید و کتاب هدایت و سعادت کل بشریت است و آنگونه که خود
می‌گوید به منظور نجات تمام انسان‌ها و برای تمام دوران‌ها از سوی خداوند نازل شده است (قرآن کریم
۱۸۵: ۲ - همان ۳۸: ۸۷ - همان: ۲۵: ۱). از جمله موضوعات مهم در شناخت قرآن و چگونگی فهم و
تفسیر آن که جزء مبانی مهم در فهم قرآن است، بحث از جامعیت و گستره موضوعات و مفاهیم قرآنی
است که نگاه مفسر را در برداشت از آیات و ترسیم محدوده رهنمودها و احکام قرآن و نقش‌آفرینی آن در
زندگی انسان، متفاوت خواهد کرد. کلمه جمع به معنای گردآوری است. (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۳، ص ۴۷) و
جامعیت مصدر جعلی آن به معنای فراگیری است. ابن اثیر جزری با تکیه بر حدیث شریف «او قِیْتُ
جوامع الکلم» می‌گوید: «منظور از جوامع الکلم قرآن است که دارای الفاظ کوتاه و معانی زیاد است».
(ابن اثیر جزری، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۹۵). واژه جامعیت از واژگان نوپدید است که در آثار پیشینیان به این
نام یافت نمی‌شود اما ذیل مباحثی چون «علوم برداشت‌شده از قرآن» به آن اشاره شده است. (سیوطی،
۱۴۲۱: ج ۲، ص ۲۵۸) واژه جامعیت در قرآن به کار نرفته اما خداوند در برخی آیات (قرآن کریم ۱۶: ۸۹؛
همان ۶: ۳۸ و ۵۹ و ۱۱۵ و ۱۵۴؛ همان ۱۱: ۱؛ همان ۲۱: ۱۰۷؛ همان ۶۸: ۵۲؛ همان ۱۲: ۱۱۱؛

همان ۲۸:۳۴؛ همان ۳:۵؛ همان ۳۳:۲۵؛ همان ۸۹و۹:۱۷؛ همان ۵۴و۱:۱۸؛ همان ۵۸:۳۰) از کمال کلام خود و تبیین‌بودن آن در هر چیزی سخن گفته است.

آیه الله معرفت در این باره می‌گوید: مقصود از کمال و جامعیت قرآن، جامعیت در شؤون دینی، اعم از اصول و فروع آن است؛ یعنی آنچه در رابطه با اصول، معارف و احکام و تشریحات، بطور کامل در دین مطرح گشته است؛ به عبارت دیگر هرآنچه که در زمینه سلامت و سعادت معنوی، روحی و اخلاقی انسان است، در برنامه‌ها و اهداف قرآن قرار دارد، اما روش‌های اجرایی، ساختاری و اجتماعی برای پیاده کردن این برنامه‌ها به عهده انسانهاست. بایستی به این نکته توجه داشت که دلیل ادعای قرآن کریم به کمال، در «الیوم اکملت لکم دینکم» و یا «تبیانا لکل شیء» برعهده داشتن تشریح مطالب است؛ چنانچه از زاویه تکوین چنین می‌گفت، باید انتظار می‌داشتیم که هرآنچه بشر از علوم طبیعی، تجربی و... نیاز دارد بطور کامل در قرآن آمده باشد و یا حداقل ریشه‌اش در قرآن باشد؛ ولی منظور قرآن از «بیان هرچیز» و «کامل بودن دین» آن است که قرآن هرآنچه را در زمینه شریعت است، برای ما طرح و پایه‌ریزی کرده است (معرفت، ۱۳۷۵: ص ۵، ش ۶، سال دوم)

لکن آنچه در این مورد حائز اهمیت است این است که قرآن به این اعتبار صامت است که باید به نطق درآید، و بطور پیوسته با زبانی رسا، حجت را بر مسلمانان تمام کرده و بسوی رستگاری و سعادت فرامی‌خواند. همین مفهوم در تعبیری مورد اشاره حضرت علی علیه السلام قرار گرفته است: آنجا که حضرت می‌فرماید:

«ذَلِكِ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ، أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ وَ نَظْمٌ مَا يَبْنِيكُمْ» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ص ۲۲۳) آن را به سخن آرید اگرچه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی‌گوید، اما من از جانب او شما را آگاهی می‌دهم بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته، داروی بیماری‌ها و نظم حیات اجتماعی شماست»

محمدتقی جعفری در این خصوص می‌نویسد: «مقصود از عمق معانی، دشوار بودن و حالت معمایی نیست، بلکه قرآن همه مسائل نهایی مربوط به انسان و جهان را در آیاتی که کلمات آن ساده و زیباست، مطرح کرده است. از طرفی، عبارت بعدی امام علیه السلام که می‌فرماید: «لَا تَفْنِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ» شگفتیهای آن از بین نمی‌رود و غرایب آن تمام نمی‌گردد و تاریکیها، جز به سبب قرآن، گشوده نمی‌شود، حاکی از استمرار و جاودانگی مفاهیم قرآن

است. قرآن، فوق تغییرات و دگرگونیها قرار دارد. آیات قرآن بیان کننده ثابتها در صحنه جهان هستی و قلمرو انسانی است. پدیده‌هایی که قرآن برای شناسایی انسان و رابطه او با خدا و دیگر انسان‌ها مطرح کرده است، هرگز تغییر نمی‌کند (جعفری، ۱۳۵۸: ج ۴، ص ۲۶۶-۲۶۹)

ج: حجیت قرآن کریم در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام دلیل عقلی عدم تاریخ‌مندی

منظور از حجیت قرآن کریم آن است که این کتاب آسمانی از برای همگان قابل درک و فهم است و در مقام استنباط و استناد می‌توان و باید بدان تکیه و استناد کرد و آن را مورد عمل و دلیل و مبنا قرار داد؛ هر چند مراتب درک لایه‌های معنایی قرآن برای همگان یکسان نیست؛ اما در مسیر هدایت می‌تواند همگان را به سرمنزل مقصود برساند. بحرانی در الحداثی‌الناظره از برخی اخباریون در مورد حجیت ظواهر قرآن چنین نقل می‌کند که ظواهر قرآن حجیت ندارد؛ یعنی نمی‌توان از ظاهر آیات بدون تمسک به روایات رسیده از معصومان علیهم السلام به مفهوم و معنای آن رسید؛ لذا هرگونه تفسیری بدون نقل و تمسک به روایات ممنوع شمرده می‌شود. (بحرانی، ۱۴۰۵: ج ۱، ص ۲۷)

آیت الله خوئی در رد این نظر می‌فرماید: «ظواهر قرآن، حجیت و مدرکیت دارد و ما می‌توانیم در موارد مختلف به معنای ظاهری آن تکیه کرده، آن را مستقلاً مورد عمل قرار دهیم و در گفتار و نظریات و استدلال‌های خویش به آن تمسک جویم؛ زیرا ظواهر قرآن برای عموم مردم، حجت و مدرک است. وی سپس پنج دلیل را برای اثبات این موضوع مطرح می‌کند. (خوئی، ۱۳۸۲: ص ۴۱۳)

براساس اصل هدایتگری قرآن برای همه مردم که خود قرآن نیز به آن اشاره دارد (قرآن کریم ۵۷:۱۰ و همان ۱۸۵:۲، همان ۵۲:۶۸ و همان ۸۷:۳۸، و همان ۲۷:۸۱ و همان ۱:۲۵) باید بپذیریم قرآن کریم از همه جهات و در همه اعصار برای بشر حجت است. این هدایتگری عام و در همه زمان‌ها با تاریخ‌مندی قرآن کاملاً در تنافی است.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۸۲ در این باره می‌فرماید: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ رَاجِحٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةٌ اللّٰهُ عَلٰی خَلْقِهِ أَحَدٌ عَلَيْهِ مِثَاقُهُمْ وَ اِزْتَهَنَ عَلَيْهِمْ اَنْفُسُهُمْ اَتَمَّ نُورَهُ وَ اَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ»؛ قرآن امر کننده و نهی کننده است و - برحسب ظاهر خاموش است ولی - در واقع - گویا و حجت و برهان خدا بر بندگان است که از ایشان بر آن پیمان گرفت و آنها را در گرو آن قرار داد. نور آن را تمام گردانید و دین خود را به سبب آن کامل کرد. (شریف رضی، ۱۴۱۴ق: ص ۲۶۵)





ابن ابی‌الحدید در تفسیر این بیان حضرت و توضیح حجیت قرآن برای عموم مردم می‌نویسد: «از آنجا که خداوند سبحان در عقول مکلفان، ادله توحید، عدل و از جمله مسائل نبوت را قرار داد و نبوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را عقلاً اثبات کرد، به مانند گیرنده میثاق از مکلفان است به تصدیق دعوتش و قبول قرآنی که نازل گشت، بدین صورت، نفوس آنها را مرهون بر وفا قرار داد که در این حال، آنکه مخالفت کند به خود زیان رسانده و تا ابد هلاک شده است. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۱۰، ص ۱۱۷) بنابراین قرآن طبق بیان شارح نهج البلاغه - علامه خویی - کامل‌ترین اسباب هدایت است (خویی، ۱۴۰۰: ج ۱۰، ص ۳۸۳) چرا که دینی که رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورد تا روز قیامت مستمر است و آنچه بر اولین واجب بوده بر آخرین نیز واجب است و تغییر آن جایز نیست (همان، ص ۳۸۵) چنانکه خود حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز به این حقیقت چنین اشاره می‌فرماید: «اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ النَّعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلَ وَيَحْرِمُ النَّعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلَ وَأَنَّ مَا أَحَدَثَ النَّاسُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ لَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ الْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ» (شریف رضی، ۱۴۰۴: ص ۲۵۴)؛ ای بندگان خدا آگاه باشید مؤمن کسی است که حلال خدا را هم اکنون حلال، و حرام خدا را هم اکنون حرام بشمارد، و آنچه را مردم با بدعت‌ها تغییر دادند، چیزی از حرام را حلال نمی‌کند، زیرا حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان چیزی است که خدا حرام شمرده است.

نتیجه‌گیری

دیدگاه تاریخ‌مندی قرآن سابقه‌ای به درازای نزول قرآن دارد که از سوی برخی مخالفان عصر نزول و نیز و برخی نواندیشان مستشرق مطرح شده است. تمرکز مستشرقان بر تاریخ‌مندی متون دینی به طور جدی در نیمه دوم قرن نوزدهم شکل گرفت؛ از جمله گرهارد باورینگ در اثری با عنوان «تاریخ گذاری و قرآن» در جلد اول دایره المعارف قرآن، نصر حامد ابوزید نیز در کتاب «مفهوم النص در اسسه فی علوم القرآن» و حسن حنفی در کتاب «الوحي و الواقع» و «الاسلام و الحداثه» و محمد مفتاح در «دینامیه النص، تنظیر و انجاز» به بحث تاریخ‌مندی قرآن پرداخته‌اند. این نگاه علاوه بر مخالفت با جاودانگی قرآن و هدایتگری آن برای تمام اعصار و افراد بشر آیات قرآن را متأثر از فرهنگ عصر نزول دانسته و بر تاریخ‌مندی آن تاکید می‌ورزد.

این پژوهش به این نتیجه رسید که رویکرد مذکور دچار ایرادات جدی عقلی و نقلی است که در بیانات نورانی امیرمؤمنان علیه السلام بر آن اشاره شده است.

ایده تاریخ‌مندی قرآن کریم از چند جنبه قابل طرح است که هر یک پیامدهایی به دنبال دارد. بر اساس دیدگاه امام علی علیه السلام مجموعه برداشت‌های برخاسته از ایده تاریخ‌مندی که مستلزم وقوع تفسیر به رأی و افراط در باطن‌گرایی نسبت به آیات قرآنی است، مردود است.

در بیان نورانی ایشان قرآن دارای ظاهری شگرف و باطنی عمیق است که عجائب آن پایان‌پذیر و غرائب آن زمانمند نیست. از نگاه عقلی ایشان نیز تاریخ‌مندی قرآن موجب مهمل‌بودن خاتمیت و هدایت الهی شده و جاودانگی آن مورد خدشه جدی قرار می‌گیرد و نیز حجیت آن برای تمام بشر دچار ایراد خواهد بود.

در نگاه متعالی حضرت علی علیه السلام قرآن نسخه‌ای جامع و جاودانی است که از پاسخگویی به تمام نیازهای بشر برای رسیدن به سرمنزل سعادت و کمال، فروگذار نکرده است. غنای فرهنگی آن ورای فرهنگ عصر نزول است که قدرت ساختن جامعه‌ای ایده‌آل را دارد. این کتاب بهترین حامی و هادی انسان است که حقایق و مفاهیم آن محدود و موقت نیست و متناسب با رسالت جهانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، جامعیت لازم در هدایت بشر تا قیامت را دارد که در صورت استنطاق صحیح، پاسخگویی تمام نیازهای بشر در مسیر سعادت است. لذا ظواهر آن حجت و باطن آن کامل‌ترین وسیله هدایت انسان است. این نگاه نشان می‌دهد که تاریخ‌مندی قرآن نه تنها منافی رسالت جهانی آن است بلکه حجیت قرآن را نیز مورد خدشه قرار می‌دهد و آن را از نقش هدایتگری خارج می‌کند.

لازم است بدانیم ایده تاریخ‌مندی قرآن کریم به معنای دلالت آیات بر واقع‌گرایی در احکام و توجه به کشف مناسبات مربوط به احکام و همچنین توجه به پیام‌های قرآن در حل مسائل نو و موضوعات جدید، مورد تأیید است و جاودانگی قرآن کریم را تضمین می‌کند. آنچه در خصوص تاریخ‌مندی قرآن کریم پذیرفتنی است، تاریخ‌مندی برخی از ظواهر آیات اندکی است که در دایره علم اسباب‌النزول مطرح شده است، لذا آن بخش از احکام که دارای سبب نزول خاص نیستند و تراجمی با روح مفاهیم قرآنی ندارند تاریخ‌مند محسوب نمی‌شوند.



منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، شریف رضی، محمد بن حسن، چاپ اول، قم: هجرت.
۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، چاپ اول، قم: مکتبه آیه‌الله مرعشی نجفی.
 ۲. ابن اثیر جزری، مبارک‌بن محمد، (بی‌تا)، *النهاییه فی غریب الحدیث والاثیر*، قم: موسسه اسماعیلیان.
 ۳. ابن میثم بحرانی، علی، ۱۳۶۲ش، *شرح نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر کتاب.
 ۴. ابوزید، نصر حامد، ۱۳۸۳، *نقد گفتمان دینی*، ترجمه: حسن اشکوری و محمد جواهر الکلام، تهران: یادآوران.
 ۵. ابوزید، نصر حامد، ۱۳۹۴ش، *متن، قدرت، حقیقت*، ترجمه: احسان موسوی خلخالی، تهران: نیلوفر.
 ۶. ایازی، سید محمدعلی، ۱۳۸۰ش، *قرآن و فرهنگ زمانه*، چاپ دوم، قم: کتاب مبین.
 ۷. آمدی عبدالواحد، ۱۳۶۶ش، *غرر الحکم و درر الکلم*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم.
 ۸. بحرانی آل‌عصفور، یوسف ابن احمد بن ابراهیم، ۱۴۰۵ق، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
 ۹. جعفری، محمد تقی، ۱۳۵۸ش، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۱۰. جمل، بسام، ۲۰۰۵م، *اسباب النزول*، بیروت: موسسه العربیه للتحدث الفکر المركز الثقافی العربی
 ۱۱. حیدری، مختار حسین، ۱۳۹۱ش، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی قرآن و مستشرقان*، ج ۱، چاپ اول، قم: جامعه المصطفی.
 ۱۲. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۳۸۲ش، *البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 ۱۳. خویی، میرزا حبیب‌الله، ۱۴۰۰ق، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، چاپ چهارم، تهران: مکتبه الاسلامیه.



۱۴. الدسوقی، محمد، ۱۴۱۶ق، *الفکر الاستشرافی تاریخیه و تقویمه*، بیروت: موسسه التوحید للنشر الثقافی.
۱۵. رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۹۲ش، *منطق تفسیر قرآن (مباحث جدید دانش تفسیر)*، ج ۴، چاپ اول، قم: جامعه المصطفی.
۱۶. زمانی، محمدحسن، ۱۳۹۱ش، *مستشرقان و قرآن*، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
۱۷. زمخشری، محمود، ۱۴۱۹ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۸. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۵ش، *بسط تجربه نبوی*، چاپ پنجم، تهران: صراط.
۱۹. سیوطی، جلال الدین، ۱۴۲۱ق، *الاتقان فی علوم القرآن*، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی.
۲۰. صفوی، سید حسن، ۱۳۵۸ش، *ذوالقرنین کیست؟*، تهران: محمدی.
۲۱. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۱۱ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۳. عرب صالحی، محمد، ۱۳۹۱ش، *تاریخی نگری و دین*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه دینی.
۲۴. عیاشی، محمدبن مسعود، ۱۳۸۰ق، *تفسیر العیاشی*، چاپ اول، تهران: المطبعه العلمیه.
۲۵. غزالی، محمد بن محمد، ۱۳۸۶ق، *نگرشی نو در فهم قرآن*، ترجمه داوود نارویی، چاپ اول، تهران: احسان.
۲۶. فقیه، حسین، ۱۳۹۱ش، *قرآن و فرهنگ عصر نزول*، چاپ اول، قم: موسسه امام خمینی.
۲۷. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱ش، *قاموس قرآن*، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. گلدزیهر، اگناز، (بی تا). *العقیده و الشریعه فی الاسلام*، تعریب محمد یوسف موسی و علی حسن عبدالقادر، مصر: دارالکتب الحدیثیه.
۲۹. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۷۹ش، *نقدی بر قرائت رسمی از دین*، تهران: طرح نو.
۳۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، چاپ دوم، بیروت: احیاء التراث.
۳۱. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۹ش، *قرآن در آیین نهج البلاغه*، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).



۳۲. مغنیه، محمد جواد، ۱۳۵۸ ش، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت: دارالعلم للملایین.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، و همکاران، ۱۳۷۵ ش، *پیام امام امیرالمؤمنین علیؑ*، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۴. مونتگری وات، ویلیام، ۱۳۷۳ ش، *برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، تفاهمات و سوء تفاهمات*، ترجمه محمد حسین آریا، چاپ اول، تهران: فرهنگ اسلامی.
- پایان نامه و مقالات**
۳۵. اسکندرلو، محمد جواد، تابستان ۱۳۸۳ ش، ترجمه و نقد مدخل تاریخ‌گذاری و قرآن، *پژوهشنامه حقوق اسلامی*، ش ۱۵.
۳۶. عبدی، محمود، ۱۳۹۱ ش، نقد و بررسی تاریخ‌مندی قرآن (*پایان نامه*)، دانشگاه قم.
۳۷. معرفت، محمد هادی، میرمحمدی، سید ابوالفضل، ۱۳۷۵ ش، جامعیت قرآن کریم نسبت به علوم و معارف الهی و بشری، *نامه مفید*، ش ۶.
38. Iqbal, Mohammad, *The Reconstruction of Religious Thought in Islam*, 1930, Stanford University Press.
39. Rahman, F. (2000) *Revival and reform in Islam: A study of Islamic fundamentalism*. Edited and with an introduction by E. Moose. Oxford: One world.
40. Rahman, Fazlur (1963). *ISLAMIC METHODOLOGY IN HISTORY*, IslamAbad.
41. Rahman, Fazlur (1963). *SOCIAL CHANGE AND EARLY SUNNAH*, Islamic Studies, Vol. 2, No. 2 (JUNE 1963), pp. 205–216.
42. Rahman, Fazlur (1982) *Islam and Modernity Trasformation of an Intellectual Tradition*, the University of Chicago press.

بررسی تطبیقی روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام و روان‌شناسان نظریه یادگیری

زینب رحیمی* / رضا کھساری** / نعمت ستوده اصل***

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۸

چکیده:

تربیت به وجود آوردن شرایطی است که به رشد و تعالی قوای بالقوه و بالفعل انسان می‌انجامد. تربیتی انسان را به تکامل می‌رساند که بر شیوه‌های دقیق و کاربردی، استوار باشد. هدف این پژوهش دستیابی به روش‌های تربیت بر اساس آموزه‌های امام علی علیه السلام و روان‌شناسی رشد و تحولی می‌باشد. این پژوهش، توصیفی - تحلیلی - تطبیقی با توجه به قلمرو موضوعی با استفاده از آموزه‌های نهج البلاغه و نظریه یادگیری با شیوه گردآوری داده‌ها تدوین یافت. جهت جمع‌آوری داده‌ها روایات امام علی علیه السلام و نظریه‌های روان‌شناسان نظریه یادگیری با رویکرد تربیت مورد مطالعه قرار گرفت و سپس داده‌ها طی مراحل کدگذاری باز و کدگذاری محوری گزینش و تحلیل شد. برخی از مهم‌ترین روش‌های تربیت در آموزه‌های امام علی علیه السلام عبارتند از: الگوپذیری، عبرت، تشویق و تنبیه، بازی، دعا، تعلیم و تعقل، تمرین و عادت دادن، تغذیه حلال و روش‌هایی چون الگوگیری، تجربه و عبرت‌گیری، تشویق و تقویت مثبت، تنبیه و تقویت منفی، بازی، پرورش عقلانی و توسعه بینش عمده‌ترین فنون تربیت در نظریه‌های یادگیری هستند. نتایج حاکی از آن است که نگاه چند بُعدی و جامع‌نگر آن حضرت علیه السلام به انضمام دستاوردهای علوم تجربی در نهادینه سازی تربیت کارایی قابل توجهی دارد.

کلید واژگان:

اسلام، روان‌شناسی، تربیت، نهج البلاغه، امام علی علیه السلام.

*. دانشجوی دکتری الهیات و علوم قرآن و حدیث، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.
z_rahimi_91@yahoo.com

** . استادیار الهیات و فلسفه و کلام، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران (نویسنده مسئول)
kohsari888@gmail.com

*** دانشیار مرکز تحقیقات عوامل اجتماعی مؤثر بر سلامت، دانشگاه علوم پزشکی، سمنان، ایران.
sotodeh1@yahoo.com

۱. مقدمه

تربیت از اساسی‌ترین موضوعاتی است که در جریان زندگی انسان نقش مهم و حیاتی ایفا می‌کند که در میان اقوام مختلف و در سیر تاریخی‌اش، ظهور و بروز متفاوتی داشته و به شیوه‌های گوناگون اعمال گردیده، اما تجلی تمامی این اقدامات، گویای درک انسان‌ها از ضرورت تربیت بوده است. به دیگر عبارت در تمامی اندیشه‌های تربیتی غایت و نهایت تربیت، تحقق مهم‌ترین حالات رفتاری مطلوب و وصول به سعادت فردی و اجتماعی است، با این تفاوت که برخی نظریه‌های تربیتی با نادیده‌گرفتن دین و آموزه‌های اسلامی در مقام ارائه دهنده اصول و روش‌های تربیتی، منجر به حذف بخش اعظمی از تربیت، یعنی تربیت معنوی شده و مانع عروج انسان به مقام الهی گشته‌اند. این مهم در حالی است که تربیت این پتانسیل را دارد که به حیطه‌های مختلف شخصیت نفوذ کرده و رشد جسمانی، شناختی، اخلاقی، عاطفی، سیاسی، اقتصادی، دینی و... که هر کدام از این واژه‌ها به بعد خاصی از رشد اشاره دارند را پوشش دهد و بستری برای رشد و شکوفایی استعدادها و بالقوه فرد گردد. با توجه به اهمیت موضوع، آموزه‌های اسلام از جمله احادیث علوی علیه السلام نیز، مسئله تربیت را به شدت مدنظر قرار داده و آن را روشن‌کننده و مشخص‌کننده مسیر زندگی افراد می‌داند و برنامه‌های خاص تربیتی متناسب با سن، جنس و دوره‌های مختلف زندگی افراد ارائه داده است و معتقد است با وجود این که امکان تربیت فرد در دوره‌های مختلف زندگی میسر است، اما ارزش و اهمیت تربیت در دوران کودکی با دوره‌های دیگر زندگی قابل مقایسه نیست. امام علی علیه السلام در روایتی با اشاره به اهمیت این دوران می‌فرماید: «إِنَّمَا قَلْبُ الْوَالِدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ» (دل کودک همچون زمین خالی است که هر دانه‌ای در آن بی‌فشانند قبول می‌کند) (نامه ۳۱) در کنار این دیدگاه، علوم تربیتی تلاش می‌کند روند رشد را از کودکی تا بزرگسالی بررسی علمی کند و راهکارهای یادگیری مؤثر، عمیق و پایدار را تبیین کند.

با توجه به مطالب ارائه شده و تلاش مکاتب مختلف تربیتی، جهت ارائه روش‌هایی که بتوانند تربیت را در مسیر صحیح اجرایی کند و از سوئی دیگر، دقت در نظریه تربیتی اسلام به عنوان یکی از نظریه‌های مطرح و از جمله نظریه‌های مبتنی بر توحید که دیدگاه‌هایش را با توجه به دو بعد مادی و معنوی انسان طراحی و ارائه می‌دهد می‌توان جهت استنباط و یافتن روش‌های درست و مناسب برای تربیت از آنان بهره‌مند شد. این در حالی است که چنین قابلیت‌های بخصوص در رویکرد اسلامی به



رغم توجه و توصیه‌های فراوان بزرگان دین و فراهم آوردن پیشینه غنی درباره تعلیم و تربیت اسلامی، گزاره‌های اسلامی در باب تربیت بعضاً مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته است. ضرورتاً حصول چنین نتیجه‌ای مقرون وجود برنامه جامع و مبتنی بر روش‌های صحیح است تا بتواند جنبه‌های مختلف تربیتی را تحت مراقبت قرار داده و توانایی‌ها و استعدادها را در ابعاد مختلف زندگی مادی و معنوی و خصوصیات و روابط فردی، اجتماعی، عاطفی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و... را در مسیر صحیح هدایت نموده و به شکوفایی برساند. موضوعی که به واسطه عدم بررسی‌های دقیق و همه‌جانبه گزاره‌های توصیفی اسلام و عدم تبدیل آنها به گزاره‌های علمی، غالباً متروک و مورد بی‌مهری قرار گرفته است و از طرفی تکیه صرف بر دیدگاه‌های روان‌شناسی و مبتنی نمودن تربیت بر اندیشه‌های برخاسته از یک مکتب ویژه روان‌شناسی، کاستی‌هایی را در تربیت رقم زده است. بر این اساس تلفیق تربیت بر پایه فطرت و تربیت همه‌جانبه‌نگر دینی و در عین حال، توجه به مسائل روان‌شناسی و تبیین دیدگاه روان‌شناسان در روش‌های تربیت می‌تواند چشم انداز دقیق و اثر بخشی را در زمینه تربیت ارائه دهد. بر این اساس پژوهش حاضر روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام و روان‌شناسان را در هر کدام از مکاتب برجسته و آراء روان‌شناسان جستجو و تبیین می‌نماید و با ارائه این فنون در قالب کد گذاری باز و محوری به وجوه اشتراک و افتراق دو دیدگاه می‌پردازد.

پیشینه تحقیق

در زمینه تربیت از منظر متون اسلامی و هم‌چنین رویکردهای مختلف مکاتب روان‌شناسی، تحقیقاتی صورت گرفته است که هر کدام به نحوی به قسمت‌هایی از موضوع تربیت اشاره داشته‌اند. از جمله، پایان‌نامه روش‌های تربیت اجتماعی از دیدگاه نهج‌البلاغه از سیده مهسا اسماعیلی‌فر (۱۳۹۰). محقق در این اثر پس از پرداختن به مفاهیم تربیت اجتماعی در نهج‌البلاغه به تبیین برخی روش‌های تربیت اجتماعی، مانند روش ایجاد نشاط اجتماعی، روش پرهیز از تحقیر، ابراز توانایی، محبت و مهرورزی، آراستن ظاهر، زینت کلام، روش توجه به هدف الهی در امور اجتماعی و روش‌های مشابه دیگری در این باب پرداخته است. مقاله روش‌های تربیت اجتماعی کودک بر اساس قرآن و نهج‌البلاغه از فاطمه رضانی و مسعود حیدری (۱۳۹۱) است که با نگاه درون دینی تنها بُعد اجتماعی تربیت را مد نظر قرار داده است. روش‌های تربیتی استخراج شده در این دو دیدگاه عبارتند از: روش تعلیم، الگویی، پیشگیری، تشویق و تنبیه و عبرت. دیگری تربیت اخلاقی



کودکان از دیدگاه امام علی علیه السلام عنوان پژوهش، هاشمی طامه (۱۳۹۳) است. این پژوهش ضمن ارائه تعریف مختصری از اخلاق و برداشت‌های امام علی علیه السلام به بررسی صلاحیت حرفه‌ای معلم برای تربیت اخلاقی کودک پرداخته شده است. غالباً آثار تدوین یافته با نگاه صرفاً اسلامی و یا بررسی دیدگاه‌های روان‌شناسی به صورت مستقل و بدون توجه به متون اسلامی انجام شده است و اثر مستقلی که به سبک حاضر به بررسی دیدگاه امام علی علیه السلام و روان‌شناسی با رویکرد مقایسه‌ای بین روش‌های تربیت نگاشته شده باشد توسط پژوهشگر شناسایی نگردید. بنابراین آنچه ویژگی خاص و نوآوری این اثر نسبت به آثار پیشین محسوب می‌شود مدلی تلفیقی و برخاسته از نگاه وحیانی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کنار گزاره‌های علمی نظریه‌های روان‌شناسی در تربیت است.

مفهوم لغوی و اصطلاحی روش‌های تربیت

روش، معادل کلمه «المنهج» و «المنهاج» و یا «الطریق الواضح» است و در لغت به معنای طرز انجام دادن کاری، طریقه، شیوه، اسلوب، و سبک آمده است. (عمید، ۱۳۷۱، ص ۶) اما روش در اصطلاح عبارت است از مجموعه تلاش، کوشش و ابزار و وسایلی که به واسطه آنها متولیان تربیتی این توانایی را می‌یابند که محتوای تربیت را به گونه‌ای زودتر به کودکان انتقال دهند. (قائمی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۰). بنابراین مقصود از روش‌های تربیت، برنامه‌ها و آیین‌نامه‌های جزئی است که هدفش به ثمر رساندن اصول و عینیت بخشیدن به آنها می‌باشد. لذا روش‌ها و فنون تربیت در واقع قسمت عملیاتی و کاربردی جریان تربیت را عهده‌دار هستند. (رضایت، ۱۳۹۴، ص ۵۹) با توجه به این تعاریف، روش‌های تربیتی در این مقاله، شیوه‌ها و رفتارهایی است که راه رسیدن به اهداف تربیتی را در اندیشه امام علی علیه السلام و روان‌شناسان نظریه‌یادگیری ارائه می‌کند.

مفهوم کدگذاری باز و محوری

منظور از کدگذاری باز یعنی هر چه روایت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرتبط با روش‌های تربیت توسط محقق شناسایی گردید در یک جدول قرار می‌گیرد. سپس بر اساس ترجمه روایات به عنوان (داده‌های) بحث، مفاهیم (کد) قابل برداشت از روایات به بیان محقق ثبت می‌شود. همین فرایند در مباحث مربوط به روش‌های روان‌شناسی نیز از طریق بررسی و استخراج در نظریه‌های روان‌شناسان، ارائه می‌شود (داده) و در نهایت برداشت مفهومی (کد) از عبارت آنان انجام می‌شود.



در ادامه این فرایند، جدولی به نام جدول کد گذاری محوری ارائه می‌شود. در این جدول هر کدام از مفاهیم استخراج شده را در مقولات متناسب دسته‌بندی می‌نماید. به عبارت دیگر کدگذاری محوری به این معنا است که تمام روایات یا نظرات روان‌شناسان که با تعابیر مختلف به یک روش واحد نظر داشته و به عبارتی در مورد موضوع واحد با بیان مختلف سخن گفته‌اند در هم ادغام می‌شود. به عنوان مثال اگر در مورد یک اصل تربیتی ۱۰ روایت شناسایی شود، موارد و آیتم‌های تکراری در یک مفهوم واحد جای می‌گیرد. این روش کمک می‌کند محقق هر چه سریع‌تر به موضوع محوری و اصلی آیات و روایات جمع‌آوری شده در موضوع مورد تحقیق دست یابد و مفاهیمی که در کدگذاری باز مثلاً ۳۰ آیت را شامل می‌شد در عناوین کلی‌تر جمع شده و در ۱۰ عنوان خلاصه و طبقه‌بندی شود. در مرحله نهایی، مدل مفهومی روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام و روان‌شناسان نظریه یادگیری بر مبنای مقولات استخراجی در جدول کدگذاری محوری، استخراج و در قالب نموداری ارائه می‌گردد.

روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام

ابتدا هر کدام از روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام در جداول جداگانه به صورت کدگذاری باز و سپس کدگذاری محوری ارائه می‌شود و سپس بر اساس یافته‌های حاصل از جدول‌ها مدل مفهومی ارائه می‌گردد.

جدول (۱) کد گذاری باز روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام

شناسه	ترجمه احادیث (داده)	مفهوم (کد)
A1	و به راه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید! که بهترین راه و رسم‌هاست؛ دستورات و سنت او را به کار بندید، که هدایت کننده‌ترین سنت‌هاست. (خطبه ۱۱۰)	ارائه الگوهای تربیتی مورد تایید و جذاب قرآنی، به دو صورت الگوهای عینی و ترسیمی
A2	و شما از جایگاه من نزد رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> در خویشاوندی نزدیک و منزلت ویژه آگاهی دارید. آنگاه که من کودکی بیش نبودم مرا در دامان خود می‌نهاد و در آغوشم می‌کشید، بر سینه‌اش جایم می‌داد و مرا در بستر خود می‌خوابانید، چنانکه تنم او را مس کرده و بوی خوشش به مشامم می‌رسید و گاهی لقمه را آماده می‌کرد و به دهانم می‌داد، نه در سخنانم دروغی شنید و نه در کردارم خطایی بدید. از زمانی که شیر خوردنش پایان یافت، پروردگار، شب و روز یکی از	امام علی <small>علیه السلام</small> تربیت و رشد یافته در دامان پاک و مطهر نبی مکرم اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> است، و مدارج تربیت را در سایه الگوگیری از آن حضرت به‌طور کامل پیمود.



<p>حضرت پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> نیز تحت تربیت فرستاده خداوند قرار گرفته بوده است.</p>	<p>برترین فرشته از فرشته‌هایش را جلیس و همراه او نمود تا راه‌های بزرگواری را ببیند و خوی‌های نیکوی جهان را فراهم نمود و من نیز مانند بچه‌ای که در پی مادر باشد از او جدا نشده و هر روز مرا در گرفتن فضایل و سرمشق قرار دادن رفتار خویش وامی‌داشت. (خطبه ۱۹۲)</p>
<p>تشویق و دعوت به تقلید، همسان‌سازی و الگوبرداری از سلوک الگوهای معرفی شده قرآنی. الگوهایی که از نظر اسلام دارای دو عنصر مهم اعتبار و جذابیت هستند.</p>	<p>A3 از سلوک و سنت پیامبرتان <small>صلی الله علیه و آله</small> اطاعت کنید که والاترین راهنمای هدایت می‌باشد و رفتار و عملکردتان را با روش و سیاق پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> مطابقت دهید و هماهنگ نمایید که هادی‌ترین روش‌ها می‌باشد. (خطبه ۱۱۰)</p>
<p>پیروی از الگوهای مطلوب، معتبر، برجسته و شایسته، عامل تحرک الگوپذیران به سوی کمال و تعالی و تحقق حیات سالم</p>	<p>A4 برای تو کافی است که از سلوک و سیره حیات رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> پیروی کنی... پس به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> طیب، صالح و پاکت اقتدا کن که راه و روش و عملکرد ایشان سرمشقی است برای کسانی که به دنبال الگو هستند و باعث شکوه و بزرگی است برای کسانی که خواهان کرامت و بزرگواری می‌باشند. و عزیز و گرامی‌ترین بندگان نزد حضرت پروردگار، شخصی است که از رسولش اطاعت نموده و گام بر موضع و جای قدم‌های وی گذارد. (خطبه ۱۹۲)</p>
<p>معرفی شخصیت‌ها و اسوه‌های مذهبی و دینی با القای غیر مستقیم جهت الگوبرداری از آنان.</p>	<p>A5 و من در همه حال و هر زمان با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> همراه بودم، همان‌گونه که بچه شتر در پی مادرش می‌رود. حضرت رسول <small>صلی الله علیه و آله</small> هر روز نشانه‌ای نو از فضائل اخلاقی و صفات نیکو را برایم هویدا می‌کرد، و به من دستور می‌داد که از ایشان پیروی کنم. (خطبه ۱۹۲)</p>
<p>سفارش و تاکید به تأسی کودکان و افراد خردسال به تجارب و آموخته‌های الگوها</p>	<p>A6 باید کودکان و افراد کم سن و سال شما از بزرگان تان اطاعت و فرمانبرداری کنند، و بزرگسالان شما نیز باید نسبت به افراد کم سن و سال، با مهر و محبت برخورد نمایند. تمیمی آمدی، ۴۱۵</p>
<p>الگوهای نامناسب تربیتی در خانواده و تاثیر آنان بر انحرافات گوناگون کودکان و نسل جدید</p>	<p>A7 چه همانندی قریبی با عموها و دایی‌هایی داری که تیره‌روزی و آرزوی باطل، آنان را به دروغ انگاشتن محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> واداشت. (نامه ۶۴)</p>
<p>همنشینان و دوستان، الگوهایی با قدرت القا و تغییر نامحسوس و غیرمستقیم در شخصیت، ایجاد و</p>	<p>A8 همنشینی و مجالست با اهل فسق و فجور، نیکان را به فجار ملحق می‌کند. پس کسی که وضع او بر شما مبهم است، و از دین او آگاه نیستید، به دوستانش نگاه کنید. (خطبه ۸۵)</p>



	تغییر ارزش‌ها و نگرش‌های ایمانی، اجتماعی، اخلاقی و...	
A9	همنشینی با هواپرستان انگیزه‌ای است برای فراموش کردن ایمان و جایگاهی برای فرا آمدن شیطان. (خطبه ۸۵)	همنشینان و دوستان، الگوهایی با نفوذ و قدرتمند و اثرگذار در دگرگون کردن ارزش‌ها و مبانی دینی و اعتقادی
A10	با افراد شرور همنشینی نکن، زیرا طبیعت تو، بدی را از آنان می‌رباید در حالی که تو بدان آگاه نیستی. (شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۷۲)	تاکید بر سرایت شدید و نامحسوس روحیات و خصلت‌های الگو و همنشینان در اخلاق، شخصیت و افکار افراد
A11	به چشم شما در همین دنیا، بینایی و بصیرت عطا کرده‌اند که اگر خود، خواهان آن باشید آن را ببینید، و حقیقت‌ها را به گوش شما رسانیده‌اند که اگر تمایل داشته‌باشید آنها را بشنوید، و به شما راه هدایت را نشان داده‌اند که اگر بخواهید به آن راه‌ها درآیید، بر مبنای حق و به راستی به شما اطلاع می‌دهم: تجارب و عبرت‌های پر معنی و عمیق به حالتی فریادگونه به شما هشدار می‌دهند و شما را متنبه می‌سازند، و با آنچه می‌توان از اعمال زشت و ناشایست و طی کردن مسیرهای نادرست و انحرافی بازداشت، شما را باز پس رانده‌اند. (خطبه ۲۰)	روش عبرت یکی از روش‌های پسندیده و مؤثر در تربیت انسان‌ها محسوب و سبب نجات از تاریکی‌ها و تکرار خطاهاست
A12	اگر انسان از آن وقایع و حوادثی که در قصص گذشتگان و پیشینه عمر خودش وجود داشته است تجربه گیرد آنچه از عمرش باقی است را حفظ خواهد کرد. (نامه ۴۹)	موقعیت‌های گذشته و تجارب حاصل از آن سبب رشد عقل و افزایش تجربیات و معلومات و در نهایت سبب نجات انسان از هلاکت
A13	از گذشته این دنیا برای آینده‌اش تجربه بیاموز، چراکه برخی از حوادث آن به برخی دیگر همانند است، و انجام آن به آغازش در ارتباط می‌باشد، و همه آن بازدارنده و محذوری است جدا کننده. (نامه ۶۹، خطبه ۱۵۶)	حوادث و تجارب گذشته فرد و دیگران مخزنی گران‌بها و ارزشمند در تربیت انسان و منبعی جهت آماده ساختن کودک در دریافت پیام‌های اخلاقی، انسانی و...



<p>تفکر در قصص گذشتگان، به دو روش «قصه‌گویی» و روش «مَثَل» یکی از مهم‌ترین منابع عبرت‌آموزی در فرایند تربیت اسلامی. آشنایی با صفات پسندیده و بیزاری از کارهای ناپسند</p>	<p>با چیزهایی که دچار انسان‌های سرکش قبل از شما شد عبرت گیرید، چیزهایی همانند سخت‌گیری پروردگار و تازیدن هایش و فرو گرفتن‌ها و به جزای زشت‌کاری‌ها رسانیدن هایش؛ و به خاک‌هایی که چهره‌هایشان را بر آن گذاشته‌اند، و زمین‌هایی که پهلویشان بر آن قرار گرفته است، پند پذیرید. (خطبه ۱۹۱)</p>	<p>A14</p>
<p>تشویق و ترغیب به استفاده از قصص قرآنی، به عنوان بخشی از منابع عبرت‌آموزی در تربیت به انضمام آشنایی با صفات پسندیده و بیزاری از کارهای ناپسند ضمن آماده ساختن کودک جهت دریافت پیام‌های اخلاقی، انسانی و...</p>	<p>و اخبار گذشتگان را بر جان خویش عرضه کن و مصائب و حوادثی که به اقوام پیش از تو رسیده را به او تذکر ده. در سرزمین و آثار ویران شده و باقی مانده آنان سیر نما و به درستی بنگر آنها چه انجام دادند، از کجا منتقل شدند و در کجا هبوط کردند. (نامه ۳۱)</p>	<p>A15</p>
<p>استفاده از قصص پیشینیان در تعلیم ارزش‌های اخلاقی، تلطیف عواطف و احساسات، کمک به رشد عقل به انضمام افزایش معلومات و تجربیات وی</p>	<p>فرزند محبوبم، گر چه من با اشخاصی که قبل از من بوده‌اند زندگی نکرده‌ام، اما در اعمال و عملکردشان خوب نگریسته‌ام، و در سرگذشت‌شان تفکر کرده‌ام، و در آثار مانده از آنان گردش و سیر نموده‌ام، تا آن‌جا که گویی هم‌چون یکی از آنان به حساب می‌آیم، بلکه در نمود آن‌ها که اعمال و سرگذشت‌هایشان به اطلاع من رسیده است، انگار همراه با اولین مردم تا آخرین مردمان‌شان زندگی کرده‌ام، پس اعمال خوب و روشن انسان‌های پیشین را از چیزهای تیره و زشت باز شناختم، و عملکردهای سودمند و مفیدش را از زیان و ضررآورش تشخیص دادم. بنابراین از هر چیزی منتخب و گزیده و نمونه‌اش را برای اظهار کردم، و نیکویش را برای جست‌وجو نمودم، و مبهمش را از تو برگرداندم. (نامه ۳۱)</p>	<p>A16</p>
<p>روش تشویق و تنبیه یکی از الگوهای تربیتی جهت آگاه ساختن فرد نسبت به عملکردهای مثبت یا منفی‌اش.</p>	<p>هرگز، فرد نیکوکار و بدکار نباید در نزد تو همانند باشند، زیرا که این مساله، رغبت انسان نیکوکار را در انجام اعمال نیک کم می‌کند، و انسان بدکار را به بدی وادار می‌کند، پس هر کدام از این دو گروه را مطابق عملش جواب ده. (نامه ۵۳)</p>	<p>A17</p>



کوتاهی در تنبیه موجب تکرار خطا و کوتاهی در تشویق انگیزه و رغبت به کار نیک را از بین می‌برد.		
لزوم توجه به شخصیت و ویژگی‌های فردی کودک در استفاده از روش تشویق و تنبیه	کیفر دادن و تنبیه خردمندان، به اشاره است. (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۰۴)	A18
تنبیه روش تربیتی جنبی است و کاربرد آن در جایی است که چاره‌ای جز تنبیه برای هوشیار کردن و بیدار ساختن درمان کوتاهی‌های نباشد.	کسی که با رفتار خوب اصلاح نگردد و خوش رفتاری در او اثر نکند، با خوب تنبیه شدن و کیفر دادن اصلاح می‌گردد. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۴۵)	A19
نقش تربیتی تشویق در ایجاد انگیزه و افزایش میزان رفتار مطلوب	از آنان به نیکی یاد کن و همواره تشویقشان کن و عملکردها و رفتارهای قابل توجه و مهمی را که انجام داده‌اند را پیوسته شماره کن، چراکه یاد کردن و شمردن اعمال نیک آنان، افراد دلیر در بین آنان را به تلاش و حرکت مضاعف بر می‌انگیزد و آنان که سستی کرده و یا از کار جامانده‌اند را به لطف و یاری خداوند به تلاش و کوشش راغب می‌سازد. (نامه ۵۳)	A20
- سرزنش یکی از راه‌های اصلاح رفتار - افراط در تنبیه موجب استیصال و درماندگی می‌شود.	هرگاه کودکی را سرزنش نمودی جایی را برای عذرخواهی جهت خطایش بگذار تا احساس قرار گرفتن در تنگنا و بن بست او را به پرخاش و سرسختی نکشاند. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۷، ص ۳۳۳)	A21
تعلیم و آموزش در کودکی یکی از راه‌های مهم و اصلی وصول به کمال و تکامل بشر	در کودکی علم را بیاموزید تا در سنین بزرگ‌سالی به تفوق وسیادت نائل گردید. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۷، ص ۲۶۷)	A22
آمادگی جسم و جان کودک، برای پذیرش هر نوع تربیت خوب و بد (اشتیاق پذیرش اقدامات تربیتی)	دل کودک همچون زمین خالص و کشت نشده‌ای است که هر چه در آن افکنند بپذیرد. (نامه ۳۱)	A23
ضرورت آموزش اخلاق و آداب نیکو و پسندیده - تأکید بر آموزش مداوم و مستمر	فرزندت را هفت سال با اخلاق و آداب نیک تربیت کن. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۴۸)	A24



A25	(فرزندم، اینکه تربیت تو را با آموزش قرآن و کتاب خداوند و تأویل آن شروع کنم، قوانین اسلامی را به تو آموزش دهم و آنچه حلال و حرام است را به تو بیاموزم. (نامه ۳۱))	- ضرورت آموزش احکام و معارف اسلامی - ضرورت استفاده از منابع و محتوای آموزشی اصیل و معتبر در امر تعلیم و تربیت
A26	خداوندا! اگر از سؤال کردن خود ناتوان باشم یا راه پرسیدن را ندانم، مرا به مصالح خویشتم راهنمایی و دلم را به سوی موارد رشدم بگردان. (خطبه ۲۲۷)	نقش دعا و طلب یاری از خداوند در تربیت و هدایت
A27	بدان آن خداوندی که گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست او است به تو اجازه دعا داد و اجابت آن را به عهده گرفته است. (نامه ۳۱)	تأکید بر دعا بعنوان کلید خزائن رحمت الهی
A28	امواج بالا را با دعا بازپس رانید. (حکمت ۱۴۶)	نقش دعا در رفع بلاهای جسمی، روحی روانی و معنوی
A29	پروردگارا! تو بر من حجت داری ولی من حجتی بر تو ندارم و من نمی‌توانم چیزی جز آنچه که تو به من عطا کرده‌ای بگیرم و نمی‌توانم خود را نگهداری و صیانت کنم جز آنچه تو مرا صیانت کنی. (خطبه ۲۱۵)	ضرورت دعا و طلب یاری و مساعدت برای کسب فیض، صیانت، سعادت‌مندی و...
A30	خوشا به حال کسانی که از دنیا بریده‌اند و به آخرت روی آورده‌اند. اینان مردمانی هستند که... درون خود را به قرآن آراسته‌اند و برون را به دعا. (حکمت ۱۰۴)	نقش دعا در حفظ انسان از انحرافات اخلاقی و...
A31	هرکس کودکی دارد باید با او با زبان کودکی رفتار کند. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۱، ص ۴۸۶)	ضرورت آموزش غیر مستقیم مسائل تربیتی به کودکان با بازی
A32	کسی که دل‌باخته بازی و شیفته سرگرمی و خوشگذرانی باشد، رستگار نمی‌شود. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۰۸۷۶)	پرهیز از زیاده روی در بازی و خوشگذرانی
A33	کسی که شیفته بازی و دل‌باخته سرگرمی و خوشی باشد، خردمند نیست. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۸۴۲۶)	پرهیز از زیاده روی در بازی
A34	بر کودکان و نوجوانان خود شناگری و تیراندازی بیاموزید. (فروع کافی ج ۶ ص ۴۷ حدیث ۴)	ضرورت سرگرمی‌های خوب و تفریحات سالم
A35	مؤمن لهُو را رها می‌کند و با چِد مأنوس است. (عبدالواحد بن محمد، تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۸۰)	پرهیز از بازی‌های حرام



A36	عسل شفای تمام بیماری‌ها است و در آن بیماری نیست، بلغم را کم می‌کند و قلب را صفا می‌بخشد. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۳، ص ۲۹۴، باب ۲)	رابطه اخلاقیات با تغذیه
A37	بر سر سفره نمی‌نشین، مگر آن هنگام که گرسنه‌ای... اگر این کار را کردی از طیب بی‌نیاز می‌شوی	توجه به زمان خوردن غذا
A38	عادت به پرخوری انواع دردها را به همراه دارد. از پرخوری پرهیز کنید، چرا که مایه تباهی تن است	توجه به مقدار غذا و پرهیز از افراط
A39	برای کسی که برای غذای خود نام خدا را ببرد، ضمانت می‌کنم که از آن غذا به هیچ درد و رنجی گرفتار نشود	نام خدا بردن و بسم الله گفتن
A40	حیات و قوام قلب و دل به خوراک و غذا است، پس نظر کن قلب و جسمت از چه چیز تغذیه می‌کند که اگر تغذیه‌ات از مال حلال نباشد، خداوند متعال تسبیح و شکر را قبول نمی‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴، باب ۱۱، ص ۲۷۳، ح ۱)	تغذیه حلال
A41	کسی که خوراکش اندک باشد، فکر و اندیشه اش پاک شود. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۸۴۶۲)	پرهیز از زیاده روی در تغذیه
A42	سالم بودن مرهون کم خوری است. (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۶، ص ۲۱۹)	پرهیز از زیاده روی در تغذیه

جدول (۲) کد گذاری محوری روش‌های تربیت از منظر امام علی علیه السلام

مقولات	مفاهیم	شناسه
روش الگوسازی	ارائه الگوهای تربیتی مورد تأیید و جذاب قرآنی، به دو صورت الگوهای عینی و ترسیمی. امام علی <small>علیه السلام</small> مدارج تربیت را در سایه الگوگیری از نبی مکرم اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> به طور کامل پیمود. حضرت پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> نیز تحت تربیت فرستاده خداوند قرار داشت. تأثیر الگو در نقش‌پذیری و همانندسازی و تعلیم ارزش‌های اخلاقی و تحرک الگوپذیران به سوی کمال و تعالی و تحقق حیات سالم. تبعیت از الگوها سبب تحقق حیات معنوی و معقول الگوپذیران. الگوها از نظر اسلام باید دارای دو عنصر مهم اعتبار و جذابیت باشند. معرفی شخصیت‌ها و اسوه‌های مذهبی و دینی با القای غیر مستقیم جهت الگوبرداری از آنان. سفارش و تأکید به	A1+A2+ A3+A4+ A5+A6+ A7+A8+ A9+A10

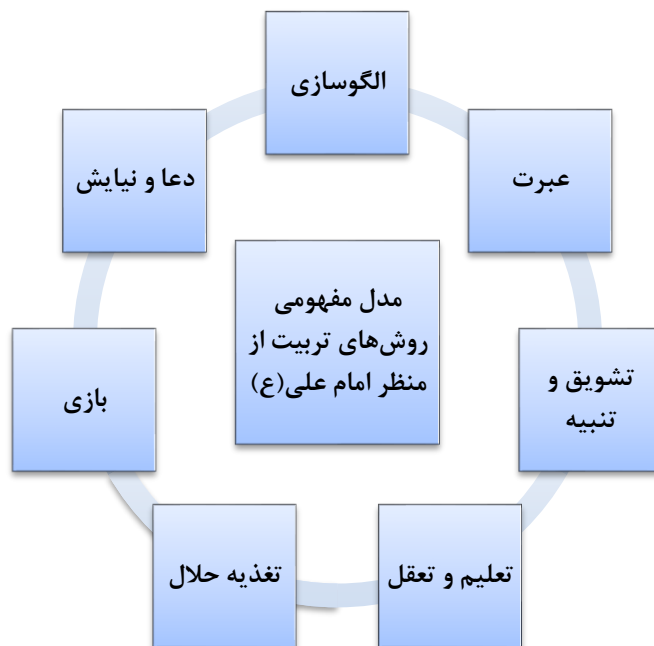


	<p>تأسی کودکان و افراد خردسال به تجارب و آموخته‌های الگوها. الگوهای نامناسب تربیتی و تاثیر آنان بر انحرافات گوناگون کودکان و نسل جدید. همنشینان و دوستان، الگوهایی با قدرت القا و تغییر نامحسوس و غیر مستقیم در شخصیت، ایجاد و تغییر ارزش‌ها و نگرش‌های ایمانی، اجتماعی، اخلاقی و....</p>	
<p>روش عبرت از طریق دو روش «قصه‌گویی» و روش «مَثَل»</p>	<p>روش عبرت یکی از روش‌های پسندیده و مؤثر در تربیت انسان‌ها محسوب و سبب نجات از تاریکی‌ها و تکرار خطاهاست. موقعیت‌های گذشته و تجارب حاصل از آن سبب رشد عقل و افزایش تجربیات و معلومات. حوادث و تجارب گذشته فرد و دیگران مخزنی گران‌بها و ارزشمند در تربیت انسان. استفاده قرآن و روایات از روش عبرت آموزی از طریق دو روش «قصه‌گویی» و روش «مَثَل» (آشنایی با صفات پسندیده و بیزاری از کارهای ناپسند). مشاهده طبیعت و موجودات، یکی از مهم‌ترین منابع عبرت‌آموزی در فرایند تربیت. استفاده از قصص پیشینیان سبب، تلطیف عواطف و احساسات، کمک به رشد عقل به انضمام افزایش معلومات و تجربیات کودک می‌شود.</p>	<p>A11+A12 +A13+A1 4+A15+A 16</p>
<p>روش تشویق و تنبیه</p>	<p>نقش تربیتی و بازدارنده تنبیه در اقدام به اعمال و رفتارهای بد و نادرست. روش تشویق و تنبیه یکی از الگوهای تربیتی جهت آگاه ساختن فرد نسبت به عملکردهای مثبت یا منفی اش. کوتاهی در تنبیه موجب تکرار خطا و کوتاهی در تشویق انگیزه و رغبت به کار نیک را از بین می‌برد. لزوم توجه به شخصیت و ویژگی‌های فردی کودک در استفاده از روش تشویق و تنبیه. توجه به تفاوت‌های انگیزشی، سنی، جنسیتی، جسمانی کودکان در استفاده از روش تنبیه. تنبیه روش تربیتی جنبی است و کاربرد آن در جایی است که چاره‌ای جز تنبیه برای هوشیار کردن و بیدار ساختن و درمان کوتاهی‌های نباشد. نقش تربیتی تشویق در ایجاد انگیزه و افزایش میزان رفتار مطلوب. نقش تربیتی تشویق در معرفی رفتار مطلوب و ایجاد انگیزه و افزایش میزان رفتار مطلوب. سرزنش یکی از راه‌های اصلاح رفتار. افراط در تنبیه موجب استیصال و درماندگی کودک. احتیاط اقتضا می‌کند که تا آن جا که میسر است والدین و مربیان تربیتی از تنبیه بدنی اجتناب نمایند و در صورت لزوم با محدودیت خاص اجرا شود</p>	<p>A17+A18 +A19+ A20 +A21</p>



روش تعلیم و تعقل	تعلیم و آموزش در کودکی یکی از راه‌های مهم و اصلی وصول به کمال و تکامل بشر. آمادگی جسم و جان کودک، برای پذیرش هر نوع تربیت خوب و بد (اشتیاق پذیرش اقدامات تربیتی)، تأکید بر انجام عمل و مداومت بر آن در امر تعلیم و تربیت کودک. تأکید بر فراگیری های اساسی. تأکید بر آموزش مداوم و مستمر. ضرورت استفاده از منابع و محتوای آموزشی اصیل و معتبر.	A22+A23 +A24 +A25
روش دعا و نیایش	دعا و درخواست از پروردگار جهت سلامت جسمی، روحی روانی و معنوی. دعا و طلب یاری از خداوند جهت مساعدت در تربیت دینی، عقلی و فکری فرزندان. دعا و طلب یاری از خداوند جهت هدایت، عاقبت بخیری و سرانجام نیکو. دعا و طلب یاری از خداوند جهت رسیدن فرزندان به رشد، سعادت و تکامل. دعا و طلب یاری از خداوند جهت رحمت، کسب فیض، صیانت از انحرافات اخلاقی و... ضرورت دارد	A26+A27 +A28+A2 9+A30
روش بازی	بازی یکی از راه‌کارهای عملی یادگیری و وسیله آموزش غیر مستقیم مسائل تربیتی به کودکان. زمینه سازی برای فعالیت و بازی سالم ضرورت دارد. ضرورت همراهی، مشارکت و هم‌بازی شدن والدین و اطرافیان در بازی با کودک. تاثیر بازی در رشد شناختی و تربیت عقلانی کودکان. بازی‌های حرام موجب حماقت و اتلاف عمر می‌شود.	A31+A32 +A33+A3 4+A35
تغذیه حلال و رعایت آداب تغذیه	غذا و نوع آن از عوامل غیر انسانی مؤثر در تربیت است. برخی خصوصیات شخصیتی و روحی روانی کودک به نوع تغذیه والدین برمی‌گردد. رابطه اخلاقیات با تغذیه. توجه به زمان و مقدار خوردن غذا در تربیت جسمانی. وقتی انسان غذای حلال را با نام خدا آغاز کند موجب سلامتی و شفا بخشی او خواهد شد. زیاده روی در تغذیه یکی از عواملی که رشد فکری را متوقف می‌کند	A36+A37 +A38 A39 +A40 +A41 +A42

از جمله مهم‌ترین سازوکارها و شیوه‌های ایجاد یا دگرگون‌سازی رفتار از منظر امام علی علیه السلام می‌توان روش الگوسازی، عبرت، تشویق و تنبیه، تعلیم و تعقل، دعا و نیایش، تغذیه حلال را برشمرد.



روش‌های تربیت از منظر روان‌شناسان نظریه‌های یادگیری

نظریه‌های یادگیری، چارچوبی از ساختار و اصولی است که به توصیف و تبیین نحوه یادگیری افراد می‌پردازد. محققان روان‌شناسی تربیتی، یادگیری را از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند و یافته‌های آنها در تبیین پدیده یادگیری به ارائه نظریه‌های مختلفی منجر شده است. با توجه به تنوع این نظریه‌ها، صاحب‌نظران آنها را با توجه به اشتراکاتشان در طبقه‌بندی‌های متعدد جای داده‌اند. نظریه‌های یادگیری رفتارگرایی، شناخت‌گرایی، سازنده‌گرایی، مکتب روانکاوی و مکتب انسان‌گرایی از آن جمله‌اند. (والش، ۲۰۰۹) در ادامه به دلیل زیاد شدن حجم مطالب تنها به بررسی روش‌های تربیت از منظر نظریه‌های یادگیری رفتارگرایی و شناخت‌گرایی خواهیم پرداخت.

نظریه یادگیری رفتارگرایی

واتسن پاولف، ثرندایک و اسکینر، از پیشگامان و طرفداران این نظریه‌اند. واتسون؛ بنیانگذار رفتارگرایی، معتقد بود برای آن‌که روان‌شناسی به صورت علم درآمد، نیاز به موضوعی دارد که

به گونه‌ای با ثبات قابل اندازه‌گیری باشد و آن چیزی به جز رفتار نیست. یادگیری نیز به مثابه رفتاری نهان، فقط از طریق رجوع به رفتار آشکار قابل استنباط است. در مکتب رفتارگرایی واتسون جایی برای درون‌نگری، رفتار غریزی و مطالعه ذهن هشیار و ناهشیار نیست. او رفتارگرایی را وسیله‌ای برای زدودن جهل و خرافات از تجربه آدمی و هموار کردن راهی برای زندگی معقول‌تر و معنی‌دارتر می‌داند. رفتارگرایی تأثیر عمیقی بر نظریه یادگیری آمریکایی داشته است. (ایزاک، هنریک و ویرجینیا، استاون سکون، ۱۳۶۵، ص ۴-۶)

نظریه یادگیری شناخت‌گرایی

طرفداران این نظریه معتقد بودند که می‌توان با استفاده از روش‌های غیرمستقیم، به بررسی و تحقیق درباره فرایندهای ناپیدای ذهن پرداخت و محدود کردن روان‌شناسی به بررسی رفتارهای قابل مشاهده، آن‌طور که رفتارگرایان معتقد بودند، عملی نادرست است. در واقع نگاه این متفکران به ذهن، مبتنی بر بررسی بازنمودهای ذهنی و نحوه پردازش آنها بود (سیف، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶)

جدول (۳) کد گذاری باز روش‌های تربیت از منظر روان‌شناسان نظریه‌های یادگیری

مفهوم (کد)	روش‌های تربیت در مکتب رفتارگرایی (داده)	شناسه
- یادگیری یک عملکرد تغییر در رفتار آشکار است - تاکید اصلی بر رفتار قابل مشاهده	بدن انسان را باید به تمامی شناخت و به ماهیچه‌ها و غدد و گوشت و خون و استخوان باید به همان اندازه اهمیت داد که به دستگاه اعصاب گرچه دستگاه اعصاب پرکارتر باشد. (بروجردی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۲-۳۴۴)	B1
- تاکید اصلی بر رفتار قابل مشاهده	ضرورت توجه خاص به امور انسانی و جنبه پرورشی و عملی آن (بروجردی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۲-۳۴۴)	B2
- نقش و ضرورت تعلیم علم در دوران کودکی - نقش پذیری کودک در دوران طفولیت	دوره طفولیت اهمیت دارد و روان‌شناسان و متولیان تربیتی می‌توانند در تشکیل شخصیت افراد مؤثر واقع شوند و زیرساز اعمال آموختنی را پی‌ریزی کنند (بروجردی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۲-۳۴۴)	B3



		- والدین و متولیان تربیتی الگوهای اثرگذار مهم و عینی تربیتی هستند و مؤثر در پی‌ریزی شاکله کودک
B4	بدن، يك مجموعه مکانیکی - يك ماشین - است که می‌توان روابط اجزای آن را به سادگی دریافت (بروجردی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۲-۳۴۴)	- یادگیری یک عملکرد تغییر در رفتار آشکار است
B5	توجه به رفتارهای مشابه‌ای که به عنوان رفتار مطلوب مورد نظر والدین است (سیف، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰)	شکل‌دهی
B6	یک رفتار مجموعه‌ای از رفتارها است لذا لازم است به کل رفتارهایی که می‌توانند به رفتارهای مشخص منجر شوند توجه کرد. (سیف، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰)	تربیت در رفتار، سازماندهی رفتارها
B7	کودکان از طریق تقلید می‌توانند بسیاری از اصول اولیه آموزشی را یاد بگیرند (سیف، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰)	مدل‌سازی
B8	والدین و مربیان باید در جریان آموزش و در مواقعی که کودکان نمی‌توانند به اهداف در نظر گرفته‌شده دست یابند و ممکن است دچار سرخوردگی شوند با راهنمایی‌های ساده آنها را هدایت کنید تا بتوانند مسیر مورد نظر در آموزش را به درستی طی کنند. (سیف، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰)	توجه به نقش مهم والدین در هدایت و رهبری تربیت کودک
B9	تکرار می‌تواند موجب درک بیشتر و ماندگاری افزون‌تر مفاد آموزشی شود (سیف، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰)	تاکید بر نقش تکرار و مداومت در آموزش و تربیت کودک
روش‌های تربیت در مکتب شناخت‌گرایی		
B10	هر برخورد و رویدادی که در زندگی کودک رخ می‌دهد، پایه‌ای برای رفتارهای بعدی است (سیف، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹)	اهمیت تجارب گذشته در زندگی
B11	تفاوت در روند آموزش در بین انسان‌ها یک قانون است. (سیف، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹)	لحاظ تفاوت‌های فردی در روند آموزش
B12	نوع تجربه‌هایی که کودک از طریق کار روی اشیاء و... به دست می‌آورد، در تحول شناختی او مؤثر است (سیف، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹)	اهمیت تجربیات محیطی و تعامل‌های اجتماعی



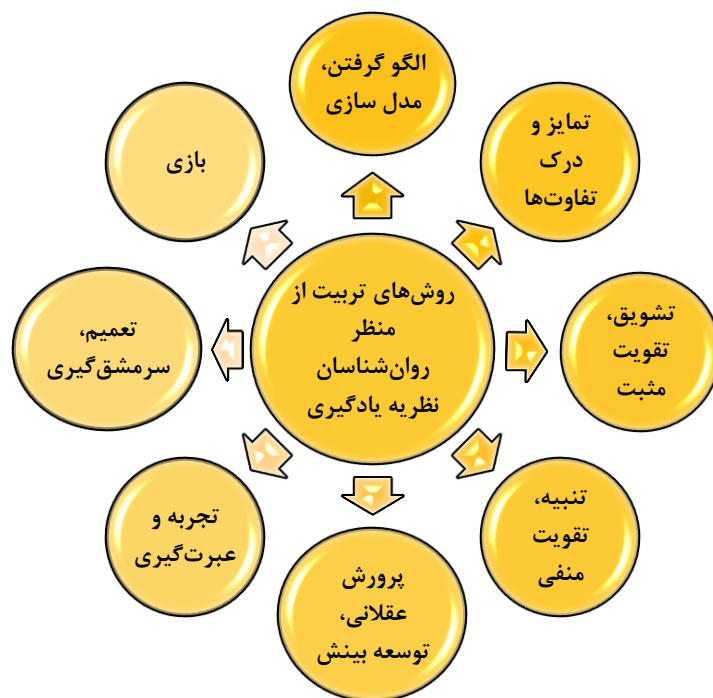
<p>اهمیت یادگیری اکتشافی</p>	<p>B13 بهترین کار آن است که یادگیرنده، خود نظام‌ها را کشف کند نه این که والدین و مربیان آن را به صورت آماده در اختیار او قرار دهند. (سیف، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹)</p>
<p>اهمیت تجارب گذشته در زندگی و یادگیری اکتشافی</p>	<p>B14 یادگیرنده دانش را خودش می‌سازد و این کار از طریق ربط دادن اطلاعات قبلی میسر می‌شود (سیف، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹)</p>
<p>اهمیت ادراک، بینش و حل مسئله در تربیت</p>	<p>B15 - به کمک ادراک کل است که یادگیری معنا و مفهوم پیدا می‌کند. یادگیری کورکورانه پیامدی جز بیهودگی و اتلاف وقت ندارد - طراحی محتوای آموزشی به شکلی که موضوعات آموزشی در یک کل منسجم به صورت هماهنگ ارائه شوند (پارسا، ۱۳۹۲، ص ۲۱۶)</p>
<p>توجه به نقش الگوهای عینی و ترسیمی در تربیت</p>	<p>B16 رفتارهای جدید از طریق دو نوع یادگیری فعال و یادگیری مشاهده‌ای فراگیری می‌شوند. (بهزادی و محمودی، ۱۳۹۶، کتابداری و اطلاع‌رسانی، ۲۱(۱)).</p>
<p>توجه به تجارب گذشتگان و دیگران (مشاهده الگویی)</p>	<p>B17 افراد می‌توانند از تجربه مستقیم یاد بگیرند، بیشتر چیزهایی که آنها می‌آموزند از طریق مشاهده کردن دیگران اکتساب می‌شوند (جعفری، ۱۳۹۵، ص ۳۹-۳۵)</p>
<p>سرایت روحيات و خصلت‌های الگو در شخصیت و افکار افراد - ضرورت تبعیت از الگوهای شایسته</p>	<p>B18 سن، جنسیت، مقام و شهرت الگو، میزان شباهت الگو با کودک و نوع رفتاری که از الگو سر می‌زند، از عوامل تأثیرگذار بر الگوگیری (بندورا، ۱۹۹۴)</p>
<p>تاکید بر نقش الگوها و سرایت شدید و قدرتمند روحيات و خصلت‌های الگو در قدرت القا و تغییر نامحسوس و غیر مستقیم، و اثرگذار در اخلاق، شخصیت و افکار افراد</p>	<p>B19 سرمشق‌گیری از مطابقت دادن اعمال فرد با دیگران فراتر است و بازنمایی نمادین اطلاعات و ذخیره کردن آن برای استفاده در آینده را شامل می‌شود (بندورا، ۱۳۹۴)</p>

جدول (۴) کد گذاری محوری روش‌های تربیت از منظر روان‌شناسان نظریه‌های یادگیری

مکتب رفتارگرایی		
شناسه	مفاهیم	مقولات
b1+b2+	یادگیری یک عملکرد تغییر در رفتار آشکار است. تاکید اصلی بر رفتار قابل مشاهده. نقش و ضرورت تعلیم علم در دوران کودکی. نقش پذیری کودک در دوران طفولیت. والدین و متولیان تربیتی الگوهای اثرگذار مهم و عینی	شکل دهی تربیت در رفتار مدل‌سازی (الگو پذیری)
b3+b4+	تربیتی هستند و مؤثر در پی‌ریزی شاکله کودک. یادگیری یک عملکرد تغییر در رفتار آشکار است.	هدایت و رهبری تمرین و تکرار در تعلیم.
b5+b6+	توجه به رفتارهای مشابه‌ای که به عنوان رفتار مطلوب مورد توجه است.	
b7+b8+	مدل‌سازی. توجه به نقش مهم والدین در هدایت و رهبری تربیت کودک.	
b9	تاکید بر نقش تکرار در آموزش و تربیت کودک.	
مکتب شناخت گرایی		
شناسه	مفاهیم	مقولات
b10+b1	اهمیت تجارب گذشته در زندگی کودک. لحاظ تفاوت‌های فردی در روند تربیت. توجه به اصل انتخاب. اهمیت تجربیات محیطی و تعامل‌های اجتماعی. اهمیت یادگیری اکتشافی. اهمیت تجارب گذشته در زندگی و یادگیری اکتشافی. اهمیت ادراک، بینش و حل مسئله در تربیت. توجه به نقش الگوهای عینی و ترسیمی در تربیت. توجه به تجارب گذشتگان و دیگران (مشاهده الگویی). سرایت روحیات و خصلت‌های الگو در شخصیت و افکار افراد. ضرورت تبعیت از الگوهای شایسته. تاکید بر نقش الگوها و سرایت شدید و قدرتمند روحیات و خصلت‌های الگو در قدرت القا و تغییر نامحسوس و غیر مستقیم، و اثرگذار در اخلاق، شخصیت و افکار افراد	عبرت آموزی. توجه به تفاوت‌های فردی. اهمیت ادراک، بینش و حل مسئله در تربیت. نقش تعلیم و آموزش. الگوپذیری.
1+b12		
b13+b1		
4+b15		
+b16+b		
17+b18		
+b19		



از جمله مهم‌ترین شیوه‌های ایجاد یا دگرگون‌سازی رفتار از منظر روان‌شناسان نظریه یادگیری می‌توان روش الگوگرفتن، تجربه و عبرت‌گیری، تشویق و تقویت مثبت، تنبیه و تقویت منفی، بازی، پرورش عقلانی و توسعه بینش و... را برشمرد.



وجوه اشتراک و افتراق دو دیدگاه

در بحث روش‌های تربیت بین دو دیدگاه وجوه اشتراک فراوانی قابل شناسایی است. اما در محتوای این دو و یا تعیین محدوده عمل والدین و مربیان در امر تربیت تفاوت‌هایی وجود دارد. که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

یکی از روش‌ها، روش «تعلیم و تعقل و تمرین و تکرار و عادت دادن» است. این روش از روش‌های تربیتی بسیار مهم در نظام تربیتی امیرالمؤمنین علیه السلام است که خصوصاً در زمینه تربیت دینی کودک بسیار مفید می‌باشد. در حالی که طرفداران نظریه یادگیری شناختی مخالف با روش حفظ و تکرار می‌باشند و معتقدند که کودک، خود بایستی حقایق را کشف کند.

در روش «توسعه بینش» نیز بین مکاتب روان‌شناسی اختلاف است. برخلاف طرفداران نظریه رفتارگرایی، متخصصین نظریه شناختی آموزش به کودکان را در محدوده اطلاعات نمی‌دانند، بلکه توسعه بینش و بصیرت را عاملی برای یادگیری می‌دانند. به عبارتی از منظر نظریه شناختی، ادراکی

که کودک می‌تواند از هر موضوع داشته باشد به مراتب مهم‌تر از اطلاعات مربوط به آن است. پرسش و ترغیب روحیه پرسش‌گری یکی از راهکارهای مهم در توسعه این امر است. تشویق کودکان به بحث و گفت‌وگو، آشنا کردن آنها با نگرش‌های مختلف و درک تفاوت‌ها و تنوع‌ها می‌تواند به بینش آنها یاری برساند. در واقع گزاره‌های دینی حاکی از آن است که بی‌توجهی و سرکوب کردن روحیه پرسش‌گری کودکان، آنها را در علم‌آموزی و یادگیری دچار بی‌رغبتی می‌کند. و این رویه در دوره‌های بعدی رشد، پیشرفت و تعالی آنها را متاثر خواهد نمود. امام علی علیه السلام: « مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصَّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ » (هرکه در خردسالی نیاموزد، در بزرگسالی پیشرفت نکند) (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۳)

«روش بازی» نیز از روش‌های مشترک تربیتی هر دو دیدگاه است. از منظر امام علی علیه السلام، بازی در تربیت جسمانی، عقلانی، عاطفی، اخلاقی و اجتماعی و در نهایت رشد معنوی کودک تأثیر بسزایی دارد. مطلبی که دستاوردهای روان‌شناسی جدید به بسیاری از این تأثیرات اشاره نموده است. نهایت اینکه برخی بازی‌ها موجب ورزیده شدن عضلات، تمرین نیرومندی و استقامت، سهولت در انجام فرایض دینی، استقامت در برابر ترس اضطراب‌های روانی، عدم سلطه‌پذیری، شادابی و نشاط روحی، رشد قوای تعقل در کودک به وسیله بازی‌های فکری، تشخیص اندیشه‌ها و افعال درست و نادرست و رشد عقل معاش کودک و در نتیجه رشد دیگر سطوح عقلی او در بزرگسالی، کنترل عواطفی هم‌چون خشم و حسد، الفت با هم‌بازی‌ها، از بین رفتن ناراحتی‌ها و عقده‌ها، احساس آرامش و نشاط، انتقال آداب و رسوم اخلاقی، اجتماعی و دینی به کودک، آموزش مفاهیمی چون نوع‌دوستی و تعاون، توانایی ارتباط با دیگران، رهایی از انزوا، گوشه‌گیری و افسردگی و آموختن مهارت‌های اجتماعی مانند همکاری و دوست‌یابی خواهد شد. این تأثیر از راه انجام بازی‌های رزمی مانند شنا و تیراندازی و نیز ارتباط کودک با اسباب بازی‌های متنوع، طبیعت و محیط و همچنین با محبت صحیح، هم‌بازی شدن با او برای یاد دادن مهارت‌های سازش‌جویانه، سوق دادن کودک به سوی بازی‌های هدف‌دار به لحاظ اخلاقی، گنجاندن ارزش‌های اخلاقی در حین بازی با کودک و تکریم کودک از طریق احترام به حق بازی کردن او امکان‌پذیر می‌شود.

اما نکته قابل توجه در بحث تطبیق دو دیدگاه این است که علی‌رغم همه این شباهت‌ها، نوع نگاهی که دو مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام و روان‌شناسی به انسان دارد باعث تغییر روش‌های تربیت و



تفاوت در محتوای آنها و حتی عوامل مؤثر بر تربیت می‌شود. در اسلام بر دو بعد مادی و معنوی تأکید می‌شود در حالی که در غرب معنویت نقش محوری ندارد و محور اصلی علوم تربیتی انسان‌شناسی است و به همین دلیل بر شناخت یادگیرنده در فرایند تعلیم و تربیت تأکید می‌شود. و با توجه به این که هر کدام از نظریه‌ها و مدل‌های ارائه شده در مورد تعلیم و تربیت بسته به فرهنگ موجودشان و با توجه به مبانی نظری و تبیین‌های خاص خود از تربیت تدوین شده‌اند.

به طور کلی تفاوت دو دیدگاه از اینجا است که: در روش‌های تربیتی امام علی علیه السلام توجه بیشتری به تربیت معنوی، ایمانی و اعتقادی شده در حالی که این مسئله در روش‌های علم روان‌شناسی کمرنگ است و مسائل اخروی و معنوی غالباً مورد بی‌توجهی قرار گرفته است به عبارتی اسلام در روش‌های تربیت کودک، تمام امور توحید را محور قرار داده است به گونه‌ای که می‌توان تربیت اسلامی را تربیت توحیدی نامید. تربیتی که همه روش‌ها بر این محور می‌چرخد. اما در علم روان‌شناسی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، مثل تربیت طبیعی، اجتماعی شدن کودک که هر کدام بر اساس دیدگاه خود روش‌ها را مطرح کرده‌اند.

علاوه بر موارد فوق، نکته قابل توجه‌ای دیگری که در تربیت اسلامی وجود دارد تاثیر نوع تغذیه و سلامت آن در تربیت و تأکید بر تغذیه حلال و پرهیز از لقمه حرام و شبهه ناک و باز گفتن نام خدا در هنگام غذا خوردن از پیش از تولد تا پایان عمر آدمی است که خواص و آثاری در سه مقوله: بهداشتی، روحی - روانی و اجتماعی - عاطفی دارد و اینها مواردی است که علم روان‌شناسی به آن بی‌توجه یا کم توجه است؛ اما اسلام تأکید فراوانی بر آنها دارد.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه از مباحث مقایسه‌ای و تطبیقی تبیین گردید می‌توان چنین نتیجه‌گیری کلی نمود که آموزه‌های امام علی علیه السلام و روان‌شناسی در بسیاری از روش‌های تربیتی، دیدگاهی همسان و نزدیک به یکدیگر دارند. به عبارتی وجوه اشتراک فراوانی در هر دو بخش در بین این دو دیدگاه قابل شناسایی می‌باشد. اما برتری دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به روان‌شناسی این است که در این دیدگاه اولاً بُعد معنوی انسان در نظر گرفته شده است و برخی روش‌ها به تبعیت از اعتقادات خاص اسلامی تعیین می‌گردد. روش‌هایی که روان‌شناسی غربی غالباً بدان آگاهی نداشته و متعاقباً در روش‌ها نیز جای این گزینه‌ها خالی می‌باشد. به عنوان مثال بحث دعا و مناجات به عنوان یکی از

شیوه‌های مؤثر در تربیت مطرح است. و یا بحث تغذیه حلال، موضوعی است که همواره مورد نظر گزاره‌های اسلامی بوده است.

یکی دیگر از وجوه تفاوت اصلی و محوری بین دو دیدگاه در بحث روش‌های تربیت تک بعدی نگرستن هر کدام از مکاتب روان‌شناسی نسبت به مسئله تربیت است به گونه‌ای که هر کدام از مکاتب مورد بررسی نشان دادند که تنها به یک جنبه از رفتار و شخصیت فرد توجه دارند و بر این اساس هر کدام از عوامل که از دیدگاه آنان مداخله و تاثیر بیشتری در شکل‌گیری رفتار و عملکرد فرد دارد بر همان محور تکیه نموده و از دیگر عوامل مغفول مانده‌اند. با این توضیح، قرار دادن دیدگاه‌های مکاتب مختلف روان‌شناسی در کنار هم و ترکیب آنان با هم می‌تواند تا حد زیادی دیدگاهی نزدیک به دیدگاه امام علی علیه السلام را در بحث تربیت تبیین نماید. به عبارت واضح‌تر آموزه‌های علوی علیه السلام ترکیبی از همه این مکاتب است و به همه جنبه‌های شخصیت از جمله رفتار، ذهن و... توجه دارد.

جدول (۵) وجوه اشتراک و افتراق روش‌های تربیت از دیدگاه امام علی علیه السلام و روان‌شناسی

روش‌های تربیت از دیدگاه امام علی <small>علیه السلام</small>	روش‌های تربیت از دیدگاه روان‌شناسی
الگوسازی	الگو گرفتن، مدل سازی
بازی	بازی
عبرت	تعمیم، سرمشق‌گیری
تشویق	تشویق، تقویت مثبت
تنبیه	تنبیه، تقویت منفی
تعلیم، تعقل	پرورش عقلانی، توسعه بینش
دعا و نیایش	—
تغذیه حلال	—

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه، (بی تا)، سیدرضی، محمدبن الحسین، تصحیح: صبحی صالح، قم: موسسه دار الهجره.

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۷ش، شرح نهج البلاغه، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.

۲. اولسون، متیو و هرگنهان، بی.آر، ۱۳۸۹ش، مقدمه ای بر نظریه های یادگیری، ترجمه: علی اکبر سیف. تهران: نشر دوران.

۳. ایزاک، هنریک و ویرجینیا، استاون سکون، ۱۳۶۵ش، تاریخچه و مکاتب روانشناسی، ترجمه: احمد رضوانی، مشهد: انتشارات استان قدس رضوی.

۴. پارسا، محمد، ۱۳۹۲ش، روان شناسی یادگیری بر بنیاد نظریه ها، تهران: انتشارات سخن.

۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶ش، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۶. حر عاملی، محمدبن الحسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام).

۷. خوانساری، جمال الدین محمد. ۱۳۶۰ش، شرح غرر الحکم و درر الکلم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: میر جلال الدین ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۸. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۷۹ش، ماه مهرپرور (تربیت در نهج البلاغه)، تهران: دریا.

۹. دین پرور، سید جمال الدین، ۱۳۷۹ش، نهج البلاغه پارسا، تهران: بنیاد نهج البلاغه.

۱۰. سیف، سوسن و دیگران، ۱۳۷۷ش، روان شناسی رشد، تهران: سمت.

۱۱. سیف، علی اکبر، ۱۳۸۸ش، روان شناسی تربیتی، تهران: نشر روان.

۱۲. سیف، علی اکبر، ۱۳۸۰ش، روان شناسی پرورشی، تهران: نشر دوران.

۱۳. عمید، حسن، ۱۳۷۱ش، فرهنگ عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۴. قائمی، علی، ۱۳۷۸ش، زمینه تربیت، تهران: انتشارات امیری.

۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۸۸ش، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمدآخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.



۱۶. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: مؤسسه الوفا.

۱۷. نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.

۱۸. یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۳۷۴ش، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مقالات

۱۹. بروجردی، اشرف. ۱۳۷۶ش. بررسی تطبیقی روش‌های تربیتی در مکتب رفتارگرایی و مکتب اسلام. فرهنگ، ۲۲(۲۳)، ۵۱-۳۴.

۲۰. بهزادی، حسن و محمودی، حسن. ۱۳۹۶ش. بررسی نقش یادگیری مشاهده‌ای بر وضعیت مطالعه دانش‌آموزان پسر دوره متوسطه بر اساس نظریه شناختی اجتماعی بندورا. کتابداری و اطلاع‌رسانی، ۲۱(۱)، ۶۲-۴۶.

۲۱. جاویدی کلاته جعفرآبادی، طاهره؛ معدنی، صدیقه و رضوی، بی‌بی‌زهرا. ۱۳۹۰ش. نظریه یادگیری شناختی - اجتماعی بندورا و دلالت‌های تربیتی آن. اولین همایش ملی یافته‌های علوم شناختی در تعلیم و تربیت، دانشگاه فردوسی مشهد، ۸۹-۱۱۲.

۲۲. جعفری، مریم. ۱۳۹۵ش. توجه به آموزش و یادگیری ادبیات فارسی در مدارس با توجه به نظریه یادگیری اکتشافی برونر. دومین کنفرانس ملی راهکارهای توسعه و ترویج آموزش علوم در ایران ۷۳-۹۵.

۲۳. رضایت، غلامحسین؛ رضایت، فاطمه. ۱۳۹۴ش. روش‌های تربیت کودک تا هفت سالگی در اندیشه امام علی علیه السلام. پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، ۲۳(۲۷)، ۷۸-۵۹.

۲۴. رمضان، فاطمه، حیدری، مسعود. ۱۳۹۱ش. روش‌های تربیت اجتماعی کودک بر اساس قرآن و نهج البلاغه. پژوهش در برنامه‌ریزی درسی، ۲(۶)، ۳۳-۵۲.

25. Banduran, A. (1986). Social Foundations of Thought and Action : A Social Cognitive Theory. Englewood Cliffs, Nj : Prenticehall.



26. Banduran, A. (1994). Social Cognitive Theory and Mass Communication.
In Bryant & D. Zilmann (Eds), Media Effects: Advance in Theory and
Research.
27. Banduran, A. (2001). Social Cognitive Theory: An Agentic Perspective.
Annual Review of Psychology, 52, 1- 26.
28. Walsh, D., Foley, K. M., Glare, P., Caraceni, A. T., Fainsinger, R., Goh, C.,
et al. (2009). Palliative medicine. Philadelphia : W. B. Saunders.



بررسی روش‌ها و اهداف مبارزه جریان نفاق قاسطین با امیرالمؤمنین علیه السلام
در نهج البلاغه و پیامدهای آن

علی اسماعیلی* / حسین جوان آراسته**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۲

چکیده:

با شروع حکومت امام علی علیه السلام جریاناتی که همه دست‌آوردهای خویش را در طول ۲۵ سال خانه‌نشینی امام از دست رفته می‌دیدند، اقدام به مخالفت علنی و جنگ علیه ایشان نمودند. قاسطین از جمله این جریانات بود که بیش از دو سال از وقت امام علیه السلام را برای روبرویی حق در برابر باطل، نفاق و نیرنگ صرف نمود و شورش‌هایی که باعث اختلاف و خونریزی میان مسلمانان شد، ایجاد نمود. این پژوهش به شیوه تحلیلی انجام گرفته و به بررسی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه درباره قاسطین، هدف و روش ایشان در دشمنی با امام علیه السلام و همچنین به پیامدهای شکل‌گیری قاسطین پرداخته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نفاق سران جریان قاسطین مسلم بوده و ایشان با انگیزه رسیدن به مقام خلافت به عنوان بالاترین منصب سیاسی و بیت‌المال به عنوان عظیم‌ترین منبع مالی مسلمانان، درصدد مسلط شدن به تمام شئون مسلمانان بوده‌اند تا بتوانند دین اسلام را به نابودی بکشانند و در این راه از ابزارهای سخت مانند جنگ مستقیم و نیابتی و ابزار نرم مانند تغییر مفهوم امامت به خلافت، جنگ روانی و حکمیت استفاده نمودند. این جریان سبب پیدایش جنگ صفین و نهروان گردید و در پی آن نخله‌های فکری- عقیدتی مختلفی بوجود آورد که هر یک خود عامل اختلاف در بین مسلمین گردیدند.

کلید واژگان:

امام علی علیه السلام، جریان نفاق، شخصیت‌شناسی، قاسطین، معاویه.

* ali.esmaili@iau.ac.ir
** hoarasteh@gmail.com

* استادیار گروه معارف اسلامی، واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت، ایران.
** استاد گروه حقوق پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران (نویسنده مسئول).



۱. مقدمه

با وفات پیامبر اسلام ﷺ و به قدرت رسیدن خلفای سه گانه حوادث به شکلی رقم خورد که سبب قدرت گرفتن بنی امیه شد، به شکلی که معاویه بن ابی سفیان به مدت هجده سال در مسند استانداری دمشق قرار گرفت، با این که وی همانند سایر بزرگان قبیله اش بعد از فتح مکه از روی اکراه و ترس اسلام آورده بود، اما از این فرصت استفاده نمود و اسلام را به شکلی که دلخواه خود بود برای مردمان سرزمین شام بیان می نمود، اما بعد از جریان شورش علیه عثمان، با دیدن علی بن ابیطالب علیه السلام در جایگاه خلافت، از بیعت با امام علیه السلام سرباز زد و طلحه و زبیر را برای مقابله با امام تحریک نمود، ولی با شکست ناکتین مجبور شد مستقیماً وارد جنگ علیه خلیفه بر حق زمان شود. سوال اصلی در این پژوهش این است هدف معاویه از دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و بر پا کردن فتنه قاسطین چه بود؟ جریان قاسطین از چه روش‌هایی برای مبارزه در برابر امام علیه السلام بهره می‌جستند؟ و پیامدهای پیدایش جریان قاسطین در ادوار مختلف چه بود؟

در مورد جریان شناسی قاسطین پژوهش‌هایی صورت گرفته که با نوشتار حاضر به شکلی ارتباط دارند، که به آن اشاره می‌شود:

الف) (علی تقی، ۱۳۹۵) در کتاب «قاسطین در کلام علی علیه السلام». به سخنان گرانقدر امام در مورد قاسطین در نهج البلاغه پرداخته است. نویسنده این کتاب با دسته‌بندی سخنان امام علی علیه السلام از ابتدای نهج البلاغه تا انتها به ترتیب کلام ایشان را درباره قاسطین جمع‌آوری نموده و به تفسیر آن و بیان روند تاریخی صفین پرداخته است. اما در این مقاله به جریان‌شناسی قاسطین پرداخته شده و مسائل تاریخی در درجه بعدی مطرح است.

ب) طیبه پورصیامی، پایان‌نامه «بررسی نفاق در نهج البلاغه»، به پیشینه تاریخی نفاق، حوزه معنایی نفاق، سیر تحول مفهومی نفاق و زمینه‌های پیدایش و اقسام آن پرداخته است و درباره ماهیت، علت خطرها و راه‌های درمان نفاق از مطالبی مندرج در نهج البلاغه استفاده نموده است. همچنین بررسی عملکرد سیاسی و اجتماعی منافقان و نحوه برخورد امام با این افراد یکی از مباحثی است که مورد بررسی قرار گرفته است. تفاوت این پایان‌نامه و مقاله حاضر در جریان‌شناسی است که با بررسی‌های تاریخی تفاوت عمده دارد هر چند تاریخ جزو لاینفک این نوشتار می‌باشد.

ج) مرضیه محمص و نگار ذیلابی در مقاله «بازنمایی هویت معاویه در نامه‌های نهج البلاغه با رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی» (۱۳۹۹). با رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی، با تاکید بر فرآیند معناپردازی در بستر اجتماع و فرهنگ، به این موضوع پرداخته است که در نامه‌های امام علی علیه السلام به معاویه، از مجموعه نشانگان زبانی و محتوایی، چه نشانه‌هایی برای ترسیم شخصیت معاویه به کار گرفته شده است تا تصویر روشنی از هویت معاویه را برای مخاطبین فراهم نماید. در این مقاله نیز به ابعاد جریانی که معاویه به عنوان یکی از بزرگترین منافقان زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، پرداخته نشده و پیامدهای حرکت وی نیز در آن بحث نشده است علاوه بر اینکه در مورد عمرو بن عاص نیز مطلبی ندارد در حالی که در مقاله آتی این امور بررسی شده است.

د) حسن رضایی و سمیه حسینی کاکلکی در مقاله «رویکرد نهج البلاغه به ظلم و نفاق سیاسی به منزله دو ضد ارزش» (۱۳۹۵). مفهوم سیاست را در نگاه حضرت علی علیه السلام دنبال می‌کند، پس از آن دو ضد ارزش سیاسی ظلم و نفاق را بررسی می‌نماید، زیرا از دیدگاه نویسندگان این دو مورد در نهج البلاغه نمود بیشتری داشته‌اند و کلام امام به عنوان معارف علوی که گویاترین، استوارترین، و عینی‌ترین آموزه‌های مرتبط با ابعاد دین و زندگی است را در این زمینه بررسی نموده است. این مقاله به ابعاد اخلاق در سیاست پرداخته است و تفاوت چشم‌گیری با نوشتار پیش رو که در زمینه جریان شناسی که منحصر در قاسطین می‌باشد؛ دارد.

۲. مفاهیم

۲-۱. تعریف جریان

جریان، مصدری عربی از ریشه «جَری یَجری» است به معنی خلاف وقوف و سکون، و مفهوم اصلی این ماده که «جَری» باشد، حرکت منظم و دقیق در طول مکان است. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۷۷-۱۴) «جریان عبارت است از تشکل، جمعیت و گروه‌های اجتماعی معینی که علاوه بر مبانی فکری، از نوعی رفتار ویژه اجتماعی برخوردار است.» (خسروپناه، ۱۳۹۶، ۲۰) روشن است که جریان، عنوانی اجتماعی است که با تکمیل مؤلفه‌هایی مانند؛ داشتن افراد متعدد، سیستم مدیریتی، پشتوانه فکری، جنبش اجتماعی و برون داد خاص اجتماعی، وجود پیدا می‌کند.

۲-۲. تعریف نفاق

ریشه واژه «نفاق»، «نَفَق» است که در کتاب‌های لغت به معانی متعددی چون: «فریب و پنهان‌کاری» (ابن الأثیر، ۱۳۹۹، ۹-۹۸) همچنین در برخی موارد «واژه‌های «نَفَق» به معنای تونل و



راه زیر ریمینی و «نافقاء» در برابر «قاصعاء»، به معنای یکی از دو سوراخ لانه موش صحرائی (زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۳-۴۶۳) نیز به کار گرفته شده است. کلمه «منافق» اسم فاعل از باب مفاعله از ماده «نفاق» است. به معنای «دورویی کرد، پوشید کفر را به دل و آشکار کرد ایمان را» (بستانی، ۱۳۷۵ش، ۲۰۷۹) می‌باشد و گفته‌اند که «منافق از راهی وارد اسلام می‌شود، و از سوراخ دیگر غیر از آن، از اسلام خارج می‌شود، همچون موش که از یک سوراخ وارد لانه‌اش می‌شود و از سوراخ دیگر خارج می‌گردد.» (ابن منظور، ۱۳۷۴، ۱۴-۳۲۷)

۲-۳. جریان نفاق

یکی از جریان‌ات مهم صدر اسلام، جریان نفاق است با نزدیک شدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در پی رسیدن به اهداف خویش بود. منظومه فکری و گفتمان جریان نفاق با انجام هر کار به ظاهر درست و صحیحی، قصد انجام یک توطئه و دسیسه خطرناک را در سر می‌پروراند و با اسلام آوردن ظاهری برای رسیدن به اهداف خود طرح ریزی می‌کند. «ممکن است کسی به امید نفع و خیر مؤجل و دراز مدت نفاق بورزد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۰-۴۱۱) بنابراین نمی‌توان از طمع جریان نفاق برای دست یابی به قدرت و حکومت در دراز مدت و طمع نسبت به دریافت غنایم جنگی در کوتاه مدت و همچنین تعصبات دوران جاهلی پیرامون بت پرستی و از همه مهم تر ایجاد انحراف در برنامه و اهداف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله غافل شد. جریان نفاق در این مسیر به دلیل اینکه بسیاری از مسلمانان از بصیرت و تیزبینی کافی برخوردار نبودند، و شناخت صحیح و کافی نسبت به جایگاه امامت نیز نداشتند، متمرکز بر تغییر مفهوم والا و دقیق امامت که مقامی الهی و انتصابی است؛ به جایگاه و عنوان خلافت که موقعیتی انتخابی است، شده بود. زیرا این اقدام نوعی انحراف در ایدئولوژی اسلام و زیر بنایی بود، که توانست ساختار الهی اسلام را به هم بریزد و انتصاب امام هر عصر را که در اختیار خداوند بود؛ در ظاهر به انتخاب و رأی مردم بسپارند. اما در حقیقت با این کار جریان نفاق توانست انتخاب خلیفه را در انحصار خود قرار دهد و با منصوب کردن افراد مد نظر خویش در جایگاه خلافت، بر تمام امورات مسلمانان مسلط شده و این بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود که جریان نفاق به جبهه اسلام ناب وارد نمود.

۳-۴. قاسطین

«قاسط»، اسم فاعل ثلاثی مجرد از ماده «ق س ط» است. این ماده در هیأت ثلاثی مزید باب افعال: أَقْسَطُ يَقْسِطُ به معنای دادگری و عدل و در هیأت ثلاثی مجرد قَسَطٌ يَقْسِطُ به معنای ستمگری

است. بدین سان، قاسط به معنای ستمگر و کلمه قاسطین که به لحاظ صرف و نحوی، جمع این کلمه در حالت جز و نصب است، به معنای گروه ستمگر است (اصفهانی، ۱۴۱۲، ۶۷۰). واژه «قاسطون»، در قرآن کریم به کار رفته است: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) (جن-۱۵) ولی منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود. پس از قرآن کریم، واژه قاسطون، در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام به کار رفته است: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ» (خطبه-۳) و با از حق برون شدگان ستیزیدم. در نهج البلاغه امام علیه السلام به سه دسته از دشمنانش که به جنگ با او پرداختند اشاره می‌کند یکی از آن‌ها را چنین تعبیر می‌کند: «... و قسط آخرون» (خطبه-۳) که مقصود از این‌ها معاویه و یاران او هستند (شهیدی، ۱۳۸۷، ۴۵۱). پس قاسطین به معنای گروه ستمگر، عنوانی است برای معاویه و پیروانش در جنگ با امام علی علیه السلام می‌باشد و بعد از این که امام در جایگاه خلافت ظاهری در جامعه اسلامی قرار گرفت، قاسطین دومین گروهی بود که برای نابودی حکومت ایشان اقدام نمود.

۳. شخصیت شناسی قاسطین

۳-۱. معاویه بن ابی سفیان

معاویه مانند سایر بزرگان بنی امیه در فتح مکه و علی رغم میل باطنی مسلمان شده بود، وی یکی از عناصر مهم در طایفه بنی امیه محسوب می‌شد، در زندگی خود قبل از رسیدن به حکومت شام، هیچ‌گونه سوء سابقه‌ای نداشت و بعد از حکومت هم چهره‌ای موجه برای خود ساخته بود. «اما روح قاسطین روح سیاست و تقلب و نفاق بود.» (مطهری، ۱۳۷۷، ۱۶-۲۹۳). در اثر حاکمیت طولانی معاویه در شام، وی به قدرت و ثروت زیادی دست پیدا کرده و به مردم شام همان اسلام مد نظر خویش را آموزش داده بود، اما نفاق معاویه به صراحت در کلام مولای متقیان آشکار است.

«بیعت کردن فقط يك بار است و دوباره در آن نظر نتوان کرد. گزینش از سر گرفته نشود. هر که از بیعت بیرون رود، طعن زنده است، و هر که در پذیرفتنش درنگ کند و دو دلی نشان دهد، منافق است.» (نامه-۷) همچنین امام علیه السلام می‌فرماید: «ای معاویه!... تو ظاهر و باطنت یکسان نیست» (نامه-۱۰) علت این سخن امام علیه السلام درباره معاویه این بود که هر چند وی در ظاهر دم از اسلام می‌زد، ولی در حقیقت هنوز به شدت به بت پرستی و آداب و رسوم و عقاید دوران جاهلیت پایبند و علاقمند بود. اما منافعش اجازه نمی‌داد این امور را آشکار کند، و به همین خاطر حفظ ظاهر می‌نمود و سعی می‌کرد در انظار عمومی دست از پا خطا نکند و تا جایی که امکان داشت به شرعیات



عمل می‌کرد، تا متهم به فسق و نفاق نشود، و به وسیله عوام فریبی به اهداف خویش نزدیک شود. اما با ادعای خون‌خواهی از عثمان بن عفان چهره نفاق وی برای برخی افراد آشکار شد. امام علیه السلام بدین شکل وی را مورد خطاب قرار می‌دهند: «(معاویه) چقدر بین گفتار و کردارت از هم فاصله است، و چقدر به عموها و عمه‌ها و دایی‌های خود شباهت داری» (نامه-۶۴). معاویه از یک سو مدعی خون خلیفه سوم بود، اما از سوی دیگر با خلیفه چهارم به دشمنی می‌پرداخت. همچنین می‌خواست حکم شرعی را درباره قاتلان عثمان جاری سازد، اما از طرف دیگر با خلیفه و حاکم وقت سر مخالفت و ناسازگاری داشت، که این امور چیزی جز نفاق معاویه نبود که ریشه در هویت منافقانه قبیله‌ای وی داشت، به همین دلیل امام علیه السلام در نهج البلاغه، معاویه را چنین مورد خطاب قرار می‌دهند: «شما(بنی امیه) اسلام را با اکراه پذیرفتید و با میل خود رهایش ساختید» (نامه-۱۰). زیرا بر همگان آشکار است که معاویه و اکثر قریب به اتفاق خویشاوندان وی از جمله پدرش، تا لحظه نهایی پیروزی اسلام ایمان نیاوردند، و به مخالفت و دشمنی با اسلام تاکید داشتند، اما زمانی که خود را در محاصره سپاهیان انبوه پیامبر صلی الله علیه و آله در شهر مکه دیدند، تصمیم گرفتند با ایمانی ظاهری جان خود را نجات دهند، و منتظر حوادث آینده باشند، و به امید بازگشت به دوران جاهلیت و سروری بت‌پرستان، صبر و تلاش نمایند.

اما شخصیت معاویه که حضرت علی علیه السلام با او طرف است، با ابوسفیان متفاوت است، البته راه و هدف و مقصود معاویه همان راه و هدف ابوسفیان است، اما شعارش با او متفاوت است، شعارهای معاویه در ظاهر همان شعارهای علی علیه السلام است، حتی در برخی موارد داغ‌تر است. معاویه خود را مدافع اسلام و قرآن و توحید و «لا اله الا الله» معرفی می‌کند. شعاری که معاویه با آن به جنگ علی علیه السلام می‌آید آیه قرآن است (وَ مِنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَجَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا وَ لَآ يُسْرِفُ فِى قَتْلِ اِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا) (اسرا-۳۳). حالا چقدر باید دیده، تیزبین باشد که در زیر آیه (وَ مِنْ قُتِلَ مَظْلُومًا) که معاویه شعارش را می‌دهد خط «أَعْلُ هَبِل» را بخواند و بگوید مراد معاویه از این آیه، همان شعار ابوسفیان است. درک این معنا بصیرت عمیق و فوق‌العاده‌ای می‌خواهد. (آشبان و سلامی، ۱۳۸۲، ۵۵). معاویه نیز از این مسئله به نفع خود استفاده می‌نمود. «به خدایی که دانه را شکافت و پدیده‌ها را آفرید! آن‌ها(معاویه و بنی‌امیه) اسلام را نپذیرفتند، بلکه به ظاهر تسلیم شدند، و کفر خود را پنهان داشتند و آن‌گاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند» (نامه-۱۶).

۲-۳. عمرو بن عاص

یکی از سران برجسته قاسطین نیز عمرو بن عاص است که امام علی علیه السلام درباره وی می‌فرمایند: «تو دینت را تابع شخصی ساخته‌ای که گمراهی او آشکار است... تو قدم جای قدم او نهاده‌ای و به طلب زیاده‌خواهی از او ایستاده‌ای همانند سگی که به دنبال شیر درنده‌ای برود و به چنگال او متوسل شود و منتظر پس مانده‌های شکار او باشد که به طرفش افکنده شود. تو با این کارت دنیا و آخرت را تباه کردی» (نامه-۳۹) عمرو بن عاص با پیروی از معاویه و در استخدام آمدن وی سبب تقویت جریان قاسطین و استقرار حکومت معاویه شد و در این امور نقش اساسی داشت، اگر عمرو بن عاص به معاویه کمک نمی‌کرد، معاویه هرگز نمی‌توانست در برابر امام علیه السلام ایستادگی کند و به سرنوشت ناکتین دچار می‌شد، اما وی با نیرنگ و حيله‌گری زمینه را برای پیروزی معاویه و لشکریانش را در تثبیت حکومت شام و تصرف مصر مهیا نمود و در نبرد صفین هم حيله‌گری او در بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه سبب نجات معاویه از مرگ حتمی شد. تمام این کارهای وی برای این بود که به حکومت مصر برسد و برای بیعت با معاویه این شرط را مطرح کرده بود و معاویه هم پذیرفته بود. «عمرو عاص همراه با معاویه بیعت نکرد مگر آن که شرط کرد تا برای بیعت، بهایی (حکومت مصر) دریافت دارد، در این معامله شوم، دست فروشنده هرگز به پیروزی نرسد و سرمایه خریدار به رسوایی کشانده شود» (خطبه-۲۶). علامه امینی در کتاب الغدير در شرح حال او می‌نویسد: «ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان نپذیرفته بود، بلکه به اجبار اسلام را اختیار کرد و منافقانه در میان مسلمانان می‌زیست به این امید که به مقامی برسد.» (امینی، ۱۳۷۹، ۲-۱۲۶)

۴. هدف قاسطین از نافرمانی و مبارزه با امام علی علیه السلام

برای جریان نفاق، به خلافت رسیدن امام علی علیه السلام، بدترین رخدادی است که در تاریخ صدر اسلام اتفاق افتاده است، زیرا آن‌ها کاملاً از شخصیت و روش حکومت‌داری امام علیه السلام آگاه بودند و می‌دانستند همه امور در حکومت ایشان، مانند حکومت‌داری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و این به معنی قدرت گرفتن اسلام ناب در مقابل جبهه نفاق بود، و جریان نفاق به هیچ عنوان خواستار آن نبود و به همین دلیل درصدد به دست آوردن جایگاهی که حق مسلم امام علیه السلام بود؛ برآمدند. «آن‌ها می‌کوشیدند تا زمام حکومت را در دست گیرند و بنیان حکومت و زمامداری علی علیه السلام را در هم فرو ریزند. از طرفی معاویه و تیپ او با اساس حکومت علی علیه السلام مخالف بودند. آن‌ها می‌خواستند که خود مسند خلافت



اسلامی را اشغال کنند، و در حقیقت جنگ علی با آن‌ها جنگ با نفاق و دورویی بود» (مطهری، ۱۳۷۷، ۲۹۳-۱۶). امام علی علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: «شما از گروهی بودید که وارد اسلام شدید یا به انگیزه رغبت دنیا و یا از روی ترس» (نامه-۱۷).

جریان نفاق بعد از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با نادیده گرفتن مسئله امامت و ممانعت از مطرح شدن این مسئله در جامعه اسلامی، و تغییر مفهوم امامت به خلافت، مسیر را برای ادامه کارهای شیطانی خویش آماده ساخت. زیرا امامت به نص آیه (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (قرآن کریم ۲، ۱۲۴). منصبی انتصابی از سوی خداوند متعال معرفی شده و از این طریق راه دخالت مردم که امکان خطا در انتخاب دارند را بسته بود و انتخاب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را فقط در اختیار خداوند قرار می‌داد، که از هرگونه خطا و اشتباهی منزه است و به این ترتیب دین اسلام و جامعه دینی را از انحراف حفظ می‌نمود، ولی این مطلب چیزی نبود که خوشایند جریان نفاق باشد و بتواند به راحتی با آن کنار بیاید، به همین دلیل با سوء استفاده از فقدان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کلی منکر مسئله امامت حضرت علی علیه السلام و جانشینی ایشان شدند و با طرح مسئله فضیلت و برتری خلیفه بر دیگران به مطرح کردن معیارهای شایستگی برای رسیدن به خلافت اقدام نمودند، و با مطرح کردن مواردی مانند ریش سفیدی یا سابقه درخشان در اسلام و مجاهدت و به‌ویژه خویشاوندی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اشاره نمودند و در نهایت انتخاب خلیفه را به دست مسلمانان سپردند، و سبب شدند جایگاه امامت که مقامی انتصابی بود، به خلافت که مسئله‌ای انتخابی بود تنزل پیدا نماید.

با گذشت زمان نیز تغییری در این هدف و ایدئولوژی پیدا نشد، معاویه هم که وارث همین عقاید است، اکنون هم که خود را در مقابل امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بیند، به دنبال تحقق همان اهداف است و برای رسیدن به آرزوهای دیرینه خویش از هیچ اقدامی فروگذار نیست و با برنامه‌ریزی و صبر استراتژیک، همچنین فریب مردم با ظاهرسازی و ریاکاری و دست و پا کردن عنوان و لقب و سابقه جعلی در اسلام، مثل عنوان «خال المؤمنین» و سابقه کتابت وحی از یک سو و از سوی دیگر با رها کردن دوستان و اقوام خویش در شرایط حساس مانند تنها گذاشتن عثمان در ماجرای محاصره دارالخلافه که منجر به کشته شدن وی گردید، درصدد مهیا نمودن شرایط برای خلافت خود بود. «معاویه!... تو با ادعاهای باطل همان راه پدران را می‌پیمایی، خود را در دروغ و فریب افکندی، و خود را به آن چه برتر از شأن تو است نسبت می‌دهی، و به چیزی دست

دراز می‌کنی که از تو باز داشته‌اند، و به تو نخواهد رسید» (نامه-۶۵) البته دلیل اصلی تمامی این کارها به خاطر این بود که از همان روز اول که اظهار اسلام نمود، هرگز ایمان حقیقی به قلب وی وارد نشد و همیشه عمر در فکر رسیدن به قدرت بود، چون که اگر خودش قدرت مطلق باشد، می‌توانست با ایجاد انحراف، ترویج بدعت، خشونت و خونریزی، به هدف اصلی‌اش که همان نابودی اسلام و از بین بردن تمام زحمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود، برسد. و در نهایت نیز بت‌پرستی را در جامعه اسلامی حاکم کند و یا این که بت پرستی را در پوشش اسلام احیا کند.

۵. روش قاسطین در مبارزه با امام علی علیه السلام

۵-۱. تحریک سایرین و ایجاد جنگ نیابتی علیه حکومت امام علیه السلام

از دیدگاه معاویه، حوادث پیرامون شورش علیه عثمان، یک فرصت بسیار عالی و مغتنم تلقی می‌شد، زیرا وی می‌توانست با مدیریت آن، شرایط برای رسیدن خویش به قدرت را مهیا سازد. معاویه با تحریک طلحه و زبیر نسبت به قدرت و حکومت، امید داشت که بتواند بدون این که خودش مستقیماً وارد جنگ با حاکم اسلامی شود، از طریق طلحه و زبیر، امام علی علیه السلام را از میان بردارد. ابن ابی الحدید از نامه‌ای سخن می‌گوید که معاویه خطاب به زبیر نوشته است، وی که از رازهای دل زبیر آگاه است نامه را با عنوان «به عبدالله، زبیر امیرالمؤمنین» آغاز می‌کند و ادامه می‌دهد که برای او به عنوان خلیفه و برای طلحه نیز به عنوان جانشین زبیر از اهل شام بیعت گرفته است و ضروری است که آنان کوفه و بصره را قبل از این که دست امام علیه السلام به آن دو منطقه برسد، بگیرند. معاویه توصیه می‌کند آنان انگیزه شورش خود را خونخواهی عثمان قرار دهند و مردم را به آن بخوانند. وقتی زبیر این نامه را دریافت کرد طلحه را در جریان گذاشته و بر مخالفت با امام علیه السلام استوار شدند. (معتزلی، ۱۳۶۳، ۱-۲۳۱) در مورد بهانه فوق نیز شاید خونخواهی عثمان به ذهن آن‌ها خطور کرده باشد، ولی قطعاً ارائه چنین پیشنهادی از سوی معاویه آن‌ها را مصمم‌تر از قبل کرده است، بنابراین نقش معاویه در شورش ناکثین علیه امام علیه السلام نیز اثبات می‌شود. اما زمانی که با شکست سنگین ناکثین مواجه شد، دریافت که چاره‌ای جز رویارویی مستقیم با حاکم اسلامی ندارد، در نتیجه با مطرح کردن همان مطالبی که ناکثین در مورد خونخواهی خلیفه سوم مطرح می‌کردند، سعی نمود مردم را علیه امام علیه السلام تحریک کند و شرایط را برای جنگ با ایشان مهیا سازد.



«از من چیزی مطالبه کردی که هرگز دست و زبانم به آن آلوده نشد. (قتل عثمان) تو و مردم شام آن دروغ را ساختید و به من تهمت زدید تا آگاهان شما مردم ناآگاه را، و ایستادگان شما زمین‌گیر شدگان را، بر ضد من تحریک کنید» (نامه-۵۵). حال معاویه که در شام دارای قدرت و ثروت قابل توجهی است، توانسته به کمک این مسائل و دستگاه تبلیغاتی خود حقایق را وارونه جلوه دهد و قتل عثمان را که امام علیه السلام هیچ نقشی در آن نداشته؛ بلکه با آن مخالفت جدی داشتند را، به وسیله تهمت زدن، به گردن امام علیه السلام بیاندازد، و این مسئله را دستاویزی کند که مردم شام را به سوی سرکشی و جنگ علیه امام زمان خود بشوراند. به همین دلیل معاویه بعد از مشاوره با عمرو بن عاص بود که این تصمیم را گرفت و متهم کردن امام علیه السلام به قتل عثمان را به عنوان راهبرد اساسی برای مقابله با ایشان، انتخاب نمود. وی در این باره به معاویه گفت: «مقابله با علی علیه السلام که بهترین فرد جهان است، کار آسانی نیست لذا این شعار را که علی علیه السلام عثمان را کشته است بین مردم رواج ده تا مردم شام بر همان اساسی که دوست‌داری بر گردت جمع شوند» (منقری، ۱۳۸۲، ۴۵) با این ترفند، مردم شام در خونخواهی از عثمان با معاویه همراه شدند و در ادامه از وی در جنگ علیه امام علی علیه السلام تبعیت کردند.

۲-۵. تهمت زدن به امام علیه السلام

قاسطین برای مبارزه با اسلام ناب ادعاهای بیشتر و تهمت‌های مضاعفی نسبت به ناکثین، علیه امام علی علیه السلام مطرح می‌کردند، و علاوه بر خونخواهی عثمان؛ مدعی خون طلحه و زبیر به عنوان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بودند، همچنین معاویه در مورد آبروی عایشه هم علیه امام علیه السلام ادعاهایی داشت. امام علیه السلام نیز در این رابطه می‌فرمایند: «همچنین گفته‌ای که من طلحه و زبیر را کشته‌ام و عایشه را آواره نموده‌ام.» (نامه-۶۴) طلحه و زبیر به کمک عایشه و با میل و برای رسیدن به حکومت و قدرت پیمان شکنی کردند و جنگ جمل را به راه انداختند و این مطلب مورد تایید تمام مورخان و تحلیل‌گران وقایع جمل است که طلحه در میدان نبرد به دست مروان بن حکم به قتل رسید و زبیر هم که در ظاهر پشیمان شده بود، بعد از فرار از جنگ در بیابان به قتل رسید. ابن ابی‌الحدید معتزلی درباره سرکشی این دو نفر می‌نویسد: «طلحه و زبیر خودشان سبب قتل خود شدند به سبب سرکشی و فتنه‌انگیزی و شکستن بیعت، این قتل رخ داد، اگر آن‌ها در مسیر صحیح قرار می‌گرفتند، سالم می‌ماندند» (معتزلی، ۱۳۶۳، ۱۷-۲۵۴). اظهار نظر ابن ابی‌الحدید در مورد عایشه

نیز قابل توجه است «امام عایشه را آواره نکرده بلکه او خودش را به این سرنوشت گرفتار نمود، زیرا اگر در منزل نشسته بود، در میان اعراب و کوفیان، خوار و بی‌مقدار نمی‌شد» (معتزلی، ۱۳۶۳، ۱۷-۲۵۴). معاویه در مبارزه علیه حضرت علی علیه السلام از این اقدام با هدف گمراهی مسلمانان استفاده می‌کرد، «برای این که مردم را دچار شک و تردید کند، دست به این گونه ادعاهای دروغین زد» (خطبه-۱۷۴). وی برای این که جامعه اسلامی را به هم بریزد و همچنین دوستان و یاران امام علیه السلام را از اطراف ایشان پراکنده سازد، به ایشان تهمت می‌زد و در میان مسلمانان و علی‌الخصوص مردم شام؛ امام را مقصر در قتل عثمان بن عفان جلوه می‌داد تا بتواند با ایجاد آشوب، برای خود منافعی را ایجاد کند، که بزرگترین منفعتی که آرزوی دیرینه اسلام اوسفیان، یعنی رسیدن به خلافت مسلمین بود، را محقق سازد، و دست به چنین اقدام مذبوحانه‌ای زند.

۳-۵. ایجاد بحران مشروعیت در حکومت امام علیه السلام

یکی از ترفندهای معاویه در رویارویی با امام علیه السلام، مبتلا کردن نظام اسلامی تحت حاکمیت امام با بحران مشروعیت بود. او اگر در نحوه انتخاب امام خدشه می‌کرد و به نوعی حساب خود و مردم شام را از حکومت مرکزی جدا می‌ساخت، دیگر امیری که در مقابل خلیفه سر به طغیان برداشته باشد، نبود. در راستای سیاست تغییر دیدگاه مردم، او سعی داشت بین مقابله خود که هنوز بیعت نکرده بود و مقابله طلحه و زبیر که بعد از بیعت آن را شکسته بودند، تفاوت گذارد؛ لذا بارها گفت که احتجاج امام علی علیه السلام علیه آن دو، احتجاجی صحیح در برابر وی تلقی نمی‌گردد، ولی امام علیه السلام با درک حيله معاویه به مقابله آن شتافت و این چنین بر حقانیت خلافت خویش استدلال نمودند: «اول آن که همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، بر همان پایه و روش با من بیعت نموده‌اند. نتیجه این که حاضر را حق عدم بیعت و غایب را حق مردود شمردن آن بیعت نیست. دیگر آن که شورا حق مهاجر و انصار است و وقتی شورایی با چنین ترکیبی تشکیل گردد و فردی را انتخاب کند و او را امام بنامد، همان گزینش الهی روی داده که مورد رضای خداست. لذا هیچ کس حق ندارد به سبب عیب‌جویی از آن امام یا دلبستگی به دیگری یا هر علت دیگری از امر قاطبه امت سرپیچی کند. و اگر کسی از آن دایره پای بیرون نهد او را بازگرداند و اگر امتناع کند، به علت مخالفت با مؤمنان با او پیکار کنند و از همین رو خداوند مخالف را به دوزخش افکند و عاقبتش تباه شود» (نامه-۶). با این استدلال نه تنها مشروعیت خلافت امام علیه السلام برهمگان مشخص گردید.



هدف امام علیه السلام از این نامه، جز اسکات و بستن راه هر نوع بهانه‌جویی و غرض‌ورزی و به اصطلاح مجادله به وجه احسن چیز دیگری نیست، زیرا امام علیه السلام یادآور می‌شود که هرگاه احترام به خلافت آنان به خاطر این بود که آنان از طرف مهاجر و انصار، انتخاب شده بودند، عین همین انتخاب درباره امام علیه السلام به طور واضح‌تر و کامل‌تر از خلفای قبل انجام گرفته است، دیگر دلیلی ندارد یکی را محترم شمرده، دیگری را رد کند. امام علی علیه السلام از این طریق، مخالفت معاویه با خلافت خویش را، محکوم کرده و سخن خود را بر اساس احتجاج با اصل مسلم در نزد طرف مقابل استوار ساخته و می‌فرماید: «کسانی که با ابی‌بکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت نمودند، در این صورت چرا خلافت مرا به رسمیت نمی‌شناسی؟» حقیقت مجادله جز این نیست که آنچه طرف مخالف، محترم می‌شمارد، پایه استدلال قرار داده شود، تا وی براساس مبانی خویش محکوم گردد. پس حکومت امام علیه السلام بر اساس مبانی قاسطین کاملاً درست و رسمی است، و این شرایط در آن زمان فقط برای حکومت ایشان محقق شده است؛ بنابراین هیچ کسی به جز امام علیه السلام حق حکومت بر مسلمین را ندارد. و شخص معاویه نیز از این قاعده مستثناء نیست و برای وی راهی جز بیعت و گردن نهادن بر اوامر و نواهی امیرالمؤمنین علیه السلام وجود ندارد.

۴-۵. به راه انداختن جنگ رو در رو

اما از آن‌جا که قاسطین دچار نفاق و انحراف بودند، در ادامه فتنه‌گری‌های خویش کار را به جنگ کشیدند. امام علیه السلام در نامه‌های متعدد به معاویه، سعی کردند که او را به صراط مستقیم هدایت کنند و جلوی جنگ و خونریزی را که هرگز امام علیه السلام موافق با آن نبودند را بگیرند، اما جریان قاسطین به خاطر این که از تمام راه‌های ممکن، برای رسیدن به حکومت استفاده کرده بود، اما ناکام مانده و نتیجه‌ای به دست نیاورده بود، فلذا پیروزی خود را منحصر در جنگ با حاکم اسلامی می‌دید و تصمیم جدی خود را بر این امر گرفت، تا این رفتار معاویه دلیلی بر نفاق و انحراف وی برای تمام حقیقت‌جویان عالم تا روز قیامت باشد. لذا ابن ابی‌الحدید معتزلی راجع به شخصیت معاویه به جمع‌بندی صحیحی می‌رسد و می‌گوید: «معاویه مردی فاسق و به کم‌دینی و انحراف از اسلام مشهور بود، و یاور و پشتیبان او، عمرو بن عاص نیز همین‌طور بود. حکایت تمامی مردم فرومایه و تندخو و خودسر اهل شام و جاهلان عرب که از این دو پیروی کردند نیز چنین است. کسانی که همه می‌دانند، جنگیدن با آن‌ها جایز و کشتن آن‌ها حلال است» (معتزلی، ۱۳۶۳، ۱۷-۲۳۵).

اما معاویه که رسیدن به تمام آرزوهای نامشروع خود و قبيله منافق و کافرش را در به راه انداختن جنگ علیه امام علیه السلام مبین می‌دید، با لشکری انبوه به سمت منطقه صفین حرکت نمود، به همین دلیل امام علیه السلام نیز مجبور شدند برای مقابله با لشکر قاسطین اقدام نمایند، و با لشکر خود به مصاف معاویه بروند. ایشان برای این که به همه بفهمانند که معاویه به قصد امور دنیوی به جنگ علیه امام علیه السلام آمده است، وی را به نبرد تن به تن دعوت نمودند و خطاب به او فرمودند: «معاویه! مرا به جنگ خوانده‌ای، اگر راست می‌گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار بازدار» (نامه-۱۰). اما معاویه که به هیچ عنوان جرأت چنین کاری را نداشت، دعوت ایشان را رد نمود و زندگی با ذلت و خواری را انتخاب نمود. همان‌طور که مشاور اعظم وی یعنی عمرو بن عاص در میان نبرد و در پیش چشم هر دو لشکر، کشف عورت نمود تا بتواند از شمشیر امام علی علیه السلام فرار نماید. (معتزلی، ۱۳۶۳، ۶-۳۱۳ و سبحانی، ۱۳۸۰، ۵۷۱).

۵-۵. مکر و حيله‌گری

ابن فارس برای مکر در لغت عرب دو معنای ریشه‌ای قائل است؛ یعنی مکر در اصل فقط برای این دو معنا وضع شده است و معانی دیگر آن مجازی‌اند، و بازگشت به این دو ریشه می‌کنند. «معنای اول مکر به معنای حيله و خدعه است و معنای دوم مکر به معنای ساق پای پُرگوشت خوش تراش و زیبا است» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۹۹۳). و فخر رازی نیز مکر را در لغت به معنای «کوشش مخفیانه برای ایجاد فساد» (رازی، ۱۴۲۰، ۳-۲۳۵). تعریف می‌کند.

حضرت در این رابطه می‌فرمایند: «تو همان مسیر گذشتگان خود را با فریب‌کاری می‌پیمایی» (نامه-۶۵). در این عبارت به وضوح فریب‌کاری معاویه به عنوان رئیس منافقان در دوران حکومت امام علیه السلام اشاره می‌شود، از آن جا که اسلام ابوسفیانی مطمئن بود اگر بخواهد در مقابل اسلام ناب، صادقانه و جوانمردانه ایستادگی کند به هیچ عنوان پیروز و موفق نیست، به همین دلیل اقدام به فریب‌کاری می‌نماید زیرا این روش برای پنهان کردن دورویی‌شان بسیار مؤثر و کارآمد بوده و از افشای چهره واقعی منافقانه ایشان جلوگیری می‌کرد، علی‌الخصوص که این فریب‌کاری در بیشتر مواقع همراه با شکل و شمایل دینی است، مانند بزرگ‌ترین فریب‌کاری که معاویه در جنگ صفین در حالی که لشکر اسلام ناب در آستانه پیروزی نهایی قرار گرفته بود تا در نتیجه آن جریان نفاق یکی از بزرگ‌ترین شکست‌های خود را تجربه کند؛ ولی به خاطر وجود عنصری حيله‌گر به نام عمرو بن عاص،



که در هر زمانی دست به خدعه می‌زد، در اواخر جنگ با حساس شدن شرایط و احساس خطر به قصد تغییر در نتیجه جنگ، اقدام به بالا بردن قرآن بر سر نیزه نمود و با این اقدام سبب نجات قاسطین از هلاکت شد. امام علی علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: «به خدا سوگند معاویه از من سیاست مدارتر و زیرک‌تر نیست، ولکن او نیرنگ می‌زند و مرتکب گناه می‌شود، اگر مکر و خیانت ناپسند نبود من از زیرک‌ترین مردم بودم» (خطبه-۲۰۰). آن‌ها می‌خواستند با این کار در سپاه امام علیه السلام شبهه ایجاد کنند و می‌دانستند افراد خیره‌سر و مقدس مآبی هستند که فقط به ظاهر توجه دارند و این خُفه بر آن‌ها کارگر می‌افتد، اما امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین از حيله و نفاق ایشان پرده بر می‌دارد: «تو ما را به حکمیت قرآن دعوت کردی در حالی که خودت اهل قرآن نیستی» (نامه-۴۸). همچنین می‌فرمایند: «ای معاویه! گروه بسیاری از مردم را به هلاکت افکندی، با گمراهی خویش آنان را فریفتی و در امواج دریای سرگشتگی خودشان انداختی به گونه‌ای که تاریکی آن‌ها را فراگرفت و گرداب شبهات آن‌ها را به تلاطم انداخت. این سبب شد تا آن‌ها از حق بازگردند و به دوران گذشته (جاهلیت) روی آورند و بر حق پشت کنند و به حسب و نسب تکیه نمایند، مگر گروهی از روشن ضمیران و اهل بصیرت که از این راه بازگشتند، زیرا آن‌ها بعد از آن که تو را شناختند از تو جدا شدند و از همکاری با تو به سوی خدا شتافتند چون تو آن‌ها را به کار دشواری واداشته بودی و از راه راست منحرف ساخته بودی» (نامه-۳۲).

جنگ صفین به خاطر شبهاتی که بوجود آورد تأثیر مهمی بر گرایش‌های سیاسی و مذهبی به جای گذاشت. افرادی مانند خوارج که در ارزیابی و تشخیص حقیقت دچار مشکل شده بودند به خطاکاری امام علی علیه السلام معتقد شدند و در نهایت با فتوا به کفر امام علیه السلام فتنه نهروان را رقم زدند. «همچنین کسانی از صحابه و برخی تابعین به انگیزه‌های شخصی یا به دلایل فکری و مذهبی، خود را از معرکه کنار کشیدند و حاضر به حمایت از هیچ کدام از این دو دسته نشدند و قائل به ارجا شدند. همچنین در مورد منازعه صفین برخی معتزلیان از جمله ضرار بن عمرو، مُعمر و ابوالهذیل عَلاف بر این عقیده هستند که یکی از علی علیه السلام و معاویه به ناچار بر حق و دیگری بر خطا بوده است؛ از این رو ولایت هر یک را به طور جداگانه نه به شکل جمعی بر خود واجب می‌دانند؛ البته در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که اغلب بزرگان معتزله علی علیه السلام را بر حق می‌دانند و کسانی را که با او جنگیدند فاسق و تبه‌کار به حساب می‌آورند» (مفتخری، ۱۳۹۰).

نتیجه گیری

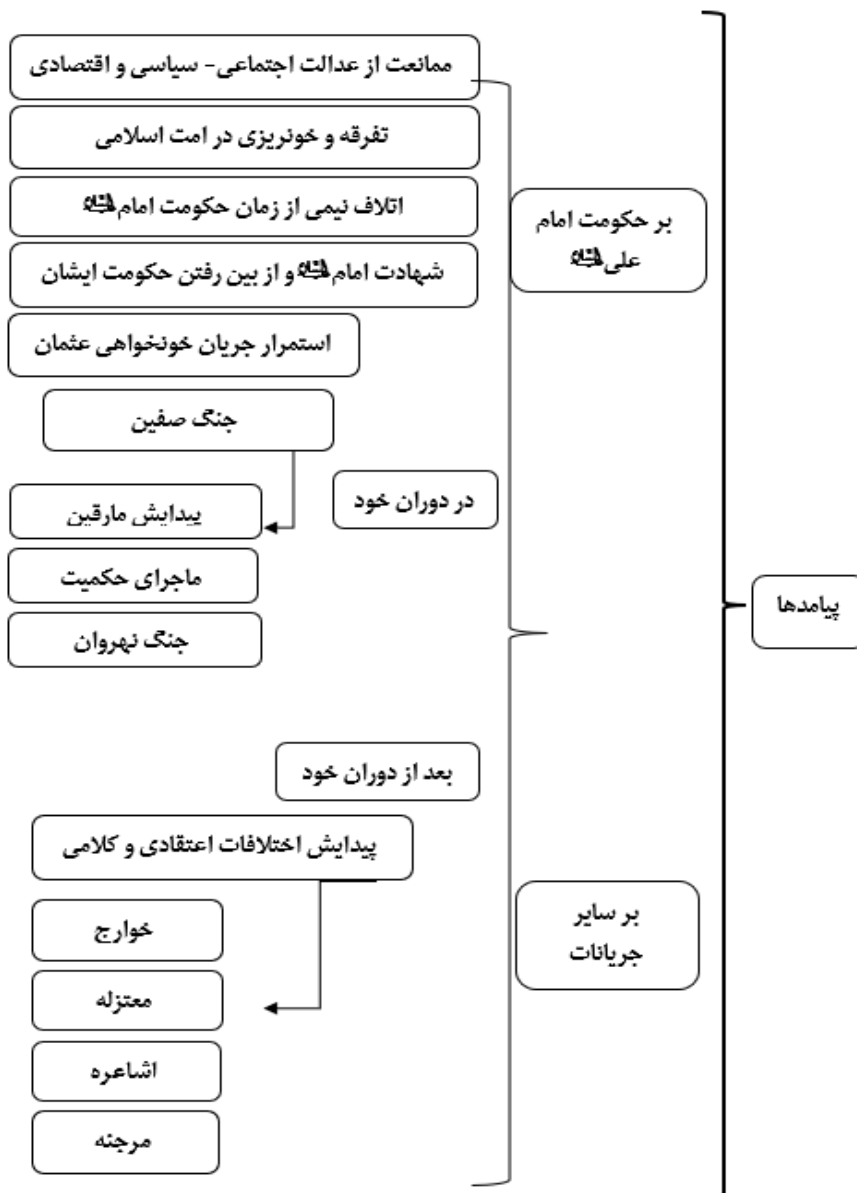
۱. یکی از بارزترین جریان‌های نفاق در صدر اسلام، نفاق قاسطین است؛ در مبارزه علیه اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله، قاسطین با تمام توان خویش و بهره‌گیری از ابزارهای سخت مانند جنگ مستقیم و ابزار نرم مانند تغییر مفهوم امامت به خلافت، جنگ روانی و حيله‌گری را در دستور کار قرار دادند و هدف غایی آنان، انحراف جامعه اسلامی از آموزه‌های اصیل اسلامی بود که برای نیل به آن به دست آوردن خلافت، و دست اندازی به بیت‌المال به عنوان عظیم‌ترین منبع مالی مسلمانان، به عنوان اهداف میانی در نظر گرفته شده بود.

۲. جنگ میان ناکثین و امام علی علیه السلام، جنگی نیابتی از سوی معاویه بن ابی‌سفیان با هدف خارج کردن هر دو از صحنه سیاسی و سلطه خود بر منصب خلافت اسلامی بود.

۳. معاویه با سرکشی در مقابل امام علی علیه السلام سبب گمراهی و نابودی سایرین شد، افرادی که در جنگ صفین در لشکر او و در رکابش قرار گرفتند و کشته شدند، همگی به خاطر نفاق و انحراف و مقاصد شوم و ناحق معاویه از بین رفتند و این مسئله برای وی هیچ اهمیتی نداشت.

۴. از دل جریان قاسطین، گروهی منحرف به نام مارقین پیدا شد که خود سبب رعب و وحشت و خونریزی در جامعه اسلامی شدند، و رهبر و حاکم اسلامی مجبور شد، با این گروه هم به مبارزه بپردازد و در نهایت هم بازماندگان این گروه نقشه ترور و شهادت امام علی علیه السلام را کشیده و عملی نمودند.

۵. اقدامات امیرمؤمنان علیه السلام در برابر این جریان پیچیده هرچند همراه با موفقیت نهایی نبود اما به خوبی توانست ماهیت منافقانه آن را آشکار سازد و چالش‌های جدی در برابر انحرافات دستگاه اموی ایجاد کند.



قرآن کریم، مترجم مهدی الهی قمشه‌ای

نهج البلاغه، مترجم محمد دشتی؛ ۱۳۸۰ش، چاپ چهاردهم، قم: ارم.

۱. آشیان، زهرا و سلامی، فرشته؛ ۱۳۸۲ش، نفاق و منافق از دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری، چاپ اول، قم: صدرا.
۲. ابن الاثیر، أبو السعادات؛ ۱۳۹۹ش، *النهائية فی غریب الحدیث والأثر*، چاپ اول، بیروت: المكتبة العلمیه.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس؛ ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس فی اللغة*، چاپ اول، محقق عبدالسلام محمد هارون، بیروت: مکتب الإعلام الإسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ ۱۳۷۴ش، *لسان العرب*، چاپ اول، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.
۵. ابن ابی الحدید؛ ۱۳۶۳ش، *شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، چاپ اول، قم: مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی (ره).
۶. اصفهانی، راغب؛ *المفردات فی غریب القرآن*، چاپ اول، دمشق و بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
۷. امینی، عبدالحسین؛ ۱۳۷۹ش، *الغدير*، چاپ اول، بیروت: دار الكتاب العربیه.
۸. بستانی، فواد افرام؛ ۱۳۷۵ش، *فرهنگ ابجدی الفبایی عربی فارسی ترجمه کامل المنجد الابدی*، مترجم رضا مهیار، چاپ اول، تهران: اسلامی.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ ۱۴۰۴ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، محقق احمد عبدالغفور عطار، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. خسرویناه، عبدالحسین؛ ۱۳۹۶ش، *جریان شناسی ضد فرهنگ‌ها*، قم: دفتر نشر معارف.
۱۱. زبیدی، مرتضی؛ ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، چاپ اول، بیروت: دار الفكر.
۱۲. سبحانی، جعفر؛ ۱۳۸۰ش، *فروع ولایت*، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۳. شهیدی، سید جعفر؛ ۱۳۸۷ش، *ترجمه نهج البلاغه*، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



۱۴. طباطبایی، محمدحسین؛ ۱۳۷۴ش، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، پنجم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. فخر رازی، محمد بن عمر؛ ۱۴۲۰ق، تفسیر کبیر، چاپ سوم، بیروت: مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی.
۱۶. مصطفوی، حسن؛ ۱۳۶۸ش، التحقیق، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. مطهری، مرتضی؛ ۱۳۷۷ش، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، چاپ اول، تهران: صدرا.
۱۸. منقری، نصر بن مزاحم؛ ۱۳۸۲ش، وقعه صفین، چاپ اول، بیجا، المؤسسة العربیه الحدیثه.

مقاله

۱۹. مفتخری، حسین و باقری زاد گنجی، نبی اله؛ ۱۳۹۰ش، بازشناسی جنگ‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دیدگاه فرقه‌های کلامی. مجله تاریخ اسلام، دوره هیجدهم، شماره چهلیم، ۲۲-۳۵.

بسترهای تعالی‌بخش نیروی دفاعی از منظر نهج البلاغه

علیرضا کمالی*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۲

چکیده

در دنیای امروز عرصه نظامی، عرصه خشونت، تندی، سرکوبگری و استکبارورزی است تا جایی که تلاش در پیشگیری از جنگ، نگاه انسانی به هم‌نوع، محبت‌ورزی به اسیران و... عبارت‌هایی ناآشنا در فرهنگ نظامی جهان است. مقاله حاضر به روش توصیفی تحلیلی و کتابخانه‌ای در صدد است تا بسترهای تعالی‌بخش نیروی دفاعی را از منظر سیره علمی و عملی امیرمؤمنان علیه السلام - که خود در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله چون سربازی فداکار با مشرکان جنگید و در زمان حکومت کوتاه خویش لشکر حق در برابر باطل را فرماندهی نمود - بپردازد. بر پایه سیره و فرمایش‌های امیرمؤمنان علیه السلام جذب نیروی انسانی متعهد و شایسته، انتصاب افراد لایق به فرماندهی، تثبیت نظم و انضباط، حفظ ورزشدگی و آمادگی نیروها، رصد دشمن، تقویت عوامل بازدارنده از جنگ، تأدیب نیروها به آداب دفاعی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی از جمله بسترهای اساسی در تعالی‌بخشی به نیروهای نظامی و انتظامی است. از منظر نهج‌البلاغه حفظ قاطعیت و صلابت، تنش‌زدایی، تعهد به پیمان‌ها، سلب قدرت تجاوزگری دشمن، افزایش قدرت دفاعی از جمله عوامل و بسترهای بازدارندگی از جنگ است. همچنین پرهیز از جنگ‌طلبی، اتمام حجت به دشمن پیش از رویارویی میدانی، مصونیت‌بخشی به فرستادگان دشمن برای مذاکره و... رفتار انسانی با اسیران جنگی و... از جمله آداب دفاعی در سیره علوی است.

کلیدواژه‌ها:

نهج‌البلاغه، آموزه‌های دفاعی، بسترهای تعالی‌بخش، نیروی دفاعی، نیروی نظامی.

۱. مقدمه

نظامی‌گری در فرهنگ مادی و فرهنگ اسلامی متفاوت است. در فرهنگ مادی از نظامی‌گری معنای بی‌رحمی، خشونت و اطاعت بی‌چون و چرا و بدون آگاهی و معرفت به ذهن متبادر می‌گردد و فرد نظامی مانند یک اسلحه موجودی جامد، بی‌جان و بی‌انعطاف است و به‌عنوان یک ابزار در دست صاحبان قدرت و ثروت قرار دارد، اما نظامی‌گری در فرهنگ اسلامی، بر محوریت انسانی است که با معرفت و آگاهی از برترین ارزش‌ها دفاع می‌کند و تمام جان و هستی و سلامت خود را به میدان می‌آورد تا از حدود و مرزها و ارزش‌های والای اسلامی دفاع نماید، از این رو در عرف اسلامی به نیروی نظامی مجاهد گفته می‌شود و مجاهد کسی است که در راه ارزش‌های والا تلاش می‌کند، بر این پایه امام علی علیه السلام جهاد را دری از درهای بهشت معرفی و می‌فرماید: «فِيَّانَ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ يَخَاصِمُ أَوْلِيَاءِهِ.» (نهج البلاغه: خطبه ۲۷)

هر حکومتی به واسطه اهداف مختلف دشمنان خویش، در معرض تجاوز گری آنان است، از این رو حکومت‌ها به ویژه حکومت اسلامی برای ایجاد امنیت و دفع تجاوز دشمنان نیاز به ارتشی قوی و مقتدر دارد تا بتواند در برابر قوی‌ترین دشمن خود ایستادگی کند. لازمه داشتن نیروهای مسلح مقتدر، داشتن طرح و برنامه و حرکت در مسیر اهداف و آرمان‌های متعالی و وظایف تنظیم‌یافته متناسب با این اهداف و آرمان‌هاست.

نهج البلاغه مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام است که اکثر قریب به اتفاق آن در دوره کوتاه حکومت ظاهری آن حضرت بیان گردیده است. جایگاه والای امام علی علیه السلام در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضور مستقیم در غزوات و سریه‌ها و نبرد با مشرکان در این دوره از یک‌سو و تحمیل سه جنگ داخلی ناکثین، قاسطین و مارقین از سوی دیگر، ترسیم‌کننده اهداف و وظایف هوشمندانه و دقیق و مؤثر نیروهای دفاعی در بیانات ایشان و در نتیجه به ارمغان آوردن امنیت پایدار برای جامعه اسلامی است.

این تحقیق به دنبال پاسخ به این سؤال اصلی است که بسترهای اثرگذار که نقش مؤثری در رشد و تعالی مادی و معنوی نیروهای دفاعی دارد از منظر فرمایش‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه چیست؟

با جستاری در نهج البلاغه و منابع گزارش دهنده سیره امام علی علیه السلام مهم‌ترین بسترهای تعالی بخش به تشکیلات نظامی و دفاعی را می‌توان در امور ذیل جستجو نمود:

۱. جذب نیروی انسانی متعهد و شایسته

نیروی انسانی در هر سازمانی نقش بی‌بدیلی در رشد و تعالی آن سازمان دارد. از این‌رو یکی از عناصر مهم در تشکیلات نظامی، منابع نیروی انسانی آن است، در حکومت اسلامی افزون بر توانایی‌های جسمی نیروها، بر تعهد آنان نیز تاکید شده است.

شایسته‌گزینی امری فارغ از جنسیت است؛ نیروی نظامی گاه در کنار مردان رزمنده و شجاع در عرصه‌های مختلفی نیازمند بانوان شجاع و متعهد است؛ چراکه مقصود از نیروی نظامی و دفاعی تنها آن اشخاصی که در خط مقدم، سلاح برداشته و به مصاف دشمن رفته و به درگیری با آنان مشغول گشته‌اند، نیست.

بررسی سیره حضرت نشان‌دهنده جذب اقشار مختلف جامعه در امور نظامی و جنگ با متخاصمان است، از این‌رو در زمان امام علی علیه السلام زنان نیز در میدان‌های جنگ حاضر می‌شدند و به نحوی وظیفه دفاع از حق را به دوش می‌کشیدند. تاریخ گوشه‌هایی از این حضور را ثبت نموده است، چنانکه زنانی مانند: ام ذریح عبیده در جنگ جمل (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۶ / ۱۱۲)، ام الخیر (الحسون، ۱۴۲۱: ۱۴۷)، زرقاء (محلانی، ۱۳۴۹: ۲۸۲ — ۲۸۱)، بکاره هلالیه (الحسون، ۱۴۲۱: ۲۵۷ — ۲۵۶)، عکرشه (همو) و سوده در جنگ صفین با خواندن خطبه‌های آتشین در برابر دشمن، غرور لشکریان معاویه را در زیر پایشان لگدکوب نمودند و مردم را علیه دشمنان حضرت برانگیختند.

اثر و ارزش تبلیغات در جنگ و ترغیب و تحریص مردم برای مشارکت در جنگ با دشمنان اسلام و قدرتمند کردن سپاه و تقویت روحیه رزمندگان کم‌تر از حضور در خط مقدم نیست. خدای متعال این قدرت را به زنان عطا فرموده است. اثرات حضور زنان در میدان صفین به اندازه‌ای بود که معاویه پس از دستیابی به حکومت یکایک آنان را فراخواند و آنان را مورد بازخواست قرار داد که چرا در جنگ حضور یافتند و مردم را علیه او برانگیختند. زنان در برابر معاویه بار دیگر شجاعت خویش را با حمایت از امام بر حق به نمایش گذاردند و با آنکه معاویه از آلوده شدن دستش به خون زنان هراس داشت در برابر آمنه بنت شریذ، تاب نیاورد و دستور داد تا او را به شهادت رسانند. (الحسون، ۱۴۲۱: ۸۹-۹۰).



حتی برخی از زنان مانند ام سلمه همسر گرانقدر پیامبر ﷺ که امکان حضور در میدان برایش نبود پس از آنکه از جریان خروج ناکثان آگاه شد، نامه‌ای خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام بدین مضمون نوشت: «اما بعد بداند امیرمؤمنان علی علیه السلام که طلحه و زبیر و عایشه در مکه جمعیتی ساخته‌اند و رأی داده‌اند که خون عثمان را طلب کنند و در مصاحبت و موافقت عبدالله بن عامر به جانب بصره روان شدند. خدای تعالی از کار ایشان تو را کفایت کند.» (کوفی، ۱۴۱۱: ۴۰۹ — ۴۰۸) «... اینک پسر عمر — که به خدا پیش من از جانم عزیزتر است — با تو حرکت می‌کند که در جنگ‌های حاضر شود.» (طبری، ۱۳۸۷: ۶ / ۲۲۵۸)

امیرمؤمنان علیه السلام پس از خاتمه جنگ جمل، با عزت و احترام عایشه را به همراه چهل زن که از بانوان اصیل و شریف بصره بودند، همراه برادرش محمد بن ابی‌بکر به سوی مدینه روانه ساخت. زنان عمامه بر سر نهاده بودند و عایشه را از هر سو محافظت می‌کردند. عایشه تصور می‌کرد آنها مرد هستند، از این رو در مسیر همواره می‌گفت: «خدایا با علی بن ابیطالب علیه السلام همان کن که با من کرد؛ او با اعزام مردان حرمت رسول خدا ﷺ را شکست»، اما هنگامی که به مدینه رسید، متوجه شد آنان همگی زن هستند. از مذمت امیرمؤمنان علیه السلام پشیمان شد و گفت: «خدا به فرزند ابوطالب علیه السلام جزای خیر دهد که حرمت رسول خدا ﷺ را نگاه داشت.» (مفید، ۱۴۱۳: ۴۱۵)

از آنجا که زنان بخشی از افراد جامعه را تشکیل می‌دهند، برای رسیدگی به امور آنان در حکومت اسلامی — به ویژه در مسائلی که مربوط به تعقیب، دستگیری، حفاظت، بازرسی، زندانی کردن و... زنان متهم یا مجرم است — وجود نیروی نظامی زن امری لازم است. جریان فوق نشان می‌دهد که امام علی علیه السلام از جمله کسانی است که در حکومت از نیروی زن بهره برده است.

۲. انتصاب افراد لایق در مناصب مدیریت و فرماندهی

مدیریت و فرماندهی نقش مهم و سرنوشت‌سازی را در ارتقاء نیروهای تحت امر دارد. فرمانده، آینه تمام‌نما برای نیروها است و نیروی تحت امر افزون بر مهارت‌ها و تخصص فرمانده، از اخلاق، منش و روحیات فرمانده الگوبرداری نموده و آن را نصب العین خویش قرار می‌دهد. از این رو بر خلاف ارتش‌های نظام سلطه که تنها نگاه مادی‌گرایانه در انتصاب‌ها دارند، در مدیریت نظامی علوی توجه به فرامین دین در کنار توانایی‌ها و تخصص افراد مدنظر قرار گرفته است. به همین دلیل است که آن



حضرت از مالک اشتر می‌خواهد تا نسبت به مردم چنین نگاهی داشته باشد که مردمان تحت امر تو یا هم‌کیشان تو هستند یا از هم‌نوعان تو. (ر. ک: نهج البلاغه: نامه ۵۳)

امام علی علیه السلام با توجه به حساسیت مناصب فرماندهی، معیارهایی را برای انتخاب فرماندهان توصیه نموده است، چنانکه خطاب به مالک اشتر می‌نویسد:

قَوْلَ مَنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرِسُولِهِ وَ لِإِمَامِكَ وَ اتَّقَاهُمْ جَبِيًّا وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا
مِمَّنْ يَبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرْيِحُ إِلَى الْعُذْرِ وَ يِرْأَفُ بِالضَّعْفَاءِ وَ يَبْنُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَ مِمَّنْ لَا يَثِيرُهُ الْغَنَفُ
وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ پس از سپاهیان خود کسی را بگمار که خیرخواهی وی
برای خدا و رسول او و امام خود بیشتر دانی و دامن او را پاک‌تر و بردباری‌اش برتر، که دیر به خشم آید
و زود به پذیرفتن پوزش گراید و بر ناتوانان رحمت آرد و با قوی‌دستان برآید و آن کس که درشتی او را
بر نیانگیزاند و ناتوانی وی را بر جای نماند.

کسی که به مقام فرماندهی سپاه اسلام می‌رسد، افزون بر ایمان و تقوا، شجاعت، ایثارگری،
درک قوی، تیزهوشی و قدرت رهبری، می‌بایست روح والا، وقار و متانت، شکیبایی و ظرفیت روحی،
تعادل اخلاقی، حدت و سختگیری به‌جا و نرمش و مدارای به‌موقع و توانایی‌های روحی و اخلاقی
دیگر نیز داشته باشد، تا هم لشکریان اسلام را با جهالت و بی‌خردی به هلاکت نیافکند و هم با عناد
و لجاج و انعطاف‌ناپذیری، از قدرتی که در اختیار دارد، علیه دیگران سوء استفاده نکند و به قتل و
کشتارهای بی‌جا و جاه‌طلبانه دست نزند. (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۹: ۱۳۷) که نمونه‌های فراوانی از
خوی درندگی در قتل و کشتار بی‌گناهان را می‌توان در نظامیان نظام سلطه مانند: ارتش رژیم
صهیونیستی و نیز داعش؛ دست‌پرورده نظام سلطه، مشاهده نمود.

آن حضرت در بخش دیگری از این نامه خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

«وَ لِيَكُنْ أَثَرُ رُؤُوسِ جُنُودِكَ عِنْدَكَ مِنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ وَ أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسْعُهُمْ
وَ يَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ
يُعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ و باید گزیده‌ترین سران سپاه نزد تو آن بود که با
سپاهیان یار باشد و آنان را کمک‌کار و از آنچه دارد بر آنان ببخشد چندان که خود و کسانشان را که



به جای نهاده‌اند شاید، تا عزم همگی‌شان در جهاد با دشمن فراهم آید؛ چه مهربانی تو به آنان، دل‌هاشان را بر تو مهربان نماید.»

همان‌طور که افراد دارای صفات برجسته به فرماندهی انتخاب می‌شوند، در میان فرماندهان نیز کسانی هستند که از ویژگی‌های برجسته‌تری نسبت به همکاران خویش برخوردارند. این ویژگی‌ها باعث محبوبیت و تقرب خاص نزد حاکم می‌گردد و حاکم مهم‌ترین مشورت‌های نظامی را با آنها انجام می‌دهد؛ پنهان‌ترین اسرار نظامی را با آنها در میان می‌گذارد؛ دقیق‌ترین و سرنوشت‌سازترین نقشه‌های جنگی را با هم‌فکری آنان طراحی می‌کنند و با اطمینان خاطر امور جنگ و اختیار ارتش اسلام را به آنان می‌سپارد.

بر پایه فرمایش فوق مهم‌ترین ویژگی‌های فرمانده لایق در سپاه اسلام چنین است:
 - از نظر شکل و شیوه زندگی و برخورداری از امکانات مادی و رفاهی با سایر سپاهیان هم‌سطح باشند، این امر سبب همدلی نیروهای نظامی پایین‌تر و بالاتر خواهد بود.
 - با دقت و دلسوزی و بر اساس برنامه‌ریزی نسبت به نیازهای زندگی نیروهای تحت امرشان مراقبت نمایند و در رفع آن نیازها بکوشند.
 - تا آنجا که برایشان مقدور است از بخشیدن بودجه‌های در اختیار، به رزمندگان دریغ نورزند.
 (بنگرید به: نهج البلاغه: نامه ۵۳)

۳. تثبیت نظم و انضباط

نظم یک مفهوم ارزشی است که در فعالیت‌ها، صحنه‌ها و زمان‌های مختلف جلوه و مفهومی متفاوت دارد. تجمع اجزای مختلف در یک سامانه را با تعامل و هماهنگی اهداف واقعی تامین می‌کند. این هماهنگی مادی و معنوی اجزای مختلف یک سامانه برای وصول به اهداف واقعی را می‌توان نظم نامید، به‌طور کلی نظم مصونیت و متعهد شدن به استفاده برتر، معقول و تجربه‌شده از اندیشه‌ها و امکانات در جهت اهداف است و بی‌نظمی، ناشی از جهالت و غفلت برای فرار از مسئولیت‌های فردی و اجتماعی است. (رشیدزاده، ۱۳۸۹: ۵۰۱)

انضباط دارای دو جنبه اساسی است: جنبه معنوی و جنبه ظاهری.

جنبه معنوی انضباط در اثر ایمان و اعتقاد به خدا، مبانی دین مبین اسلام، انجام فرایض دینی و پایبندی به احکام و ارزش‌های اخلاق اسلامی، احساس مسئولیت معنوی در برابر قوانین، وظایف

و... است که در کارکنان به وجود می‌آید، به گونه‌ای که اگر تمام نظارت‌ها برداشته شود جنبه معنوی انضباط همچنان پابرجا می‌ماند. این وجه از انضباط پایه و اساس تربیت نیروهای نظامی مکتبی، فداکار و وظیفه‌شناس را تشکیل می‌دهد. (رشیدزاده، ۱۳۸۷: ۱۷۲)

جنبه ظاهری انضباط با حفظ آراستگی ظاهری، دقت در اجرای قوانین و مقررات و دستورها تحقق می‌یابد و داشتن حساسیت روی انضباط ظاهری حائز اهمیت است. (رشیدزاده، ۱۳۸۷: ۱۷۶)

۴. حفظ ورزیدگی و آمادگی نیروها

نیروی نظامی همواره باید اقتدار و توانایی‌اش را در هر زمانی؛ چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، به رخ دشمن بکشد. این امر تاثیر زیادی در هراس افکنی در دل دشمنان دارد و باعث دور نگه داشتن دشمن از تجاوز نظامی می‌گردد و حتی می‌تواند اجازه فکر تجاوز را از او بگیرد، از این رو نیروهای نظامی در زمان صلح باید به تمرین و آماده‌سازی و مانورهای بازدارنده بپردازند و به هنگام جنگ نیز باید بهترین تاکتیک‌ها و آرایش‌های جنگی را برای مقابله با سپاه دشمن به کار بندند تا ابتکار عمل را در صحنه نبرد به دست گیرند و با کمترین تلفات بر دشمن پیروز شوند. امام علی علیه السلام در نامه ۱۱ نهج البلاغه چنین می‌فرماید:

إِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدُ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مَعْسَكُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ أَوْ سِقَاحِ الْجِبَالِ أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ
كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِذَاءٌ وَ دُونَكُمْ مَرَدًّا وَ لَتَكُنْ مَقَاتِلُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي
صِيَاصِي الْجِبَالِ وَ مَنَاقِبِ الْهَضَابِ لِئَلَّا يَأْتِيَكُمْ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَقَدَّمَ الْقَوْمِ
عُيُونُهُمْ وَ عُيُونَ الْمَقَدَّمَةِ طَلَائِعُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّمَرُّقَ فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانزِلُوا جَمِيعًا وَ إِذَا ارْتَحَلْتُمْ
فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا وَ إِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرَّمَاحَ كِفَّةً وَ لَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً؛

چون به سر وقت دشمن رفتید یا دشمن بر سر شما آمد، لشکرگاهتان را برفراز بلندی‌ها، یا دامنه کوه‌ها، یا بین رودخانه‌ها قرار دهید تا شما را پناه و دشمن را مانعی بر سر راه بود و جنگتان از يك سو یا دو سو آغاز شود و در ستیغ کوه‌ها و فراز پشته‌ها، دیده‌بان‌ها بگمارد، مبدا دشمن از جایی آید که می‌ترسید یا جایی که از آن بیم ندارید و بدانید که پیشروان لشکر، دیده‌های آنانند و دیده‌های پیشروان جاسوسانند. مبدا پراکنده شوید و چون فرود می‌آید، با هم فرود آید و چون کوچ کردید، با هم کوچ کنید و چون شب شما را فرا گرفت، نیزه‌ها را گرداگرد خود بر پا دارید و نخواهید جز اندک، یا

لختی بخوابید و لختی بیدار مانید. (برای ملاحظه نمونه‌های تاکتیک‌های حضرت ر.ک. به: نهج البلاغه، نامه: ۱۱، ۱۲، ۱۶ و خطبه: ۱۱ و ۶۴.)

۵. رصد دشمن

در هنگام مواجهه با دشمن باید فرصت حمله و ابتکار عمل از دشمن گرفته شود و دشمن را در موقعیت دفاعی قرار داد و اجازه حمله را از او سلب نمود. امام علی علیه السلام در توصیه خویش به فرماندهان و نیروهای نظامی این نکته را مورد تاکید قرار داده و از آنان می‌خواهد تا قبل از اینکه دشمن، آنان را در خانه‌هایشان غافلگیر کند به‌سوی آنها بشتابند، از این‌رو هنگامی که طلحه و زبیر با شکستن بیعت خویش با امام علی علیه السلام به سمت عراق روانه شدند، امام به تعقیب آنان پرداخت و زمانی که برخی از اصحاب از آن حضرت خواستند تا از تعقیب آنان خودداری ورزد، امام ضمن رد این درخواست، فرمود: «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ الدَّمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَائِلُهَا وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا؛ (نهج البلاغه: خطبه ۶) به خدا چون گفتار نباشم که با آهنگ به خوابش کنند و فریبش دهند و شکارش کنند.»

سستی در جنگ با دشمن و کشیده شدن صحنه جنگ به دیار و خانه‌های رزمندگان باعث شکست و ذلت و خواری آنان می‌شود، چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ اغْرَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْرَوْكُمْ فَأَوَّلَهُ مَا غَرِي قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا (نهج البلاغه: خطبه ۲۷)؛ من شبان و روزان، آشکارا و نهان، شما را به رزم این مردم — تیره روان — خواندم و گفتم: با آنان بستیزید، پیش از آنکه بر شما حمله برند، — و بگریزید. — به خدا سوگند با مردمی در آستانه خانه‌شان نکوشیدند، جز که جامه خواری بر آنان پوشیدند.»

تحقق این مهم در رصد دشمن و زیر نظر گرفتن تحرکات و برنامه‌های آنان نهفته است تا پیش از هر اقدامی عملی متناسب با آن انجام گردد.

۶. تقویت عوامل بازدارنده



بازدارندگی^۱ عبارت است از: واداشتن شخصی از کاری یا منصرف کردن کسی از اقدامی با ایجاد ترس یا تردید در او؛ به دیگر سخن «بازدارندگی تدابیری است که با استفاده از وسایل روانی به جای ابزار فیزیکی از بروز جنگ جلوگیری شود.» (ام کالینز، ۱۳۷۰: ۴۷۶)

بنابر این به اقدام یک دولت در خنثی‌سازی اقدام خصمانه کشور دیگر، با استفاده از ابزارهای لازم، بازدارندگی گفته می‌شود. بازدارندگی یکی از وظایف حکومت جهت حفظ ثبات و امنیت کشور است. برای نیل به این مقصود باید از همه استعدادها و توانایی‌ها در موقع مناسب استفاده شود که بخشی از آن بدین شرح است:

الف. حفظ قاطعیت و صلابت

یکی از راه‌های مایوس کردن دشمن در طمع‌ورزی و بازداری او از تعرض، قاطعیت در گفتار و کردار است. این قاطعیت می‌تواند هم در برابر پاسخگویی به تحرکات دشمن باشد که هر اقدام سیاسی و نظامی دشمن به موقع و با قاطعیت پاسخ درخور داده شود و هم با اقدام‌های نسنجیده و اشتباه کارگزاران قاطعانه بی‌هیچ مسامحه‌ای برخورد شود. چنانکه هنگامی که کمیل بن زیاد نخعی فرماندار هیت^۲ به‌جای ایستادگی در برابر دشمن، شهر را رها کرد و به قرقیسا^۳ حمله برد، امام علی علیه السلام به جهت این اشتباه تاکتیکی، او را سرزنش کرد که: چرا در چنین زمانی شهر خود را ترک کرده و به جای مقابله با لشکریان غارتگر دشمن که از آن منطقه عبور کرده‌اند، به موضعی دیگر رفته است؟ و این عملیات نابه‌جای او باعث شده تا دشمن از این شهر به‌عنوان پل ارتباطی استفاده و از آن عبور کند:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ وَ تَكَلُّفَهُ مَا كُنِيَ لَعَجْرٌ حَاصِرٌ وَ رَأْيٌ مُتَّبَعٌ وَ إِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا وَ تَعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَ لِيَتَاكَ لَيْسَ بِهَا مِنْ يَمْنَعُهَا وَ لَا يُرْدُ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأْيِ شَاعٍ فَقَدْ صَبْرَتْ جِسْرًا لَمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرِ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ وَ لَا سَادَّةٍ تُغْرَةُ وَ لَا كَاسِرٍ لِعَدُوِّ شَوْكَةً وَ لَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَ لَا مُجْرٍ عَنْ أَمِيرِهِ (نهج البلاغه: نامه ۶۱)؛ اما بعد، سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده و اصرار بر

1. Deterrence.

۲. شهری است در ساحل غربی فرات.

۳. شهری است که تحت فرماندهی معاویه بوده است.



انجام آنچه در وظیفه او نیست، يك ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک کننده است، تو به اهل «قریسا» حمله کرده‌ای ولی مرزهایی را که حفظش بر عهده تو گذارده‌ایم بی دفاع رها ساخته‌ای این کار، يك فکر نادرست و بیهوده است. تو در حقیقت پلی شده‌ای برای دشمنانی که می‌خواهند بر دوستان دست غارت بکشایند، نه بازوی توانایی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می‌کنی. نه مرزی را حفظ می‌کنی و نه شوکت دشمنی را در هم می‌شکنی، نه اهل شهر و دیارت را کفایت می‌کنی و از آنان به خوبی دفاع می‌نمایی و نه امیر و پیشوایت را از دخالت در آنجا بی‌نیاز می‌سازی.

عبارت «غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ» نشان می‌دهد که هیبت ترساننده داشتن در برابر دشمن از لوازم توانمندی و عامل بازدارنده است.

حضرت بارها امت خویش را از رفتارهایی که دشمن را به طمع وادارد و شوکت و عظمت اسلامی را خدشه‌دار کند و زمینه‌ساز تعرض دشمن شود، برحذر داشته است: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبَدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُهُمْ يُوْهِي الصُّمَّ الصَّلَابَ وَ فِعْلُكُمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ (نهج البلاغه: نامه ۲۹)؛ و ای مردمی که بدن‌هایتان جمع و افکار و خواسته‌های شما پراکنده است سخنان داغ شما سنگ‌های سخت را در هم می‌شکنند، ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع.»

امام علیؑ در جایی دیگر به صراحت می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنِ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنِ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقُوْ مِنْ قُوِي عَلِيكُمْ (نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶)؛ ای مردم اگر دست از حمایت یکدیگر در یاری حق بر نمی‌داشتید و برای تضعیف و زبون ساختن باطل سستی نمی‌کردید، هیچ‌گاه آنان که در پایه شما نیستند در نابودی شما طمع نمی‌ورزیدند و هیچ نیرومندی بر شما قدرت پیدا نمی‌کرد.»

«فَإِذَا آذَتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ آذَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَنَّا الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ التَّرْمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَبْسُتُ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶)؛ پس آن‌گاه که رعیت حق حکومت را اداء کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد و جاده‌های دین صاف و بی‌دست‌انداز می‌گردد، نشانه و علامت‌های عدالت اعتدال می‌پذیرد و راه و رسم‌ها درست در مجرای

خویش به کار می‌افتد، بدین ترتیب زمان صالح می‌شود، به بقاء دولت امیدوار باید بود و دشمنان مأیوس خواهند شد.»

امام علی علیه السلام شکوه و عظمت یافتن حق و حقیقت و استواری راه و رسم را عامل بازدارندگی می‌داند و امت را از هر اقدامی که چهره حکومت را خدشه‌دار سازد و هیبت جلال آن را بشکند، باز می‌دارد. از جمله این امور افشای مسائل داخلی است: «فَاللَّهِ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مِنْ لَا يَشْكِي شَجْوَكُمْ وَلَا يَنْقُضُ بَرِّيَّةَ مَا قَدْ أَبْرَمَ لَكُمْ (نهج البلاغه: خطبه ۱۰۵)؛ زنه‌ار زنه‌ار، شکایت خویش را نزد کسی که نمی‌تواند آن را حل کند و قدرت ندارد با فکر خود گره از کارتان بگشاید مبرید.»

«مَنْ اسْتَعَانَ بِعَدُوِّهِ عَلَى حَاجَتِهِ إِذْ دَا بَعْدَ مِنْهَا (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۶۵۲)؛ هر کس در بر آوردن حاجتش از دشمنش یآوری جوید، از حاجتش بیشتر دور شود.»

ب. تنش‌زدایی

یکی دیگر از الزامات بازدارندگی، تنش‌زدایی است. برای ایجاد ثبات و امنیت در جامعه و قلمرو حکومت باید از انجام هر عملی که دشمن را به لشکرکشی و ایجاد هرج و مرج در جامعه تحریک کند، اجتناب ورزید. حضرت هنگامی که جریر بن عبدالله بجلی را برای گرفتن بیعت نزد معاویه به شام فرستاد، اصحاب امام چون می‌دانستند معاویه از دستور امام علی علیه السلام اطاعت نخواهد کرد، پیش از بازگشت جریر از شام و آوردن پاسخ معاویه، به امام گفتند: مصلحت آن است که برای نبرد با مردم شام آماده شویم، امام علی علیه السلام آنها را از آماده کردن لشکر برای جنگ برحذر داشت؛ زیرا آماده‌سازی اسب‌ها و ادوات نظامی و سپاهیان چیزی نیست که بتوان آن را از چشم جاسوسان دشمن مخفی کرد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲ / ۳۲۲)

امیرمؤمنان علیه السلام حتی یاران خود را از بروز رفتارهای تحریک‌آمیز — اگرچه در حد زبانی و ناسزاگفتن باشد — به شدت نهی می‌فرماید. آن حضرت در گماردن فرمانده جنگی نیز می‌کوشد تا کسانی را به این مسئولیت برگزیند که بر عقل خود مسلط باشند و دیر به خشم آیند؛ چرا که خردورزی انسان را در هنگامه‌های طاقت‌فرسا به بردباری و تحمل و از اتخاذ تصمیم‌های جاهلانه باز می‌دارد، از این رو امام می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ (نهج البلاغه: حکمت ۲۰۷)؛ اگر حلیم نیستی، خود را به حلم و بردباری بزنی؛ زیرا کم شده کسی خود را شبیه قومی کند و از آنان به‌شمار نیاید.»



ج. تعهد به پیمان

یکی دیگر از الزامات بازدارندگی تعهد نسبت به پیمان‌ها و تعهدات است. این امر افزون بر اینکه زمینه‌های تعرض و بهانه‌جویی را از دشمن سلب می‌کند، به اعتبار جامعه و حکومت اسلامی نیز می‌افزاید:

وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطِّ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتَّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَرِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَلَا تَخَيِّرَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَخْتَلِرَنَّ عَدُوَّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ... وَلَا تَعْقِدْ عُقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوَثُّقَةِ وَلَا يَدْعُونَكَ ضَيْقُ أَمْرٍ لَرِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرَجُّوْا انْفِرَاجَهُ وَفَضْلُ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ عَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ وَأَنْ تُحِيْطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلِبَةٌ لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ اگر پیمانی بین تو و دشمن بستن شده و یا تعهد پناه دادن را به او دادی، جامعه و فاء را بر عهد خویش بیوشان و تعهدات خود را محترم بشمار و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده؛ زیرا هیچ‌یک از فرائض الهی نیست که همچون وفای بعهد و پیمان، مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند، نسبت بآن این چنین اتفاق نظر داشته باشند حتی مشرکان زمان جاهلیت، علاوه بر مسلمانان، آن را مراعات می‌کردند؛ چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند. بنا بر این هرگز پیمان شکنی مکن و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمن را مفرب؛ زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی گستاخی بر خدا را روا نمی‌دارد.... هرگز پیمانی را مبند که در تعبیرات آن جای گفتگو باقی بماند و بعد از تأکید و عبارات محکم، عبارات سست و قابل توجیه به کار مبر. هرگز نباید قرار گرفتن در تنگنا به خاطر الزام‌های الهی پیمان‌ها، تو را وادار سازد که برای فسخ آن از راه ناحق اقدام کنی.

البته پابندی به پیمان‌های منعقد با دشمن یک سوبه نیست؛ به این معنا که در صورت تعرض و پیمان شکنی دشمن، باید جواب او به سختی داد، به گونه‌ای که دشمن همواره در ذهن خود این نکته را یادآور شود که برای تعرض به قلمرو حکومت اسلامی باید هزینه گزافی را پرداخت نماید:

«رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ» (نهج البلاغه: حکمت ۳۱۴)؛ سنگ را از همان جا که آمده باز گردانید؛ چرا که شر و بدی را جز با بدی نمی‌توان رفع نمود.»

د. سلب توان تجاوزگری دشمن

برای بازدارندگی دشمن از تجاوز باید توان و قدرت تجاوز از او گرفته شود. یکی از راه‌های سلب توان تجاوز دشمن، خلع سلاح اوست. امام علی علیه السلام برای عملیاتی کردن این امر به مسئولان جمع‌آوری خراج چنین فرمان می‌دهد: «وَلَا تَمْسَنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلًِّ وَلَا مُعَاهِدٍ إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَسًا أَوْ سِلَاحًا يَعْذِي بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ» (نهج البلاغه: نامه ۵۱)؛ همچنین برای حق جمع‌آوری بیت‌المال به مال احدی چه مسلمان و چه غیر مسلمانی که در پناه اسلام است دست نزنید، مگر این که اسب یا اسلحه‌ای باشد که برای تجاوز به مسلمان‌ها به کار گرفته می‌شود؛ چرا که برای مسلمان درست نیست بگذارد چنین اسلحه‌ای در اختیار دشمنان اسلام باشد و در نتیجه آنها نیرومندتر از سپاه اسلام گردند.»

این بخشنامه امام علی علیه السلام نشان می‌دهد که نباید به دشمن فرصت توان‌افزایی و ضربه‌زدن به مسلمانان داده شود.

هـ. افزایش قدرت دفاعی

افزایش توان و قدرت حکومت در برابر دشمنان یکی از عوامل مهم در ایجاد بازدارندگی است. قرآن کریم در آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال / ۶۰) به این وظیفه استراتژیک اشاره فرموده است. افزایش قدرت حکومت می‌تواند به شکل‌های مختلف مانند: حضور پرشور و گسترده مردم در صحنه‌های سیاسی و بالابردن توان رزمی و دفاعی و افزایش قدرت اقتصادی جلوه‌گر نماید.

۷. تأدیب نیروها به آداب دفاعی برآمده از آموزه‌های اسلامی

تاریخ جنگ‌ها نشان می‌دهد که غالباً هدف و انگیزه جنگ‌ها، کشورگشایی، توسعه‌طلبی و استثمار مستضعفان بوده است. امام علی علیه السلام هدف از جنگ را چنین بیان می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُتَأَفِّسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا اِتِّمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْحُطَّامِ وَ لَكِنْ لِيَرِدَ الْمُعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِضْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ»





(نهج البلاغه: خطبه ۱۳۱)؛ پروردگارا تو می‌دانی آنچه ما انجام دادیم نه برای این بود که ملک و سلطنتی بدست آوریم و نه برای این که از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم، بلکه به خاطر این بود که نشانه‌های از بین رفته دینت را باز گردانیم و صلح و مسالمت را در شهرهایت آشکار سازیم تا بندگان ستم‌پسندگان در ایمنی قرار گیرند و قوانین و مقرراتی که به دست فراموشی سپرده شده بار دیگر عملی گردد.»

نیز آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

«لَمْ تَكُنْ بِيَعْتَكُمْ إِيَّاي فَلْتَةً وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخَيْرِ أَمْتِهِ حَتَّى أُورِدَهُ مِنْهَلِّ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهَاً (نهج البلاغه: خطبه ۱۳۶)؛ بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی نبود و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خویشتن. ای مردم به من برای اصلاح خودتان کمک کنید. به خدا سوگند داد مظلوم را از ظالم می‌گیرم و افسار ظالم را می‌کشم تا وی را به آبخورگاه حق وارد سازم اگر چه مایل به این کار نباشد.»

آن حضرت به هنگام مواجهه با دشمن در میدان نبرد چنین دعا می‌فرمود:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ مَدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ شَخَّصَتِ الْأَبْصَارُ وَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ وَ أَنْضِيَتِ الْأَبْدَانُ اللَّهُمَّ قَدْ صَرَخَ مَكْنُونُ الشَّنَانِ وَ جَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غِيْبَةَ نَبِينَا وَ كَثْرَةَ عَدُوْنَا وَ تَشْتَّتْ أَهْوَانِنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (نهج البلاغه: نامه ۱۵)؛ خدایا قلب‌ها به تو پیوسته، گردن‌ها به سوی تو کشیده شده و چشم‌ها خیره، قدم‌ها جابجا و بدن‌ها کهنه گردیده است. خدایا عداوت اینها آشکار گردیده و دیگرهای کینه‌شان به جوش آمده. خدایا شکایت خود را به سوی تو می‌آوریم که پیامبرمان از میان ما رفته، دشمنانمان فراوان و خواسته‌ها مان پراکنده شده است. پروردگارا درهای صلح و عدالت را بین ما و بین قوم ما به حق بگشا که تو بهترین گشایندگانی.

آن حضرت حتی در بحبوحه جنگ درس آزادگی، انسان‌دوستی و جوانمردی را به یاران خود می‌آموخت تا بدان حد که رفتار ناجوانمردانه دشمن را مقابله به مثل نمی‌کرد. چنانکه هنگامی که معاویه در صفین آب را بر سپاه امام علی علیه السلام بست، یاران امام با حمله‌ای، شریعه را به تصرف خود در

آوردند و خواستند با بستن آب به روی سپاه معاویه به مقابله به مثل پردازند، اما ایشان دستور داد که: « خُذُوا مِنَ الْمَاءِ حَاجَتَكُمْ وَارْجِعُوا إِلَىٰ عَشْرِكُمْ وَخَلُّوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْمَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَرَكُمْ بِنُجِيِّهِمْ وَظُلْمِهِمْ: (منقری، ۱۴۰۴: ۱۶۲) به اندازه نیازتان آب بردارید و به لشکرگاهتان بازگردید و میان آنان و آب مانع ایجاد نکنید و به درستی که خدا به سبب سرکشی و ظلم آنان شما را بر آنها پیروز کرد.»

سیره عملی آن حضرت با دشمنان در پیش و پس از رویاروی در نبرد بسیار درس آموز است. بررسی فرمایش‌های حضرت، ما را به آداب جنگ از دیدگاه ایشان رهنمون می‌سازد:

الف) پرهیز از جنگ طلبی

سیاست امام علی علیه السلام بر اجتناب از جنگ استوار است، از این رو همیشه در هنگام بروز شورش‌ها و تنش‌ها، شورشیان را به وظیفه اسلامی و تقوای الهی دعوت و بر آنان اتمام حجت می‌نمود (منقری، ۱۴۰۴: ۲۷۸) و اگر آنان به ادامه طی مسیر باطل و انتخاب جنگ اصرار می‌نمودند، حضرت به انتخاب آنان جواب قاطعانه می‌داد، چنانکه این رویه ایشان در برخورد با مردم یمن مشاهده می‌شود:

معمولا کارگزاران منطقه یمن برای سه ایالت: جَند، صنعا و حضرموت انتخاب می‌شدند. هنگامی که مردم عراق در یاری رساندن به امام علی علیه السلام اختلاف نمودند و محمد بن ابی بکر در مصر به شهادت رسید و یورش و غارتگری‌های شامیان در سرحدات امام علی علیه السلام گسترش یافت، گروهی از مردم صنعا که جزو پیروان عثمان بودند و کشته شدن او را خلافتی بزرگ می‌دانستند، به خونخواهی عثمان قیام کردند و گروهی به آنها ملحق شدند، آنها بر آن بودند تا زکات خود را به کارگزاران علی علیه السلام ندهند و در اقدامی سعید بن نمران کارگزار امام را از جَند بیرون کردند.

عبیدالله بن عباس کارگزار صنعا و سعید بن نمران کارگزار جند به همراه شیعیان امام علی علیه السلام برای چاره اندیشی جمع شدند و در نامه‌ای خطاب به امام او را از شورش مردم منطقه خود آگاه ساختند و معاویه را حامی آنان معرفی و از امام در این باره کسب تکلیف نمودند.

امام علی علیه السلام با خواندن نامه آنان ناراحت شد و طی نامه‌ای خطاب به آنها چنین نوشت: نامه شما به من رسید در آن شورش گروهی از افراد را یادآور شده بودید و کار کوچک آنها را بزرگ و عدد کم آنها را زیاد جلوه داده بودید. به خوبی من دانستم که ترس قلبی شما، کوچکی نفستان،



مختلف بودن نظر شما و تدبیر بدتان عواملی است که افراد غیر مخالف را مخالف شما ساخته و به کسانی که از شما می‌ترسیدند، جرات داده است. هر زمان که فرستاده من آمد به‌سوی آنها بروید و نامه مرا برای آنها بخوانید و آنها را به وظیفه و تقوای الهی دعوت نمایید. پس اگر پاسخ مثبت دادند ما خدا را شاکریم و از آنها می‌پذیریم و اگر جنگ کردند از خدا کمک می‌طلبیم و همان‌گونه با آنها مبارزه می‌کنیم. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۲ / ۴).

ب) اتمام حجت پیش از آغاز جنگ

روش امیرمؤمنان علیه‌السلام در جنگ‌ها این‌گونه بود که در آغاز با گفتگو حجت را بر باغیان و باغیان تمام می‌کرد و با موعظه می‌کوشید تا آنان را به راه راست هدایت کند. امام علی علیه‌السلام از این طریق می‌کوشید تا از بروز جنگ پیشگیری نماید، چنانکه آن حضرت هنگامی که معقل بن قیس رباحی را به همراه لشکر سه هزار نفری به عنوان مقدمه لشکر خود برای مقابله با لشکر معاویه به سوی شام فرستاد، در نامه‌ای خطاب به وی چنین نوشت:

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ وَلَا تَقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ... فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَخِفْ مِنْ أَضْحَابِكَ وَسَطًا وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوًّا مَنْ يَرِيدُ أَنْ يَنْشِبَ الْحَرْبَ وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعِدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَاثُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ قَبْلَ دَعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ (نهج البلاغه: نامه ۱۲)؛ جنگ مکن، مگر با آن که با تو بجنگد... و چون دشمن را دیدی در میان لشکرت بایست و به دشمن چندان نزدیک مشو چون کسی که خواهد دست به جنگ برآورد و نه چنان دور باش مانند آن که از کارزار بیم دارد، تا آنکه فرمان من به تو رسد و کینه آنان شما را واندارد که جنگ را آغاز کنی از آن پیش که به راه راستشان بخوانید و در عذر را به روی‌شان فراز کنید.

مشابه این رفتار را می‌توان در جای‌جای نبرد وی با دشمنان ملاحظه نمود، چنانکه به لشکرش در صفین چنین سفارش فرمود:

«لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى بِيَدِهِمْ وَكُمُ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَتَرْكُكُمْ إِيَاهُمْ حَتَّى بِيَدِهِمْ وَكُمُ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ (نهج البلاغه: نامه ۱۴)؛ با آنان مجنگید، مگر به جنگ دست یازند؛ چرا که - سپاس خدا را - حجت با شماست و رها کردنشان تا دست به پیکار گشایند حجتی دیگر برای شما بر آنهاست.»

آن حضرت هنگامی که برخی از لشکریان از تاخیر افتادن آتش جنگ در صفین دلگیر شدند و آن را نشانه ترس از مرگ و تردید حضرت در مبارزه با شامیان دانستند، خطاب به آنان فرمود:

أَمَّا قَوْلُكُمْ أَكَلَّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ شَكَا فِي أَهْلِ الشَّامِ فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِي بِي وَ تَعْشُرُوا إِلَيَّ ضَوْئِي وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَ إِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِأَثَامِهَا (نهج البلاغه: خطبه ۵۵)؛ اما گفته شما که این همه درنگ به خاطر ناخوش داشتن مرگ است. به خدا، پروا ندارم که من به آستانه مرگ در آیم یا مرگ به سر وقت من آید، اما گفته شما که در جنگ با شامیان دو دل مانده‌ام، به خدا که یک روز جنگ را واپس نیفکنده‌ام، جز که امید داشتم گروهی به سوی من آیند و به راه حق گرایند و به نور هدایت من راه پیمایند. این مرا خوشتر است تا شامیان را بکشم و گمراه باشند، هر چند خود گردن گیرنده گناه باشند.

حضرت برای نیل به این مقصود، در هر سه جنگ تحمیلی بر ایشان با سران دشمن گفتگو و مکاتبه زیادی داشته است. این تلاش‌های بی‌وقفه امام علی علیه السلام نشان می‌دهد آن حضرت تا چه اندازه از وقوع جنگ و خونریزی افراد کراهت و تنفر داشته است. آن حضرت برای جلوگیری از جنگ صفین بیش از ۱۶ نامه به معاویه نگاشت (نهج البلاغه: نظیر: نامه‌های: ۱۰ - ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۸ و ۴۹، ۶۴ و ۶۵ و ۷۳ و ۷۵). اینها به جز نامه‌هایی است که به سران دیگر لشکر شام مانند عمرو بن عاص نگاشته است (نهج البلاغه: مانند نامه ۳۹).

امام علی علیه السلام برای پیشگیری از جنگ جمل، ابن عباس را برای نصیحت به نزد سران دشمن فرستاد. سفارش حضرت به ابن عباس به روشنی بیانگر آن است که حضرت با روان‌شناسی افراد دشمن، به دنبال کسانی می‌فرستاد که بتواند به واسطه آن از وقوع جنگ جلوگیری نماید. آن حضرت خطاب به ابن عباس می‌فرماید: «لَا تَلْقِيَنَّ طَلْحَةَ فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقْتَهُ تَجِدُهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ هُوَ الْمَذْلُومُ وَ لَكِنَّ الْقُرْبِيَّ فَإِنَّهُ أَلَيْنُ عَرِيكَةَ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَ أَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا (نهج البلاغه: خطبه ۳۱)؛ با طلحه ملاقات مکن که اگر ملاقاتش کنی، وی را همچون گاوی خواهی یافت که شاخ‌هایش اطراف گوش‌هایش پیچ خورده باشد، او بر مرکب سرکش هوا و هوس سوار می‌شود و می‌گوید: مرکبی رام است، بلکه با «زبیر»



ارتباط بگیر که نرم‌تر است، به او بگو پسر دائی‌ات می‌گوید: در حجاز مرا شناختی و در عراق نشناخته انگاشتی، چه شد که از پیمان خود بازگشتی.»

همچنین هنگامی که آتش افروزان خوارج راه خود را از امام جدا کردند و آماده پیکار با حضرت شدند، امیرمؤمنان علیه السلام ابن عباس را برای مذاکره به سوی آنان فرستاد و به وی چنین فرمود: «لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِنْ حَاجِبُهُمْ بِالسَّنَةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا (نهج البلاغه: نامه ۷۷)؛ با آیات قرآن با آنها مجاجه نکن؛ چرا که قرآن (برای این لجوجان) تاب معانی مختلف و امکان تفسیر گوناگون دارد تو چیزی می‌گویی و آنها چیز دیگر (و سخن به جایی نمی‌رسد) لکن با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها بحث نما که در برابر آن پاسخی نخواهند یافت (و مجبور به تسلیم‌اند).»

ج) مصونیت بخشی به سفیران

سفیر یا مامور دولتی فردی است که برای انجام ماموریت سیاسی یا غیر سیاسی از طرف دولت خود به‌طور رسمی به دیگر کشورها اعزام می‌شود که از دیر باز این امر بین دولت‌های کوچک و بزرگ رایج بوده است و ماموریت سفیران اغلب تبادل فرمان‌ها، دیدگاه‌ها و مکاتبات سیاسی و غیرسیاسی بوده است. در صدر اسلام نیز در دولت مدینه این امر وجود داشته و پیامبر صلی الله علیه و آله سفرای دولت‌ها و قبایل مختلف را به حضور می‌پذیرفت و احترام فوق العاده‌ای برای آنان قائل می‌شد و گاه هدایایی نیز به آنان اعطا می‌فرمود، چنانکه مورخان به هدیه دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به سفیر هرقل (قیصر روم) اشاره کرده‌اند. (زحیلی، ۱۴۱۲: ۳۳۱)

مصونیت به معنای محفوظ بودن و مصون ماندن و مصونیت سفیر به معنای محفوظ بودن مامور دولت خارجی از هر گونه تعرضی است. مصونیت جانی و مالی سفیر از دیدگاه اسلام امری مسلم به‌شمار می‌رود، چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا ظَفَرْتُمْ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ فَارْعَمْ أَنَّهُ رَسُولٌ إِلَيْكُمْ فَإِنْ عَرَفَ ذَلِكَ وَ جَاءَ بِمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ فَلَا سَبِيلَ لَكُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَبْلُغَ رِسَالَتَهُ وَ يَرْجِعْ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ إِنْ لَمْ تَجِدُوا عَلَى قَوْلِهِ دَلِيلًا فَلَا تُقَبِّلُوا مِنْهُ (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۹۸)؛ هنگامی که بر مردی از اهل حرب - که در حال جنگ با کشور اسلامی است - دست یافتید، چنانکه گمان بردید که او فرستاده‌ای به‌سوی شماست؛ پس اگر فرستاده بودن خود را اعلام کرد و مستندی نیز بر آن اقامه



نمود؛ شما بر او استیلائی ندارید (نمی‌توانید او را اسیر کنید یا بکشید) تا زمانی که پیغام خود را برساند و نزد یاران خود برگردد اما اگر دلیلی بر گفته‌اش نیافتید ادعای او را قبول نکنید.»

بر اساس این روایت اگر از سوی اهل حرب - که در حال جنگ با کشور اسلامی است و جان و مال آنان از هیچ احترام و امنیتی برخوردار نیست - فردی به‌عنوان سفیر به طرف مسلمانان بیاید از هر گونه تعرض، در مصونیت قرار دارد.

از این فرمایش امام به‌عنوان یک قاعده می‌توان استفاده کرد و برای فرستادگان و سفیران کشورهای غیرمسلمان در کشورهای اسلامی و همچنین برای غیرمسلمانان سایر بلاد که با اخذ مجوز برای ماموریت یا امر شخصی مانند تجارت و سیاحت وارد کشور می‌شوند، مصونیت جانی و مالی قائل شد.

د) رفتار انسانی با اسیران

امام علی علیه السلام با فرمان: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تَجْهَرُوا عَلَي جَرِيحٍ وَلَا تَكْشِفُوا عَوْرَةَ وَلَا تَهَيِّجُوا امْرَأَةً وَلَا تَمْتَلُوا بِقَتِيلٍ (مفید، ۱۴۱۳: ۳۴۲)؛ ای مردم، گریختگان را برای کشتن تعقیب نکنید، مجروحان را نکشید، عورتی را نگشایید، به زنی حمله نکنید و کشته‌ای را مثله نکنید» اوج انسانیتی را که جای آن در عصر حاضر حتی در میان مسلمانان خالی است، به منصفه ظهور نشانده است.

جنگ محل رویارویی دو گروه متخاصم با یکدیگر است و هر یک از دو طرف با تمام استعداد و قدرت خود می‌کوشد تا با کشتن و مجروح ساختن و اسیر گرفتن از طرف مقابل بر او مغلوب گردد، از این‌رو در نبرد میان دو گروه، عده‌ای کشته، مجروح یا اسیر می‌شوند و گروهی نیز از معرکه جان سالم به در می‌برند.

واژه «أسیر» به‌معنای گرفتار، مقید، محبوس و دستگیرشده آمده است. (دهخدا، ۱۳۴۹: ذیل واژه اسیر) راغب اصفهانی در باره مفهوم اسیر می‌نویسد: «الأسْرُ الشَّدُّ وَ الْقَيْدُ وَ سُمِّيَ الْأَسِيرُ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ مَأْخُودٌ وَ مُقَيَّدٌ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُشْدُودًا؛ اسارت به‌معنای بستن و مقید کردن است و اسیر را از این روی اسیر می‌نامند که گرفتار و مقید است هر چند دست و پایش بسته نباشد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل واژه الاسر).



از نظر اسلام همه امور بر اساس موازین حکیمانه خدا و عدل الهی سنجیده می‌شود و در آن انتقام‌جویی و کینه‌توزی جایگاهی ندارد. در فرامین مربوط به اسرای جنگی در ابتدا مصالح عالی اسلام و در مرحله بعد مصالح اسیران مطرح است و انتقام‌گیری هیچ جایگاه و رتبه و اعتباری ندارد. بلال حبشی یکی از زنان یهودی خیبر را به اسارت گرفت و به هنگام انتقال به پشت جبهه او را از کنار جسد پدرش که در میدان جنگ افتاده بود، عبور داد. پیامبر ﷺ به شدت بلال را توبیخ کرد و از اسیر دلجویی نمود. امام علی علیه السلام نیز که در دامن پر مهر پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته است به رفتار انسانی با اسیران توصیه می‌نمود، چنانکه در این زمینه می‌فرماید: «إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ وَإِنْ قَتَلْتَهُ مِنْ الْقَدِّ (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۹۲)؛ اطعام به اسیر و نیکی کردن نسبت به او حقی است که خدا واجب کرده است، هرچند او را فردا اعدام نمایی» و هزینه غذای زندانیان حبس لید را از بیت‌المال تأمین می‌فرمود. (طوسی، ۱۴۰۷: ۶ / ۱۵۳).

امام علی علیه السلام در هنگام پیکار با اسیران برخورد قهرآمیز نداشت. اگر زمینه آزادی وجود داشت در آزادی آنان کوتاهی نمی‌کرد، چنانکه نصر بن مزاحم می‌نویسد: «علی به روز صفین اسیرانی را گرفتار کرد، اما همگی را آزاد نمود و آنان نزد معاویه بازگشتند، در حالی که عمرو بن عاص پیشتر از آن در باره اسیرانی که به اسارت معاویه درآمده بودند، گفته بود: ایشان را بکش.» (منقری، ۱۴۰۴: ۷۱۸) البته آزادی آنها مشروط به آن بود که فرد اسیر دستش به خون یاران حضرت آغشته نشده باشد. (همو: ۷۱۹).

رفتار انسانی امام با اسیران را به‌خوبی می‌توان در برخورد حضرت با قاتل خویش مشاهده نمود. مجلسی در این باره می‌نویسد: «امام علی علیه السلام چون به هوش آمد، امام حسن علیه السلام کاسه‌ای شیر به او داد، اندکی از آن نوشید و سپس آن را از دهان دور کرد و گفت: «این را برای اسیرتان (ابن ملجم) ببرید». سپس به حسن گفت: «پسرم! تو را به حقی که بر تو دارم قسم می‌دهم که به او خوردنی و نوشیدنی خوب بدهید و تا هنگام مرگ من، با او مهربانی کنید، تو خود از آنچه می‌خوری به او بخوران و از آنچه می‌نوشی به او بنوشان، تا از او برتر و شریف‌تر باشی...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۲ / ۲۸۹).

آن حضرت همچنین به فرزندانش وصیت می‌کند که اگر به واسطه ضربت ابن ملجم جان مبارکش به سر آمد او را تنها به یک ضربه قصاص کنند و بدنش را قطعه قطعه ننمایند: «انظروا إذا

أَنَا مِمَّنْ ضَرَبْتَهُ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ وَلَا تَمْتَلُوا بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَاللُّؤْبَاءَ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ (نهج البلاغه: نامه ۴۷)؛ بنگرید هر گاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها يك ضربت بزنید، تا ضربتی در برابر ضربتی باشد، این مرد را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضاء او را نبرید) که من از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «از مثله کردن پرهیزید گر چه نسبت به سگ گزنده باشد.»

نتیجه

از مطالب ارائه شده در این تحقیق نتایج ذیل به دست می‌آید:

— از جمله عوامل زمینه‌ساز رشد و تعالی مادی و معنوی نیروهای دفاعی، از منظر و سیره امام علی علیه السلام را می‌توان در امور ذیل جستجو نمود:

جذب نیروی انسانی متعهد و شایسته، انتصاب افراد لایق برای مدیریت و فرماندهی، تثبیت نظم و انضباط، حفظ ورزشدگی و آمادگی نیروها، رصد دشمن، تقویت عوامل بازدارنده از جنگ، تأدیب نیروها به آداب دفاعی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی.

— بازدارندگی دشمن از جنگ، بستر مناسبی را برای رشد نیروی دفاعی فراهم می‌آورد. بر پایه آموزه‌های علوی امور ذیل در این بازدارندگی نقش محوری دارد:

حفظ قاطعیت و صلابت، تنش‌زدایی، تعهد به ایفای پیمان‌ها، سلب توان تجاوزگری دشمن و افزایش قدرت دفاعی.

— مؤدب شدن به آداب دفاعی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی از جمله بسترهای تعالی نیروی دفاعی است. بخشی از سیره امام علی علیه السلام در این زمینه را می‌توان در امور ذیل دانست:

پرهیز از جنگ طلبی، اتمام حجت به دشمن پیش از رویارویی میدانی، مصونیت‌بخشی به فرستادگان دشمن برای مذاکره و...، رفتار انسانی با اسیران جنگی و...

منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغه، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره.
۱. ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ش، شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آیه الله نجفی مرعشی.
 ۲. ام کالینز، جان، ۱۳۷۰ش، استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها، ترجمه کورش یابندر، تهران، وزارت امور خارجه.
 ۳. تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۴۱۰ق، غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح مهدی رجایی، قم، دارالکتاب الاسلامی.
 ۴. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، تفصیل وسائل الشیعة فی تحصیل مسائل الشریعة، قم، موسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
 ۵. الحسون، محمد و ام علی مشکور، ۱۴۲۱ق، اعلام النساء المؤمنات، بیروت، دارالاسوة.
 ۶. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۲ش، لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.
 ۷. ذاکری، علی اکبر، ۱۳۹۵ش، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، بوستان کتاب.
 ۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیه.
 ۹. رشید زاده، فتح الله، ۱۳۸۹ش، تربیت نظامی، تهران، دانشگاه افسری امام علی علیه السلام.
 ۱۰. رشیدزاده، فتح الله، ۱۳۸۷ش، منش و رفتار فرماندهی، تهران، دانشگاه افسری امام علی علیه السلام.
 ۱۱. الزحیلی، وهبه بن مصطفی، ۱۴۱۲ق، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، دمشق، دار الفکر.
 ۱۲. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ق، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، بیروت.
 ۱۳. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 ۱۴. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۳۷۹ش، آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم.
 ۱۵. کوفی، احمد بن علی بن اعثم، ۱۴۱۱ق، الفتوح، بیروت، دار الاضواء.

۱۶. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه.
۱۷. محلاتی، ذبیح الله، ۱۳۴۹ ش، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۱۸. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، الجمل والنصرة لسید العترة فی حرب البصرة، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۱۹. منقری، نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ ق، وقعه صفین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۰. نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، آل البيت عليهم السلام.

پژوهش‌های نهج البلاغه، تابستان ۱۴۰۳، شماره ۸۱



راهکارهای سبک زندگی مطلوب در حوزه فردی و اجتماعی در نهج البلاغه

کریم علی محمدی* / مریم نوبری** / عبدالمجید علی محمدی***

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۳

چکیده

سبک زندگی به معنای روش و شیوه خاص زندگی هر فرد و جامعه است که مبانی و اصول معرفتی و اعتقادی خاص، نوع آن را مشخص نموده و سبک زندگی افراد را در جوامع از هم متمایز می‌نماید. در دین اسلام به دلیل آموزه‌های اصیل قرآن و حدیث، شاخصه‌های بسیاری برای زندگی صحیح بیان گردیده است. هدف پژوهش حاضر که با روش توصیفی تحلیلی نگارش یافته، شناسایی و تحلیل مؤلفه‌های فردی و اجتماعی سبک زندگی صحیح از دیدگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه است تا از رهگذر معارف علوی علیه السلام، راهکارهای سبک زندگی اصیل شناسایی و شناسانده شود. مراجعه، تحقیق و بررسی در کتاب نهج البلاغه که مجموعه گرانمایه از رهنمودهای امیرمؤمنان علیه السلام است، برای دستیابی به سبک زندگی جامع فردی و اجتماعی لازم و ضروری است. بررسی‌ها نشان می‌دهد راهکارهایی همچون مسئولیت‌محوری، مشورت با عقلاء و خبرگان، تفکر و اندیشه‌ورزی، عدالت‌خواهی، حسن معاشرت، کنترل خشم، اعتدال در امور و شاخصه‌های سبک زندگی مطلوب از دیدگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه هستند که توجه به هر یک از آنها می‌تواند کمک شایانی به بهبود روابط اجتماعی و زندگی مطلوب نماید. سبک زندگی ایده‌آل علوی در نهایت منجر به تحکیم اخلاق مداری و زمینه‌ساز تعالی جامعه اسلامی می‌گردد.

کلید واژگان

امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، سبک زندگی، مؤلفه‌های فردی و اجتماعی.

* karim110_ali@yahoo.com

** mrymnbr@gmail.com

*** tqmajid@yahoo.com

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

** کارشناس ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

*** دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ مدرس حوزه و دانشگاه. (نویسنده مسئول)



۱. مقدمه

نهج البلاغه به عنوان اثری گران سنگ و ارزشمند که منظومه فکری تشیع را در خود جای داده و به برادر قرآن شهرت یافته، کتاب زندگی است. کتابی که سخنان گهربار مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام را از کوچه پس کوچه‌های تاریخ هزار و چهارصد ساله اسلام عبور داده و اکنون در اختیار بشریت قرار داده است. امروزه بشریت در کوران حوادث واقعه و طوفان بحران‌های معرفتی، اخلاقی و معنوی، تشنه کام در پی جرعه زلال از سنخ کلامی فوق بشری است. سبک زندگی انسان‌ها در گیر و دار تعارض مکاتب اخلاقی به انحطاطی از نوع جاهلیت مبتلا گشته که رهایی از آن و یافتن راه نجات به جز از مسیر قرآن و عترت، امری محال به نظر می‌رسد. در این میان نهج البلاغه یکی از طلا به داران ارائه سبک زندگی صحیح و مطلوب است.

مفهوم زندگی (حیات) در نهج البلاغه گاهی در ارتباط با دنیا و گاهی در ارتباط با آخرت به کار رفته است (صبحی صالح، ۱۳۵۴، ص. ۲۱۴ و ۳۵۲ و ۱۶۴). از نظر امام علی علیه السلام زندگی دارای دو مرحله، دنیوی و اخروی است. زندگی دنیوی به ظرف زمانی از تولد تا مرگ اشاره دارد. توالی دوره‌های زندگی دنیوی، عمر را تشکیل می‌دهد (دشتی، ۱۳۸۵، ص. ۷۲). در مقابل زندگی دنیوی، زندگی اخروی قرار دارد که از لحظه مرگ آغاز شده و تا ابد ادامه می‌یابد (دشتی، ۱۳۸۵، ص. ۴۶). امیرمؤمنان علیه السلام همواره زندگی دنیوی و اخروی را با هم مقایسه کرده و برای هر یک، ویژگی‌هایی را برشمرده است. مهم‌ترین ویژگی زندگی دنیوی، زودگذری و ناپایداری است (دشتی، ۱۳۸۵، ص. ۱۴۸، ۷۸، ۷۲) و زندگی اخروی با اینکه نامرئی است، مهم‌تر از زندگی دنیوی ارزیابی شده است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ۷، ص. ۱۶۹).

دین سرمایه‌هایی را در اختیار افراد قرار می‌دهد: اول، دین مشتمل بر یک جهان بینی و نظام معنایی است این سرمایه فرهنگی موجب تعالی بخشی نزد افراد می‌شود؛ دوم دین دارای یک نظام نمادی و دارای شعائر است که به پیروان خود سرمایه‌ای نمادین می‌بخشد و سوم، این دارای گروه یا اجتماعی از پیروان است و همچنین نهاد و سازمان نسبتاً منسجمی است که سرمایه‌های اجتماعی را در هر جامعه پدید می‌آورد (همیلتون، ۱۳۸۷، ص. ۲۹). راهکار پیشنهادی، به کارگیری باورهای دینی و پیروی واقعی از الگوهای رفتاری-اسلامی است؛ چرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان بهترین



الگوی زندگی و اسوه حیات قرار گرفته‌اند، زندگی مدیریتی ایشان و به دنبال آن زندگی ائمه معصوم علیهم‌السلام به عنوان بهترین منبع سبک دینی به شمار می‌روند (موسوی، ۱۳۹۶، ص. ۲۰).
 امام علی علیه‌السلام در مناسبت‌های بسیاری در خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه، روش‌ها و سبک‌هایی برای زندگی بهتر مجتمع انسانی و به خصوص جامعه مدنی بیان فرمودند که این روش‌ها و سبک‌ها کمک شایانی به تعالی و پیشرفت جامعه بشری و به خصوص اسلامی می‌کند. برخی از این اصول و سبک‌ها مربوط به زندگی فردی و بسیاری مربوط به زندگی اجتماعی انسان است. این مقاله به راهکارهای سبک زندگی صحیح و مطلوب از منظر امیرمؤمنان علیه‌السلام در نهج البلاغه اختصاص دارد.

۱/۱. بیان مسأله

«سبک زندگی» مفهومی نسبتاً جدید است چنان که برخی، پدیدار شدن «سبک زندگی» را در زمره اختصاصات «جامعه مدرن متأخر» قلمداد کرده‌اند. سبک زندگی در واقع، شیوه زندگی خاص یک فرد، گروه، یا جامعه است. سبک‌های زندگی می‌تواند حوزه‌های مختلفی از قبیل طرز تلقی‌ها، ارزش‌ها، شیوه‌های رفتار، حالت‌ها و سلیقه‌ها در هر چیزی را در برگیرد. در بیشتر مواقع مجموعه عناصر سبک زندگی در یک جا جمع می‌شوند و افراد در یک سبک زندگی مشترک می‌شوند. گروه‌های اجتماعی اغلب یک نوع سبک زندگی را انتخاب و یک سبک خاص را تشکیل می‌دهند. سبک زندگی شیوه و روش زندگی فرد در حوزه‌های مختلف زندگی اعم از فردی و اجتماعی است (فاضلی، ۱۳۹۲، ص. ۱۶-۲۴).

سبک زندگی هر مسأله‌ای را مانند خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، مدل لباس، الگوی مصرف، نوع آشپزی و خوراک، تفریحات و نحوه گذران اوقات فراغت، کسب و کار، رفتار حرفه‌ای در محل کار، در دانشگاه و مدرسه، رفتار در فعالیت‌های سیاسی، رفتار در ورزش و رفتارهای رسانه‌ای شامل می‌شود. گفتنی است تعریفی که از سبک زندگی ارائه می‌شود، بر حسب نگاهی که به انسان وجود دارد، متفاوت خواهد بود؛ نوع نگاه به انسان نیز خود در درجه اول منبعث از نوع نگاه و جهانی بینی است که مکتب و آیین مسلط در جامعه ارائه می‌دهد و در درجه دوم، ناشی از شناختی است که خود انسان از کارکردها، ویژگی، شاخص‌ها، فلسفه (وجودی) و اهداف خویش از مبحث سبک زندگی انتظار دارد (ولی زاده، ۱۳۹۲، ص. ۳۵۶). در انتخاب سبک زندگی دینی و ایمانی نکته اساسی،



ملاک و معیار گزینش و ابداع سبک زندگی ایده‌آل است. در نگاه غیر دینی، این انتخاب به سادگی صورت می‌پذیرد؛ چرا که اصالت با فرد و علایق او است و در سود و لذت خلاصه می‌شود. اما در دین اسلام، فرد مسلمان نمی‌تواند چنین رفتاری داشته باشد؛ بلکه باید زندگی خویش را بر اساس اصول و آموزه‌های دینی شکل دهد. اصول و آموزه‌ها، انسان را به سمت خدا محوری هدایت می‌کند نه انسان محوری اومانیستی. در آموزه‌های اسلامی، خدامحوری با تربیت فردی و اجتماعی انسان صورت می‌پذیرد. هر فردی از آحاد انسان، بایستی خود را در پازل اجتماع ببیند و تعریف کند، زیرا اسلام نه دین رهبانیت است و نه ایدئولوژی پراگماتیستی دارد. از این رو نوشتار حاضر در قلمرو دریای بیکران نهج البلاغه، به دنبال ارائه راهکارهایی برای سبک زندگی مطلوب در حوزه فردی و اجتماعی است.

۱/۲. فرضیه‌ها و پرسش‌ها

در اینجا این سؤال مطرح است که از نظر اسلام، چه معیارهایی برای نحوه صحیح زندگی کردن مطرح است؟ مؤلفه‌های سبک زندگی صحیح در حیطه اجتماعی چیست؟ بر اساس مطالعات آغازین در کتاب شریف نهج البلاغه، چنین به نظر می‌رسد که تعقل و تدبیر، کنترل هواهای نفسانی همچون: شهوت و غضب، مسؤولیت محوری و میانه روی در سبک زندگی فردی مطلوب، می‌توانند بسیار راه‌گشا و تأثیر گذار باشند. همچنین مطالعات آغازین گویای آن است که رعایت نظم، حسن معاشرت و عدالت خواهی می‌تواند راه‌کارهای مناسبی برای سبک زندگی مطلوب اجتماعی باشند. پژوهش حاضر در پی پاسخگویی تفصیلی به این پرسش‌ها از دریچه کتاب شریف نهج البلاغه است که گزیده فرمایشات امیرمؤمنان علیه السلام به‌عنوان نمونه انسان کامل در آن جمع‌آوری شده است.

۱/۳. پیشینه تحقیق

تاکنون کتاب‌ها و مقالاتی درباره سبک زندگی دینی تألیف شده که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: کتاب «دین و سبک زندگی» نوشته محمدسعید کاویانی که در این کتاب معانی مختلف سبک زندگی بین جامعه‌شناسان غربی را مورد بررسی قرار داده است. محمدتقی فعالی در کتاب «سبک زندگی توحیدی» در مقوله‌های آرامش خودیابوری درباره مدیریت احساسات در سبک زندگی مطالبی را نگاشته است.



مقالاتی که درباره سبک زندگی نگاشته شده است، شامل: «روش شناخت سبک زندگی اسلامی» نوشته سید مجید ظهیری، «بررسی مبانی و شاخصه‌های سبک زندگی اسلامی در قرآن کریم» نوشته عنان پورخیرآبادی، مقاله «روش شناسی استخراج سبک زندگی از سیره اهل بیت (علیهم‌السلام)» نوشته محمد کاویانی، مقاله «جایگاه اعتدال و میانه‌روی در سبک زندگی از دیدگاه اهل بیت (علیهم‌السلام)» نوشته محمدجواد فلاح.

فارغ از مباحث مطرح شده در کتاب‌ها و مقالات مذکور، مقاله حاضر به راهکارهای سبک زندگی صحیح در حوزه فردی و اجتماعی از دیدگاه امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در نهج البلاغه اختصاص دارد و به صورت تخصصی از این کتاب گران‌سنگ، مؤلفه‌های سبک زندگی صحیح را شناسایی می‌نماید.

۱/۴. اهمیت و ضرورت تحقیق

اسلام از یک‌سو به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین الهی و از سوی دیگر به‌عنوان یک دین اجتماعی در میان سایر ادیان الهی، دارای آرمان‌ها و ایده‌های فراوانی برای سبک زندگی ایده‌آل فردی و اجتماعی است. قرآن به‌عنوان کتاب آسمانی مسلمانان و نخستین منبع برای اصلاح امور دینی و دنیوی بشر و نهج البلاغه به‌عنوان منبع حدیثی پس از قرآن، دستورهای بسیار مهمی برای رسیدن به سبک زندگی ایده‌آل در دو حوزه فردی و اجتماعی دارند. از آنجایی که نهج البلاغه گزیده‌ای از فرمایشات حکومتی امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در طول دوران خلافت حضرت است، عمدتاً در راستای حل معضلات و مشکلات جامعه و تلاش در راستای اعتلای سبک زندگی برنامه‌های زیادی دارد؛ بنابراین به عنوان منبعی غنی در حوزه مطالعات سبک زندگی از کتاب شریف نهج البلاغه می‌توان بهره برد.

۲. مؤلفه‌های فردی و اجتماعی سبک زندگی صحیح در نهج البلاغه

مؤلفه‌های بسیاری برای سبک زندگی صحیح از دیدگاه امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در نهج البلاغه مطرح گردیده است که هر یک به بعد خاصی از نحوه صحیح زندگی ناظرند. این مؤلفه‌ها را می‌توان در دو دسته فردی و اجتماعی جای داد.

۱/۲. مؤلفه‌های فردی سبک زندگی صحیح

در درجه نخست، انسان باید خود را بسازد تا در مرحله بعدی نوبت به ساختن اجتماع برسد. جهت خودسازی، چگونه زیستن نقش اساسی دارد. راهکارهای چگونه زیستن در کتاب‌های دینی و



به ویژه نهج البلاغه تجلی ویژه دارد. در پژوهش حاضر، برخی از این راهکارها مورد بررسی قرار می‌گیرند؛

۱/۱/۲. مسئولیت محوری

در دیدگاه امام علی علیه السلام، انسان در مقابل خداوند و نیز مخلوقات خداوند، مسئولیت دارد. این جهان بینی باعث می‌شود فرد خود را رها شده نداند. او می‌داند که معادی وجود دارد و باید به سوی خدا باز گردد. علاوه بر این، انسان مؤمن در مقابل جامعه و هم‌نوعان هم وظیفه‌ای دارد. امام در خطبه شقشقیه می‌فرماید:

«آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده، سوگند! اگر به خاطر حضور حاضران و توده‌های مشتاق بیعت کننده و اتمام حجت بر من به سبب وجود یار و یاور، نبود و نیز به سبب عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علمای (هر امت) گرفته که: «در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده و مظلوم سکوت نکنند!»، مهار شتر خلافت را بر پشتش می‌افکنم (و رهایش می‌نموم) و آخرینش را به همان جام اولینش سیراب می‌کردم و در آن هنگام در می‌یافتید که ارزش این دنیای شما (با همه زرق و برقش که برای آن سر و دست می‌شکنید) در نظر من از آب بینی يك بز کمتر است.» (خطبه ۳).

حضور حاضر، وجود ناصر و تعهد و پیمان الهی بر مبنای تقوای الهی، در کنار یکدیگر باعث می‌شود انسان مؤمن مسئولیت و تکلیف پیدا کند. اگر هیچ دستور دینی دیگری در این زمینه نباشد، همین کلام امام علی علیه السلام در ایجاد مسئولیت الهی بر عهده انسان مؤمن کافی است و او را آماده جان‌فشانی در راه خدا می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَلَا كُنْتُمْ رَاعٍ وَ كُنْتُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (إرشاد القلوب، ج ۱، ص. ۱۸۴) سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بر مسئولیت همه انسان‌ها در همه امور جامعه دلالت می‌کند و جمله آن حضرت محتوای دستوری دارد.

در سخن دیگر امیرمؤمنان علیه السلام و ظائف متقابل مردم و حاکم در قبال یکدیگر بیان می‌کند که حکایت از مسئولیت حاکمیت و مردم نسبت به یکدیگر دلالت می‌کند: «ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی: أَمَا حَقَّ شَمَا بَرِّ مَنْ (نخست) این است که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت‌المال را در راه شما به طور کامل به کار گیرم و شما را تعلیم کنم تا از جهل و نادانی رهایی یابید



و شما را تربیت کنم تا فرا گیرید و آگاه شوید. و اما حق من بر شما، این است که در بیعت خویش وفادار باشید و در آشکار و نهان، خیر خواهی را (در حق من) به جا آورید و هر وقت شما را بخوانم، اجابت کنید و هر زمان به شما فرمان دهم اطاعت کنید.» (خطبه ۳۴) حکومت پیوندی است در میان امام و امت. همانند پیوند سر با بدن که بدون همکاری نزدیک و هماهنگی کامل، هرگز سامان نمی‌یابد.

به تعبیر دیگر، حاکمان الهی در عین این که نمایندگان خدا در میان امت‌ها هستند، نمایندگان مردم برای تأمین مصالح آن‌ها نیز می‌باشند و به همین دلیل سنگین‌ترین حقوق را امام بر امت و امت بر امام دارد.

در روایات بحث‌های گسترده‌ای در زمینه این حقوق متقابل دیده می‌شود که از دقت و اهتمام اسلام به این امر مهم خبر می‌دهد. مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی، بابی در همین زمینه دارد و در نخستین حدیث آن باب از ابو حمزه نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «ما حق الإمام علی الناس»، حق امام بر مردم چیست؟ فرمود: «حقه علیهم أن یسمعوا له و یطیعوه»، «حق امام بر مردم این است که به سخنانش گوش فرا دهند و فرمانش را اطاعت کنند». سپس می‌گوید: پرسیدم: «ما حقهم علیه». «حق مردم بر امام چیست؟» فرمود: «یقسّم بینهم بالسّویة و یعدل فی الرّعیة»، «همه چیز را در میان آن‌ها مساوی تقسیم کند (و تبعیض در میان مردم قائل نشود) و عدالت را در میان آن‌ها رعایت کند.

بعید نیست که جمله نخست اشاره به مسائل اقتصادی باشد و دومی به مسائل اجتماعی و سیاسی نظر داشته باشد.

در پایان آن حدیث حضرت فرمود: «فاذا كان ذلك في الناس فلا يزال من أخذ هاهنا و هاهنا»، «هر گاه این امر در میان مردم حاکم باشد تفاوتی نمی‌کند که حقوقشان را از اینجا بگیرند یا از آنجا.» (کلینی، ۱۳۶۵، ۱، ص. ۴۰۵) اشاره به این که به هر حال مردم به حق خود می‌رسند، خواه مصداق آن اینجا باشد یا جای دیگر.

مرحوم محقق مجلسی در مرآة العقول، در تفسیر این جمله نقل می‌کند که گفته شده: «منظور این است که وقتی، حقی از دو طرف انجام گیرد، هر کس هر کجا برود و هر کار کند، مشکلی برای او ایجاد نمی‌شود و یا هر کس هر مذهبی داشته باشد فرقی نمی‌کند (مجلسی، ۱۳۶۵، ۴، ص.



۳۳۵). زندگی امیرمؤمنان علیه السلام و تاریخ پر افتخار او سرمشق بسیار مهم و پر ارزشی برای مسأله حکومت اسلامی است. او در امر عدالت بحدی سخت‌گیر بود که تمام وجود خویش و موقعیت خود را فدای آن کرد.

آن بزرگوار به جد معتقد بود که عدالت انسانی، سرچشمه الهی و ریشه در ایمان دارد. به عبارت دیگر، عدالت اخلاقی را پایه و اساس عدالت سیاسی و اجتماعی می‌دانستند و از طرفی، امید به تحقق عدالت را در جامعه‌ای که ایمان و اخلاق و خداترسی و تقوا در افراد جامعه و رهبران سیاسی آن پرورش داده نشود، خیالی باطل می‌دانستند؛ همان مشکل همیشگی جوامع بشری که علت سلطه جابران و تبعیض و بی‌عدالتی‌ها نیز در طول تاریخ نیز از آن ناشی می‌شود. امام علیه السلام به جد معتقد بود که باید به انسان‌سازی پرداخت و به تربیت انسان‌های عادل همت گمارد و زمام امور جامعه را به دست آنان سپرد تا بتوان به حاکمیت عدل و استقرار عدالت امیدوار بود، زیرا حاکم عادل و آگاه است که می‌تواند اعمال ولایت کند و با اینکه مسئول است، دیگران را نیز مسئول قرار دهد تا در جامعه اسلامی رابطه‌ای دو سویه بین رهبر و مردم برقرار شود؛ سبک زندگی‌ای که برخاسته از مسئولیت‌همگانی، مبدأ تحول و رشد و شکوفایی خواهد بود.

امام علی علیه السلام به عنوان یک انسان مسئول، سرپرستی و زمامداری جامعه را عهده‌دار می‌شود. اما این مقام و منصب چند روزه حکومت و زمامداری را برای حفظ اسلام و جامعه مسلمین، برقراری امنیت و نیز اصلاح در جامعه و اجرای حدود و شریعت الهی می‌خواهند؛ چنان‌که می‌فرماید: «خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت و علاقه برای قدرت و حکومت بود و نه برای به دست آوردن زیادتی از دنیای ناچیز، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات را به امنیت برسانیم و حدود تعطیل شده‌ات را اجرا کنیم» (حکمت ۴۰۹).

امام علیه السلام خود را بنده خدا می‌خواند و مالک را به این امر توجه می‌دهد که من، که تو را به امارت مصر منصوب می‌کنم، خودم در ید قدرت لایزال الهی‌ام. خدا ناظر بر اعمال من و توسست. (نامه ۵۳)

اشاره آگاهانه امام علیه السلام، متذکر توجه والی به فرامین الهی و خضوع او در برابر خداوند است. اینگونه توجه، بندگی مستمر انسان در برابر خدا و تأکید به قوه ناظره الهی، عامل دوری انسان از



توجهات نفسانی و کبر است (ساداتی‌نژاد، ۱۳۹۸، ص. ۹۰). انجام وظائف اجتماعی از قبیل مدیریت و حاکمیت مبتنی برانجام وظائف فردی در برابر خداوند متعال است از قبیل محاسبه نفس که در آیات قرآنی (قرآن کریم مائده: ۱۰۵ و حشر: ۱۷-۱۸) به محاسبه نفس روزانه در آن آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام تأکید شده است.

۲/۱/۲. اندیشه ورزی

مهم‌ترین رابطه اندیشه ورزی با سبک زندگی، به کارگیری عقل در انتخاب سبک زندگی و تصمیم‌گیری‌های مهم در هدف‌های زندگی است. فکر و اندیشه، اساس همه خیرات و نیکی‌ها است. «مشکلات زندگی در سایه تفکر و تعقل صحیح و قانونمند، حل خواهد شد». بنابراین یکی از اصولی‌ترین کاربرد فکر و اندیشه، در انتخاب مسیر صحیح در زندگی است. عقل سلیم سبب نجات انسان می‌شود: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُئُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ» (حکمت ۴۲۱) امام‌علی علیه‌السلام در این گفتار حکیمانه‌اش انگشت روی آن شاخه از عقل گذاشته که مایه نجات انسان در دنیا و آخرت است و هدف اصلی از آفرینش عقل همان است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ۱۵، ص. ۳۹۹).

امام علی علیه‌السلام در جای دیگر، تشخیص هدف زندگی و آگاهی‌های قبل از عمل، حین عمل و سرانجام کار را از نشانه‌های انسان خردمند و بصیر بیان می‌نماید: «پس کسی که چشم دل گشوده از روی بینایی کاری انجام می‌دهد، باید پیش از انجام عمل بداند که آیا آن عمل به زیان اوست یا به سودش. پس اگر به سود او است، آن را به جا آورد و اگر به زیانش باشد، ترک نماید؛ زیرا کسی که از روی نادانی کاری انجام دهد، مانند کسی است که در غیر راه سیر می‌کند، پس دور شدن او از راه روشن، چیزی به او نمی‌افزاید مگر دور شدن از مطلوب او (رونده در راه کج هر چند بیشتر راه رود از مقصد دورتر گردد و کسی که از روی دانایی به کاری اقدام نماید، مانند کسی است که در راه روشن راه می‌رود)، پس باید شخص بینا که چشم دل گشوده با تأمل و اندیشه کاری انجام می‌دهد، بیند آیا در راه سیر می‌کند، یا بیراهه می‌رود، در اول رسیدگی کند، اگر کار خداپسند است، انجام دهد و اگر نه اقدام ننماید» (خطبه ۱۵۴).

هدف‌شناسی و تنظیم کار و وسائل بر حسب آن، از بهترین دلایل عقل و خرد انسانی و بینایی و بصیرت درونی اوست. قرار گرفتن در تحریک انگیزه‌ها و عواملی که مانع از شناخت مبدأ و مسیر و مقصد است، مساوی تباه کردن سرمایه آن زندگی است که ارزش آن با هدف‌گیری و تنظیم



فعالیت‌های مغزی و روانی و عضلانی، مشخص می‌گردد. کسانی که در این زندگانی محدود و چند روزه، با دل ناپینا و عقل را کد حرکت می‌کنند و اهمیتی به اهداف و وسایل و فعالیت‌ها برای تنظیم آن‌ها نمی‌دهند، قطعی است که برای شناخت و تحصیل هدف اعلاهی حیات نیز اهمیتی قایل نخواهند شد (جعفری، ۱۳۷۶، ۲۵، ص. ۲۲۵).

کسی که عاقل است، موقعیت را درک می‌کند و از همه فرصت‌های زندگی به صورت صحیح استفاده می‌کند: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِاجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ» (حکمت ۴۸) پیروزی در پرتو تدبیر و احتیاط است. تدبیر و احتیاط به تفکر است و تفکر صحیح به نگهداری اسرار و نهان‌ها است. «حزم» به معنای دوراندیشی و مطالعه عواقب کار است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ۱۲، ص. ۳۱۷) و «اجالة الرأی» یعنی به کار انداختن فکر (بحرانی، ۱۴۱۷، ۵، ص. ۴۵۴). دوراندیشی و به کارگیری فکر و اندیشه از علل مهم انتخاب صحیح در زندگی است. افراد سطحی‌نگر در زندگی دچار روزمرگی و تکرار می‌شوند و سبک زندگی و روش زندگی‌شان بی اساس و ریشه است. (جوان‌بخت و همکاران، ۱۳۹۷، ص. ۷۹)

در خطبه ۸۳ نیز شیوه و روش خردمندان در زندگی بیان شده است، مانند کم‌خوابی، بی‌علاقگی به دنیا، سخن به جا، مشغول به ذکر و دوری از شهوات از روش زندگی خردمندان خدا ترس ذکر شده است.

در جایی دیگر مؤدب بودن به آداب و اخلاق از روش‌های انسان اهل فکر و اندیشه است: «و لا تكونَنَّ مَمَّنْ لا تنفعه العظمة إلا إذا بالغت في إيلائه، فإنَّ العاقِلَ يتعظُّ بالآدابِ و البهائمُ لا تتعظُّ إلا بالضربِ»: از کسانی مباش که پند و اندرز به آن‌ها سودی نمی‌بخشد، مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می‌گیرند، ولی چارپایان جز با زدن اندرز نمی‌گیرند (نامه ۳۱).

۲/۱/۲. تدبیر

پیرامون اصول زندگی صحیح و تدبیر آن، توصیه‌هایی در نهج البلاغه توسط امیرمؤمنان علیه السلام بیان گردیده است. از جمله، در مورد گذرا بودن و پرتلاطم بودن روزگار می‌فرماید: «مرگ بهتر از تن به ذلت دادن، و به اندک ساختن بهتر از دست نیاز به سوی مردم داشتن است. اگر به انسان نشسته در جای خویش چیزی ندهند. با حرکت و تلاش نیز نخواهند داد، روزگار دو روز است، روزی به سود



تو، و روزی به زیان تو است، پس آنگاه که به سود تو است به خوشگذرانی و سرکشی روی نیاور، و آنگاه که به زیان تو است شکیبا باش» (حکمت ۳۹۶).

«روشن است که اگر انسان در زندگی قانع باشد هرگز نیاز ندارد که سر در پیش هرکس خم کند، تملق بگوید، تعریف و تمجید بی جا کند و عزت و کرامت خود را پایمال سازد. ولی اگر قناعت به کنار رفت و انسان زندگی پرزرق و برق را برای خود انتخاب نمود، اداره کردن چنین زندگی ای غالباً با عزت و سربلندی میسر نیست؛ یا باید آلوده به انواع گناهان شود و از طرق مشروع و نامشروع کسب درآمد کند و یا سر در پیش این و آن خم کند و به تعبیر امام علیه السلام متوسل به این و آن شود و این شیوه آزادگان و رادمردان نیست» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۲، ص. ۱۴۱).

۲/۱/۴. مدیریت خشم

یکی از هیجان‌هایی که در زندگی همه افراد نقش مهم و مؤثری دارد، هیجان خشم است. خشم نوعی از هیجان است که اغلب بر اثر واکنش شخص نسبت به رفتارهای نامناسب دیگران بروز می‌کند. رابطه‌های انسانی پل‌هایی هستند که اغلب در هنگام عصبانیت و بروز خشم خراب می‌شوند. در روایات، خشم مرتبه‌ای از جنون معرفی شده است. پس توقع رفتار عاقلانه از فرد خشمگین معقول نیست. بر همین اساس است که آدمی در وهله نخست، باید بکوشد تا مهارت کافی را برای پیشگیری از خشم به دست آورد (علاسوند، ۱۳۹۰، ص. ۹۰).

امام علی علیه السلام فرمودند: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجَنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ»: تندخویی نوعی از دیوانگی است، زیرا تندخو پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشود، دیوانگی‌اش استوار است (حکمت ۲۵۵).

حضرت پیرامون لزوم بردباری در زمان خشم در نامه‌ای به حارث همدانی می‌فرمایند: «خشم را فرو نشان و به هنگام قدرت ببخش و به هنگام خشم فروتن باش و در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی» (نامه ۶۹).

در نامه ۳۱ نیز، یکی از آثار فرو خوردن خشم را شیرینی پس از آن معرفی می‌کنند: «... و تَجَرَّعَ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْجُرْ عَةَ أَحَلِي مِنْهَا عَاقِبَةَ وَلَا أَلَذَّ مَغْبَةَ...»: و خشم خود را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین‌تر از آن نوشیدم و پایانی گواراتر از آن ندیده‌ام (نامه ۳۱).

«یکی از خطرناک‌ترین حالات و رذایل اخلاقی، خشم بی‌جاست. تسلط بر خویش و فرو بردن خشم، گذشته از اینکه پاداش بزرگ الهی را به دنبال دارد، موجب آرامش و راحتی انسان پس از فرو نشستن آن خواهد شد» (حائری یزدی، ۱۳۸۶، ص. ۳۲۷).

«امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: امامت نشاید جز برای مردی که در او سه خصلت باشد: ورعی که او را از هر نافرمانی نسبت به خدا باز دارد. بردباری تا آنجا که بر خشم خود مسلط باشد و سرپرستی خوب نسبت به هر که بر او سرپرست است تا آنجا که برای آنها پدری مهربان باشد و در روایت دیگر تا برای رعیت چون پدری مهربان باشد (کلینی، ۱۳۶۵، ص. ۳، ۱۴۹).

منشاء حاکمیت شهوت و غضب بر عقل، اسارت عقل در دست شیطان و هوای نفس است. که امیرمؤمنان علیه السلام با بیان رسا نسبت به آن‌ها هشدار داده است: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (حکمت ۲۱۱) تعبیر «کم» در کلام حضرت به کثرت دلالت می‌کند که ایشان از سبک زندگی نوع انسانها گزارش می‌دهد که امارت وجود رابه هوای نفس شپرده اند و عقل را به اسارت هوای نفس درآوردند و شیطان هم در اثر پذیرش و سوسه اش بر اولیای خود تسلط پیدا می‌کند و اولیایش را به سوی جهنم رهنمون می‌شود و نفوذ شیطان در انسان امر تدریجی و گام به گام می‌باشد که علی علیه السلام با بیان زیبا نفوذ شیطان در دل انسان را به تخمگذاری پرندگان تشبیه کرده است.

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَ، فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَتَنَطَّرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ التَّرَلُّلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ!» (این زشت سیرتان) شیطان را ملاک و اساس کار خود قرار داده‌اند، او نیز آنها را به عنوان دامهای خویش (یا شریکان خود) برگزید و به دنبال آن در سینه‌های آن‌ها تخمگذاری کرد، سپس آن را مبدل به جوجه نمود. این جوجه‌های شیطانی از درون سینه‌های آنان خارج شده، در دامانشان حرکت کرد و پرورش یافت (و سرانجام کارشان به جایی رسید که) شیطان با چشم آن‌ها نگاه کرد و با زبانشان سخن گفت. آنها را بر مرکب لغزشها سوار کرد و سخنان فاسد و هزل و باطل را در نظرشان زینت بخشید، و به این دلیل اعمال آن‌ها اعمال کسی است که شیطان او را در سلطه خود شریک ساخته و سخنان باطل را بر زبان او نهاده است (و از این طریق می‌توان آن‌ها را به خوبی شناخت).



تبعیت از شیطان نیز انسان را از سعادت به شقاوت می‌رساند که قرآن نسبت به آن هشدار داده که غرایز نفسانی از قبیل غضب و شهوت در صورت افراط و تفریط از جنود شیطان محسوب می‌شود و در صورتی که غضب و شهوت تحت رهبری عقل و وحی قرار بگیرند باعث ترقی و کمال انسانی می‌گردند. لذا در قرآن از پذیرش ولایت شیطان هشدار می‌دهد: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يَضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (قرآن کریم حج: ۴) بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌سازد و به عذاب آتشش می‌کشاند.

۵/۱/۲. اعتدال و میانه‌روی

یکی از مباحث مهم و مورد توجه حضرت علی علیه السلام در کتاب نهج البلاغه، اعتدال و میانه‌روی در همه امورات زندگی است. امیرمؤمنان علیه السلام افراط و تفریط را در هیچ امری مقبول نمی‌داند و گرایش به هر کدام را مایه انحراف از حق و حقیقت می‌داند. حضرت از اقتصاد و امور تجارت گرفته تا جنگ و دشمنی و دوستی و از مدیریت و برخورد با زیردستان گرفته تا شناگویی و ستایش و حتی در دوستی و دشمنی نسبت به هم جانب اعتدال را توصیه می‌نماید. آن حضرت حتی اعتدال در طبیعت و آفرینش را هم از خاطر نمی‌برد و نظم آفرینش را نتیجه اعتدال می‌داند. پاس داشتن میانه‌روی در همه امور ضامن درستی و صحت امور است. امام علی علیه السلام به کارگزاران خویش نیز سفارش می‌کرد که در اداره امور، اساس مدیریت خود را بر اعتدال قرار دهند و به افراط و تفریط میل نکنند؛ چنان‌که در عهدنامه مالک اشتر، چنین فرمان داده است: «و لیکن أحبّ الأمور إلیک أوسطها فی الحقّ؛ و کاری که باید بیش از هر کار دوست داشته باشی، میانه‌روی در حق است.» (نامه ۵۳) بیشترین توفیق در اداره امور زندگی مرهون اعتدال در برنامه‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، کردارها و رفتارهای مدیریتی است. امیرمؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به عمر بن سلمه ارحبی، او را به رعایت اعتدال در رفتار با غیر مسلمانان تحت حکومتش فرمان داده و فرموده است: «پس با ایشان مهربانی آمیخته با سختی را شعار خود قرار ده و با آنها بین سخت‌دلی و مهربانی رفتار کن (گاهی سخت و گاهی مهربان باش) و برایش درهم کن بین نزدیک گردانیدن و زیاده گردانیدن و دور ساختن و بسیار دور ساختن (حد اعتدال را از دست مده) اگر خدا بخواهد» (نامه ۱۹).

کمال اهل ایمان در این است که در همه امور زندگی میانه‌رو باشد و معتدل عمل نماید. این مسیر مناسب‌ترین و کوتاه‌ترین راه زندگی مطلوب آدمی است. تربیت شده‌های قرآن کریم و مدرسه



نبوی، جلوه‌های کمال انسانی در کمال اعتدال بودند. امیرمؤمنان علیه السلام در توصیف اوصیای پیامبر، یعنی رهبران حق که الگوی کامل برای اهل ایمان‌اند، فرموده است: «نَحْنُ التَّمَرُّقُ الْوَسْطِيُّ بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي؛ ما چون پشتی هستیم در میانه (که از دو جامب به آن تکیه دهند؛ یعنی ما راه راست می‌باشیم بر حد اعتدال که باید مردم تدبیر معاش و معادشان را از من بیاموزند) آنکه وامانده (در شناسایی ما کوتاهی نموده) خود را به آن پستی برساند (تا آسایش و نیکبختی را به دست آرد) و آنکه تجاوز کرده و پیشی گرفته (درباره ما زیاده‌روی نموده از حد بشریت بیرون برده) به جانب آن پشتی بازگشت نماید (تا از گمراهی برهد.)» (حکمت ۱۰۶) «کمال یافتگان جز به میانه نمی‌روند و جز به آن عمل نمی‌کنند. اساسا سیرت اهل ایمان و راه و رسم کمال یافتگان، میانه‌روی و اعتدال در همه امور است، چنان‌که امام علی علیه السلام در توصیف آنان فرموده است: «الْمُؤْمِنُ سَيْرَتُهُ الْقَصْدُ؛ مؤمن راه و رسمش میانه‌روی است.» (بحرانی، ۱۳۶۶، ۲، ص. ۷۴)

۲/۲. مؤلفه‌های اجتماعی سبک زندگی صحیح در نهج البلاغه

انسان با سبک زندگی صحیح اجتماعی می‌تواند سلامت معنوی خود و جامعه را تضمین نماید. در این زمینه، راهکارهایی در نهج البلاغه بیان شده که توجه به آن‌ها می‌تواند کمک شایانی به بهبود روابط اجتماعی نماید. برخی از این راهکارها و مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

۱/۲/۲. معاشرت پسندیده (حسن معاشرت)

سبک زندگی و مجموعه الگوهای رفتاری آن، اگر از تناسب فرهنگی برخوردار بوده و کارکردهای شایسته و مورد انتظار را به همراه داشته باشد، می‌تواند در پدید آمدن یک تمدن بزرگ انسانی، اثرگذار باشد. فرهنگ به عنوان مجموعه در هم تنیده و رو به تکاملی از ویژگی‌های خاص زندگی اجتماعی انسان، هم شامل ارزش‌های مورد توجه اعضای یک جامعه یا گروه معین و هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند، می‌شود و هم کالاهای مادی که اعضای جامعه تولید می‌کنند و نیز چگونگی بهره‌برداری از آن‌ها را در بر می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، علاوه بر هنر، ادبیات، موسیقی و نقاشی که فرآورده‌های متعالی ذهن به شمار می‌روند، چگونگی لباس پوشیدن اعضای جامعه، مراسم ازدواج، زندگی خانوادگی، الگوهای کار و فعالیت، مراسم مذهبی، انواع سرگرمی، شیوه گذران اوقات فراغت و مواردی از این دست را نیز می‌توان جزء فرهنگ دانست (گیدنز، ۱۳۸۱، ص. ۵۶).



نحوه تعامل و چگونگی برخورد با مردم، تأثیر به سزایی بر روابط اجتماعی انسان دارد. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، به بسیاری از مناسبات مربوط به زندگی بهتر با مردم توجه شایان نموده‌اند؛ به گونه‌ای که رعایت این مناسبات موجب می‌گردد تا سلامت زندگی اجتماعی انسان تضمین گردد. از جمله، حضرت در حکمت دهم نهج البلاغه، پیرامون روش و سبک زندگی با مردم می‌فرماید: «با مردم آنگونه معاشرت کنید، که اگر مرید بر شما اشک ریزند، و اگر زنده ماندید، با اشتیاق سوی شما آیند» (حکمت ۱۰).

«امام علی علیه السلام بدین وسیله بر خوش رفتاری و معاشرت با اخلاق پسندیده با مردم سفارش کرده است، و عبارت آن متمم... کنایه از همان است، زیرا از لوازم خوش رفتاری آدم اهل معاشرت، دلسوزی دیگران به او در زندگی و به هنگام نیازمندی او، و گریه آنان پس از مرگ اوست. جمله شرطیه در محل نصب صفت مخالطه است» (بحرانی، ۱۳۶۶، ۵، ص. ۴۱۵).

از طرف دیگری برخورد خشن باعث ایجاد تنفر و پراکندگی از سوی مدیر جامعه می‌گردد. لذا خدای متعال پیامبرش صلی الله علیه و آله را از برخورد خشن باز می‌دارد و به نرم خویی دستور می‌دهد. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ» (قرآن کریم آل عمران: ۱۵۹) نرم خویی، عفو و گذشت، باعث جذب و خشونت، باعث پراکندگی و اختلاف است. در همین رابطه علی علیه السلام مالک را به محبت و لطف به مردم و از برخورد خشن منع می‌کند. «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ التَّرَلُّ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ يُوْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَ الْخَطِيئِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يَعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ، فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ وَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ».

قلب خویش را کانون رحمت و محبت و لطف به رعیت قرار ده و در مورد آنان همچون درنده‌ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا آن‌ها دو گروهند: یا برادر دینی تواند و یا انسان‌هایی که در آفرینش شبیه تو هستند (در هر حال باید حقوق آن‌ها را محترم بشماری و بدان) از مردم لغزش‌ها و خطاهایی سر می‌زند و مشکلاتی به آن‌ها دست می‌دهد (که آن‌ها را از انجام وظیفه باز می‌دارد) و

به دست آنان از روی عمد یا خطا، کارهای (خالفی) ظاهر می‌شود (در این گونه موارد) از عفو و گذشت خود آن قدر به آنها عطا کن که دوست داری و خوشنود می‌شوی خداوند از عفو تو به تو عطا کند، زیرا تو فوق آنها هستی و پیشوایت فوق توست و خداوند فوق کسی است که تو را زمامدار آنها قرار داده و تدبیر امور آنها را از تو خواسته و به وسیله آنان تو را آزمایش می‌کند (نامه ۵۳).

۱/۱/۲/۲. معیار معاشرت با دیگران

انسان، موجودی اجتماعی است. زندگی در اجتماع و روابط اجتماعی به تزامم منافع و اراده‌های افراد منجر می‌شود. برای حل این مسأله، به نظام جامعی نیاز است که حقوق و تکالیف افراد را در رفتار و ارتباط با دیگران مشخص کند. «نظام حقوقی» در کنار نظام اخلاقی، مهم‌ترین ارکان زندگی اجتماعی محسوب می‌شود. با تدوین نظام حقوقی، نظام روابط اجتماعی سامان می‌یابد و هر کس محدوده رفتار خویش را در جامعه می‌شناسد. بدون نظام حقوقی، حد و مرز هیچکس در اجتماع و کم و کیف روابط او با دیگران مشخص نیست. در نتیجه، زمینه بروز اختلاف، کشمکش و هرج و مرج به وجود می‌آید. یک نظام حقوقی، سهم هر کس را از حقوق و برخورداری‌های اجتماعی مشخص می‌سازد و تکالیف او را در قبال دیگران مشخص می‌نماید (صابر کیوج، ۱۳۹۰، ص. ۲۶).

چگونگی برخورد و تعامل با دیگران و به خصوص نزدیکان، به عنوان آموزه‌هایی اساسی در راستای نظام جامع حقوقی از آموزه‌های مهم سبک زندگی است که امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به آن سفارش می‌فرماید: «ای پسر من خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران می‌پسند؛ ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود؛ نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند و آنچه را که برای دیگران زشت می‌داری برای خود نیز زشت بشمار و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آنچه نمی‌دانی نگو، گر چه آنچه را می‌دانی اندک است، آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو؛ بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع‌تر باش» (نامه ۳۱).



حضرت در این فراز از نامه، معیارهایی برای روابط اجتماعی بیان نمودند که اکثراً مربوط به نفی خودپسندی و خودپرستی صرف است. از دیدگاه حضرت، انسان با حفظ تعادل در رابطه خود با دیگران، می‌تواند به بهبود روابط اجتماعی خود کمک شایانی نموده و از بسیاری از آفت‌های اجتماعی مصون و محفوظ باشد.

۲/۲/۲. صله رحم

صله رحم به عنوان یکی از مصادیق مهم حُسن معاشرت مطرح است. خویشاوندان از جمله افرادی هستند که رابطه با آن‌ها جزء ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی انسان است و حضرت علی علیه السلام هم بر تعامل با آن‌ها و ضرورت این مسأله اشاره فرموده‌اند. ایشان در خطبه ۱۳۹ نهج البلاغه می‌فرمایند: «لَنْ يُسْرِعَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَّا دَعْوَةٌ حَقٌّ وَ صِلَةٌ رَحِمٍ؛ هیچکس در پذیرش دعوت حق و صله رحم چون من پیشتاز نبوده است.» ایجاد اصلاحات خویشاوندی و زدودن نزاع‌ها در این زمینه بسیار مهم است. زیرا زندگی بشر صحنه بروز تضادها و اختلافات مختلف است. امام علی علیه السلام در وصیتی به حسنین علیهم السلام فرموده‌اند: «سفارش می‌کنم شما را به ایجاد صلح و آشتی در میانشان، زیرا من از جد شما پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: اصلاح کردن بین مردم از نماز و روزه یک سال برتر است.» (نامه ۴۷)

۲/۲/۲. مشورت با خبرگان و عاقلان

در اسلام، خودرأیی و استبداد در فکر و عمل مذموم است؛ انسان عاقل در تصمیم‌های مهم زندگی اش با عاقلان و صاحبان تجربه مشورت می‌نماید و خود را از اشتباه‌ها حفظ می‌کند: «مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجُوهَ الْأَمْرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ» آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد (حکمت ۱۷۳).

قرآن کریم، تبعیت از بهترین قول‌ها را از ویژگی‌های خردمندان بیان می‌کند: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (قرآن کریم زمر: ۱۸)؛ همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها خردمندانند.

در جای دیگر، امام علیه السلام مشورت را به عنوان بهترین پشتیبان و حامی برای تصمیم‌گیری‌های انسان بیان می‌نماید: «وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ» هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست (حکمت ۵۴).

مشورت با خردمندان سبب می‌شود که شخص اعتماد به نفس پیدا کند و از لحاظ روحی تقویت شود و به راهکار مناسب دست یابد. عواقب خودرأیی و استبداد هلاکت و سردرگمی در زندگی و نتیجه مشورت کردن با عاقلان، مشارکت با آنان در عقلشان است.

هر کسی که خود رأیی را انتخاب کرد، هلاک گشت و هر کس که با مردم مشورت کرد، با عقول آنان شریک شد (حکمت ۱۶۱). در نتیجه مشورت گرفتن عین راهنمایی و هدایت به راه صحیح است و خودرأیی خود را در معرض خطر و گرفتاری قرار گرفتن است: «هر کس که با تکیه به رأی خود بی‌نیاز گشت، خود را به مخاطره انداخت» (حکمت ۲۱۱). البته باید توجه داشت که برخی افراد شایستگی مشورت کردن را ندارند و چه بسا مشورت با آنان، نتیجه عکس بدهد؛ از مشورت با افرادی که از نظر اعتقاد و روانی دچار مشکل هستند باید اجتناب کرد، مانند مشورت با بخیل که از فضل و رحمت خداوند انسان را دور می‌کند و سبب ترس از فقر می‌شود؛ مشورت با ترسو باعث ترس و احتیاط زیاد در کارها می‌شود و مشورت با حریصان سبب حرص و طمع در زندگی می‌گردد (نامه ۵۳).

بنابراین، اسلام به مشورت و کمک گرفتن از عقول دیگران در تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی بسیار تأکید نموده است و همین مشورت کردن با دیگران، خود نشانه عاقل بودن انسان است (جوان بخت و همکاران، ۱۳۹۷، ص. ۷۵-۷۶).

۳/۲/۲. عدالت‌خواهی

در نگاه امام علی علیه السلام، عدالت رأس و هسته اصلی و به مثابه شیره ایمان و سرچشمه همه خوبی‌ها است. در واقع عدالت از یک سو با اعتقاد و اندیشه آدمی گره خورده و از سوی دیگر، جمع‌کننده خوبی‌ها توصیف شده است. بنابراین، ایشان محک ایمان را بر اساس عدالت می‌دانند و از دیدگاه حضرت، مؤمن کسی است که الزاماً از خصلت ناب عدالت برخوردار است و همواره بر مرکب عدالت حرکت می‌کند. اهمیت عدالت در نزد آن حضرت تا آنجاست که وقتی از ایشان می‌پرسند عدل برتر است یا جود، می‌فرماید: «عدالت کارها را بر موضع خود می‌نشانند و بخشش، کارها را از جهتش خارج می‌کند. عدالت سیاست‌گذار و تدبیرکننده‌ای عام المنفعة است؛ اما جود کاری عارضی به نفع خاصگان. پس عدل شریف‌تر و افضل است.» (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ، الْعَدْلُ

يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يَخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.» (حکمت ۴۳۷).

عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد ولی سخاوت و بخشش آن را از مسیرش فراتر می‌برد. (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف‌تر و برتر است.

علی علیه السلام در سیره حکومتی خود عدالت را برنامه خود قرارداد و بر همان اساس اعلام کرد بخشش‌های عثمان را بر می‌گرداند. « وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَرَوَّجَ بِهِ النَّسَاءَ وَمَلِكٌ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ. فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ » در باره آنچه عثمان از بیت‌المال به افراد خاصی بخشیده بود و امام علیه السلام آن‌ها را به بیت‌المال باز گرداند: عدالت گشایش است (برای همه قشرهای جامعه) و آن کس که عدالت برای او تنگ (و ناگوار) باشد، ظلم و ستم برای او تنگتر (و ناگوارتر) است! به خدا سوگند (اموال غارت شده بیت‌المال را به آن باز می‌گردانم حتی) به این ترتیب، امام علیه السلام عدالت را آن‌گونه که مشهور است، تعریف می‌نماید: عدل آن است که هر چیز و هر کاری، در موضع شایسته خودش قرار گیرد؛ اما جود، شیء را از جهت خودش خارج می‌سازد.

شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «از نظر امام علی علیه السلام آن اصلی که می‌تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد، به پیکر اجتماع سلامت و به روح اجتماع آرامش بدهد، عدالت است. ظلم و جور و تبعیض، قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی که به نفع او ستمگری می‌شود، راضی و آرام نگه دارد، تا چه رسد به ستمدیدگان و پیامال شدگان. عدالت بزرگراهی است عمومی که همه را می‌تواند در خود بگنجانند و بدون مشکلی عبور دهد؛ اما ظلم و جور کور راهی است که حتی فرد ستمگر را به مقصد نمی‌رساند» (مطهری، ۱۳۵۴، ص. ۱۱۳).

شهید مطهری در جایی دیگر پیرامون ابعاد و اهمیت عدالت اجتماعی امام علی علیه السلام چنین می‌نگارد: «بنابراین، امام علی علیه السلام بیش از آنکه به عدل از دیده فردی و شخصی نگاه کند، جنبه اجتماعی آن را لحاظ می‌کرد. عدالت به صورت یک فلسفه اجتماعی اسلامی مورد توجه مولای متقیان بود و آن را ناموس بزرگ اسلامی تلقی می‌کرده و از هر چیزی بالاتر می‌دانسته است و

سیاستش بر مبنای این اصل تأسیس شده بود. ممکن نبود به خاطر هیچ منظوری و هدفی کوچک‌ترین انحراف و انعطافی از آن پیدا کند و همین امر، یگانه چیزی بود که مشکلاتی زیاد برایش ایجاد کرد و ضمناً همین مطلب، کلیدی است برای یک نفر موزع و محقق که بخواهد حوادث خلافت علی علیه السلام را تحلیل کند. علی علیه السلام فوق‌العاده در این امر تعصب و تصلب و انعطاف‌ناپذیری به خرج می‌داد» (مطهری، ۱۳۷۲، ص. ۱۹).

در نتیجه می‌توان دریافت که عدالت اجتماعی و خاستگاه آن از منظر امام علی علیه السلام دارای چه ارزش و اعتباری است. در حالت کلی می‌توان تمام مصادیق عدالتی را که امام بر آن‌ها تکیه و توجه دارد، در مقوله عدالت اجتماعی جای داد (ساداتی نژاد و رجب زاده، ۱۳۹۸، ص ۹۳).

۴/۲/۲. شاخص‌های ارتباط مطلوب

با نگاهی جامع‌نگر به آموزه‌های دینی می‌توان نتیجه گرفت که اسلام در زمینه روابط اجتماعی، بر ارتباط با مردم و برون‌گرایی انگشت نهاده. از این سو، کناره‌گیری از جامعه را ناصواب می‌شمارد (نورمحمدی، ۱۳۹۰، ص. ۲۸۸). در زمینه ارتباط مطلوب و مؤثر با دیگران، امیرمؤمنان علیه السلام شاخص‌هایی را بیان نمودند که عبارت‌اند از:

الف) مدارا، نرمی: حضرت علی علیه السلام در روابط فردی و اجتماعی مأمور بودند که همیشه با وفق و مدارا عمل کنند (مروتی و رضایی، ۱۳۹۲، ص. ۲۵).

ب) تأمین رفاه عمومی: امیرمؤمنان علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: «یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت: این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند» (نامه ۴۵).

ج) دوری از تملق، غلو و تخلف: حضرت به عنوان الگوی رفتاری و منشی، از تملق ورزیدن نهی نمودند و به عنوان مثال، در خطبه ۲۱۶ می‌فرمایند: «پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید و چنان که از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند، دوری نجوید و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید، بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم، زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل

کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید.»
(خطبه ۲۱۶)

د) انتقاد محوری: امام علی علیه السلام در یکی از سخنان خود یادآور می‌شوند که نباید زمامداران مسلمان را فاقد انتقاد انگارند؛ بلکه باید در مواردی او را به خطایش آگاه ساخت و می‌فرماید: «از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز نایستید که من برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم؛ مگر اینکه خدا مرا در کار نفس کفایت کند که او از من بدان تواناتر است» (خطبه ۲۱۷).

۵/۲/۲. نظم اجتماعی (با محوریت نامه ۵۳ نهج البلاغه)

از بُعد اجتماعی، نظم نشان‌دهنده توقع‌های اساسی در زندگی اجتماعی است. در یک تعریف، نظم‌پذیری اجتماعی در افراد جامعه نتیجه نفوذ متقابل مجموعه‌های مشترک آرمانی و هنجاری با شبکه‌های فرصتی و تعاملی کنش‌گران فردی و جمعی است (چلبی، ۱۳۷۵، ص. ۲۴).

از منظر اندیشمندان جامعه‌شناسی عوامل مختلفی در شکل‌گیری و ثبات نظم اجتماعی در جوامع بشری نقش دارند؛ اما هر کدام به‌گونه‌ای اهمیت هنجارهای اجتماعی را مورد بحث قرار داده‌اند. زندگی اجتماعی نیازمند تعاملات اجتماعی است که این تعاملات مستلزم رعایت هنجارها و ارزش‌های حاکم بر جامعه است. همچنین تعاملات اجتماعی نیازمند انضباط اجتماعی است. از دیدگاه جامعه‌شناسی، انضباط اجتماعی نوعی عمل درونی است که هر کدام از عناصر و واحدهای موجود در جامعه، به طور منظم و از طریق ارتباط پیوسته و منطقی که با یکدیگر و کل نظام اجتماعی دارند، آن را کسب می‌کنند (باصری و ابراهیمی، ۱۳۸۷، ص. ۲۳).

آنچه در اسلام در خصوص «نظم اجتماعی» مطرح است، فراتر از نظمی است که دیگران بیان کرده‌اند. از نظر اسلام، نظام اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که در سایه آن، به حقوق فردی آسیبی نرسد. از سویی دیگر، عدالت اجتماعی در اسلام اصلی اساسی است. اسلام معتقد است افراد تنها در سایه زندگی اجتماعی می‌توانند به خواسته‌هایشان دست یابند و بنابراین انسان‌ها از روی ناچاری - ولی با اختیار - به زندگی اجتماعی تن داده‌اند و به هر صورتی که شده است، باید در جامعه نظمی برقرار باشد و برقراری این نظم بدون کسانی که از اجرای قوانین و حقوق فردی و اجتماعی کنند، ممکن نیست. پس قانون به مجری نیاز دارد، اما اسلام هم قوانین خاصی عرضه می‌کند و هم برای مجریان

قانون، شرایطی قائل است و احراز این شرایط در مواردی در دست بشر نیست (یوسف‌زاده، ۱۳۸۵، ص. ۲۵۸).

در نامه‌های امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه، رعایت نظم خود در دو قالب فردی و اجتماعی نمایش یافته است که در نهایت به انسجام اجتماعی منجر می‌شود. قوانین اجتماعی و تأثیرات آن‌ها بر نظم اجتماعی از دیدگاه حضرت در این عهدنامه شگرف مورد تأکید قرار گرفته است.

حضرت خطاب به مالک اشتر واقعیت‌ها و قوانینی از جامعه را بیان می‌فرمایند که قابل تعمیم به همه اعصار و جوامع نیز هست و عواقب عدم توجه به این واقعیت‌ها را نیز خاطر نشان می‌کنند. قوانین تخلف‌ناپذیری که رعایت آن‌ها از سوی افراد اجتماع و به خصوص حاکمان جامعه، ضامن آرامش و نظم جامعه نیز خواهد بود. در قسمتی از نامه ۳۵ در این زمینه می‌فرماید: «فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاثٌ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالتَّاصِحِينَ؛ سخن چین هر چند در لباس نصحان باشد، خیانتکار است» (نامه ۵۳). از نظر ابن میثم در شرح این فراز از عهدنامه، ایجاد کینه‌توزی و عداوت‌های میان مردم و گسترش فساد و فحشا روی زمین از عواقب سخن چینی است (بحرانی، ۱۳۶۶، ۵، ص. ۲۴۵). در فرازی دیگر این نامه، پیرامون اختلاف در شیوه اصلاح مردم می‌فرماید: «أَنَّ الرِّعِيَةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهُمْ إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غَنَىٰ يَبْعُضُهَا عَنْ بَعْضٍ؛ مردم از گروه‌های گوناگونی هستند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان‌پذیر نمی‌باشد، هیچ گروهی از دیگران بی‌نیاز نیستند» (خطبه ۵۳). «اصلاح امور هر کدام از گروه‌های جامعه در گرو اصلاح امور گروه‌های کوچک‌تر است و از آنجایی که نظم اجتماعی محقق نمی‌شود مگر با اصلاح جامعه طبیعتاً برقراری نظم کلی در جامعه نیز منوط به برقراری نظم در گروه‌های کوچک‌تر خواهد بود.» (حجازی طاقانکی، ۱۳۹۶، ص. ۱۱۸) در ادامه فرازهای این نامه شریف، امیرمؤمنان علیه السلام عاقبت گرفتاری تسلط بدکاران در دین را اینگونه بیان می‌دارند: «فَإِنَّ هَذَا الْمَدِينَةَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ، وَ تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا؛ همانا اگر این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود که با نام دین به هواپرستی پرداخته دنیای خود را به دست می‌آورند.» (همان، ص. ۵۷۶) قدرتمندان بدکار و هواپرستی که با حربه دین در پی اهداف پلید خود است، فاجعه‌ای غیر قابل وصف برای جامعه دینی محسوب می‌شود و در چنین وضعی انتظار داشتن یک جامعه سالم و با نظم محال به نظر می‌رسد. فرازی دیگر در این زمینه پیرامون لزوم

عمارت و آبادانی است: «لَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ عمران و آبادانی قدرت تحمل مردم را بالا می‌برد.» (همان، ص. ۵۷۸) بنابر فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام در این فراز، عمران و آبادانی قدرت تحمل مردم را افزون می‌کند و قدر مسلم با رفتن تحمل مردم، پذیرش قوانین جامعه آسان‌تر و در نتیجه قانون‌مداری اجتماع، نظم در جامعه برقرار خواهد شد. از طرفی بالا رفتن تحمل و شکیبایی عامل ایجاد نظم است.

۶/۲/۲. ارزش‌های اخلاقی و ارتباط آن با اجتماع

در جامعه‌ای که ارزش‌ها لگدمال گردد و ضد ارزش‌ها میدان یابد، زیست مؤمنانه نمی‌تواند رخ برباید. از این رو از لوازم اساسی برای تحقق سبک زندگی ایمانی، بسامانی ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی است. بنابراین جابه‌جایی ارزش‌های اخلاقی مانعی سخت برای شکل‌گیری سبک زندگی است. امام علی علیه السلام در اینباره به روشنی فرموده است: «ای مردم، ما صحیح کردیم (واقع شده‌ایم) در روزگاری که ستمکار و کفران‌کننده نعمت هستند، نیکوکار در آن بدکار شمرده می‌شود، و ظالم نخوت خود را می‌افزاید، از آنچه که می‌دانیم، بهره‌ای نبریم و از آنچه را که نمی‌دانیم، نمی‌پرسیم و از بالای بزرگ نمی‌ترسیم تا اینکه به وارد شود.» (خطبه ۳۲)

در جامعه‌ای که جای نیکی و بدی عوض شده باشد، صراحت و صداقت را نپسندند، و ریاکاری و فریبکاری را بجویند؛ خیرخواهی و انتقاد را برنتابند و چاپلوسی و تملق را خوشایند دارند، ارزش‌های اخلاقی و خوبی نمی‌تواند شکوفا شود. در جامعه‌ای که جهالت و نادانی میداننداری کند و حکمت و دانایی خانه‌نشین باشد، راه تحقق زیست مؤمنانه و الهی بسته است. امیرمؤمنان علیه السلام در نقد جامعه‌ای که ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی در آن زیر پا گذاشته شده فرموده است: «و خدا شما را بیمارزد، و بدانید شما در زمانی زندگی می‌کنید که در آن گویای به حق اندک و زبان از راستگویی کند و حق جو، خوار است، مردم بر نافرمانی (خدا و رسول صلی الله علیه و آله) آماده شده‌اند و بر مماشات و سازگاری باهم (برای پیروی از خواهش‌های نفس) یاری شده همراه گشته‌اند، جوانشان بدخو و پیرشان گناهکار و دانشان دورو و سخنرانشان چاپلوس است، کوچک‌شان به بزرگشان احترام نمی‌نهد و توانگرشان از بینواشان دستگیری نمی‌نماید.» (خطبه ۲۲۴)

بارور شدن درخت زندگی در گرو استوار شدن ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی است؛ ارزش‌هایی چون حق گفتن، خیرخواهی نمودن، راست گفتن، همراه حق بودن، خدا را فرمانبرداری کردن،



یکدیگر را به خیر رهنمون شدن، از بدخویی پرهیز داشتن، از گناه دوری کردن، ریاستیز بودن و اخلاق اجتماعی را پاس داشتن بدون نهادینه شدن برخوردار نمی‌شود. امام علی علیه السلام اخلاق اجتماعی را استوارترین پشتوانه‌ها معرفی کرده و فرموده است: «وفا قرین راستی است و من سپری نگاه‌دارنده‌تر از وفای به عهد (برای جلوگیری از عذاب الهی) سراغ ندارم و کسی که بداند بازگشتش چگونه استمکر نمی‌کند، ما در زمانی واقع شده‌ایم که بیشتر مردم آن، مکر را زیرکی پندارند و نادانان ایشان را زیرک خوانند، چه سودی می‌برند این مکر کنندگان خدا ایشان را بکشد. شخص زیرک و کاردان راه حيله و چاره هر کار را می‌داند و سبب اینکه حيله به کار نمی‌برد آن است که امر و نهی خدا او را مانع می‌شود و یا اینکه حيله را دیده و دانسته و توانایی به کار بردن آن را دارد، ترک می‌کند و کسی که در دین از هیچ گناهی باک ندارد، فرصت را از دست نداده در هر کاری به مکر و حيله دست اندازد.» (خطبه ۴۱)

هر چه در جامعه‌ای بنیان‌های اخلاقی اجتماعی و ارزش‌های برخاسته از آن استوارتر باشد یا گرفتن زندگی ایمان و استوار شدن ساختار آن سهل‌تر است. امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه سفارشی کرده است که عمل به آن، زمینه‌ساز تحقق زیست مؤمنانه است:

«پس اگر تعصب و گردن‌کشی چاره و گریزی ندارد، باید تعصب شما برای صفات شایسته و کارهای پسندیده و چیزها نیکو باشد، از آن صفات و کارها و چیزهایی که بزرگان و دلیران از خاندان‌های عرب و رؤسای قبیله‌ها با آن‌ها بر دیگران برتری می‌جویند به سبب خویهای مرغوب و عقل‌های بزرگ و مراتب بلند و صفات پسندیده، پس برای خصلت‌های ستوده تعصب نمایید: از نگاه داشتن حق همسایه و وفا به عهد و پیمان و فرمان‌بری نیکوکاران و نافرمانی گردنکشان و فراگرفتن احسان (کار نیکو) و دست کشیدن از ستم و اهمیت دادن به خونریزی و انصاف و دادگری برای مردم و فرونشاندن خشم و دوری جستن از تباهاکاری در زمین.» (خطبه ۲۳۴)

نتیجه‌گیری

از مباحث فوق در نهج‌البلاغه به عنوان یک منبع ارزشمند دینی، راهکارهایی برای ارتقای سلامت زندگی انسان‌ها دارد که استفاده از آن‌ها به ارتقای بهداشت روانی افراد منجر می‌گردد. فرمایشات امیرمؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه شامل حقایق و راهبردهای بسیار زیبایی در مورد مهارت‌های سبک زندگی فردی و اجتماعی و مؤلفه‌های آن شامل: مسئولیت‌پذیری، تعقل و اندیشه

ورزی، کنترل خشم، عدالت ورزی، معاشرت نیکو، مشورت با دیگران و... شاخصه‌های فردی و اجتماعی سبک زندگی صحیح از ایشان به شمار می‌آیند که توجه به هر یک از آن‌ها، کمک شایانی به بهبود روابط و زندگی بهتر می‌نماید. در مجموع آموزه‌های نهج البلاغه بر سلامت روانی افراد تأثیر به‌سزایی داشته و به کار بردن آن‌ها در زندگی، نتایج مفید و مؤثری را به دنبال خواهد داشت. به عنوان مثال، حُسن معاشرت به‌عنوان رفتار نیکوی فردی، می‌تواند انسان را به درجات والای معنوی و همچنین محبوبیت در میان مردم رساند و این خود منجر به ترویج سبک زندگی صحیح مورد تأیید نهج البلاغه شود و یا از دیدگاه امام علی علیه السلام، عدالت رأس تمامی صفات نیکوی اجتماعی است و اگر سبک زندگی مبتنی بر عدالت در جامعه پیاده‌سازی شود، جامعه به درجه ایده‌آل ایمانی نزدیک‌تر خواهد شد. مبنای امور فوق تحصیل تقوا در عمل شخصی و اجتماعی است و تقوا موجب پیدایش ملکه نفسانی عدالت می‌گردد.



منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه، ۱۳۸۵ش، ترجمه: محمد دشتی، قم: غرفة الإسلام.

نهج البلاغه، ۱۳۵۴ش، صبحی صالح، قم: مرکز بررسی‌های اسلامی.

۱. ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۸ش، شرح نهج البلاغه، قاهره: منشورات دار إحياء الكتب العربية.

۲. بحرانی، میثم بن علی، ۱۳۶۶ش، شرح نهج البلاغه، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

۳. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۶ش، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۴. چلبی، مسعود، ۱۳۷۵ش، جامعه‌شناسی نظم، تهران: انتشارات نی.

۵. حائری یزدی، محمدحسن، ۱۳۸۶ش، پرتوی از آفتاب هفتصد نکته از نهج البلاغه، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

۶. دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ق، ارشاد القلوب، مشهد: ناشر رضوی.

۷. علاسوند، فریبا، ۱۳۹۰ش، مهارت‌های زندگی با رویکرد دینی، تهران: سروش هدایت.

۸. فاضلی، محمد، ۱۳۹۲ش، مصرف و سبک زندگی، قم: انتشارات صبح صادق.

۹. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۵ش، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۰. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۱ش، جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

۱۱. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۵ش، مرآة العقول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۵۴ش، سیری در نهج البلاغه، قم: دارالتبلیغ اسلامی.

۱۳. -----، ۱۳۷۲ش، عدل الهی، تهران: صدرا.

۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۵ش، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۵. نورمحمدی، غلامرضا، ۱۳۹۰ش، مهارت‌های زندگی اجتماعی، قم: نشر معارف.

۱۶. همیلتون، ملکم، ۱۳۸۷ش، جامعه‌شناسی دین، تهران: انتشارات ثالث.

مقالات

۱۷. باصری، احمد، ابراهیمی، سیمین، ۱۳۸۷ش، رابطه نگرش و شخصیت با انضباط اجتماعی،

فصلنامه دانش انتظامی پلیس پایتخت، ۱ (۲)، ۱۱۹-۱۳۴.



۱۸. جوان‌بخت، فاطمه؛ پهلوان، منصور؛ طارمی راد، حسن، ۱۳۹۷ش، نقش اندیشه‌ورزی در سبک زندگی اسلامی از منظر نهج‌البلاغه، *پژوهش‌های نهج‌البلاغه*، ۱۷ (۵۶)، ۸۴-۶۵.
۱۹. ساداتی نژاد، سید مهدی؛ رجب‌زاده، علی ۱۳۹۸ش، بررسی رابطه ولایت‌مداری و سبک زندگی سیاسی اسلامی در آموزه‌های نهج‌البلاغه، *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ۲۳ (۱)، ۹۸-۸۱.
۲۰. صابر کیوج، اسماعیل، ۱۳۹۰ش، نظام حقوق و تکالیف اجتماعی از دیدگاه اسلام بر اساس رساله حقوق و نامه امام سجاد علیه السلام، *مجله معرفت*، ۲۰ (۱۷۱)، ۴۲-۲۵.
۲۱. موسوی، سید مهران، ۱۳۹۶ش، مبانی و اصول سبک زندگی کارگزاران از منظر اسلام و مقایسه آن با نظام‌های غربی، *بلاغ مبین*، ۳ (۵۲ و ۵۳)، ۳۶-۳.
۲۲. ولی زاده، جواد، ۱۳۹۲ش، ضرورت ارائه تعریف بومی (اسلامی — ایرانی) از سبک زندگی، *فصلنامه علمی-تخصصی شورای عالی انقلاب فرهنگی*، ۸ (۷۵)، ۳۰-۵۵.
۲۳. یوسف زاده، حسن، ۱۳۸۵ش، نظم اجتماعی در اسلام، *مجله معرفت*، شماره ۱۰۳، ۶۰-۴۸.



رفتارشناسی سیاسی امام علی علیه السلام با رویکرد تاریخی به نهج البلاغه

الناز پروانه زاد*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴

چکیده:

گرچه رفتارشناسی شخصیت چند بعدی و متراکم حضرت علی علیه السلام کاری دشوار است، اما با ملاحظه‌ای تحلیلی به تاریخ صدر اسلام و متن نهج البلاغه تا حدی می‌توان با جلوه‌های مختلف، اما توحیدی این انسان کامل آشنا شد. در این مقاله خود را با چنین پرسشی مواجه می‌دانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام در عین داشتن دولتی مقتدر و کنش گر چگونه توانسته است در راس نظام سیاسی زمانه‌اش از نظر و عمل بهره مند باشد و در مواجهه با چالش‌های خطیر ایام، ذره‌ای از حق و حقیقت فاصله نگیرد؟ برای چنین سؤال معناداری می‌توان این فرضیه را به تحقیق نهاد که امام علی علیه السلام بدلیل آموزه‌های تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس پیشوایی اهل تقوا، سمبل شئون دینی و سیاست‌های اخلاقی بود. به همین دلیل از متن شبهات سیاست قدرت محور به سلامت عبور کرد و با تمسک به پشتوانه‌های تربیتی رسول خاتم صلی الله علیه و آله، وجود خود را به اوج رساند. در این مقاله از روش کیفی تحلیل محتوا و مطالعه اسناد تاریخی و نهج البلاغه بهره برده و کوشیده‌ایم مهم‌ترین وقایع مرتبط با کنش‌گری زعامتی و سیاسی علی علیه السلام را معناشناسی کنیم.

کلید واژگان:

رفتارشناسی سیاسی امام علی، نهج البلاغه، سیاست توحیدی، اخلاق تعامل، اخلاق تقابل.

parvanehzad.elnaz@gmail.com

*. استادیار علوم سیاسی دانشگاه بجنورد.

پس از رحلت رسول اسلام ﷺ واقعه بسیار تاثیر گذار بر فرایند گسترش کیفی اسلام پیش آمد که به نام محل وقوع آن، سقیفه بنی ساعده نامیده شد. از نظر پژوهندگان فلسفه تاریخ تشیع، مباحث جنجالی سقیفه اولین نقطه‌ای است که به وسیله خیلی از زیاده خواهی و انحراف اشراف زادگان و نودولتان از راه عدالت، به میدان صفین متصل شده و از آنجا تا قائلین به حکمیت و تروریست‌های افراطی در به شهادت رساندن این امام مجاهد امتداد می‌یابد. عدم مشارکت علی ابن ابی طالب علیه السلام در اجتماع جنجالی سقیفه معطوف به اصلی‌ترین مساله این نوشتار است؛ بدین معنی که امام علی علیه السلام به عنوان دومین فرد ایمان آورنده به اسلام و یگانه یاور پیامبر ﷺ در گردنه‌های باریک پس از هجرت که مجاهدت‌هایی نمایان و علم و عملی فراتر از زمان داشته است چگونه توانست بر بحران جانشینی پیامبر ﷺ فائق آید و به رغم جاذبه‌های فریبنده قدرت در نظام نویای خلافت و کسب جانشینی رسول خدا ﷺ که به راستی شایسته آن بود، اما با سلامت نفس، صیانت ذات و بی‌اعتنایی به مظاهر اغواگر خلافت و امریت بر قلمرو و پهناور اسلام، همچنان خود را ملزم به رعایت عدالت و اتحاد مسلمین بداند و پس از عملکرد نه چندان مطلوب خلفای پیشین - به ویژه خلیفه سوم - شئون امامتی خویش را قربانی رسیدن به دارالخلافت نکند. به نظر می‌رسد ویژگی‌های تربیتی پیامبر خدا ﷺ که از بدو طفولیت و اوان دوره همراهی شامل علی بن ابیطالب علیه السلام گردید، آن حضرت را به کنش‌گری خالصانه در فرآیند توسعه اسلام و داشت و جسم و روان ایشان را به حد اعلای رشد و کمال رسانید. همچنین علاقه سرشار پیامبر ﷺ به نفس زکیه علی علیه السلام عاملی اساسی در مجاهدت و تقه امور دینی و نیز حفظ آرامش و وحدت و امنیت مردم از سوی این انسان کمال یافته بود. لذا آن حضرت با داشتن مرتبه پیشوایی در میان اهل بیت پیامبر خاتم ﷺ، طوری عمل کرد که سایر اصحاب مقید به ولایت الهی امامت و حفظ تمامیت دین اسلام را به خود الهی و سیاسی اش و فادار سازد. منظومه فکری ایشان در مواجهه با فراز و نشیب ایام به گونه‌ای است که اخلاق، سیاست، جهاد و عقلانیت را در خود ذخیره دارد و مجموعه‌ای کامل از زیر مجموعه‌های این موارد را برای تکامل فرد و جامعه پیش روی بشریت می‌نهد. به رغم پژوهش‌های فراوانی که در خصوص این انسان منحصر به فرد انجام شده است، اما مهم‌ترین نوآوری این مقاله، می‌تواند تحلیل مفهومی برخی از رخداد‌های تاریخی باشد که با مضامین نهج البلاغه به وحدت معنا می‌رسند و به همین دلیل، در حد



امکان و در چارچوب قواعد سیاست راستین و توحیدی به آن توجه کردیم. برخی از پژوهش‌هایی که در تناظر کیفی با این مقاله ملاحظه گردید عبارتند از:

۱. «برابری و نابرابری در اندیشه سیاسی امام علی علیه السلام» اثری است که علی اکبر علیخانی آن را نگاشته و تلاش نموده است تا نگرش‌های سیاسی امام علی علیه السلام را که در مواجهه با عداوت‌های پنهان و محبت‌های عیان شکل می‌گرفت، به طور تحلیلی و پیام‌مندی به خواننده منتقل کند.
۲. «مسائل جامعه‌شناسی از دیدگاه امام علی علیه السلام» نوشته‌ای است که توسط هیئت تحریریه بنیاد نهج‌البلاغه به تحقیق و نگارش رسیده و شامل آن دسته از کنش‌هایی می‌شود که علی بن ابیطالب علیه السلام در رابطه با روابط اجتماعی و سیاسی اش ابراز کرده است. فهم یکدست از شرایط گوناگون، نقطه برتر این نوشته مستند و مطلوب است و علی علیه السلام را به مثابه کسی که از جامعه، شناختی شهودی دارد به خواننده معرفی می‌کند.
۳. «خورشید خاور» مقاله جالبی است که مصطفی دوانی به نگارش آورده و سیره و سلوک امیرمؤمنان علیه السلام را در دو تراز امامت و سیاست ترسیم می‌کند. مستندات تاریخی مهم‌ترین مستمسک پرداخت مفاهیم هستند تا نویسنده بتواند جلوه‌هایی تابنده از بصیرت امام معصوم علیه السلام را به تصویر کشد.
۴. «جایگاه نهج‌البلاغه در اندیشه سیاسی اسلام» نوشته محمد رضا شریعتمدار است که در آن، بنای سیاست اخلاقی و فراخلاف حضرت علی علیه السلام به تحریر آمده و نهج‌البلاغه به مثابه آینه‌ای در انعکاس اندیشه سیاسی آن حضرت مورد استفاده نویسنده قرار گرفته است. مراجعه معنا محور به فرازهایی از نهج‌البلاغه مهمترین ویژگی این نوشتار می‌باشد.
۵. سلسله مقالات «سیاه کاری بنی امیه» از جمله جستارهایی است که با قلم روان فضل اله صلواتی به نگارش رسیده است و شناخت درست و منطقی ای از تبه کاری بزرگان بنی امیه را همراه با کنش‌های معقول علی علیه السلام در اختیار خواننده می‌نهد.
۶. «زیستن اخلاقی مبتنی بر فضیلت» مقاله‌ای از سروش دباغ است که با ذکر مؤلفه‌های اخلاقی، زندگی فضیلت محور علی علیه السلام را عبارت از رفتارهایی مبتنی بر اصول اخلاقی می‌داند که در تمامی عرصه‌ها- از تقابل با مخالفان تا تعامل با همراهان- ابراز می‌شود و کمترین اعوجاجی از این زیست متعالی مشاهده نمی‌شود.



۷. «ویژگی‌های فرهنگ اسلامی» توسط سید حسین نصر به سامان رسیده و مشخصات فرهنگی اسلامی-شیعی - را با ابتدا به مواضع مهم در زیست علوی مورد توجه قرار می‌دهد. در این مقاله نحوه‌هایی از درایت فرهنگی و کنش‌های سیاسی امام علی علیه السلام در پیشبرد سنت تمدنی تشیع و تعادل در سوبه‌های فرهنگی و هنجارهای اجتماعی اسلام به نگارش آمده است.

در مقاله حاضر نیز به ایستارها و ارزش‌های اخلاقی و سیاسی امیرمؤمنان علیه السلام - در قالب شخصیتی که عینا وجود داشته و مستندات تاریخی ویژگی‌های جسمی و روحی ایشان را به تواتر رسانده‌اند بیشتر پرداخته‌ایم تا به سهم خود قدمی در تثبیت سلوک و منهج علی ابن ابی طالب علیه السلام برداشته باشیم.

۲. معرفی روش: «تحلیل محتوا»

تحلیل محتوا تحلیل خلاصه ساز و کمی پیام است که مبتنی بر روش علمی است. (نئوندورف، ۱۳۹۵: ۲۱). براسون نیز از صاحب نظران برجسته این حوزه حیاتی است می‌گوید: «تحلیل محتوا یکی از فنون تحقیق است که برای توصیف عینی، منظم و کمی محتوای آشکار پیام به کار می‌رود و هدف آن تفسیر کردن است.» (باردن، ۱۳۷۴: ۳۵).

هدف تحلیل محتوا مانند سایر تکنیک‌های موجه پژوهشی فراهم آوردن شناخت، با بینشی نو، تصویر واقعیت و راهنمای عمل است. (کرپیندورف، ۱۳۸۳: ۲۵). بدین ترتیب، تحلیل محتوا برای سه نوع از موارد پژوهشی مناسب است: مسائلی که مستلزم بررسی حجم متنی زیاد هستند؛ وقتی که موضوعاتی نظیر اسناد تاریخی با نوعی فاصله زمانی مطالعه شود و همچنین برای واکاوی و کشف پیام‌های موجود در متن به کار می‌آید و تمامی مضامین، جهت‌گیری‌ها یا ابعادی از محتوای متن را به روشی متفاوت از روش معمول مطالعاتی آشکار می‌سازد. (نیومن، ۱۳۹۰: ۱۸۰).

نهایت اینکه چون در نوشتار حاضر، حجم خاصی از روایات تاریخی امیرالمؤمنین علیه السلام و داده‌های نهج البلاغه مورد تحلیل قرار می‌گیرد و در فرجام، الگوی محتوایی و کیفی از آنها روایت می‌شود، لذا انجام این مقاله و رسیدن به اهداف مورد نظر را با روش «تحلیل محتوا» به مقصد رساندیم.

۳. دوران پیش از حکومت

۳.۱. واقعه سقیفه و انتخاب شدن خلیفه اول



گروهی از مردم که با دلواپسی و هیجان در جایی به نام سقیفه گرد هم آمده بودند به مجادله و گفتگو درباره جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرداختند. آنها معتقد بودند که هر دو گروه مهاجر و انصار بایستی مشترکاً در تمام جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرند، اما ابوبکر بن قحافه که در جمع حاضران بود این رأی را نپذیرفت و گفت: چنین اقدامی وحدت مسلمانان را به هم خواهد زد. امیر از ما - مهاجران - و وزیر از انصار انتخاب شود و بدون مشورت آنان کاری صورت نگیرد. او روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرموده است «الائمة من قریش»: این نقل قول که جای مناقشه بسیار دارد، اما در جمعیت حاضر اثری قاطع و مؤثر به جا گذاشت و به دعوی انصار پایان داد. (حسن ابراهیم، ۱۳۶۰: ۶۳۰). این مشاجرات در حالی جریان داشت که بدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خانه عایشه مانده بود و فقه اسلام می گوید در کار شستشو و اقامه نماز بر میت درنگ نکنند؛ اما به نظر می رسد کسانی که در سقیفه بودند از دو پایه حکومت و دین - که اسلام بر آن استوار است - فقط به پایه حکومت می اندیشیدند. آن طرز سخن ها که با استدلال سنتی مردمی مسن چون ابوبکر به اقناع رسید، گویا با نظام قبیله ای سازگارتر بود تا اساس دین خدایی؛ تا حدی که مردمی مجرب و دوران دیده مانند ابوبکر به این نیندیشید که اگر در آن جمع یا برون از آن جمع کسی بوده است که هم صلاحیت رهبری داشته و هم از خاندان پیغمبر بوده و هم به زعم ابوبکر از قریش محسوب می شده چرا نباید زمامدار شود؟ (شهیدی، ۱۳۷۶: ۱۰۹). در حالیکه احادیث متواتر در میان فریقین نشان می دهد که نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله همانند نسبت هارون است به موسی. (جعفری، ۱۳۵۹: ۷۶).

۲.۳ فاطمه (س) و سقیفه

حضرت زهرا علیها السلام اولین کسی بود که به دفاع از همسرش - علی بن ابیطالب علیه السلام - برخاست و معتقد بود که امامت و هدایت اهل بیت علیهم السلام موجب وفاق امت - حول سنت های نبوی - می شود؛ از این رو « اصول فکری، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی امامت را بیان کرد تا مسلمانان را گرد محور اهل بیت علیهم السلام جمع کند؛ به عقیده ایشان حق حاکمیت، از آن کسانی است که دین خدا حقایق آنها را بیان کرده است. » (گروه نویسندگان، ۱۳۹۷: ۸۱). او برای ابلاغ نظراتش با انصار صحبت می کرد و بعضی از مخالفان بیعت با ابوبکر را با عقایدش آشنا می کرد و همراه دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السلام به خانه های انصار و بعضی از مهاجران می رفت و کمک می خواست (مشکور، ۱۳۶۲: ۶۸) و چون از این اقدامات نا امید شد، از آنان اعلام نارضایتی کرد در حالی که به

راستی دل شکسته و ناراحت بود. لذا وصیت کرد تا او را شبانه و به دور از چشم اصحاب بی وفا دفن کنند. (صدوق، ۱۳۶۱: ۱۴۷). این در حالی است که در صحیح بخاری تصریح می‌شود که پیامبر ﷺ فرمود، کسی که فاطمه (علیها السلام) را به غضب آورد، همانند کسی است که مرا به غضب آورده باشد (جعفری، پیشین: ۷۸).

۳.۳ رفتار سیاسی امام علی (علیه السلام) در برابر انتخاب ابوبکر

چنانکه در محتوای مباحث سقیفه اشاره شد، اهمیت رفتار سیاسی کم نظیر پسر ابی طالب (علیه السلام) در مواجهه با وقایع سقیفه این بود که سیاست را در متن دین و دوشادوش سنت پیامبر ﷺ می‌دانست و آنجا که پای دین در میان بود حاضر نبود با هیچ کس و بر هیچ چیز مصالحه کند. این گونه تفاوت‌ها است که حیات او را از دنیا طلبی سایر سیاستمداران و حتی مدعیان دین متفاوت کرده و تمام زیستن او را سرشار از حکمت نموده است. علی بن ابیطالب (علیه السلام) از این که حق الهی اش غصب شده و در جامعه انحراف یدید آمده است به شدت آزرده خاطر بود. چنانکه استدلال‌های محکم و قابل قبولی بر مناقشه مهاجر و انصار بیان کرد و بعدها نیز گالایه خویش را در فرازهایی از نهج البلاغه اعلان نمود. او در عین حال برای مصالح اسلام که عبارت از خطر مرتدان و احتمال حمله رومیان و گسترش مرزهای شرقی اسلام و مواردی از این قبیل و مواردی از این قبل بود، به همبستگی امت اسلام اندیشید و با خلیفه اول و سپس خلیفه دوم و سوم به مخالفت آشکار نپرداخت و به جهت همان مصلحت‌ها، پس از مدتی با آنان بیعت کرد تا اساس اسلام حفظ شود. (جرداق، ۱۳۸۹: ۱۸۸) با توجه به آنچه اجمالاً بیان شد، واکنش‌های حضرت علی (علیه السلام) در مقابل سقیفه و متعاقباً انتخاب خلیفه اول را می‌توان چنین ذکر کرد:

- ۱- تجهیز و تدفین پیامبر اسلام ﷺ بدون حضور دست اندر کاران سقیفه.
- ۲- احتجاج با دست اندرکاران سقیفه؛ چنان که بیان داشت اگر قریش مدعی هستند که "درخت بالنده رسول خدا ﷺ بودند" پس چرا خلافت را از این درخت قطع کردند و خاندان رسول خدا ﷺ را که میوه اند تباه نموده و تیمار آنان را نخوردند.

۳- رفتار متین و هوشیارانه امام علی علیه السلام با تجمع اعتراض آمیز عده‌ای از صحابه که خواستار بیعت او با ابوبکر شدند؛ به ایشان فرمود: شما خلافت را با استدلال به قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله ربودید، من هم با شما به قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می‌کنم.

۴- یاری خواستن از انصار برای احقاق حق از دست رفته و عدم اجابت آنها. (مظفر، ۱۳۶۸: ۴۲-۴۴).

معطوف به موارد فوق و به نتیجه نرسیدن امام علی علیه السلام، ایشان با جلوه‌های مختلفی مردم را به راه درست هدایت می‌کرد. گاهی این هدایت در قالب مشاوره با خلفا بود و گاه در تبیین معارف دینی و کمک به اهداف اسلام. اما آن طور که صبحی صالح در نهج البلاغه آورده است، علی بن ابی طالب علیه السلام برای اینکه نشان دهد حاکمیت موجود را نپذیرفته است یا آن را مشروع نمی‌داند، هیچ مسئولیت حکومتی را نپذیرفته است. در نتیجه، هم زمان با شروع ارتداد اعراب با خلیفه بیعت کرد، اما در عین حفظ این کناره‌گیری، کوشش خود را به تصحیح موارد اشتباه از جانب خلفا مبذول داشت و همواره از سیاست‌های نادرست آنان انتقاد می‌کرد. (محمد جعفری، ۱۳۵۹: ۷۸).

زمان بیعت علی علیه السلام و برخی صحابه به خوبی نشان می‌دهد که بیعت گروه‌های مختلف موجود در مدینه، خاستگاه یکسانی نداشت. بیعت علی علیه السلام نیز که نقش رهبری بنی هاشم و عده‌ای از صحابه‌ی نزدیک به اهل بیت علیهم السلام را به عهده داشت، با وجه تمایل سایر مهاجران به بیعت، که دستی در برپایی خلافت ابوبکر داشتند و البته با وجه تمایل برخی انصار متفاوت بود. از این رو، امام علی علیه السلام در مناصب حکومتی دخالت نکرد و انصار نیز، همچنان که احساس خطر می‌کردند، از دخالت در امور حکومتی کنار زده شدند. (گروه نویسندگان، پیشین: ۸۲-۸۴).

۳.۴ تحلیل مفهومی سقیفه

به هر روی در تحلیل اجمالی این واقعه، نیازمند ارزیابی ماتریس اجتماعی در مرحله‌ای هستیم که گروه انصار شاهد دو جریان اعلام شده در جبهه مهاجرین بودند؛ جریان اول جریانی است که علی بن ابیطالب علیه السلام نماد آن بود و برخی مورخان آن را "حزب هاشمی نامیدند"، جریان دوم جریانی بود که نظریه وسط را پیشه کرد و از معادله‌ای پر می‌خواست که قریش در میان اعراب برای خود

مجسم ساخته بود و ابوبکر آن را در سقیفه مطرح کرد: "میانه روترین اعراب در خانواده و اصل و نسب ما هستیم" (واقعی، ۱۳۶۱: ۱۰۴).

جریانی که علی علیه السلام آن را رهبری می‌کرد حتی پیش از بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله از خلال این تصور که رهبرش جانشین رسول خداست صلی الله علیه و آله، حضور فعالی در فرهنگ سازی جامعه داشت، اما جریان دوم اگرچه در اندیشه بعضی از رهبران مهاجر که رقیب علی علیه السلام بوده و نمی‌پذیرفت که خلافت را امری دائمی در بنی هاشم بدانند تبلور می‌یافت ولی موجودیت خود را اعلام نمی‌کرد. (بیضون، ۱۳۷۹: ۳۱). علی علیه السلام بعضاً در حضور ابوسفیان به ابن عباس می‌گفت: «جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله‌ای است که ما از آن نگرانی نداریم.» و به عمویش عباس می‌فرمود: «آیا کسی جز من به این امر - یعنی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله - چشم دوخته است؟» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۸). بدین ترتیب آرامش بنی هاشم که عهده دار تدفین و تشیع پیامبر صلی الله علیه و آله بودند در مجاورت فضای برزخ گونه‌ای که از مجادلات مهاجر و انصار ناشی می‌شد، شرایطی را پدید آورد که درست قواره ابوبکر و متناسب با شرایط سنی او بود، لذا فردای اجتماع سقیفه با دانش مردم‌شناسی اش که معلول گذشت روزگار و عبرت از حوادث بود مردم را چنین خطاب کرد: «ای مردم! با من بر شما ولایت یافتیم، اما از شما بهتر نیستیم، اگر نیکی کردم کمکم کنید و اگر بد کردم مرا به راستی باز آرید.» (بیضون، پیشین: ۳۸). خبر بیعت مردم با ابوبکر بر بنی هاشم گران آمد. ابوسفیان که در زمره توانمندان عرب بود وارد صحنه شد و با سخنان خود تلاش کرد تا علی علیه السلام را وارد این صحنه تفرقه آمیز نماید، اما پاسخ هوشمندانه امام علی علیه السلام او را به عقب راند: «سوگند به خدا که بیعت با من را جز برای فتنه نمی‌خواهی و سوگند به خدا که تا وقتی باشی برای اسلام [مانند] شر هستی و ما را به پند تو نیازی نیست.» علی علیه السلام همچنین خشم عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله را فرو نشاند و پافشاری بیشتر در این حوزه را صلاح ندانست؛ اما علاوه بر خطبه پنجم که به واقع شاهکاری در تقابل مفهومی امامت و خلافت معطوف به قدرت است، در خطبه سوم نیز تصریح می‌کند: «در آن هنگام که خلافت در مسیر دیگری افتاد [پرده‌ای میان خود و زمامداری آویختم و روی از آن برگردانیم، چون در انتخاب یکی از دو راه اندیشیدم و یا می‌بایست با دست خالی با مخالفانم رویاروی شوم و یا در برابر حادثه‌ای ظلمانی و پر ابهام شکیبایی پیشه گیرم. (چه حادثه‌ای؟) حادثه‌ای بس کوبنده که بزرگسال را فرتوت و کم سال را پیر و انسان با ایمان را تا به دیدار پروردگارش در رنج و مشقت فرو می‌برد. به حکم عقل سلیم بر آن شدم که صبر و

عمل را به حمله با دست خالی ترجیح دهم. من راه بردباری را پیش گرفتم، چونان بردباری چشمی که خس و خاشاک در آن فرو رود و گلوبی که استخوانی مجرایش را بگیرد.» (نهج البلاغه، خطبه ۳).

او که به حرمت تجهیز و تشییع شایسته پیامبر صلی الله علیه و آله از صحنه‌ها، مداخلات و تصمیمات عجولانه و قبیله محور و غیر سیاسی فاصله گرفته بود، چون دید مردم هم او را نفهمیده و متوجه فضائل نهان و آشکارش نشده‌اند، با آنکه می‌توانست بر مخالفت خود ایستادگی کند لب فرو بست و چیزی نگفت؛ چنانکه خود گوید: «به صبر گراییدم، در حالیکه از خار غم خسته بودم و آوا در گلوبیم شکسته؛ میراثم ر بوده و این و آن و من بدان نگران.» (نهج البلاغه، خطبه ۳).

این گونه شد که علی علیه السلام فارغ از هیاهوی عوام، نصیحت غیرتمندان بنی هاشم و دخالت نادرست و فتنه آمیز امثال ابوسفیان اولین و مهم‌ترین تصمیم سیاسی اش را پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اتخاذ نمود و در نهایت، برای حفظ اسلام، ممانعت از جنگ آوری اهل رده و احیای اتحاد در مرزهای غربی و شرقی قلمرو اسلام، پس از مدتی با خلیفه اول بیعت کرد و به اغوای هیچ پست و سمتی گوش نسپرد. (طبری، پیشین، ج ۱: ۲۴۳-۲۴۵).

اما رفتار شناسی امام علی علیه السلام در ماجرای سقیفه بنی ساعده ابعاد دیگری هم دارد: اولین سوالی که به ذهن هر خواننده باریک بین تاریخ صدر اسلام خطور می‌کند شاید این باشد که آیا علی علیه السلام به عنوان پسر عمو، برادر دینی، وزیر و مشاور و دست راست رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر حساس و جامعه شناس نبود که در خلال مراسم ترحیم پیامبر صلی الله علیه و آله، نگاهی به چگونگی رخدادها داشته باشد؟ در پاسخ به این قبیل شبهات، موارد مختلفی از سوی مورخین مطرح شده است که مجموعه آن‌ها حاوی نکات و نتایج زیر است:

- (۱) حفظ وحدت مسلمین پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله،
- (۲) ممانعت از نبردهای قبیله‌ای و جلوگیری از بازگشت مسلمین به شرایط عصر جاهلیت،
- (۳) جلوگیری از ایجاد وقفه و سکون در گسترش آموزه‌های اسلام و همچنین پیشروی جغرافیایی مسلمین که به صورت معجزه آسای قلمروهای مجاور را شامل می‌شد.
- (۴) برخورداری از جهان بینی کلی نگر و شناخت حوادث آینده مبتنی بر آگاهی از سلوک و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان تشدید شرایط و بروز تنگناها. (صدر، ۱۳۴۳: ۶۱-۶۳ و شهیدی، ۱۳۷۶: ۴۵-۴۰).

علامه جعفری که معمولاً تلاش می‌کند برداشتی انسان شناختی از وقایع تاریخی داشته باشد، دو مسئله غلبه احساسات و سوء استفاده فرصت طلبان از فضای هیجانی را ذیل دو مورد کلی‌تر مطرح می‌کند: ۱- محوشدن واقعیات، ۲- احتمال فرار گرفتن برای سودجویان. (جعفری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۰۹). همان‌طور که قبلاً اشاره شد، خطبه پنجم نهج البلاغه پاسخی حکیمانه، عمیق و البته سیاسی به فرصت طلبانی چون ابوسفیان است که مترصد استفاده از خلاء قدرت در مسند خلافت بودند. در این خطبه آمده است:

«ای مردم، امواج طوفانی فتنه‌ها را که حیات شما در یانوردان اقیانوس هستی را به تلاطم انداخته است، با کشتی‌های نجات بشکافید و پیش بروید. آن کس به مقصود خویش نایل گشت که پر و بالی داشت و به پرواز درآمد، یا فاقد قدرت بود و از هجوم، به مخاطرات خودداری کرد و آسوده گشت. این‌گونه زمامداری مانند آب کثیف است که با مشقت بیاشامند و چونان لقمه ناگواری است که با خوردنش به غصه و اندوه گرفتار آیند. کسی که دست به چیدن میوه نارس ببرد، چونان کشاورزی است که در غیر زمین خود بکارد. اگر سخنی در حقیقت زمامداری بگویم، مدعیان مرا به حرص و طمع ریاست متهم خواهند ساخت! اگر سکوت کنم، خواهند گفت: علی علیه السلام از مرگ می‌ترسد! شگفتا! پس از تن در دادن به آن همه مخاطرات و تکاپوها در کارزارها، من از مرگ می‌ترسم؟! (خطبه ۵).

از جملات فوق می‌توان چنین فهمید که اگر امام علی علیه السلام در هیاهوی ایجاد شده توسط انصار در سقیفه بنی ساعده حاضر نشد، و اگر هنگامی عمر بن خطاب نزد ابوبکر آمد و او را از بالین پیامبر صلی الله علیه و آله به صحنه مشاجره موجود در جامعه کشاند و پسر ابی طالب علیه السلام به آن اعتنا ننمود. (جعفری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۹) و اگر حمیت بنی هاشم در قبال هیاهوی دیگران فروکش کرد، اگر علی علیه السلام بیعت با ابوبکر را پذیرفته و مانند یک شهروند معمولی و سایر توده‌های مسلمان تابع امارت و خلافت زمان خود گردید، اگر وسوسه ابوسفیان برای خدمت به علی علیه السلام در بازگیری منصب خلافت با پاسخ قاطعانه و توأم با آگاهی آن مرد راستین در نطفه عقیم ماند و سرانجام اگر هیاهوی همهمه‌کنندگان و غوغای نابخردانی که در انتظار ایجاد شکاف بودند با این سخن علی علیه السلام آرام گرفت که: «به صبر گراییدم در حالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته.» (خطبه ۳). فقط به این دلیل بود که علی علیه السلام "امام" بود و اصل دگرگونی را به مثابه منطبق واقعی حیات تکاملی



جامعه می‌دانست و امامت اعم از خلافت است. تکاپوی امام، زمانی برای امر واقع^۱ و زمانی برای ترک آن، هر چه باشد ناشی از خردمندی و درک وضعیتی است که "امر متعالی" بر آن اشراف دارد. از همین رو مدعی آنیم که امر سیاسی در آموزه‌های نهج البلاغه به مثابه تکاپوی فضیلت‌های فردی و هنجارهای اجتماعی براساس اخلاق متعالی در انجام عمل سیاسی است. چرا که امام، قلب جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند و در برابر تحولات آن رفتار طینده‌ای دارد.^۲

موضوع سقیفه و رفتارهای علی علیه السلام از جنبه‌های مختلفی شایسته تامل بیشتر است:

۱- جامعه اسلامی بویژه در اوان فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملتهب و متحیر بود. و علی علیه السلام خود را در بازگشت جامعه به آرامش مسئول می‌دانست.

۲- موضوع جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، هم برای دوستان و هم برای دشمنان دین توحید اهمیت‌های خاص خود را داشت؛ به ویژه برای امام علی علیه السلام و اصحاب با وفایش که مترصد کمال نبوت در بنیان‌های امامت بودند.

۳- امامت، با تمام وجوه استعلایی و جوانب عینی اش آماده باز تعریف هدایت مردم در طول تاریخ پیش رو پس از آخرین بعثت می‌شد و آمادگی مردم برای پذیرش آن به مثابه تکمیل رکن مشروعیت نظام دینی احسن بود.

۴- سقیفه بنی ساعده نقطه صفر مرزی میان امامت و خلافت بود و تصمیم امت چونان قدمی به سوی قلمرو مطلوب در این نقطه محسوب می‌شد.

۵- به رغم همه تساهلی که امام علی علیه السلام در این ماجرا از خود نشان داد، اما باز هم امت اسلام به دو گروه عمده شیعه و سنی تقسیم شد که این موضوع، حادثه مهمی را در وقوع رخداد‌های آتی جهان اسلام رقم زد.

۶- وفادارترین و نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در معرض آزمونی دشوار قرار گرفته و هر کدام به تناسب ظرفیت اخلاقی، توان سیاسی و میزان بهره‌مندی از تقوای دینی، روش‌ها و کنش‌های مهمی را تجربه کردند. (عسگری، ۱۳۶۱: ۳۵-۴۵).

۱. اصطلاحی است در مورد خلافت پس از رسول اکرم که محققین اهل سنت آن را بکار می‌برند، اما شیعه برای امامت شان باطنی و مقدس قائل است. برای مطالعه موردی نگاه کنید به: نظریات غزالی در کتاب «فضائح الباطنیة» و ابوالحسن ماوردی در کتاب «الحکام السُلطانیة».



۴. دوران خلیفه دوم، ورق دیگری از خرد سیاسی امام علیه السلام در تاریخ اسلام

خلافت ابوبکر به درازا نکشید؛ وی درجمادی الاول سال ۱۳ هجری درگذشت. (شهیدی، پیشین: ۴۶). و چنان که نوشته‌اند در آخرین ساعات زندگی اش، عمر را به جانشینی خود برگزید. به اعتقاد برخی از محققان تاریخ اسلام شاید این اقدام خلیفه ناشی از نگرانی نسبت به بوجود آمدن خلاء قدرت بود و شاید هم تلاش عمر بن خطاب که شرایط را در بیعت سقیفه برایش هموار ساخت بی پاسخ ننهاد. علی علیه السلام که در ماجرای کسب خلافت توسط ابوبکر به شایستگی‌های حقیقی و حقوقی اش اشاره‌های فراوانی کرده بود، این بار به نیایش با خداوندی پرداخت که با علم لدنی، به او فلسفه سیاست راستین در قلمرو دین آموخته بود:

«پروردگارا، تو می‌دانی که مطالبه و اقدام ما برای بدست آوردن حکومت نه برای تلاش و رقابت در میدان سلطه‌گری بوده و نه برای خواستن زیادتی از مال دنیا. بلکه همه هدف ما ورود به نشانه‌های دین تو و اظهار اصلاح در شهرهای تو بوده است. باشد که بندگان ستمدیده تو امن و امان یابند، و آن کیفرها و احکام تو که از اجرا باز ایستاده است، به جریان بیفتند.» (خطبه ۱۳۱).

باری، پس از وصایای ابوبکر و انتخاب عمر برای جانشینی خود، امام علی علیه السلام نیز که جامعه را در شرایط ساکن و خنثی می‌دید، به آرامی صدای متکثر جامعه را تکرار کرد و گفتمان موجود را هر چند به اندوه، ولی با طمانینه پذیرفت: «بدانچه کردید گردن نهادم، [چه آنکه] مرزهای مسلمانان ایمن بود.» (طبری، پیشین، ج ۳: ۴۷۹). قدرت گذشت از «من»، حتی اگر آن من نشانه انانیت نباشد و برای رضای «خدا» پرورش یافته باشد عملی شگفت و قدرتی فوق عادات مادی را طلب می‌کند. مورخ غیر شیعی، سازواری امام علیه السلام با خلیفه وقت را چنین گزارش می‌کند:

براساس قاعده مصلحت، علی علیه السلام به ایفای نقش خود پرداخت که به تدریج با سیاست خلیفه جدید و چشمداشت‌های او در تاسیس یک دولت عادل همسو می‌شد... گفته‌های بسیاری که به خلیفه دوم منسوب است، بر مرجعیت علی علیه السلام در آن هنگام، و نقش وی در بالا بردن ابهت خلافت عمر دلالت دارد. (سربازی، ۱۳۸۲: ۱۰).

موضوع همکاری امام علی علیه السلام در دو مقطع خلافت اول و دوم حاوی مطالب مهمی از تاثیر عمیق سیاست‌های انسان متعالی بر جامعه بشری است. این تعامل سیاسی و اخلاقی در شرایطی بود که حضرت علی علیه السلام، هم خود را سزاوار خلافت می‌دید و هم به اقتضای مصلحت، خلفای زمان را



تایید می‌کرد و هم از روی حکمت ذاتی، رفتار کارگزاران خلافتی را در ایجاد فضای توحیدی، فرهنگی و ارتقای مدنیت کم مایه و بی پشتوانه می‌دانست.

در حالیکه به قول دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله: اگر علی علیه السلام را بر کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله به عهده او نهاد می‌گذاشتند آسان آسان آنان را به راه راست می‌برد. و حق هر یک را بدو می‌سپرد، چنانکه کسی زیان نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر، و زبونان در پناه صولت او دلیر می‌گشتند. اما [دریغاکه شما] در آتش فتنه افتادید و آنچه کشتید به باد دادید. (شهیدی، ۱۳۷۶: ۳۷-۳۸).

مع الوصف، تمامی خلفای پیش از امام علی علیه السلام و به ویژه عمر بن خطاب پیوسته از مشاوره‌های فرزند ابی طالب علیه السلام بهره مند می‌شدند و با آن که ایشان از پذیرفتن سمت‌های خلافتی و یا دخالت مستقیم در امور دارالاماره خود داری می‌کرد اما تعاریف و توصیفات ابوبکر، عمر و عثمان بن عفان نشان می‌دهد که این سه تن، بطور کافی از مشورت و رایزنی با علی بن ابیطالب علیه السلام بهره مند می‌شدند. برای نمونه، طبری در جلد ششم از شرح نهج البلاغه می‌نویسد:

« به خدا قسم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دوست و خویشاوند تو - علی بن ابی طالب علیه السلام - به خلافت شایسته تراست، ولی ما از دو مساله ترسیدم و او را کنار گذاشتیم؛ یکی کم بودن سن و سال او و دیگر، محبتی که به فرزندان عبدالمطلب داشت؛ همو بارها در حل مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌گفت: اگر علی علیه السلام نبود هر آینه عمر هلاک می‌شد؛ عبدالرئوف مناوی می‌نویسد: این جمله معروف خلیفه دوم بیان گر این حقیقت است که حضرت علی علیه السلام شایسته‌ترین فرد برای امر قضاوت و داوری پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. » (جعفری، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۷).

به این ترتیب، اگر شجاعت و رزم آوری بی بدیل امام علی علیه السلام را در کنار حکمت و دانش گسترده او بسنجیم، آنگاه بخوبی روشن می‌شود که رفتار اجتماعی - سیاسی علی علیه السلام برای حراست از دین خدا و جلوگیری از بهم ریختگی امت اسلام، به منزله عالی‌ترین وجه عمل سیاسی است که از جانب آن حضرت محقق گردیده و به آنچه در جهان معاصر "امر سیاسی" می‌نامیم، مفهوم حقیقی بخشید.

۵- حرکت خلافت به سوی شورا و انتخاب عثمان ابن عفان

حضرت علی علیه السلام نه فقط هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از اختلاف بازداشت و "واقعیت امور"



را به "امر واقع" ترجیح داد، بلکه در جریان شورای شش نفره‌ای که عمر بن خطاب تشکیل داد نیز با وقار کامل مشارکت کرد و با تحلیل معنایاب خود از چگونگی وقایع، چنین استدلال کرد: شما دانستید که من به این خلافت از همه شایسته‌ترم. [ولی] سوگند به خدا، من به تصمیم شما تسلیم خواهم شد مادامی که امور مسلمانان سالم بماند و ظلم و جوری در امور آنان روی ندهد، مگر برای من؛ این تحمل و شکیبایی [که من دارم] به امید پاداش و فضل الهی [است] و [نیز] اعراض از آن آرایش ظاهری و پیرایش صوری خلافت است که شما درباره آن رقابت می‌کنید. (خطبه ۷۴).

وقتی خلیفه دوم با ضربه "ابولولو"^۱ از پای درآمد و شدت جراحت ناتوانش ساخت، گروهی از یاران پیامبر ﷺ بر بالین اش آمدند و گفتند: چه خوب بود اگر قراری برای جانشین خود می‌نهادی. عمر گفت: از این گروه که پیغمبر ﷺ به وقت وفات از آنها خشنود بود یکی را انتخاب کنید: علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان بن عفان، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، و عبدالله بن عمر نیز در شورا باشد اما از حق انتخاب شدن محروم باشد. (حسن ابراهیم حسن، ۲۵۳۶: ۲۸۴). علی علیه السلام با اکراه تمام وارد شورایی شد که سایه سنگین عبدالرحمن بن عوف زراندوز بر آن مستولی بود. (صدر، ۱۳۴۳: ۶۲-۶۳). در مورد انتساب خانوادگی عبدالرحمن عوف به عمر و ثروت او که از طریق فتوحات فراوان مسلمین در دوران خلفای پیشین بدست آورد، آمده است: «عبدالرحمن بن عوف داماد عثمان، بعد از خود هزار شتر و دوازده هزار گوسفند و صد رأس اسب و منطقه وسیع کشاورزی در منطقه "جرف" از خود بجای گذاشت طلای شمشی که از وی بجای مانده بود بقدری زیاد بود که برای تقسیم در میان وارثانش آنها را با تبر می‌شکستند!» (یعقوب اردنی، ۱۳۷۲: ۱۶۸).

بهرحال، تشخیص صحیح از ترکیب شورا، شناخت اعضای آن و خروجی افکار آنها در نظر علی علیه السلام چنان واضح بود که گویا در همان لحظه، موضوع روشنی را می‌نگریست. اگر دقت نظر در تدبیر جامعه را بخشی از "امریاسی" لحاظ کنیم، امام علی علیه السلام به اسناد صحیح و متواتر تاریخی، سیاستمدارترین فرد زمان خود محسوب می‌شد. هشدار او به طلحه در خصوص ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمین در زمانی بود که او ملقب به "طلحه الخیر"^۲ بود و بسیاری از عوام و خواص

۱. غلامی بود بنام فیروز که برده مغیره بن شعبه بود. وفات عمر در ذیحجه سال ۲۳ بود و ده سال و شش ماه خلافت کرد.
 ۲. لقبی بود که گویا پیامبر اکرم ﷺ به طلحه داده بود. برای مطالعه تفصیلی نگاه کنید به: جعفر جعفری، حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام، رساله کارشناسی ارشد، به راهنمایی علی رحمانی سبزواری، مرکز جهانی علوم حدیث، دانشکده مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی. ۱۳۸۴، ص ۴۹.



جامعه اسلامی، پیوسته سیمای او را در آینه مجاهدتهای فراوانش که در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبذول نمود تصویر می‌کردند. همچنین است وضعیت "زبیر ابن عوام" که به رغم سابقه طولانی و افتخاراتش پیوسته در معرض هشدارها و نصایح امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گرفت. علی علیه السلام در هنگام تشکیل هیئت، به رغم حضور اعضای که اغلب افراد آن حتی مورد اعتماد شخص خلیفه دوم نبودند، شرکت کرد و علت آن را برای ابن عباس چنین بیان کرد که از اختلاف اکراه دارد. (طبری، ج ۴: ۲۲۸). از اینرو هنگامی در معرض این شرط عجیب عبدالرحمن قرار گرفت که: تعهد کن به خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و روش شیخین عمل کنی تا دستهایمان را برای بیعت با تو بگشاییم. علی علیه السلام گفت: امیدوارم به اندازه علم و نیروی [اجتهاد] خود عمل کنم؛ ولی وقتی همین شرط برای عثمان بیان شد، او بی درنگ پذیرفت و متعاقب آن برای خلافت انتخاب گردید. (حسن ابراهیم حسن، ۲۵۳۶: ۲۸۶). این گزارش مستند تاریخی حکایت از آن دارد که امام علی علیه السلام ضمن آشنایی کامل نسبت به ماهیت امر سیاسی، از وجاهت اخلاقی، اجتهاد عقلانی، ارزش راستگویی، پای بندی به عهد و پیمان و اهمیت والای "حق" نیز برخوردار بود. به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که سیاست به مثابه علم کسب قدرت و ثروت، در منظر علی علیه السلام خدعه‌ای بیش نبوده و او در سیاست اخلاقی خویش جز به تکامل دینی و مدنی جامعه اسلامی نمی‌اندیشید.

۶. آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

روزجمعه هجدهم ذی الحجه الحرام سال سی و پنج هجرت، در بیست و پنجمین سالگرد غدیر خم مسلمانان با علی علیه السلام بیعت کردند. (بهبودی، ۱۳۶۶: ۶۸).^۱ این بیعت با انبوه مردمی که امام علیه السلام را محاصره کرده و با اصرار تلاش می‌کردند تا نظر ایشان را به امر خلافت جلب کنند در نهج البلاغه با تشبیهات متفاوت، ولی همسانی آمده است: «مردم برای بیعت با من چنان ازدحام کردند که گویی مانند شتران تشنه در روز ورود به آب یکدیگر را می‌کوبند. شترانی تشنه که ساربانان آنان را به حال خود گذاشته و افسارهای آنان را رها ساخته باشند. تا آنجا که گمان کردم مردم مرا خواهند کشت یا بعضی از آنان بعضی دیگر را از پای در خواهند آورد.» (خطبه ۵۴).

۱. تقارن بیعت مردم با امام علی که درست در سالگرد غدیر خم به وقوع پیوست، از جمله شاهکارهای تقدیر الهی در چیدمان تاریخ انسان‌هایی که با اختیار خود سرنوشت خویش را رقم می‌زنند.

و در جای دیگر گوید: « برای من روزی بس هیجان انگیز بود که انبوه مردم با ازدحامی سخت به رسم قحط زدگانی که به غذایی برسند، برای سپردن خلافت به دست من، از هر طرف هجوم آوردند. اشتیاق و شور مردم چنان از حد گذشت که دو فرزندم حسن و حسین کوبیده شدند و لباسم از دو پهلو از هم شکافت.» (خطبه ۳).

«یعقوبی» گزارش می‌کند: در روز بیعت، همگان جز سه تن از قریش با امام علیه السلام بیعت کردند. مروان بن حکم، سعید ابن عاص، ولید بن عقبه، ولید رو به علی علیه السلام نمود و گفت: تو خون ما را به گردن داری! روز بدر پدر من و پسر سعید را کشتی و چون عثمان، مروان را در دستگاه خلافت خود آورد، بر او خرده گرفتی. اکنون نیز به شرطی با تو بیعت می‌کنم که بر ما ببخشی و آنچه داریم به ما واگذاری و کشتگان عثمان را کیفردهی. علی علیه السلام در خشم شد و گفت: «خون شما را (حکم) خدا ریخت، اما بخشیدن شما، من نمی‌توانم حق الله را واگذارم، و آنچه در دست شماست، [در حقیقت] از خدا و مسلمانان است و عدالت شامل آن می‌شود و کشتگان عثمان، اگر امروز کشتن آنها بر من لازم باشد، فردا جنگ با آنان بر من لازم خواهد گردید.» (یعقوبی، پیشین، ج ۲: ۱۵۶).

علی ابن ابیطالب علیه السلام که بر تعارض "سیاست به مثابه قدرت" قدرت با شئون امامت و قوف کامل داشت، در سخنانی پیرامون «امر واقع» چنین گفت:

مرارها کنید واز دیگری التماس کنید، زیرا ما به استقبال امری می‌رویم که جنبه‌ها و رنگ‌هایی دارد که دلها برآن تاب نیاورد و عقول برآن ثابت نمی‌ماند.^۱ آفاق فضای آینده را ابر[ها فرا] گرفته و راه راست مشوه و ناشناخته است؛ وبدانید قطعاً اگر پاسخ مثبت در این امر به شما بدهم، طبق آنچه که می‌دانم با شما عمل خواهم کرد، و به سخن هیچ گوینده و ملامت هیچ ملامت کننده‌ای گوش نخواهم داد. واگر مرا رها کنید، من [هم] مانند یکی از شما خواهم بود. و شاید شنواترو مطیع تر از همه شما به آن کسی باشم که امر زمامداری خود را به او بسپارید. من برای شما وزیر باشم، بهتر از آن است تا امیر[تان] شوم. (خطبه ۹۲).

امام علی علیه السلام در راه فهماندن امر دین به جامعه هرگز دست به تازیانه نبرد. شمشیر از غلاف بیرون نیاورد، هنجارهای عمومی جامعه را مختل نمود، مردم را در اطاعت از خود مجبور نکرد، آنها

۱. چنانکه اشاره شد تلون جامعه از هم پاشیده دوران امام علی علیه السلام برای او امری واضح بود. منتهی همین نیروی جامعه شناسی، اخلاق به مثابه امر سیاسی را بر او التزام بخشید تا به دستور خداوند و سیره معلم پیام آورش، برآنچه پذیرفته بود با همه توان، استقامت ورزد.



را برای عودت به سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خود و اهل بیتش تحت فشار نهاد، به خلفای پیش از خود تهمت نزد، روند عمومی حکومت اسلامی را با تغییرات ناگهانی مشوش نمود و نه تنها سالیان طولانی در صبر سنگین خود متحمل ناروایی‌های بسیار گشت، بلکه تحمل چنین شرایطی را وظیفه‌ای برای خود دانسته و به احترام وحدت عمومی جامعه از بدبهی‌ترین حقوقش چشم پوشی کرد. تحقق تمام این موارد مستلزم بر خورداری از بینش وسیعی است که قلمروهای دین، سیاست، فرهنگ و اصالت اسلام را پوشش می‌دهد.

ابن خلدون می‌نویسد: «مردی از علی علیه السلام پرسید، چرا مسلمانان درباره خلافت تو اختلاف کردند، ولی نسبت به ابوبکر و عمر اختلافی روی نداد؟ امام به او فرمود: زیرا ابوبکر و عمر بر کسانی چون من حکومت می‌کردند و من امروز بر امثال تو حاکمیت دارم.» (ابن خلدون، ۱۳۳۶: ۴۱۷). علی علیه السلام که فرزند علم نبوی، وارث حکمت رسالت و پرورده سیاست از منظر کتاب خدا بود در همان آغاز کار دشواری‌های حکومتش را دریافت: «ای مردم! زمانی برای شما فرا می‌رسد که اسلام در آن برگردانده شود، همانگونه که ظرف با محتویاتش برگردانده می‌شود. ای مردم، خداوند شما را بر کنار فرموده از آن که به شما ظلم کند، ولی شما را از آن که مبتلا و آزمایش کند، دور نساخته است.» (خطبه ۱۰۳). علی علیه السلام می‌دانست که پس از رسیدن به خلافت و با عزل کارگزاران عثمان، دشمنانی برایش پیدا می‌شود و آنان که مقام و منصب را از دست می‌دهند، آرام نمی‌نشینند و فتنه و دسیسه را آغاز می‌کنند.

۱.۶ وقوع جنگ جمل و رفتارشناسی عوامل اصلی در ایجاد آن

معاویه که توسط عمر به سوی فرمانروایی شام گسیل شده بود همه جریانات را رصد کرده و بوسیله جاسوسانش از جایگاه، خصلت و عاداتهای افراد برجسته در مدینه و شهرهای مهم قلمرو اسلام مطلع بود. از اینرو پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام و مأیوس شدن طلحه و زبیر از کسب مناصب مهم حکومتی، ناگهان ورق برگشت و مواضع افراد بصورت عجیبی تغییر کرد. عایشه که پیوسته با عثمان درگیر بود و علیه او شعار می‌داد، در راه حرکت به مدینه، هنگامی شنید که مردم نه با طلحه، بلکه با علی علیه السلام بیعت کرده اند، ناگهان فریاد خیرخواهی و مظلومیت عثمان را سر داد و به سوی مکه تغییر جهت داد. (طبری، پیشین، ج ۵: ۱۹۹). در مسجد الحرام خیمه‌ای برافراشت و میان جمعیتی که اطرافش را گرفته بودند چنین گفت: «مردم! عثمان را بی گناه به قتل رساندند... ای قبیله قریش! علی علیه السلام عثمان را کشت. من به خون خواهی او قیام خواهم کرد... بخدا قسم، عثمان کسی بود که



شبی از زندگی اش، بهتر از تمام دوران زندگی علی علیه السلام بود.» (همان). از این سو، طلحه و زبیر پس از بیعت با علی، در انتظار رسیدن به مقام و مزایای بیشتر، چهار ماه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام توقف نمودند و چون هیچ نرمش و انعطافی از سوی آن حضرت در باره خود ندیدند، به بهانه انجام حج تمتع، به عایشه که کینه علی علیه السلام را به دل داشت پیوستند^۱، و مکه را چنان که پیشتر اشاره کردیم به کانون بحران علیه زمامداری علی علیه السلام تبدیل کردند. به این ترتیب همه مخالفین صاحب نام در مکه گرد عایشه جمع شدند و با شعار خون خواهی عثمان ابن عفان چنان بلوایی ایجاد کردند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از پیگیری اولین و البته مهمترین کنش سیاسی اش باز داشتند.

حضور همسر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان سپاهیان و مردان جنگجو مایه تاسف عمیق و ناراحتی امیرالمؤمنین علیه السلام گردیده بود. او در یکی از خطبه‌هایش این موضوع غیر اخلاقی را یادآوری می‌کند: اصحاب جمل از موقعیت قانونی خود تعدی نموده و بیرون آمدند. حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مانند کنیزی که برای خرید می‌برند، به سوی بصره کشاندند! (آن دو شیخ، «طلحه و زبیر») زنان خود را در خانه‌های خود محفوظ داشتند و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که آن حضرت در خانه خویش محفوظ نگاه داشته بود، بر خود و دیگران آشکار کردند^۲. (نامه ۷۲).

علی علیه السلام، علیرغم کارشکنی ابو موسی اشعری در کوفه^۳، با درایت مالک اشتر موفق شد سپاه گسترده‌ای را تدارک دیدند و به سوی ناکتین که از او پیمان بریده و عهد و بیعتش را نادیده گرفته بودند، گسیل دارد. سپس با فرماندهان ارشد سپاهش بویژه مالک اشتر نخعی و عمار یاسر و تکاوران برگزیده‌ی لشکرش قلب اصحاب جمل را شکافتند و شتر عایشه را که نماد اصلی شورشیان بود پی کردند. با افتادن کجاوه از شتر و مرگ طلحه که با نیزه مروان از پا درآمد، جنگ به نفع فرزند ابی طالب علیه السلام و سپاهیانش رقم خورد. (ناظم زاده قمی، ۱۳۷۲: ۴۶۴). پس از خاتمه جنگ، علی علیه السلام مراقبانی برای حفاظت از جان و وجهه‌ی عایشه گماشت و او را با کمال ادب و احترام و در نظر گرفتن جزئیات، همراه کاروانی با سرپرستی محمدبن ابی‌بکر به شهر مدینه فرستاد. چهل زن

۱. علل این کینه را ملاحظه نمایید: طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه محمدعلی شیرازی، ۱۳۵۴: صص ۳۴-۳۵.

۲. در ترجمه شهیدی و دشتی این نامه با شماره ۷۱ آمده است.

۳. اشعری مردم کوفه را به بیعت با طلحه یا زبیر فرا می‌خواند و به خیال خون خواهی عثمان، از ارسال سپاه برای کمک به امیرالمؤمنین خودداری می‌کرد. مالک اشتر نخعی به کوفه آمد و با اشغال دارالخلافه اختیار شهر را بدست گرفت. او با توجیه مردم موفق شد سپاه دوازده هزار نفری از کوفه را تجهیز و در اختیار علی (ع) قرار دهد. ن.ک. رشاد، دانشنامه علوی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۱، باب سوم، فصل ۲۱، ۴۹۰.



پوشیده در لباس رزم آوران این کاروان را همراهی می‌کردند. عایشه در خاتمه جنگ گفت: «ای کاش ۲۰ پسر لایق و قهرمان می‌داشتم و همه آنها را با دست خود کفن می‌کردم ولی شاهد حادثه جمل نمی‌بودم.» (قادری، ۱۳۸۷: درس چهارم و هفتم) رفتار عاقلانه و اندیشه دورنگر امام علی علیه السلام در بازگرداندن عایشه به مدینه، نشانه‌ی غیرت، مروت، جوانمردی، خوی شریف و نجیب‌زادگی او بود.

۲.۶ تفاوت سیاست اخلاقی امام علی علیه السلام با خدعه‌های قدرت مآبانه معاویه

معاویه بن ابی‌سفیان، پدر یزید، در زمان زمامداری عمر بن خطاب والی اردن شد. سپس عمر او را پس از مرگ برادرش یزید ابن ابی‌سفیان به حکومت دمشق نصب کرد و در زمان عثمان بن عفان، همه قلمرو به او واگذار شد. بهترین الگو برای بیان تضاد مکتب علوی و خصائص اموی، کلام خود آن حضرت در نهج البلاغه است که در پاسخ به معاویه مرقوم فرمود:

.... این گفته تو [مبنی بر این] که: ما فرزندان عبد مناف هستیم، [بدانکه] ما هم همین گونه [نظری داریم]، ولی نه امیه مانند هاشم است و نه حرب مانند عبدالمطلب و نه ابوسفیان مانند ابوطالب، نه مهاجر در راه خدا مانند آزاد شده از بردگی است و نه آنکه نسب صریح در پیوند خود دارد مانند کسی است که خود را وابسته می‌سازد. نه کسی که [زندگی او] بر مبنای حق است با کسی که بر مبنای باطل حرکت می‌کند یکسان است، و نه مؤمن صادق مانند مدعی دروغین می‌ماند. (خطبه ۱۷).

«ابوالعباس مقریزی» می‌نویسد:

من خیلی تعجب می‌کردم از اینکه بنی امیه به خلافت دست اندازی کرده است؛ و با توجه به قرابت بسیار بنی هاشم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، همواره می‌گفتم: چگونه وجدان این قوم اجازه می‌داد که صحبت خلافت را در درونشان به خودشان عرضه کنند؟! بنی امیه و بنی مروان ابن حکم مطرود و ملعون از نظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجا و داستان خلافت کجا؟! ... سوگند به جان خودم که هیچکس از امر خلافت دورتر از بنی امیه نبوده است.... (جوادی، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

با توجه به جملات مذکور مهم است که بدانیم: معاویه گرچه تولد یکباره‌ای نداشت و محصول عملکرد نابجای زمامداران پیش از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، اما همانند فتری به تدریج فشرده

۱. حاج ماموستا ملا قادر قادری، درس چهارم و هفتم از سلسله مباحث تاریخ (درس یازدهم از این مباحث: حیات حضرت علی علیه السلام، موضوع درس: حیات حضرت علی (ع) از خلافت تا نهایت جنگ جمل) ۸۷/۱۰/۱۷. به نقل از پایگاه اینترنتی استاد ماموستا ملا قادر قادری <http://www.aljomeh.org>.



شده، ناگهان رها شد و با گسیل ثروت، قدرت و مزدوران بسیار مکارش به مقابله با مردی آمد که نه حاضر به هزینه نابجای بیت‌المال بود، نه از اهرم قدرت برای نابودی و تحقیر دشمنان " شخصی اش " استفاده می‌کرد و نه به مکر و فریب و خدعه در میدان سیاست و حکومت داری تن می‌داد. نزدیک‌ترین دوستان و دلیرترین کارگزاران امام علی علیه السلام به دلیل عدم تحمل عدالت اخلاقی او که از ناحیه وجدان درونی و "خود انسانی اش" ناشی می‌شد در مصاف میدان سیاست به سوی معاویه لغزیدند.^۱ آری، تعامل این دو سوی نامتجانس امری محال بود.

۳.۶ اخلاق تقابلی^۲ در روش سیاسی - نظامی امام علی علیه السلام با معاویه

علی علیه السلام مرد کار زار و فرمانده روزهای دشوار بود. قلب استوار و ذهن بیدار او با به خاطر آوردن غرور کاذب فرزند ابوسفیان که بویژه در ایام خلافت عثمان متراکم شده بود، هرگز نمی‌توانست قبول کند مماشات با معاویه می‌تواند فرصت ساز باشد. به فرض، اگر فرصتی هم ایجاد می‌شد، به نفع معاویه فرصت طلب و آشوبگر بود، نه علی علیه السلام که صلح و نبردش از واقعیت آفرینش الهی و قواعد حاکم بر نظام هستی نشأت می‌گرفت. « در واقع معاویه آماده گفتگو با علی علیه السلام نبود، زیرا این کار مستوجب رسمیت شناسی خلیفه (زمانش) بود که او اساساً آن را نمی‌پذیرفت. » (عقاد، ۱۳۴۹: ۱۳۶). بنابراین، اگر معاویه نیاز به زمان داشت، چرا علی علیه السلام باید این زمان را در اختیار او بگذارد؟ از طرف دیگر، علی علیه السلام همانی بود که بارها به خلفای دوم و سوم پیشنهاد کرد که معاویه را از فرمانروایی بر شام خلع کنند، اکنون اگر معاویه را حتی بصورت موقت بر شام می‌گمارد و طریقه گفتگو با او را در پیش می‌گرفت و ظاهراً روش مماشات با فرزند ابوسفیان را در اولویت سیاست‌های حکومتی اش قرار می‌داد، آیا به او نمی‌گفتند: معلوم می‌شود که مقصودت از آن پیشنهادات، نه اعلان خطر امویان نسبت به دولت اسلامی، بلکه برای رسیدن به حکومت بوده است؟ و اکنون که به این منصب رسیده‌ای، دیگر کاری به معاویه و خطر او نداری؟ (همان). بنابراین از هر زاویه‌ای که به ماجرای بین علی علیه السلام و معاویه بنگریم، مهم‌ترین وجه سیاسی در رفتار با هویت اموی، « اخلاق

۱. ماجرای پیوستن زیاد ابن ابیه به معاویه که پس از فرآیندی طولانی نهایی شد، خلائی بزرگ در جبهه امام علی (ع) بوجود آورد که شرح مفصل و تاریخی آن بسیار آموزنده است. برای مطالعه تفصیلی ن. ک. ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۸۵ و طبری، جلد ۶، ص ۳۱۵.

۲. از جنگ و جهاد و رویارویی با دشمن گریزی نیست؛ مقصود از اخلاق تقابلی، رعایت قواعد و قوانین جنگ از نظر انسانی است که حتی حرمت دشمن را نمی‌شکنند و رزم مردانه خود را تبدیل به جنگ افروزی بر اساس عقده حقارت نمی‌کند.



تقابل^۱ است. اگر سازواری علی علیه السلام با خلفای اول و دوم نمونه‌ای از "اخلاق تعاملی" در مکتب او باشد، اگر انتقادهایشان از خلیفه سوم به مثابه "اخلاق باز دارنده"^۲ در سیره سیاسی وی تلقی شود، رویارویی بدون درنگ علی علیه السلام با معاویه نیز، نمایی از "اخلاق تغییر"^۳ است که در موقع مناسب برای دولت اسلامی يك ضرورت اولیه به شمار می‌رود. معاویه فردی قابل اصلاح نبود. او از زشتی اعمالش آگاهی داشت. فرزند ابوسفیان روش‌های سیاسی خود را بر پایه خدعه بنا کرده و به نیرنگ‌های خود می‌بالید. ایجاد تغییر، اخلاقی‌ترین رویکرد سیاسی در مواجهه با فردی چون معاویه است. نامه علی علیه السلام به معاویه نشان می‌دهد که جنگیدن با فردی حتی چون او برای آن حضرت با ملاحظات اخلاقی بسیار توأم بوده است:

و چه خواهی کرد در آن هنگام که بر کنار شود پرده‌های پوشاننده وضع امروزی تو....، دنیایی که تو را دعوت به سوی خود کرد، آن را پذیرفتی. تو را راهنمایی کرد، تبعیت از آن نمودی و دستورت داد، اطاعتش کردی. نزدیک است [آن زمانیکه] بازدارنده‌ای تو را در موقعیتی باز دارد که هیچ سپری نتواند تو را از آن نجات دهد....، جنگ می‌خواهی؟ پس مردم را به کناری بگذار و از [میان] لشگریانت به سوی من بیرون آی. دو گروه را از کشتار [و خون ریزی] معاف دار تا بفهمی کدام يك از ما به جهت گناه بینایی اش پوشیده شده است. من همان ابوالحسن قاتل جد و برادر و دایی توام که در جنگ بدر، شمشیر به مغزشان فرو بردم و هم اکنون آن شمشیر را بدست دارم و با همان قلب [صاف و روشن] با دشمن رویاروی می‌گردم. من دینی را تغییر ندادم و پیامبری به وجود نیاوردم. من بر همان مسیر روشن حق در حرکتیم که شما با اختیار آن را رها کردید و با اکراه در آن وارد شدید. (نامه ۱۰).

۴.۶ نبرد صفین^۴

جنگ گریز ناپذیر صفین در ماه صفر سال ۳۷ هـ ق میان دو طرف در حال رخ دادن بود. (منقری، ۱۳۷۰: ۱۴۰). معاویه که از تجربه و دلاوری علی علیه السلام و سردارانی چون مالک اشتر، محمدبن حنفیه و

- 1 . countraction ethics
- 2 . deterrent ethics
- 3 . change ethics

۴ . قریه ای مخروبه از قرای روم بوده که به اندازه فاصله ی تیررس با فرات فاصله داشته است. در کنار فرات مجموعه‌ای از درختان بوده که اطراف آن را آب فراگرفته و به اندازه دو فرسنگ گسترش داشته است. راه عبور تا نهر فرات محدود و سنگ‌فروش بوده و از جایی جز آن امکان عبور نبوده است. ن. ک. نصر ابن مزاحم منقری، وقعه صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۸۹.



قیس بن سعد انصاری اطلاع کاملی داشت، به ابعاد روانی جنگ توجه کرد تا بهنگام شرایط دشوار، سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام را از بعد روحی دچار تزلزل کند. در ابتدا سپاه شام بر فرات مسلط شد و به دستور معاویه، راه استفاده سپاه عراق به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام از این شریعه مسدود گردید. (همان: ۱۶۰). علی علیه السلام به سرعت سران سپاهش را جمع کرد و خطاب به آنان گفت: آنان شما را به میدان نبرد طلبیدند. (پس) یا به ذلت و خواری و از دست دادن حیات خود تن دهید، یا شمشیرها را از خون‌های آن نابکاران سیراب کنید؛ تا از آب سیراب شوید. مرگ و نابودی شما در آن زندگی است که از دشمن شکست بخورید و ذلیل شوید... آگاه باشید که معاویه مشتی گمراه منحرف را به دنبال خود انداخته و خبر واقعیات را بر آنان تاریک و مبهم ساخته است. تا آن جا که گلوهای خود را آماج تیر مرگ نموده‌اند. (خطبه ۵۱).

و نیز، هنگامی شنید که برخی از این اشعار حماسی سپاهیانش لحنی غیر مؤدبانه دارد. بلادرنگ بر فرازی آمد گفت: من ناراحت می‌شوم از این که شما مردمی ناسزاگو باشید، ولی اگر شما کردارهای آنان را توصیف کنید و حالاتشان را به یاد بیاورید... به جای ناسزا گفتن، با خدا چنین نیایش کنید: خداوند خون‌های ما و خون‌های آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و میان ما و آنان را اصلاح نما و آنان را از گمراهی که در آن غوطه ور شده‌اند به راه راست هدایت کن؛ تا بشناسد حق و حقیقت را کسی که به آن نادان است و برگردد از گمراهی و تجاوز، کسی که میل و اشتیاق به آن دارد. (خطبه ۲۰۶).

صفین، محلی است که در يك نقطه آن افرادی با مشخصات معاویه بن ابوسفیان و عمرو عاص در تدارک نا جوانمردانه‌ترین حيله‌ها برای کسب پیروزی، و احیانا فرار از شکست قرار دارند و در ضلع دیگرش، علی علیه السلام ایستاده است. فرماندهی در مقام «انسان تمام» که سربازانش را از تحقیر و دشمنانم به دشمن منع می‌کند، آنان را از بستن جریان آب به سوی جبهه‌ی رقیب پرهیز می‌دهد و سردارانش را به جوانمردی توصیه می‌کند، شتاب آنها برای آغاز جنگ را متعادل می‌سازد و پس از سرکشی به سربازان و افراد سپاهش، رو به سیاهی شب آورده و برای نوع بشر، نور هدایت آرزو می‌کند. پس می‌توان سیاست مدار بود و در عین حال اخلاق را به مزبله حواس طبیعی نیانداخت، در میدان جنگ و هنگام شهادت هم می‌توان به حیات اندیشید، زندگی ساخت و مکتبی در سیاست



اخلاقی ارائه کرد. به سردارش^۱ که عازم صحنه نبرد است می‌گوید: «برای خدایی تقوا بورز که چاره‌ای جز دیدارش نداری و پایانی جز پیشگاهش برای هستی تو نیست. با کسی جنگ مکن مگر آنکه با تو بجنگد.» (نامه ۱۲). علی علیه السلام دارای تقوای عبادی، تقوای سیاسی، تقوای صلاح و «تقوای سلاح» است.^۲ بهر حال، در حالیکه علی ابن ابی طالب علیه السلام به طریق کاملاً جوانمردانه، ولی با حسرت بسیار در نبردهای سه گانه می‌جنگید و یارانش را به «روبارویی اخلاقی»^۳ با دشمن تهییج می‌کرد، معاویه دست به خدعه دیگری برد. او که با بستن آب به روی سپاه علی علیه السلام ناجوانمردی خود را آشکار کرده بود، اینبار هم آب را وسیله نیرنگ دیگری قرار داد. گزارش «ابن اعثم» حاکی است: معاویه پس از عقب نشینی از محل تسلط بر آب، حیلت دیگری به کار برد. ۲۰۰ تن را به سر بندی که نزدیک لشکر علی علیه السلام بود گمارد تا نشان دهد می‌خواهد بند را بگشاید و لشکر امام را غرق آب نماید. سپاه علی علیه السلام ترسیدند و نزد امام آمدند. او هر چه به آنان گفت این حیلتی است که معاویه می‌خواهد دیگر بار شما را از آب براند، نپذیرفتند و جای خود را ترک گفتند. معاویه با سپاه خود آنجا را گرفت و جنگی دیگر در گرفت تا سپاه معاویه را از آنجا راندند.^۴ (منقری، پیشین: ۱۹۰).

علی علیه السلام این واقعه جنگی را چنین توصیف می‌کند:

من تاخت و تاز شما را در آغاز کارزار، و سپس برکنار شدن شما را از صفوفتان دیدم. دیدم که مردم خشن و اعراب باده نشین شام شما را شکست می‌دادند، در حالی که شما جوانمردان عرب و بلند قامتان بزرگوارید. [پس از اندکی وضع تغییر کرد] و اضطراب و خروش سینه ام صفا یافت، از اینکه دیدم در آخر کار، شما شامیان را از صفوفشان متفرق و کنار زدید..... و آنان را از جایگاه‌های خود راندید. (خطبه ۱۰۷).

جنگ بر سر آب به پایان رسید و رفت و آمدها و نامه نگاریها آغاز شد. معاویه خونخواهی عثمان را بهانه می‌کرد و می‌گفت: علی علیه السلام کشتندگان عثمان را به من بسپارد تا با او بیعت کنم. (صدر، پیشین: ۱۰۳).

۱. معقل ابن قیس ریاحی که با سه هزار تن به عنوان مقدمه ای برای لشکرش گسیل داشت.
 ۲. اصطلاح «تقوای سلاح» به نظر نامفهوم می‌رسد. ولی معنای گسترده‌ای از آن منتزع می‌شود که عبارت مترادف دیگری تکافوگر آن نیست.
 ۳. اخلاق موضوع بسیار پیچیده و فراگیری است. هر گاه اقتضای سنن الهی بر جنگ باشد، باز هم برای راعیان تقوای سیاسی و افرادی که وجدان درونی شان زنده و پویاست، رعایت اخلاق و ادب یک ویژگی و اصل فراموش نشدنی است.
 ۴. شهیدی می‌گوید: «این نوشته با آنچه در طبری و ابن اثیر آمده متفاوت است.» ن. ک. شهیدی، علی از زبان علی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹.



در یکی از این گفت و گوها «شبت بن ربیع» که از جانب امام مأمور مذاکره با دشمن بود گفت: «ای معاویه، بر ما پوشیده نیست که تو خونخواهی عثمان را بهانه کرده‌ای تا مردم را بدان بفریبی. تو عثمان را وا گذاشتی و او را یاری نکردی و دوست داشتی که کشته شود. معاویه در پاسخ به او دشنام داد و گفت: «میان من و شما جز شمشیر نیست.» (طبری، پیشین، ج ۶: ۴۷۹). به هنگام بازگشت، شبت که تمایل علی علیه السلام به ترک مخامصه و جلوگیری از خونریزی را می‌دانست گفت: «بهتر است امیرالمؤمنین علیه السلام بدو پیغام دهد که اگر بیعت کند او را حکومتی دهد یا به رتبتی سرفرازش فرماید.» امام علیه السلام به شبت گفت: برو ببین چه می‌خواهد؟ (منقری، پیشین: ۱۲۱). در نهج البلاغه نامه‌ای می‌بینیم که به احتمال قریب به یقین در همین روزها نوشته شده باشد: (شهیدی، ۱۳۷۶: ۱۲۰) «اما خواستن شام، من امروز چیزی را به تو نمی‌بخشم که دیروز از تو باز داشتم. و اینکه می‌گویی جنگ عرب را نابود گرداند و جز نفسی برای آنان نماند، آگاه باش آن که در راه حق از پا درآید راه خود را به بهشت گشاید.» (نامه ۱۷). بهر حال صفین محل تلاقی دو اراده بود: در یک سو، مرد دلاور و کارآزموده‌ای قرار داشت که با نبرد شرافت‌مندانه آشنایی کامل داشت و با فصاحت بسیار به سپاهیان می‌گفت: «آن عقب نشینی را که به دنبال آن بازگشتی خواهید داشت و آن جولانی را که حمله‌ای در پی آن خواهید نمود، با اهمیت و دشوار تلقی نکنید. حقوق شمشیرها را در جنگ ادا کنید و خوابگاه آن‌ها را در پهلوی دشمنان آماده بسازید.» (خطبه ۱۶). و در سوی دیگر، فرد فریبکاری اردو زده بود که به مشاور منافقش عمروعاص می‌گفت: «آنچه در سرداری به زبان بیاور، بخدا سوگند! ارزش حيله‌های تو برای من از وجود صد هزار مرد جنگی بیشتر است. جریان جنگ را بر گردان. آیا حکومت مصر را نمی‌خواهی؟» (صدر، پیشین: ۹۸). شبی طولانی و خونین در انتظار دو سپاه بود و دور نمای افق "لیله الهمیر"^۳ سرخ و سیاه می‌نمود! آتش جنگ شعله ور شد و سپاه علی علیه السلام با رشادت افرادش، به خصوص مالک اشتر پیروز میدان نبرد گردید و صفوف سپاه شام را در هم ریخت. عمار یاسر و هاشم ابن عتبه ابن ابی وقاص به شهادت رسیدند، ولی افسوس که ثمره خون آنها در خشکی مغز افرادی که برای خدمت به علی علیه السلام کوچک و کودک بودند به هدر رفت.

۱. قاتلان حقیقی عثمان دو نفر بودند به نام قتیبه ابن وهب و سودان ابن حمران. مزدوران معاویه شایع کرده بودند که مالک اشتر، محمد ابن ابی بکر و عمرو ابن الحمق، عثمان را کشته اند که این ادعا هرگز به صورت مستند در تواریخ نیامده و اثبات نشده است. ن.ک. محمدرضا جعفری، امام به روایت نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۲۷.

۲. شبی که نبرد سراسری و همه جانبه بین دو سپاه امام علی و معاویه در گرفت، بعدها به لیلة الهمیر مشهور شد.



مالک اشتر تا قلب سپاه معاویه را شکافته بود که عمروبن عاص، چنانکه مشهور مورخین است به معاویه که مضطرب، هراسناک و بی تاب بود گفت: «پیشنهاد می‌کنم قرآن‌ها را بلند کنیم و سپس بگوییم: هر چه در آن است میان ما و شما حکم باشد. اگر برخی از آنان از پذیرش این درخواست سر باز زنند، تعداد دیگری را در میان ایشان خواهی یافت که می‌گویند: آری، باید بپذیریم، بدین ترتیب میانشان تفرقه می‌افتد و اگر جملگی سپاه آن را پذیرفتند که ما نیز آن را می‌پذیریم و خود را از هلاک نجات می‌دهیم و جنگ را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.» (طبری، پیشین، ج ۵: ۱۴۲). به هر روی عمروعاص گوی فتح را از دستتان سپاه فاتح ربود. آنهایی از سپاهیان معاویه که قرآن نداشتند ورقی از آن را به نیزه‌ها زدند و بسیاری از آنان نیز پوستی سپید و تهی از هرگونه نوشته را بر فراز نیزه شان به احتراز درآوردند. شعار آنها مؤثر افتاد و سپاه عراق را به تردید و تفرقه کشید. جنگ متوقف شد. فرزندی ابی طالب علیه السلام چشم‌های محزون و نگاه عمیق خود را به دوردست سپرد و گفت: «ای مردم عراق، ای مردمی که تن به خواری داده‌اید، آنان هنگامی قرآن‌ها را برداشتند که دانستند شما پیروزید. لختی اگر مرا مهلت می‌دادید، اکنون از شربت پیروزی می‌چشیدید. ای پیشانی بسته‌ها، می‌بنداشتم این پینه‌ها برای خداست، اکنون می‌بینم برای دنیاست، و شما را نیاید که هم‌رمز علی علیه السلام باشید.» (همان: ۴۴۸). ظاهراً نیرنگ معاویه بر اخلاق تقابلی علی علیه السلام غلبه کرده بود. در این پیروزی ظاهری، سپاهیان عراق و شام هر دو در خدمت معاویه قرار گرفتند.

نکته مهم صفین و همه‌ی رخدادهای مشابه آن در تاریخ بشریت، خلاصه این معنا است که انسان کامل برای تثبیت حاکمیت اخلاق و قانون در ساخت سیاسی جامعه نیازمند شهروندانی پویا، هشیار و دارای قدرت تمیز است.

۵.۶ شکست معاویه در نبرد صفین و ماجرای حکمیت

بهترین علامت برای ارتجاعی بودن ماجرای حکمیت اصرار زیاد مردم برای داور قرار دادن ابوموسی اشعری است. مردی فاقد شعور، علی‌نشناس^۱، مدعی در دین، خالی از هر ظرافت فکری، با اندیشه‌ای تنبل و استدلالی برسر دو راهی! امیرالمؤمنین علیه السلام در وهله اول داور انتخابی اش را این

۱. چنانکه در حساس‌ترین شرایط از کوفیان برای امیرالمؤمنین (ع) بیعت نگرفت، از روی سادگی مفرط به دنبال خونخواهی عثمان بود! عثمانی که حکم مرگش با قلم معاویه و مرکب جهل مردم مدینه نوشته شد. امثال ابوموسی اشعری به دنبال تحقق امری بودند که بر اساس خدعه سیاسی معاویه و مروان ابن حکم تعیین می‌شد.

عباس قرار داد: « اگر این حکمیت را ضروری می‌دانید، ابن عباس را بفرستید، نه ابوموسی را.» سپاهیان منافق و متلون علی علیه السلام گفتند ابن عباس خویشاوند تو است و نمی‌تواند به عنوان حاکم معرفی شود. ابن ابی الحدید می‌گوید: کسانی که ابوموسی را برای مقابله با عمروعاص انتخاب کردند همان کسانی بودند که بعدها گروه خوارج را تشکیل داده، بر امیرالمؤمنین علیه السلام طغیان نمودند.» (ابی الحدید، پیشین، ج ۳: ۳۴۰). قرار بود که ابن دو، مطابق قرآن حکم کنند، ولی حکمیت این دو شخص بی‌خبر از کتاب خدا به یک بازی کودکانه مستند شد که فریبکاران تاریخ را به خنده آورد و عاقلان آن را به سوگ بشریت و آنچه از دست داده بود نشانند. عمروعاص پیشنهاد می‌کند تو موکل خودت را از خلافت عزل کن و من هم معاویه را عزل می‌کنم. ابوموسی این پیشنهاد را پذیرفت، ولی عمروعاص بلافاصله گفت: مردم! شاهد باشید و بدانید که ابوموسی علی علیه السلام را عزل کرد، ولی من موکل خودم (معاویه) را تثبیت می‌کنم. (جوادی، پیشین: ۴۴۱). عمروعاص، اشعری را قانع کرد که خلافت باید از روی شورا باشد^۱ و بگذار تا مسلمین هر که را می‌خواهند برگزینند.

۶.۶ خروج سیاسی خوارج از ایدئولوژی حکمیت و رفتارشناسی امام علی علیه السلام در برابر افراطی‌های متشرع نما

خیلی زود همان‌ها که امام را به قبول حکمیت وادار کرده بودند^۲، بانگ برداشتند که حکمیت کفر و الحاد است و انسانها حق ندارند درباره دین خدا حکمیت کنند. علی علیه السلام که شاید تلخ‌ترین رخداد زندگی سیاسی اش^۳ را پشت سر نهاده بود، ناگهان با این فریاد مواجه شد که اگر از کفر توبه نکنی خونت هدر است. امام علی علیه السلام در برابر یک انشعاب دیگر قرار گرفت که تحت پوشش "الحکم الا لله" متجلی شد. (طبری، پیشین، ج ۵: ۵۴). آیا این یک «توطئه» جدید بود که علی علیه السلام با آن

۱. گفتنی است اصل شورا جایگاه بسیار مهم در اسلام دارد. اما نه با نیرنگ به نیزه کشیدن قرآن در میدان جنگ، و نه با طرف قرار دادن معاویه در ماجرای که از هیچ نظر به او ربطی نداشت. شورا در اندیشه عمروعاص، کلمه‌ای نبود که معنای عمومی خود را داشته باشد.

۲. عبارت "وادار کرده بودند" به معنای "متقاعد کرده بودند" آمده است. چه آنکه علی (ع) اگر در موقعیت دفاع مطلق از حقیقت قرار می‌گرفت، هرگز تن به اجبار نمی‌داد.

۳. حتی تلخ‌تر و غم‌انگیزتر از آنچه در سقیفه واقع شد. تلخی این حوادث شاید برای امیرالمؤمنین (ع) که مرد روزهای دشوار بود قابل هضم بوده باشد، ولی برای جامعه مدرن و پیشرفته امروز که مسائل را از هم تفکیک می‌کند و آنها را به خوانش مجدد می‌گذارد واقعاً درک شدنی نیست. حداقل برای آنان که درد علی را نه در سر مجروحش، بلکه در قلب نگرانش می‌شناسند این گونه است.

مواجه شد و نتیجه‌ای خطرناک تر از خود حکمیت در برداشت؟ سرکرده خوارج که در راه بازگشت از صفین به سوی کوفه از سپاه علی علیه السلام جدا شدند فردی به نام عروه ابن اُدیهم بود که افراد تحت سرپرستی اش را به حروراء^۱ هدایت کرد و در آنجا مستقر گردید. موضوع خوارج معمایی دشوار و پیچیده است. اکثر آن‌ها به قبیله تمیم تعلق داشتند که حتی پس از قبول اسلام از رسوم جاهلی خود خیلی فاصله نگرفته بود؛ این حالت موجب گردید که موضوع اعلام شده توسط رهبرانشان را در مورد "داوری" اساساً قانع کننده ندانند. حتی طرح شعارهایی در مورد شورا، عدالت، تقوا، معنای قرآن و غیره با واقعیت بدوی قبیله آنان هماهنگی نداشت. علی ابن ابی طالب علیه السلام هنگامی شنید که خوارج بر حکومت "الله" اصرار دارند و هیچ منطقی جز شعار "الحکم الا لله" را نمی‌پذیرند، به اصل دگرگونی جوامع اشاره نمود و گفت: این که می‌گویند [هیچ حکمی جز حکم خدا نیست] سخن درستی است که از آن باطل اراده شده است. بلی، حکمی نیست مگر از آن خدا، ولی اینان می‌گویند زمامداری و ریاست نیست مگر از آن خدا. [در حالیکه] وجود حاکم و زمامدار برای مردم ضروری است، چه حاکم نیکوکار و چه بدکردار، اگر زمامدار بدکار و منحرف باشد، شخص با ایمان در زمامداری او عمل صالح خود را انجام می‌دهد؛ و شخص کافر برای دنیایش برخوردار می‌گردد. (خطبه ۴۰).

ماجرای مارقین یا خوارج چیزی فراتر از دگرپرسی‌های اجتماعی در منظومه زیست اجتماعی بشر است. کسانی که در رأس هدایت این گروه قرار داشتند، افرادی با چهره‌های نامناسب و پیشینه تاریخی ناهنجار بودند. یکی شبث ابن ربیع و دیگری عبدالله ابن کوّاء که زندگی عجیب و غریبشان آکنده از نفاق و فریب و دروغ بود. (مسعودی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۰۵). مثلاً شبث ابتدا سخنگو و مؤذن سجاج، شخصی مؤنث و مدعی نبوت در زمان ابوبکر بود. بعد جزو یاران عمر و پس از آن فعال مایشاء در دستگاه عثمان شد. سپس سردار امام علی علیه السلام در صفین گردید. در بازگشت از آن آوردگاه تاریخی رنگ عوض کرد و نحله خوارج را با چند فرد دیگر پدید آورد. پس از مدتی در زمره یاران معاویه قرار گرفت و در دوره بعدی، رئیس تدارکات لشگر یزید گردید و با حسین بن علی علیه السلام در کربلا مواجه شد و بعد هم رئیس اطلاعات مختار ثقفی شد. او همه قاتلان و سران لشگر عبیدالله ابن زیاد در کربلا را می‌شناخت و آدرس همه آنها را می‌دانست و تمامشان را تحویل شمشیر مختار داد. (صلواتی، ۱۳۸۸: ۱۱۸). نام چنین فردی را چه می‌توان نهاد. منافق؟ کافر؟ مسلمان گمراه؟ و یا...!

۱. روستایی در اطراف کوفه بود که به محل تجمع خروج کنندگان تبدیل شد. ن. ک. یاقوت بن عبد الله یاقوت حمودی، معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۸۶.

۶. رفتارهای امام علی علیه السلام در مواجهه با خوارج؛ نبرد نهروان

امام علی علیه السلام پس از آگاهی از شهادت عبدالله ابن خباب و نماینده خود حارث ابن مره به دست خوارج نهروان، تصمیم گرفت به جانب حروراء حرکت کند و قاتلان آن بی گناهان را قصاص نماید. هنگامی در میان راه شنید که خوارج از نهر آب عبور کرده اند، با قاطعیت تمام گفت: تعقیب شان کنید. به خدا سوگند که وعده این رویارویی از پیش به من داده شده و بدانید که «جایگاه هلاکت آنان نزد آب نهروان است. سوگند به خدا از این مهلکه جز ۱۰ نفر آنان نجات نیابند و از شما نیز به جز ده نفر کشته نخواهند شد.» (خطبه ۵۹).

در مورد صفین شاهد بودیم که چگونه آن حضرت به یارانش روش زندگی آموخت و آنان را با حقوقشان در جامعه نسبت به هم و نسبت به حکومت آشنا ساخت.^۱ پس از آن جهاد بزرگ، اینک در برابر افرادی سراپا جهل و ندانم کاری و بیخردی قرار گرفته است، ولی در منطق سیاسی علی علیه السلام اعوجاجی وجود نداشت. او مدت زیادی را صرف کرد تا شاید از خون ریزی جلوگیری کند. خطبه ۱۲۲ نهج البلاغه طیف گسترده و مؤثری را از قدرت گفتگو و استدلال علی علیه السلام آشکار می کند که مطالعه آن درس های زیادی برای حکمرانان عرصه های مختلف تاریخ دارد. به گفته یعقوبی، این جنگ بیش از دو ساعت طول نکشید. سپاه خوارج بطور کامل منهدم و پراکنده گردید. ولی تعداد بسیار کمی از خوارج که زنده ماندند با بهره گیری از تحولات سریع آن مرحله، این جنبش را برای مدت طولانی بر پای نگاه داشتند و عقاید خود را رواج می دادند. (یعقوبی، پیشین، ج ۲: ۱۹۳).

۷. شهادت ابهام برانگیز علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در موقعیتی ترور شد که به تنظیم سپاهش برای یک مقابله تعیین کننده با معاویه پرداخته بود. شهادت او حلقه پایانی نقشه معاویه برای ایجاد یک سلطنت موروثی را محقق ساخت. مورخین برجسته ای مانند طبری، یعقوبی، دینوری، ابن ابی الحدید و.....، وقوع این رخداد تأسف برانگیز در تاریخ بشری را خالی از ابهام نمی دانند. عمده گزارشات تاریخی در نحوه شکل گیری این واقعه حاکی از آنند که "ابن ملجم"، "برک ابن عبدالله" و "عمروابن بکر تمیمی" گرد هم آمده و به بررسی وضعیت حاکم بر مردم پرداختند و والیان خود را بنا به عقایدی که ناشی از روش خوارج بود

۱. اشاره به ایراد خطبه مهم ۲۱۶ است.



سرزنش کردند؛ پس از مذاکرات فی ما بین^۱ با یکدیگر پیمان بسته و شمشیرهایشان را به سم آغشته کردند. آنها با یکدیگر وعده کردند تا هفده شب پس از آغاز ماه رمضان به سوی مأموریت خویش بروند، آنگاه هر یک از آنان به شهرهای مربوط به محل استقرار امیرالمؤمنین علیه السلام، معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص حرکت کرده تا مأموریت خود را به انجام رسانند. (حسن ابراهیم حسن، پیشین: ۳۲۶). روایت‌های تاریخ نسبت به نحوه گزینش افراد، مکان‌های حضور آنها، انگیزه‌های موجود و اندیشه سیاسی کنترل کننده این منظومه ناهماهنگ به گونه‌ای است که ابهامات زیادی را در ذهن محققین تاریخ اسلام ایجاد می‌کند. به هر حال از بین این سه نفر، فقط ابن ملجم مرادی موفق به انجام مأموریتش گردید و در نهایت، این او بود که آخرین ضربه را به نقطه‌ای وارد کرد که می‌توانست اندیشه دولت اسلامی و امکان حضور مستمر و عملی سیاست اخلاق مدار را در معرض تحقق قرار می‌دهد. پسر برومند و صالح ابیطالب علیه السلام به هنگام شهادت نیز سمبل متعالی‌ترین وجه سیاست در قلمرو دین داری و شجاعت ذاتی بود. او پس از درک جراحت ناشی از ضربه ابن ملجم، به جای ابراز تالم و اظهار کینه توزی یا برپایی نظام‌های سیاسی موروثی و مواردی از این دست، نگاهی متفکرانه و توأم با محبتی عمیق به اصل شهادت و جاودانگی حضور در تاریخ پس از خود دارد. گویا انسانی ممزوج با آرامشی از نیروانا، ورها شده در خلسه‌ای خداجویانه است که سخن می‌گوید و وجود پویا و بالنده اش را در اختیار اصحاب عبرت می‌نهد:

«من دیروز یارتان بودم و امروز موجب عبرت شمایم، و فردا از شما جدایم. اگر ماندم در خون خود مرا اختیار است... اگر ببخشیم، بخشش من موجب نزدیکی است به خداوند؛ و اگر شما ببخشید، برای شما نیکوکاری [است] پس ببخشید! آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را ببخشد؟ به خدا که با مردن، چیزی به سر وقت من نیامد که آن را نپسندم، و نه چیزی پدید گردید که آن را نشناسم. بلکه چون جوینده آب به شب هنگام بودم که ناگهان به آب رسد؛ یا خواهانی که آنچه را خواهان است بیابد و آنچه نزد خداست نیکوکاران را بهتر است.» (شهیدی، نامه ۲۳: ۲۸۴).

شنیدن و خواندن چنین سخنانی از فردی که قدرت سیاسی در اختیارش بود و هر چه می‌خواست می‌توانست انجام دهد شبیه معجزه‌ای عینی بر زمین است. معجزه‌ای که به گزاره «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم» مفهومی عمیق بخشید، بر تحولات تاریخی فاعلیت یافت و خود

۱. ن.ک. طبری، ج ۵، ص ۱۴۳.



را چنان به خلود رساند که جز او برای دیگری امکان پذیر نشد. می‌توان این شجاعت بی تکرار و توأم با پارسایی را در مهم‌ترین آکادمی‌های سیاسی به تحقیق نهاد و از متن میراث چنین امامی - آن چنان که مقتضی رفتار خود او باشد - نظامی سیاسی را که متناسب با کنش‌های فرهنگی، اخلاقی، دینی و تقابلی - تعاملی آن حضرت باشد نظریه پردازی کرد.

۸. تمایز سیاست علی علیه السلام از سایر سیاستمداران

اخلاق از آن جهت در امر سیاسی و عمل‌های سیاسی فرزند ابو طالب ممزوج است که عقلانیت نیز در آن وجود دارد. و عقل نیز به آن دلیل در شیوه زمامداری علی علیه السلام دارای ارزش و جلال است که عدل نیز به همراه آن است؛ عدل با انصاف، انصاف با زهد و عبادت به همراه خلایق و نوآوری عقلانی در روش علی علیه السلام بصورت یکسان وجود دارد. همه این مقوله‌ها نه آنچنان خشک است که تازیانه به دست بگیرد و میان بازار بگردد تا سنن نبوی را احیا کند، نه آنچنان بی مایه و بدون پشتوانه است که با بخشش درهم و دینار و واگذاری اقلیم‌های حکومتی به این و آن ثبات یابد و نه آنچنان مکار است که بیست سال تمام دفترچه‌ای بگیرد و روحیه افراد بلند پایه جامعه را در آن ثبت و ضبط کند تا روز مبادا به کارش بیاید. ^۱ در طول مباحث پیش گفته با رفتارهای مختلف اما شخصیتی واحد از امام علی علیه السلام روبرو بودیم. مسائل سقیفه، دوران خلفای اول تا سوم، ماجراهای مربوط به جمل و ضرباهنگ تند و نفس گیر صفین را علی علیه السلام چنان تحمل کرد که مؤلفه‌هایی مانند رعایت ادب اسلامی، حفظ اصول ایدئولوژیکی، بهره‌مندی از انعطاف به احترام جامعه و سکوت عمیق برای وحدت امت در همه این گوناگونی‌ها نمایان بود. در وقوع چنین شرایط حساسی است که روش سیاسی امیرالمؤمنین علیه السلام از سیاستمداران معمولی جدا می‌شود. با مطالعه رخدادهای تاریخی که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایجاد شد و به نحوی از انحاء به نقش آفرینی امام علی علیه السلام مربوط می‌گردید ملاحظه نمودیم که فرزند ابی طالب علیه السلام به بخش‌هایی از سیاست اخلاقی (یا عمل سیاسی راستین) اهمیت می‌داد و در آن سهمیم می‌شد که پیش از آن تاکید می‌کرد:

«ای مردم! سوگند به خدا من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم، مگر آنکه پیش از آن خود عمل کرده‌ام و از معصیتی باز نمی‌دارم جز آنکه پیش از آن ترک گفته‌ام.» (خطبه ۱۷۵).

۱. مورخین می‌گویند معاویه در تمام مدتی که بر شام فرمانروایی داشت، همه ریزه کاری‌های جامعه مدینه، مکه و سرزمین‌های مهم عراق را با مشورت عمروعاص بدقت بررسی نموده و حتی آن‌ها را یادداشت می‌کرد. ن. ک. فضل الله صلواتی، «سیاه کاری‌های بنی امیه»، چشم انداز ایران، آبان و آذر ۱۳۸۹، ص ۸۳.

آنچه اجمالاً از مستندات تاریخی بیان شد نشان می‌دهد که نقش آفرینی علی بن ابیطالب علیه السلام در شکل‌گیری، انسجام و تداوم دین اسلام از یک فرد معمولی بسی فراتر است. او بعنوان مبارزی سخت‌کوش در زیر پرچم اسلام، مشاوری دلسوز برای خلیفه اول، مدافع خستگی‌ناپذیر و کوشا در انسجام جامعه‌ی مقارن با عثمان بن عفان و قاضی عادل برای داوری‌های ظاهر می‌شد و با طوفان‌های سهمگین و مرگبار مواجه می‌گردید. سرانجام، امام علی علیه السلام در قامت حکمرانی است که برخلاف جریان اوضاع حرکت می‌کند و بیکر مثله شده سیاست اخلاق‌مدار را در آغوش می‌گیرد تا از کیان به بازی گرفته شده بشریت دفاع کند. اصلاح امور، شعاری است که بر سر در امارت علی علیه السلام نقش بسته، و در روش و کنش او برای بسیج مردم به سوی حق دیده می‌شود. امام علی علیه السلام همواره در موقعیتی بود که بایستی در آن باشد، روایت‌های تاریخی در این قول اتفاق نظر دارند.^۱ و مهمتر اینکه دین اسلام، خرد ممتاز، روح زلال و نیروی نهفته‌ای بدو عطا نمود که عمیقاً در گوهر جانش نفوذ کرد بی‌آنکه رسوبات دوران جاهلی بر آن اثر گذارد. و اینک، او است که بیرون از عصیبت‌ها و بالاتر از حمیت‌ها قرار دارد، و گرایش و تعلق حقیقی‌اش فقط به سوی توحید است که هم "حیات وجودی‌اش"، و هم "منش" و "ایمان" او شده و در مرکز عقل نورانی‌اش قرار دارد. وقتی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جانشینی ایشان و تصدی امر مسلمین اندیشید، توانایی خود را در شرایط مثبتی می‌دید که او را برای احراز مقام "امامت" شایسته می‌نمود و برای رهبری این امت و پاسداری از دست آوردهایش در آن مرحله دشوار توانا می‌ساخت؛ هر چند که خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بهانه‌ای شد تا رقابیش هر بار برای دور کردن آن حضرت از خلافت در پناه آن در آیند و فضیلت‌هایش را انکار کنند. (بیضون، ۱۳۷۹: ۲۴۵). اما این گونه اقدامات عصیبت‌وی را برنیانگیخت و اندیشه‌اش را آشفته نساخت؛ بلکه به رغم توانمندی‌ها و شایستگی‌هایش، سریعاً به فرایندهای سیاسی جدید پیوست و به خاطر عدم تفرقه در میان مسلمین به حمایت از وظیفه‌ای که خلیفه وقت به عهده داشت پرداخت. این حالت هر بار که او را از خلافت دور کردند اتفاق افتاد. امام علی علیه السلام در هر مرحله سیاسی، محور حفظ وحدت جامعه اسلام بود. در نهایت، عثمان با شورش قیام‌کنندگان و البته ترفند



۱. برای نمونه نگاه کنید به: ابومحمد احمد ابن اعثم الکوفی، الفتوح، ترجمه محمد ابن احمد مستوفی هروی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۵، ۱۲۰.

دست‌های پنهان به قتل رسید و دیگر مجالی برای اداره امور و پشت سر گذاشتن اوضاع به گونه‌ای که در قتل عمر روی داد، وجود نداشت. پس از آنکه بزرگان صحابه از طریق کناره‌گیری، یا اجبار به کنار رفتن و یا عدم آمادگی برای تدبیر رویدادهای خطیر از صحنه محو شدند، تنها علی علیه السلام بعنوان معقول‌ترین گزینه پیش رو قرار داشت. وجود شرایط بحرانی با خطرهایی که در آن نهفته بود، نیازمند تلاشی فوق‌العاده بود که فرزند ابوطالب علیه السلام بر چిستی و ماهیت آن بصیرت داشت. بدین ترتیب، امام علی علیه السلام خلیفه گردید تا کتاب خدا در معرض دستبرد و آسیب‌سانی قرار نگیرد که زمان فتح مکه با اسلام و پیامبر آن صلی الله علیه و آله جنگیده بودند. (مهریزی و ربانی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۵). در نهایت، ابن‌ملجم مرادی دستی بود که از آستین جاهلیت عرب بدوی بیرون آمد و فرماندهی سیاست مدار و اخلاق‌گرا را ترور کرد که دست راست رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ترویج و تحکیم دین اسلام بود. امام علی علیه السلام مرد سیاست، از آن گونه که "باید باشد" بود. علم و اخلاق و یقین در سرشت او وسعت داشت و رفتار متوازنش عمر مفید او را به سه بخش متمایز ولی در هم‌تنیده و بهم پیوسته تقسیم کرد: بیست و سه سال مبارزه برای مکتب و ایمان و عقیده، بیست و پنج سال تحمل نامالیقات برای حفظ وحدت مسلمین و پنج سال حکومت برای استقرار عدالت در میان توده مردم. (شریعتی، ۱۳۸۳: ۱۲۹).





منابع

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۵ش، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۲. ابن خلدون، العبر، ۱۳۳۶ش، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه: پروین گنابادی، تهران: انتشارات بنگاه علیخانی.
۳. ابوالقاسمی، محمدجواد، ۱۳۸۳ش، *موج در موج (بازشناسی فتنه از منظر امام علی علیه السلام)*، تهران: انتشارات عرش پژوه.
۴. باردن، لورنس، ۱۳۷۴ش، *تحلیل محتوا*، ترجمه: محمد یعمی دوزی سرخایی و ملیحه آشتیانی، چاپ اول، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۵. بخاری، محمد اسماعیل، ۱۳۹۲ش، *صحیح البخاری*، جلد ۴، و ۵، کراچی: مکتبه البشری.
۶. بیضون، ابراهیم، ۱۳۷۹ش، *امام علی علیه السلام در آینه تاریخ*، ترجمه: علی اصغر مهدی سبحانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. جرداق، جرج، ۱۳۸۹ش، *صدای عدالت انسانی*، ترجمه: محمد علی سلطانی، چاپ دهم، نشر پنجره.
۸. جعفری، حسین، ۱۳۵۹ش، *تشیع در مسیر تاریخ*، چاپ اول، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
۹. جعفری، گودرز، ۱۳۷۹ش، *امام علی علیه السلام در نگاه مشاهیر اسلام و مسیحیت*، چاپ اول، تهران: نشر عابد.
۱۰. جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۹ش، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۱۱. جوادی، محمد رضا، ۱۳۸۶ش، *امام علی علیه السلام به روایت نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۲. حسن ابراهیم حسن، ۲۵۳۶ش، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان.
۱۳. حسن ابراهیم، حسن، ۱۳۶۰ش، *تاریخ سیاسی اسلام*، چاپ اول، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات جاویدان.
۱۴. حسین، طه، ۱۳۵۴ش، *علی و فرزندانش علیهم السلام*، ترجمه: محمدعلی شیرازی.



۱۵. رشاد، علی اکبر، ۱۳۸۶ش، *دانشنامه علوی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۶. سربازی، مولانا محمد عمر، ۱۳۸۲ش، *خلفای راشدین از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام*، بازنویسی عرفان اسماعیلی، سندج: نشر احمد.
۱۷. شریعتی، علی، ۱۳۸۳ش، *چه نیازی است به علی علیه السلام*، مجموعه آثار، ش ۲۶، انتشارات قلم.
۱۸. شهیدی، جعفر، ۱۳۷۶ش، *علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام* (زندگانی امیرالمؤمنین علی علیه السلام)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۹. شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۷۶ش، *"تاریخ تحلیلی اسلام"*، چاپ بیست و یکم، تهران: مرکز دانشگاهی.
۲۰. صدر، حسن، ۱۳۴۳ش، *مرد نامتناهی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۱. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۱ش، *"معانی الاخبار"*، *باب السقیفه و فدک*، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی.
۲۲. طبری، ابو جعفر محمد ابن جریر، ۱۳۶۲ش، *تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
۲۳. عقاد، عباس محمود، ۱۳۴۹ش، *شخصیت حضرت علی علیه السلام*، ترجمه: سید جعفر غصبان، انتشارات ماه نو.
۲۴. کرپیندوف، کلوس، ۱۳۸۳ش، *"تحلیل محتوا"*: "مبانی روش شناختی"، ترجمه: هوشنگ ناییب، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۲۵. الکوفی، ابومحمد احمد ابن اعثم، ۱۳۷۲ش، *الفتوح*، ترجمه: محمد ابن احمد مستوفی هروی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۲۶. گروه نویسندگان، ۱۳۹۷ش، *"تاریخ تشیع (۱)"*، زیر نظر احمد رضا خضری، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت.
۲۷. محمد جعفری، حسین، ۱۳۵۹) *"تشیع در مسیر تاریخ"*، ترجمه: سید محمد تقی آیات الهی، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۸. مسعودی، علی ابن الحسین، ۱۳۸۲ش، *مروج الذهب*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



۲۹. مشکور، محمد جواد، ۱۳۶۲ش، "تاریخ شیعه و فرقه‌های آن"، چاپ اول، تهران: کتابفروشی اشرفی.
۳۰. مظفر، محمد حسین، ۱۳۶۸ش، "تاریخ شیعه"، ترجمه: محمد باقر حجتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۱. منقری، نصر ابن مزاحم، ۱۳۷۰ش، "وقعه صفین"، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۳۲. مهریزی، مهدی و ربانی، هادی، ۱۳۸۰ش، "امام علی علیه السلام از نگاه دانشوران"، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۳. ناظم زاده‌ی قمی، اصغر، ۱۳۷۲ش، "تجلی امامت"، تحلیلی از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، قم: دفتر نشر الهادی.
۳۴. نیومن، ویلیام لارنس، ۱۳۹۰ش، "شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی"، ترجمه: حسن دانایی فرد و حسین کاظمی، چاپ اول، تهران: کتاب مهربان نشر.
۳۵. نتوندورف، کیمبرلی ای، ۱۳۹۵ش، "راهنمای تحلیل محتوا"، ترجمه: حامد بخشی و وجیهه جلائیان بخشنده، چاپ اول، مشهد: جهاد دانشگاهی مشهد.
۳۶. واقدی، محمد ابن عمر، ۱۳۶۱ش، "المغازی"، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۷. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، ۱۳۸۰ش، "معجم البلدان"، ترجمه: علینقی منزوی، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
۳۸. یعقوب اردنی، احمد حسین، ۱۳۷۲ش، "نظریه عدالت و رهبری سیاسی در اسلام"، ترجمه: مسلم صاحبی، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
۳۹. یعقوبی، احمد ابن یعقوب ابن واضح، ۱۳۷۱ش، "تاریخ یعقوبی"، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مقاله

۴۰. صلواتی، فضل الله، ۱۳۸۹ش، "سیاه کاری‌های بنی امیه، چشم انداز ایران"، شماره ۶۴، ۱۳۶-۱۴۲.



مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام از منظر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه

روح الله کلباسی *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰

چکیده:

متکلمان و محدثان امامیه از آغاز غیبت تاکنون، امامت و امام را از زوایای مختلفی همچون ریاست عامه، علم الهی، خلافت و حجت الهی تبیین کرده‌اند. اضافه بر این می‌توان امامت را از زوایای دیگری همچون مرجعیت دینی بررسی کرد. در این نوشتار، کتاب نهج البلاغه که با محوریت فصاحت و بلاغت تدوین گردیده است، بر پایه مرجعیت دینی و وابستگی دین و مردم به مرجع دین در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام واکاوی شده است. براساس روایات نهج البلاغه، بشر برای دستیابی به کمال در دنیا و آخرت به شخصی که از اراده الهی آگاه بوده و نیازهای مخلوقات را به خوبی بشناسد وابسته است. از اینرو لازم است وی دارای صفات و جایگاه ویژه‌ای باشد. ضرورت مرجع دین، آثار و پیامدهای اعتقاد به مرجع دین، وجوه نیاز به مرجع دین، کسب معرفت، هدایت و رفع اختلاف از جمله نکات یافت شده در این پژوهش است. لازمه مرجع، دین داشتن، علم، عصمت، ولایت، حجیت، خلافت، اطاعت و شهادت بوده و همچنین به وظایفی که در این تعامل بین مرجع دین و مردم وجود دارد، پرداخته شده است.

کلید واژگان:

نهج البلاغه، مرجعیت دین، صاحب دین، امامت، نیاز بشر.

امامت برترین مقامی است که خداوند به برخی از خواص خویش اعطا کرده است. از مقام امامت مقامی عالی تر خداوند قرار نداده است. از این رو اهمیت جایگاه امامت سبب شده تا همواره نظریه پردازان امامیه نسبت به منصب امامت تحقیق کرده و به تبیین و تحلیل این جایگاه برآیند. نتیجه این نظریه پردازی ها منجر به شکل گیری نگاه‌های متنوع به مسئله امامت بوده است.

محدثان بزرگی همچون مرحوم صفار در کتاب بصائر الدرجات از طریق عالم، شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از راه خلیفه الهی و مرحوم کلینی در کتاب کافی از شیوه حجة الله برای تبیین امامت بهره جسته‌اند. متکلمان امامت را ریاست عامه معنا کردند. فلاسفه امام را رئیس مدینه فاضله و عرفا نیز انسان کامل معرفی می‌کنند. علامه طباطبایی نیز معتقد است امامت ایصال الی المطلوب است.

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام از آموزه‌های امامتی است که کم و بیش در لابلای کتب حدیثی و کلامی بدان اشارت‌هایی شده است؛ ولی پژوهش‌هایی به صورت عنوانی مستقل با بررسی زوایای آن صورت نگرفته است. ادعا این است که اگر امامت را از دریچه مرجعیت دینی بنگریم، توصیف و اثبات امامت برای اهل بیت علیهم‌السلام بسیار سهل تر و قابل فهم تر خواهد بود. از این رو کتاب نهج البلاغه به عنوان اینکه سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام گردآوری گردیده و باور شیعه بر این است که خلیفه و امام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است این اثر مورد واکاوی و بررسی قرار گرفته است.

کتاب نهج البلاغه به قلم مرحوم سید رضی در سال ۴۰۰ هجری نگارش یافته است و انگیزه ایشان از جمع آوری فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام بخاطر فصاحت و بلاغت بوده است. سید رضی درباره نهج البلاغه گوید این کتاب حاوی گزیده‌ای از سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و در بردارنده مطالب گوناگونی از آن حضرت در قالب سخنرانی، نامه و پند و اندرز است. این کتاب پس از نگارش طرفداران و خواهان فراوانی پیدا کرد، چرا که این کتاب مجموعه‌ای از شگفتی‌ها و طرفه‌های فصاحتی، و پرمغز و بلند پایگی سخن و گوهر برترین گفتار است (شریف رضی، ۱۴۰۶ ق، ص ۲۸۷). سید رضی در مقدمه کتاب خویش اظهار دارد که از جوانی تصمیم داشته سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گردآوری کند. ایشان به جمع آوری سخنان حضرت اکتفا نکرده بلکه ذیل برخی از فرمایشات حضرت نکته و بیاناتی دارد (صبحی صالح، مقدمه، خطبه ۲۸ و ۴۲، حکمت ۲۳۲). وی در دیگر کتب خویش



مکرر به کتاب نهج البلاغه اشاره داشته و از عبارات متن کتاب بهره برده است (شریف الرضی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۳ و ۶۰).

طریق رسیدن کتاب توسط عالمان و محدثان، پس از کسب اجازه علمی از استادان بزرگ به ما رسیده است. به این گونه که کتاب های حدیثی را که متن آنها را می خوانند، مقابله، مقایسه، اصلاح و ثبت می کردند. از جمله این اجازه ها، اجازه علمی برای نقل و روایت نهج البلاغه است. از این اجازه ها به حد تواتر وجود دارد و در هیچ یک از آنها شک و عیبی راه ندارد و سلسله سند همه آنها به شریف رضی می رسد و این کتاب از جمله کتب معتبر است و علامه امینی در الغدیر تا ۲۰ اجازه را بر شمرده اند (امینی، ۱۴۱۶ق، ۱۹۳/۴-۱۹۴) بنابراین کسانی که سخنانی را درباره انتصاب این کتاب به سید رضی و یا انتصاب متن روایات به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته اند، نادرست بوده است.

کتاب نهج البلاغه از نظم خاصی برخوردار نیست و به روش موضوعی نگارش نیافته حتی از نظر موقعیت زمانی و مکانی دارای ترتیب نیست اما انگیزه انتخاب این کتاب به جهت فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در فضایی است که ایشان بعد از حکومت غاصبان خلافت و همچنین مواجهه با جریان ناکثین، قاسطین و مارقین به اهمیت مبحث امامت پرداخته و نکات مهم و بیانات مؤثری داشته اند.

به همین جهت با ترتیب و نظم دادن به محتوای روایات نهج البلاغه محورهایی برای امامت قابل روشنگری است مانند مرجعیت دینی که در این واکاوی امام و ماموم هر دو با هم دیده می شوند. نگاه مرجع دینی از منظر نیاز دین و بشر به امام، دریچه جدیدی را برای تبیین بیشتر ماهیت امامت می گشاید و برجسته شدن نیازمندی مخلوقات به خصوص بشر، کارکرد امامت را بیش از پیش آشکار خواهد کرد. خداوند در قرآن می فرماید: ای مردم شما همه نیازمند به خدای متعال هستید (قرآن کریم ۱۵: ۳۵). همه انسانها در خود این نیازمندی را احساس می کنند و برای رفع نقصان خویش با متوسل شدن به ثروت، قدرت، شهرت و... تلاش می کنند. خداوند برای رسیدن به کمال و برطرف کردن این نقصان برای بشر برنامه ریزی فرموده و آن را در قالب دین ارائه کرده است و برای دین در هر عصری صاحبی قرار داده تا همه بشریت به او مراجعه نمایند و سلسله انبیاء از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله نمایانگر این بیان است.

مراجعه به صاحب دین چه از حیث امور دنیوی و چه از حیث امور اخروی ابعاد گوناگونی دارد. ایشان آنچه اراده پروردگار است را به بشر منتقل کرده و این امر به احسن وجه تحقق می یابد.



گزارش‌های تاریخی گواهی می‌دهد تمام کسانی که زمام امور را به دست گرفته‌اند نتوانستند بشر را به کمال رسانده و در بین آنان عدالت برقرار کنند. البته مردم همیشه به دنبال کسانی بوده که داعی سعادت‌مندی برای مردم داشته‌اند و انسان‌ها برای یک زندگی خوب به کسی در راس امور خود نیازمندند، اما در تعیین مصداق آن اشتباه کرده و افرادی که توانایی اجرای عدالت نداشته‌اند را خود انتخاب کرده‌اند، غافل از اینکه این امر به دست خداوند است. زیرا اوست که به نهران آدمی آگاه و همیشه بهترین را انتخاب می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در برخی خطبه‌های خویش به غصب جایگاه امامت و تحریف آن اشاره کرده‌اند. مخالفین و غاصبان مقام امامت خواستار محو این مقام والا و عالی بوده و بشریت را به سمت ظلمت و قهقرا سیر داده‌اند.

از سوی دیگر بعضی متأخرین با مطالعه این کتاب با برداشت‌های نادرست و با استناد به برخی از روایات در صدد تحریف و تضعیف مقام امامت برآمده‌اند (برقی، ص ۹۷ و قلمداران، ص ۳۵ و طباطبایی، ص ۱۳). به نظر می‌رسد بازخوانی بُعد مرجعیت دینی امام با محوریت کتاب نهج البلاغه در جهت تبیین جایگاه خلافت و امامت در جهت معرفت بیشتر ضرورت دارد تا این ویژگی مهم در این کتاب متقدم شیعی مستند سازی شود. در این نوشتار ضرورت اعتقاد به داشتن صاحب دین، آثار و پیامدهای اعتقاد و عدم اعتقاد به امام، صفات و شرایط صاحب دین، وظایف متقابل مردم و امام و جوه نیاز به امام مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرد. امام و صاحب دین از حیث رجوع مردم به ایشان مرجعیت دینی نامگذاری شده و از این پس نام مرجع دین به کار برده می‌شود.

بررسی پیشینه این نگاه به مرجعیت دینی سابقه‌ای ندارد اما کتب و مقالاتی نسبت به نهج البلاغه از زوایای مختلف به نگارش درآمده است. از جمله می‌توان به کتاب خلافت و امامت در نهج البلاغه نوشته ابراهیم منه‌اج سال ۱۳۹۴ که از حیث حکومت (عدالت، امنیت، رفاه و تربیت) تالیف شده و کتاب گزیده و حس و حالی از نهج البلاغه نوشته عماد افروغ سال ۱۳۹۹، برخی روایات را شرح و تفسیر کرده است. مقاله امامت خاصه در نهج البلاغه نویسنده مهدی قندی سال ۱۳۹۲، امامت بلافصل در نهج البلاغه نوشته محمد جواد مشایخی سال ۱۴۰۲ و پایان نامه امامت و خلافت از منظر نهج البلاغه با تاکید بر شبهات نوشته معصومه دولت آبادی سال ۱۳۹۱ نگاشته شده است، که از جهت اداره جامعه و رهبری به آن پرداخته‌اند.

ضرورت مرجع دین

دین یعنی راه و رسم زندگی که مؤمن و کافر همه دارای دین هستند چراکه هیچ کس از داشتن راه و روشی برای رسیدن به هدف خویش بی نیاز نیست و از آنجایی که سازنده، کاملترین شناخت را نسبت به شیء ساخته شده دارد، فقط اوست که می‌تواند برنامه‌ای بی نقص را برای آن تهیه کند و در مورد انسان خداوند که خالق اوست برنامه‌ای ارائه داده که از آن به دین تعبیر می‌شود (رفیعی محسن، شریفی، ۱۳۹۰، ص ۱۸). چون ارتباط مستقیم میان خداوند با انسان‌ها امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان به مصالح و مفاسد خویش و رضا و غضب الهی رسید بنابراین این دستورات توسط پیامبران برای انسان فرستاده شده است و بعد از ایشان نیز از روی لطف این کار را به جانشینان آنها که همچون خودشان معصوم و عالم هستند، سپرده است. از اینرو خلقت با پیامبر آغاز و با خلیفه وی پایان می‌پذیرد، تا انسان در هیچ برهه‌ای از زمان بدون حجت و مبین نباشد. پس مرجع دین به معنای محل رجوع به پیامبران و اوصیای ایشان در امور دینی است. همان‌طور که گفته شد درباره نیازمندی بشر و مخلوقات، کسانی برای هدایت و نجات از هلاکت و بدبختی مردم باید وجود داشته و آنها باید اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین باشند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنهايي که دور از راه حق بوده به آنان رجوع کرده و کسانی که عقب مانده، به ایشان ملحق شوند که علوم و معارف حقه را از آنان بگیرند، ایشان کسانی هستند که قابل مقایسه با هیچ کسی نیستند (خطبه ۲)^۱. پس وجود مرجعیت دینی برای رسیدن به کمال و سعادت بشری امری ضروری و غیر قابل انکار است و باید مرجعی وجود داشته باشد تا دین را برای بشر بیان کند. به همین جهت برخی بر اساس این ضرورت و نیازمندی، طالب جایگاه مرجعیت دینی شده و راه مخالفت و انحراف را برنامه ریزی کردند (خطبه ۵).

آثار و پیامدهای اعتقاد به مرجع دین

پس از بیان ضرورت مرجع دین برای مردم، تبعیت از وی آثاری برای بشر در پی دارد امیرالمؤمنین علیه السلام نکاتی را فرموده‌اند از جمله، آنها یاد قیامت بوده و به ذکر خداوند مشغول و به سبب ترس از عذاب و کیفر از ظلم و فساد دوری جستند و برای ثواب و پاداش تلاش کرده (خطبه ۹۷) و بر اثر کرامت پروردگار به مقام و منزلت نائل می‌شوند (خطبه ۱۰۶). آنانکه از پروردگارشان در دنیا ترسیده،

۱. زَرَعُوا الْفَجْرَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ لَا يِقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يَسُوِي بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَيْدِئاً هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي.



در زندگی تقوا پیشه می‌کنند و در آخرت فرشتگان آنان را برده تا در بهشت جاودانه به زندگی خود ادامه دهند (خطبه ۱۰۹). پس وجود مرجع دین سبب بقاء و سعادت اخروی، آسایش و رفاه دنیوی برای بشر و سایر مخلوقات خواهد شد.

در مقابل پیامد پیروی نکردن از مرجع دین باعث می‌شود فرصت برای کسانی دیگر محیا شده تا پرچم گمراهی را بپا کنند، امور باطل و جهل و نادانی را گسترش دهند. فتنه و طغیان در دنیا بسیار و معاصی و خونریزی فراوان گشته و فقر، فسق و فجور، دروغ و دشمنی زیاد گردد (خطبه ۱۰۸). در واقع ظلمت و کفر بر بشر حاکم شده و ادامه این روند باعث نابودی و فساد بشر و دیگر مخلوقات خواهد شد.

وجوه نیاز به مرجع دین

همان‌طور که اشاره شد در صورت نبود مرجعی برای دین آثار مثبت از بین رفته و جای آن را پیامدهای ناگوار خواهد گرفت. از اینرو برای کسب معرفت، هدایت یافتن، رفع اختلاف، جلوگیری از تحریف و تبیین مسائل دینی و وظایف بشر، کارکردهایی بر اساس کتاب نهج البلاغه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کسب معرفت از مرجع دین

از دیرباز بشر همواره برای شناخت پروردگار و خالق خویش نیازمند کسی بوده که خدا را به بهترین وجه تعریف نماید. راه شناخت و پرستش خدا و کسب معرفت فقط از طریق مرجع دین میسر است و منحصر در ایشان است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱/۱۴۵).^۱ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان مرجع دین خداوند را این‌گونه معرفی کرده، اوست خدایی که با وجود بخشش یا منع عطا از ثروت و دولتش کم یا زیاد نمی‌گردد. اگر او چیزی به بندگان عطا فرماید یا منع نماید در هر صورت بخشنده است یعنی اگر به بنده‌ای عطاء فرمود چیزی داده است که نداشته و مستحق آن بوده، و اگر منع کرد چیزی نداده که استحقاق آن را نداشته است. خدا مبداء خلقت هر وجودی است و برای او مبدئی نیست و اوست آخر، پس برای خدا مرجعی نیست تا بعد از او چیزی باشد زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعضی دیگر پیشی گیرد. پس خداوند دارای کیفیت، تغییر، حالت، چگونگی و فقر و نیاز نیست و اعتقاد به اینها محال و ممتنع است (شریف الرضی، ۱۳۷۹، ۲/۲۳۲).

^۱ يَا عِبَادِ اللَّهِ وَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ



امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان نشانه‌های اولین مرجع دین که از سوی خداوند برای نجات بشر از گمراهی و حیرت برانگیخته شده است را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی فرمود. حضرت فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله با زدودن قفل‌های تباهی و ضلالت که بر دل‌های مردمان نشست، بود، آنها را هدایت کرد (خطبه ۱۹۱). پس آموزه‌های توحیدی و شناخت خدا بایستی از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله یا سایر ائمه علیهم السلام به مردم برسد.

هدایت

معنای لغوی هدایت راهنمایی با لطف و مهربانی است (راغب، ۱۳۷۴، ۵۰۴/۴). هدایت یعنی شناخت مسیر و مقصد نهایی و کسی که مسیر را طی کرده و مقصد را دیده توانایی هدایت دارد و غیر او به بیراهه و مقصدی نامعلوم خواهد برد. زمانی بشر در دوران جاهلیت به وسیله افراد ناآگاه و نابلد به گمراهی و نادانی گرفتار شده بود تا اینکه به سبب هادی که همان مرجع دین است به راه مستقیم هدایت یافتند. مردم به واسطه این هدایت از منتهی درجه کفر و شرک به دین اسلام گرویده (خطبه ۴) و با صفاتی همچون تقوی، ترس از خدا و تقرب به خدا زینت داده شدند. این هدایت در جهت رشد و کمال ادامه دار بود تا جایی که مردم پس از تصدیق خداوند به یگانگی با اخلاص در راه او به جهاد پرداخته و حقوق واجب خدا و برادران دینیشان را پرداخت نموده و با رفتن به حج، صلّه رحم، صدقه و بجا آوردن کارهای پسندیده به سعادت دست یافته‌اند و به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله برترین و بالاترین راهنمایی کننده است و سنت و طریقه او هدایت کننده‌ترین سنتها و روش‌هاست (خطبه ۱۰۹).

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله مانند انبیاء گذشته جانشینی برای هدایت امت معین فرمودند و امت را سرگردان رها نکردند (خطبه ۱) و اشاره ایشان به حدیث ثقلین است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من قرآن و عترتم را در میان شما گذاشتم تا گمراه نشوید^۱. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کسانی هستند که خداوند مسیر سعادت و راه کمال و بهشت مقصد نهایی بشر را به آنها نشان داده است و ایشان تنها هادیان بشر هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل مواردی را به عنوان موانع دستیابی به هدایت برشمرده‌اند از جمله شیطان که در نرسیدن به سعادت مؤثر است (خطبه ۹۱) همچنین پیروی از هوای نفس آدمی را به

^۱ یا ایها الناس إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي فتمسكوا بهما لن تضلوا



وادی گمراهی می‌کشاند و منجر به سقوط اخلاقی خواهد شد (خطبه/۲۱۵) و دنیاپرستی که ترجیح دنیا بر آخرت بوده و آبادانی دنیا را ملاک و ارزش زندگانی قرار دهد (نامه/۷۰).

رفع اختلاف

بشر همواره در طول تاریخ در امور خود با یکدیگر نزاع و درگیری داشته است. از اینرو امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: زمانی خداوند مرجع دین را فرستاد که هیچ پیغمبری باقی نمانده بود و نزاع و مجادله زبانی برقرار بود (خطبه/۱۳۳). در این رابطه قرآن دستور می‌دهد اگر در چیزی با یکدیگر نزاع و دشمنی داشته باشید برای اصلاح آن به خدا و رسول (قرآن و سنت) مراجعه نمائید (قرآن کریم ۴: ۵۹)، در نزاع و دشمنی رجوع به خدا اینست که طبق کتاب او حکم شود و رجوع به رسول اینست که سنت و طریقه او پیش گرفته شود. در مقابل رجوع به غیر را امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین ترسیم فرمودند: قضاوت ناآگاه و ناصالح با داوری های نادرست خود، امنیت جان و مال مردم را به خطر انداخته و منشأ مفاسد بسیاری در سطح جامعه می‌گردند. قضاتی که با تکیه بر دلایل سست و بی اساسی همچون قیاس، رأی و استحسان به نتایج نادرست رسیده و از آن بدتر رئیس آنها که آرای ضد و نقیض آنها را صواب شمرده و همه را حکم الهی بداند (خطبه/۱۷) حضرت در ادامه فرمودند این در حالی است که خدای آنها واحد و پیامبر و کتابشان یکی است و بی شک از خدای واحد برای مسأله واحد حکم واحدی صادر می‌شود. زیرا او عالم بر حقایق است و طبق مصالح یا مفاسدی که در آن مسأله بوده حکم واحدی در آن تعیین نموده است (خطبه/۱۸).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: پس اگر به حق از کتاب خدا حکم شود و بخواهند واقع آن را بیان کنند نه از روی تفسیر به رأی و تأویل نادرست، ما یعنی امام (علیه السلام) و ائمه بعد از آن حضرت به حکم امامت و خلافت از همه مردم سزاوارتریم. زیرا در قرآن کریم می‌فرماید: آیا کسی که به راه حق راهنمایی کند برای متابعت و پیروی سزاوارتر است یا کسی که راه نیافته مگر آنکه راهنمایی شود (قرآن کریم ۱۰: ۳۵)، پس چرا شما هر دو را برابر دانسته‌اید و چگونه در این امر حکم می‌کنید (خطبه ۱۲۵ و نامه ۵۳). پس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در واقع اعتقاد به تصویب و صحیح بودن آرای ضد و نقیض، انحراف از اصل توحید و گرایش به نوعی شرک دانسته‌اند. توحید الوهیت، خدا را یگانه معرفی می‌کند و توحید نبوت و امامت، پیامبر اولوالعزم و ائمه (علیهم السلام) را در هر عصر یکی می‌شمرد و توحید شریعت، کتاب آسمانی را یکی می‌داند. پس گرایش به تعدد احکام واقعی، که چیزی جز شرک نیست



تضادّ روشنی با اصل توحید دارد و نیازمندی مردم به شخصی که عالم و آگاه به اختلافات مردم و احکام واقعی باشد را غیر قابل انکار دانسته و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خودشان را به عنوان مرجعی برای رفع اختلاف بشر بیان و معرفی کردند.

شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها

پس از بیان ضرورت نیاز به مرجع دین و وجوه آن، باید دانسته شود که خداوند متعال برای شناخت مرجع دین صفات و شاخصه‌هایی را قرار داده تا در تعیین مصداق گمراهی و لغزشی بوجود نیاید. در این بخش بر اساس کتاب نهج البلاغه به مؤلفه‌هایی اشاره خواهد شد.

تعیین و معرفی مرجع دین از جانب خدا

نخستین بحثی که در این بخش مورد توجه قرار گرفته این است که مرجع دین از طرف خدا یا از طرف مردم تعیین شده است. آیا مردم می‌توانند برای قرار دادن کسی در این منصب خودشان انتخاب کنند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند ائمه علیهم السلام را برگزید تا قوام دین خویش و تدبیر امور مردم را به مرجع دین بسپارد (خطبه ۱۵۳). خداوند ایشان را برتری داده و شایسته نیست کسی از طرف غیر خدا تعیین و معرفی شود، زیرا هدایت و راهنمایی بشر از مرجع دین طلب می‌شود (خطبه ۱۴۴). در حالی که گفته شد همه مردم نیازمند هستند و به شخصی احتیاج دارند که او مانند بشر در امور خود به کسی جز خدا نیاز نداشته باشد. شناخت چنین فردی که از همه جهات بی نیاز باشد برای بشر ممکن نیست و حتما همراه با خطا خواهد بود.

اگر در برخی عبارات دیده می‌شود که حضرت به ظاهر همراهی نموده اند، مانند نامه به معاویه در باب شورا از باب الزام خصم بوده و آنچه را متخلفان و دشمنان قبول داشته‌اند فرموده تا حجت بر آنها تمام گردد (نامه ۴) و این کلام حضرت ناظر به مقبولیت مردمی است و نه مشروعیت مردمی.

علم

در بین مردم برجستگان علمی ممتاز و ستوده شده از سایرین هستند و با ارزش‌ترین داشته انسان علم وی بوده که ثروت، قدرت و شهرت دنیوی را برای چنین کسانی به ارمغان می‌آورد. شیعه معتقد است اعلم بودن از جمله صفات معتبر در امام است. در نگاه شیعه علم امام لدنی است و ائمه از کودکی عالم به علم غیب هستند (سلطانی، ۱۳۸۷، ۱۷۴). مرجع دین از جهت اینکه افراد مختلف

جامعه از وی در زمینه‌های مختلف اعم از اعتقادات^۱، اخلاق^۲، احکام^۳، نجوم، تجارت، ازدواج، تربیت، طب^۴ و... مراجعه کننده دارد. این مراجعه محدود به بشر نیست بلکه ملائکه، جنیان و سایر مخلوقات هم چنین هستند، بایسته است مرجع دین به برترین و کامل‌ترین علم آگاهی داشته باشد و چنین علمی را خداوند به ایشان اعطا کرده است. مرجع دین صاحب علم غیب، اسرار، خزینه دار و منبع حکمت‌های الهی است (خطبه ۲). شخصی به مرجع دین عصر خودش امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعه کرده و سوالی درباره خداشناسی می‌کند و ایشان درباره توحید، صفات خدا، چگونگی آفرینش آسمانها، ویژگی و صفات فرشتگان، خلقت زمین، خلقت بشر و امکانات زندگی (خطبه ۹۱) سخنانی را که سرشار از علم و دانش نسبت به همه موضوعات است، بیان می‌فرمایند. پاسخگویی امام در همه زمینه‌ها و مطالب و مباحث عمیق درباره فضا، افلاک، ستارگان، کیفیت پدید آمدن زمین و انسان هر شنونده‌ای را مدهوش کرده است. در مقابل بشر به بیماری‌هایی همچون غفلت، نادانی، حیرت و سرگردانی مبتلاست که نمایانگر ضعف و نیاز او به چنین عالمی است که ابزارهای لازم، قدرت تشخیص و توانایی معالجه آن را داشته باشد (خطبه ۱۰۸).

عالمی با چنین گستره علمی، در بعضی روایات به دلایلی از جمله توهم استقلال یا ضعف در فهم مخاطب، علم خویش را محدود معرفی کرده است. مانند خطبه ۱۲۸ که کسانی باورمندی عدم داشتن برخی از علوم را برای امام قائل شده‌اند، در حالی که در ابتدای همین خطبه امام از آینده خبر می‌دهد. برخی با تقطیع و بد فهمی چنین نسبت‌های ناروایی را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌دهند بلکه این‌گونه نیست که همه جا از علم غیب استفاده شود در حالی که ائمه (علیهم السلام) مأمور به ظاهر بوده و اینگونه نیست که همه امور با معجزه یا علم غیب یا امور باطنی مدیریت شود. (برای مطالعه بیشتر ر.ک به مقاله بازبینی نگاه جریان سلفی‌گری ایرانی به مؤلفه علم امام با محوریت نهج البلاغه)

عصمت

«عصمت» لطفی است که خدای تعالی در حق مکلف روا می‌دارد به طوری که وقوع گناه و ترك اطاعت از او ممتنع می‌گردد، هر چند که بر انجام آن قدرت دارد (حسینی میلانی، ۱۳۸۹،

۱. ر.ک به بصائر الدرجات مرحوم صفار
 ۲. ر.ک به مکارم الاخلاق مرحوم طبرسی
 ۳. ر.ک به من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق
 ۴. ر.ک به بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۱۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۳ و ۵۹

۴۰/۲). با این تعریف اگر مرجع دین خودش به گناهایی که مردم را نهی کرده مبتلا باشد دیگر مردم از وی اطاعت نخواهند کرد. بر اساس روایات، مرجع دین از طفولیت تا پایان عمر معصوم علیه السلام بوده تا کسی بر وی نتواند خرده و عیبی بگیرد زیرا در قیامت مرجع دین شاهد و گواه بر امت است و نسل او از پاکترین پاکان به جهت نسب و خلقت بوده است (خطبه ۱۰۵). امیر المؤمنین علیه السلام در صحرائی صفین می فرماید: خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید (خطبه ۲۱۶). که برخی با بد فهمی اقرار به اشتباه کردن امام را در این فراز حمل بر عدم عصمت کرده اند در حالی که ایشان در ادامه خطبه فرمود بدون کمک خدا از اشتباه مصون نمی باشم که خود اثبات عصمت است. همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را به اطاعت و رو آوردن به اهل بیت علیهم السلام دعوت می کند و آنان را زبان راستگوی دین و همانند قرآن دارای تعظیم و تکریم بیان کرده که این جملات دلالت بر عصمت حضرت دارد (خطبه ۸۶). ابن ابی الحدید معتزلی اعتراف می کند، این جمله عصمت آن حضرت را به اثبات می رساند و نقل کرده ابو محمد بن متویه در کتاب الکفایة تصریح کرده است که علی علیه السلام معصوم است، اگر چه واجب العصمة نیست و نیز عصمت شرط امامت نیست ولی ادله و نصوص بر عصمت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می کند. عصمت از ویژگی های آن حضرت است و دیگر صحابه از چنین مقامی بهره مند نیستند (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، ۲۲۹/۶).

ولایت

کلمه ولایت از ماده ولی به معنای سرپرست و عهده دار شدن امور است (راغب، ۱۴۱۲ق، ۸۸۵). در برخی کتب به معنای دُنو و نزدیکی آمده (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۱۴۱) و دوستی و یار و... را از مصادیق آن می دانند. معنای اصطلاحی ولایت که عبارت است از «به عهده گرفتن کاری از کارهای دیگران و سرپرستی امور»، متناسب با همان معنای لغوی آن است. زیرا کسی که می خواهد امور دیگری را سرپرستی کند، حتماً از طریق نزدیک شدن و همراه شدن با اوست. از این رو، از جمله معانی که اهل لغت برای ولایت ذکر کرده اند، همان امارت و تدبیر است. هرگاه ولایت به طور مطلق



استعمال شود، انصراف به همین معنا دارد. نظیر کلام مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در فضائل آل محمد (علیهم السلام) در نهج البلاغه فرموده است (خطبه ۲)^۱.

بنابراین به جهت اینکه مخلوقات اموری دارند که از حقیقت و کمال آن یا خیر و شر آن مطلع نیستند، به کسی نیازمند هستند که سرپرستی ایشان را به عهده بگیرد و کارهایشان را به سوی صواب هدایت کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه به عنوان مرجع دین، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خود را ولی و سرپرست مردم از طرف خدا معرفی کرده اند (نامه ۲۵) و در جایی دیگر برای آموختن احکام دین، تربیت شدن و علم آموختن بشر و نیازمندی بشر به ولی و سرپرست اشاره داشته اند (خطبه ۲۳۸) و خود را سزاوارترین مردم به مردم در ولایت دانسته اند (خطبه ۱۰۸).

حجیت

حجت در لغت به معنای دلالتی روشن بر اساس راهی با قصد و هدف مستقیم است. ابن منظور می‌نویسد: حجة: البرهان، گفته شده حجة چیزی است که خصم با آن دفع می‌شود، ازهری می‌گوید: حجة ایراد سخن بر وجهی است که به هنگام خصومت با آن پیروزی حاصل می‌شود (راغب، ۱۴۱۲ق، ۱/۴۵۰). برای اجرای دستورات دینی و شناخت حکم خداوند به اشخاصی نیاز است که آنها حجت و دلیل الهی بوده تا مردم ایشان را در اعمال و کردارشان حجت و عذری قرار دهند که در قیامت نگویند ما به اوامر و نواهی تو آشنا نبودیم (خطبه ۱۴۳) و با این دلایل به غضب الهی و آتش دوزخ گرفتار نخواهند شد. وقتی خداوند می‌فرماید این شخص حجت من است پس او تنها کسی است که می‌تواند بشر را از عذاب و خشم الهی دور کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده زمین هیچگاه از حجت خالی نبوده^۲ و حجت الهی یا آشکار و مشهور بوده یا ترسان و پنهان بوده تا دلایل الهی باطل نگردد و خدا با فرستادن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) حجت را تمام کرد و بر کسی عذری باقی نگذاشت. (خطبه ۹۱ و حکمت ۱۴۷) حجت‌ها توسط مرجع دین با دلایل روشن و معجزات که منشاء آن وحیانی بوده به همراه برهان کافی به بشر رسیده است (خطبه ۱۶۰). امیرالمؤمنین (علیه السلام) در معنای هجرت می‌فرماید: هجرت اختصاص به زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نداشته و معنی آن تنها حرکت از مکه به سوی مدینه نیست. بلکه هجرت کننده حقیقی یعنی از ظلمت به نور رسیدن را بر کسی می‌توان نام

^۱ و لهم خصائص حق الولاية.

^۲ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ



نهاد که آن شخص حجّت خدا بر روی زمین را بشناسد. هر کس حجّت خدا را شناخت، و به امامت او اقرار کرد مهاجر است. بر کسی که حجّت بر او تمام شد، گوشش آن را شنید و قلبش آن را دریافت، مستضعف در دین صدق نکرده و معذور نیست (خطبه ۱۸۸). پس امروزه با توجه به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام باید مرجع دینی به عنوان حجت بر روی زمین وجود داشته باشد و شناخت و حرکت به سوی آن حجت الهی امری لازم و وظیفه‌ای است که بر دوش مردم نهاده شده است.

خلافت

خلافت در لغت یعنی نیابت و جانشینی به جای دیگری یا حکومت و نیابت از دیگری است (راغب، ۱۳۷۴، ۶۲۹/۱ و زبیدی، ۱۴۱۴ق، ۲۰۲/۱۲ و بستانی، ۱۳۷۵، ۳۷۰). خلافت دارای اقسامی است: ۱. یا در غیاب و نبودن کسی است ۲. یا بخاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود ۳. یا بعلت ناتوانی شخصی ۴. و یا بخاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود و در این معنی اخیر، خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد (راغب، ۱۳۷۴، ۶۲۹/۱). همان‌طور که قبلاً بیان شد امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان مرجع دین ذکر کردند و با توجه به معنایی که در ابتدا آورده شد باید خلیفه و جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد که مردم در احتیاجات خود به وی رجوع کنند. باورمندی شیعیان بر پایه روایات چنین است که خلیفه بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرمودند: من در خلافت مانند قطب وسط آسیاب هستم و علوم و معارف از من سرازیر شده و هر اوج گیرنده‌ای بدون علم و دانش من به اوج رفعت نمی‌رسد (خطبه ۳).

در این میان افرادی از برخی فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام مطالبی غیر آنچه ذکر شد را برداشت کرده‌اند که در نوشته‌هایشان انحرافات وجود دارد. از جمله اینکه افرادی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را غاصبانه گرفتند و حق را از جای خودش تغییر دادند. تحریف کنندگان این عمل را با رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام توجیه کرده و گفته‌اند هیچ اختلاف یا عدم رضایتی بین حضرت با خلفای قبل نبوده است. در صورتی که در جای جای نهج البلاغه حضرت اعتراض خویش به غصب خلافت خود را بیان فرموده‌اند و خسرانی که از این غصب دامن‌گیر امت و مردم شده را گوشزد کرده‌اند. همچنین حق خود و جایگاه خویش نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را به روشنی بیان فرموده‌اند (خطبه ۲۳۹، ۲۱۶، ۱۹۲، ۱۷۲، ۱۳۱، ۳ و نامه ۲۷ و ۲۸). همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در لابلای

فرمایشات خویش غیر از اعتراض، دلایل غصب خلافت را بیان داشته‌اند. ایشان در پاسخ به سوال یکی از یارانش بخل غاصبان و در جایی دیگر استبداد را که عامل بسته شدن چشمان گروهی بر حقیقت است، معرفی کرده اند (خطبه ۱۶۲).

اطاعت محض

آنچه تاکنون از صفات و جایگاه مرجع دین بیان شد نکاتی به نگارش درآمد که چنین شخصیتی با این مقام الهی اطاعت از او واجب است. این اطاعت هیچ قیدی نداشته و شامل تمام امور بشر می‌شود و مردم از مسیر مرجع دین جدا نشده و از رفتار او پیروی کنند که وی مردم را از راه مستقیم منحرف نخواهد کرد. اطاعت مردم برای تعظیم مقام امامت بوده زیرا از امامت بهره‌ای به کسی نمی‌رسد مگر به پیروی از او (حکمت ۲۵۲). از این رو است که مردم در همه امور نباید از مرجع دین پیش بیافتند یعنی رای و فهم خود را بر مرجع دین ترجیح دهند یا عقب بمانند یعنی دستورات او را به موقع اجرا نکنند بلکه در هر کاری خود را با مرجع دین خویش تطبیق دهند (خطبه ۹۷). اگر از مرجع دین اطاعت و پیروی گردد نتیجه آن حرکت به سوی بهشت است. مثل وی در میان مردم مثل چراغی در تاریکی‌هاست که به روشنایی خواهند رسید (خطبه ۱۸۷) گرچه این راه بسیار سخت و دشوار باشد اما پایانی سعادت‌مند دارد (خطبه ۱۵۵).

گواه بر اعمال

از آنجایی که مردم دارای تکالیف و اعمالی هستند و خداوند دستوراتی را بر ایشان واجب فرمود، بیان شد که مرجع دین حجت پروردگار بر بشر است. از اینرو امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که من در روز قیامت گواه بر شما خواهم بود و از طرف شما حجت و دلیل می‌آورم. ایشان شروطی برای گواهی خویش بر می‌شمارند از جمله به طریق شایسته خدا را عبادت کرده و در راه او ایستادگی کنید و از بندگیش خارج نشوید، در عبادات خویش بدعتی نگذارید و با پروردگار مخالفت نداشته باشید زیرا چنین کسانی از راه خدا بیرون روند به رحمت الهی نمی‌رسند (خطبه ۱۷۶). پس تأیید عمل بندگان به شروطی وابسته بوده تا مردم شامل گواهی و شهادت مرجع دین قرار بگیرند.

وظایف مرجع دین و وظایف مردم در برابر او

خداوند بین مرجع دین و مردم حقوقی قرار داده و این حقوق را بر یکدیگر واجب کرده است، پس هرگاه حق هر دو طرف اداء شود بین ایشان دین برقرار و نشانه‌های عدالت و درستکاری پدیدار



می شود و اصلاح امور مردم و ناامیدی دشمنان را به دنبال خواهد داشت (خطبه ۲۱۶). وظیفه مرجع دین بر اساس فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین است بایستی مواظب الهی را به همه ابلاغ کند و آموزش های لازم را در تمام زمینه ها به مردم بدهد (الإبلاغ فی الموعظة)، نصیحت و خیرخواهی نسبت به مردم داشته باشد یعنی ترغیب به اخلاق پسندیده و باز داشتن از گفتار و کردار ناشایست. ادای حقوق مردم مثل رساندن غنائم و اموال بیت المال به دست تمام مسلمانان (وَ إِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا) و حقوقی که شرع برای فقرا و مستضعفین قرار داده است. تعلیم و تأدیب مردم طبق آداب شرعی و رفتار نمودن بر اساس آن قوانین و تلاش و کوشش در خیرخواهی در تمام زمینه ها (وَ الإجتیهاد فی النصیحة) و احیای سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اجرای تمام قوانین الهی (وَ الإخیاء للسنّة) و اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین بدون تبعیض و بی کم و کاست (وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا) از وظایف مرجع دین بوده است.

از جمله وظایف مردم نسبت به مرجع دین بالا بردن سطح معرفت و علم و آگاهی خود نسبت به اوست، چرا که جهل یکی از عوامل گمراهی و انحراف است. دیگر اینکه حفظ بیعت و باقی ماندن بر عهد و پیمان خویش، اخلاص و محبت در پنهان و آشکارا از دیگر وظایف مردم بوده و همچنین هرگاه مرجع دین مردم را برای امری فرا خواند، آن دستور اطاعت و پیروی شود (خطبه ۳۴ و ۱۰۵).

نتیجه

مرجع دین بار معنایی گسترده و دایره وسیعتری دارد و در دو جهت امام و ماموم بحث می کند. این کتاب دارای نظام امامتی بوده که می تواند در قالب مرجع دین ساختار نوینی را به دست آورد. در این واکاوی نتیجه بدست آمده این است که وجود مرجع دین برای دین و مردم امری ضروری است و چنین شخصی دارای مؤلفه هایی از جمله نصب و معرفی الهی، علم، عصمت، ولایت، خلافت و... است تا در همه امور دنیوی و اخروی به آن اقتدا شود. این شاخصه ها جز در پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد و عنوان مرجع دین در ایشان انحصار دارد.



منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه (للصبحی صالح)

۱. ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد عبد الکریم النمری، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، مصحح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ هـ.ق،، الغدیر فی کتاب السنة والأدب، تحقیق مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، قم - ایران، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة
۵. برقی، ابوالفضل، بررسی علمی احادیث مهدی، نسخه افست در بنیاد جعفری، قم
۶. بستانی، فواد افرام: ۱۳۷۵ش، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی فارسی ترجمه کامل المنجد الابدی، مترجم: رضا مهیار، چاپ اول، تهران: اسلامی.
۷. حسینی میلانی، علی، ۱۳۸۹ش، جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام، قم - ایران، مرکز الحقائق الإسلامیة
۸. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، تاج العروس من جواهر القاموس، مصحح: علی هلالی و علی شیری، بیروت: دارالفکر.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴ش، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، چاپ، چهارم، تهران.
۱۰. _____، ۱۴۱۲ق، مفردات ألفاظ القرآن، چاپ، چهارم، دمشق.
۱۱. سلطانی، مصطفی، ۱۳۸۷ش، امامت از دیدگاه امامیه وزیدیه، چاپ، چهارم، قم - ایران، دانشگاه ادیان و مذاهب
۱۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۲۲ق، المجازات النبویة، چاپ، چهارم، قم.

۱۳. _____، ۱۳۷۹ ش، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، چاپ،
چهارم تهران.

۱۴. _____، ۱۴۰۶ ق، *حقائق التأویل فی متشابه التنزیل*، انتشارات دارالاضواء،
بیروت لبنان

۱۵. صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ*، ایران، قم

۱۶. طباطبایی، مصطفی، *کوتاه بینی و زیاده روی درباره علی ﷺ*، نسخه موجود در تارنمای نویسنده

۱۷. طبرسی، حسن بن فضل، ۱۴۱۲ ق، *مکارم الأخلاق*، چاپ، چهارم، قم.

۱۸. قلمداران، حیدرعلی، *خلافت و امامت*، ویرایش و تحقیق حنیف زرنگار، دارالعقیده للنشر و التوزیع

۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ
چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامية.

۲۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار* (ط - بیروت)، بیروت.

مقالات

رفیعی محسن، شریفی معصومه، تابستان ۱۳۹۰، مبانی مرجعیت علمی اهل بیت رسول خدا ﷺ از
دیدگاه اهل سنت، *فصلنامه اندیشه تقریب*، ۷ (۲۷)، ۱۱ - ۲۷.

**موسیقی عبارات نهج البلاغه در فرآیند ترکیب و آرایش معطوف به
واژگان و تأثیر آن بر معنا بخشی**

ام‌البین خالقیان* / حمراء علوی**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰

چکیده:

یکی از رویکردهایی که در سده‌های اخیر مورد توجه ویژه محققان قرار گرفته موسیقای قرآن است. نهج البلاغه بعد از قرآن از اوج فصاحت و بلاغت و جلوه‌های زیبا شناختی، از جمله موسیقی مؤثر در معنا برخوردار است. این مقاله به بررسی موسیقی عبارات نهج البلاغه در فرآیند ترکیب و آرایش معطوف به کلمات و تأثیر آن بر معنا بخشی پرداخته است. مراد از موسیقی در این مقاله موسیقای بیرونی نهج البلاغه یعنی آهنگ و آوایی است که ره‌آورد هم‌نشینی زیبای واژگان و برخاسته از غلبه حرف یا حروفی خاص با صامت‌ها و مصوت‌های خاص، همراه با ضمیمه شدن آرایه‌های ادبی و بدیعی می‌باشد. این مقاله که از تحقیقات بنیادی است، روش و منهج جمع‌آوری مطالب، استقرایی و کتابخانه‌ای و نیز روش پردازش داده‌ها تحلیلی می‌باشد. مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق حکایت از آن دارد که موسیقای عبارات نهج البلاغه دارای تأثیرات و دلالت‌های معنایی متفاوتی از جمله: تحریک و تحریر، ایجاد فضای تأثر و عبرت آمیزی، شدت استقبال مردمی، سنگینی در گلو ماندن بیان حق با وجود شایستگی، تداعی هراس و رعب مستمر، نرمی دعوت و موعظه، آشکاری و وضوح، تقویت حس نفرت، شدت اضطراب و ناراحتی موجود در جامعه و دوری و جدایی می‌باشد.

کلید واژگان:

موسیقی عبارات نهج البلاغه، تداعی معنا، معنا بخشی، نظم آهنگ

* o.khaleghian@gmail.com

** h.alavi@alzahra.ac.ir

*. مدرس حوزه و دانشگاه، پژوهشگر پژوهشگاه ادیان و مذاهب،

** . استادیار دانشگاه الزهراء علیه‌السلام.

نهج البلاغه سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مهمترین میراث نثری بی نظیر در زبان عربی و فوق کلام بشری و دون کلام الهی می باشد. نه تنها روزگار از کهنه کردن این کتاب ناتوان بوده، حتی اندیشه های نوظهور بر ارزش آن افزوده است. نهج البلاغه پس از قرآن سرشار از انواع تکنیک های متنوع بلاغی و زیبا شناختی است، از این میان، موسیقی به عنوان برترین جلوه زیبا شناختی و ابزار مؤثر در جلب توجه مخاطب و انتقال معانی مورد نظر، جایگاه ویژه ای دارد. اگرچه از دیر باز پژوهشگران به مطالعات مختلفی در این کتاب پرداخته اند؛ اما از نظر بلاغت جدید و خصوصاً مباحث موسیقایی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این پژوهش به طور خاص به موسیقایی عبارات نهج البلاغه و تاثیر آن بر معنا بخشی پرداخته شده است. از آنجا که موسیقی عبارات نهج البلاغه ره آورد همنشینی زیبایی واژگان، و برخاسته از آوا و صوت صامت ها و مصوت های خاص آن ها می باشد، بر این اساس بحث حول دو محور طرح شده است. محور اول موسیقایی عبارات نهج البلاغه که برخاسته از ترکیب و آرایش مصوت ها و حرکات عبارات می باشد و تأثیر آن بر معنا بخشی. محور دوم موسیقایی برخاسته از ترکیب و آرایش صامت ها و حروف عبارات در پرتو صفات و مخارجشان و تأثیر آن بر معنا بخشی. ناگفته نماند در این پژوهش غالباً از ترجمه محمد دشتی استفاده شده است.

چهار چوب نظری

مفهوم شناسی موسیقی

تعاریف متعددی برای موسیقی ارائه شده است. از جمله اینکه موسیقی مجموعه ای از اصوات و آهنگ هایی است که در روان انسان تحریکاتی را ایجاد کرده که گاهی شخص از آن ها لذت می برد و زمانی با آهنگی به غم و افسردگی دچار می شود (عبداللهی، بی تا: ۲۱). ابن خلدون موسیقی را آهنگ دادن به اشعار موزون، از راه تقطیع آواها به نسبت های معلوم و منظم می داند (ابن خلدون، ۱۳۸۸: ۳۱۱).

موسیقی زبان عربی

زبان عربی همچون موسیقی، دارای الفاظ بسیاری است که آواها و صداهای آن از معانی حکایت می کنند. (غریب، ۱۳۷۸: ۱۵) ابن جنی در بحث از دلالت صوتی و موسیقایی در باب «امساس الالفاظ اشباه المعانی» به رابطه لفظ، حتی با صداهای حادث شده در طبیعت پرداخته و



این رابطه را ذاتی می‌داند. (ابن جنی، ۱۳۷۴: ۱۵۲/۲) صبحی صالح نیز این نظریه را قبول دارد. (صبحی صالح، بی‌تا: ۱۸۶)

ارزش صوتی، آوایی و موسیقی برخاسته از الفاظ عربی و دلالت‌های الهام‌بخش آن‌ها در ترکیب عبارات، به عنوان یکی از ارزش‌های احساسی، امروزه جایگاه ویژه‌ای را در نقد ادبی به خود اختصاص داده است و با اصطلاحاتی همچون، ایقاع، جرس الالفاظ، النغم الصوتی، نظم آهنگ، علم الاصوات و تناسق لفظ با معنا یاد می‌شود (مشکین فام، ۱۳۸۶: ۲۸).

موسیقی نهج البلاغه

همانگونه که تناسب شگفت میان نظم آهنگ و موسیقایی لفظ با معنی در قرآن توانست جاودانگی، اعجاز و ماندگاری بی‌پایانی را پدیدار ساخته و مؤانست و مناسبتی اسرار آمیز را با انسان‌ها شکل بخشد؛ در نهج البلاغه نیز می‌توان شاهد این تناسب شگفت موسیقایی عبارات و معنای مستفاد از آن بود.

موسیقایی نهج البلاغه که جلوه‌ای از تجلیات زیبا شناختی آن است، کاشف از روحيات، عواطف و اهداف آفریننده اثر می‌باشد که آوا و موسیقی خاصی را در فرآیند ترکیب جملات برگزیده است؛ زیرا «بر همگان روشن است که صوت، جلوگاه احساسات درونی است و این انفعال، طبیعتاً سبب تنوع آوا و صوت می‌شود» (رافعی، ۱۹۹۷: ۱۶۹). به عبارتی دیگر، «عواطف و احساسات درونی خالق اثر، باعث شده که او بتواند از اصوات و الفاظی خاص برای ایجاد موسیقی و تأثیر گذاری هر چه بیشتر متن خود بر خواننده بهره گیرد.» (صالح، ۲۰۰۳: ۴) بر این اساس واژه‌های یک متن نهایتاً به دلیل وزن و آهنگی که در آن‌ها وجود دارد ارتباط مستقیم با معنا دارند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۳۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام موسیقی درونی نهج البلاغه را به زیباترین شکل بر معنا منطبق ساخته است تا به بهترین شکل بر مخاطب تأثیر بگذارد. این همان چیزی است که تحت عنوان معادله آوایی - معنایی (فونوسمانیتیک) در زبان شناسی مطرح می‌گردد، که متغیرهای فونتیک، هجایی و آوایی با متغیرهای سمانتیک و معنایی همراه و همپاست که از آن تحت عنوان موسیقی باطنی یاد می‌شود. منظور از موسیقی باطنی یا نظم آهنگ درونی، همان انعکاس احساسات و عواطف درونی خالق اثر است که در نظم زبانی مؤثر است؛ نظمی که در قالب انتخاب دقیق کلمات، حروف و سبک بیان آن‌ها تجلی می‌یابد



و خالق اثر را به انتخاب حروف و کلماتی که با فضای اثر و معنای آن هماهنگ باشد، وادار می‌نماید (کتانه، ۱۹۹۹: ۱۶۸). در مقابل آن موسیقی بیرونی است که برخاسته از وزن عروضی است.

موسیقی عبارات نهج البلاغه

موسیقی عبارات نهج البلاغه، ره‌آورد همنشینی زیبای کلمات و برخاسته از غلبه حرف یا حرفی خاص با صامت‌ها و مصوت‌های خاص، همراه با ضمیمه شدن آرایه‌های ادبی و بدیعی می‌باشد. این موسیقا و آوای برخاسته از حرکات، مخارج و صفات حروف در همنشینی واژگان مختلف، دارای کارکرد زیبا شناختی است که در طی این کارکرد هنرمندانه، موسیقی اعجاز آمیزی در عبارات نهج البلاغه متجلی شده که کاملاً با موضوع، معانی و مفاهیمی حکیمانه، مقاصد و هدف‌های والای مورد نظر امیرالمؤمنین علیه السلام هماهنگی دارد و تداعی‌گر معنا و مفهوم مورد اراده حضرت می‌باشد. براین اساس نه تنها موسیقای واژگان نهج البلاغه بلکه موسیقای عبارات و جملات آن نیز در اوج زیبایی و افسونگری، دلالت‌های الهام بخش خاصی را دارا است.

برخی معتقدند نثر فاقد موسیقی است؛ حال آنکه «آنچه در نثر نیست، موسیقی بیرونی است که بر اثر وزن و قافیه به وجود می‌آید. موسیقی درونی که زاییده سجع و جناس، آهنگ الفاظ، انواع تکرارها و موسیقی مصوت‌ها و در آمیختگی با صامت‌هاست در نثر مشاهده می‌شود» (شمسیا، ۱۳۷۴: ۱۵۳). از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام همساز و هماهنگ با اندیشه و هدف و حالات مختلف سخن، کلامشان را با آوا و موسیقی و نظام‌آهنگ خاصی همراه می‌سازد که علاوه بر پایی نظم و توازن در ساختار کلام، تداعی‌گر مضمون و معنای مورد اراده می‌باشد.

پیشینه

موسیقی و تاثیر آن در معنا بخشی و رابطه لفظ و معنا از قرون اولیه مورد توجه بوده است؛ ولی نه با این عنوان و در کتاب مستقلی. از نخستین سده تاریخ اسلام متکلمانی همچون ابو عبیده معمر بن المثنی در کتاب مجاز القرآن، فراء یحیی بن ابو زکریا دیلمی در کتاب معانی القرآن، ابن قتیبه ابومحمد عبدالله در کتاب تاویل مشکل القرآن، اشاراتی به موسیقی الفاظ قرآن و نظم و وزن و اثر شگرفش در ژرفای دل‌ها داشته‌اند.

در سده سوم می‌توان از جاحظ در البیان و التبین، واصل بن عطا در معانی القرآن و... و در سده چهارم از قاضی عبد الجبار باقلانی در متشابه القرآن و تنزیه القرآن عن المطاعن، باقلانی اشعری در الاعجاز، طبری در تفسیر طبری، ابوهلال عسگری ادیب در الفروق الغویه و دیوان المعانی، سیدرضی در تلخیص البیان عن مجازات القرآن و... و در قرن پنجم از ابن سنان خفاجی در سر الفصاحه و عبدالقاهر گرگانی در دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه نام برد. این سیر تکاملی هم‌چنان ادامه داشت از زمخشری در تفسیر کشاف و قاضی عیاض در نظم البرهان تا ابن اثیر و از آن‌ها تا زرکشی در البرهان و سیوطی در الاشباه و النظائر و الفیه.

اگر چه از قرن هفتم به بعد این روند رو به افول و انحطاط گذاشت. لیکن در قرن‌های اخیر - قرن ۱۳ و ۱۴ هجری - توجه به مباحث لفظ و معنا و تأثیر موسیقی و صوت بر معنا بیشتر شد. عالمانی همچون سید جمال، عبده، رافعی، سید قطب، دکتر فرید، بکری، شیخ امین، سید محمود طالقانی، مقصود فراست‌خواه، احمد مختار عمر، محمد حسین علی الاصغر، محمد حسن الحمصی، نذیر حمدان و... به رابطه لفظ و معنا و تأثیر نظم‌آهنگ و موسیقا در معنا پرداختند. در اثنای برخی کتب عربی از جمله: خصائص ابن جنی، دراسات فی فقه اللغة از صبحی صالح، الصوت اللغوی فی القرآن از محمد حسین علی الصغیر، الاصوات اللغویه از ابراهیم انیس، قاموس القرآن از احمد مختار عمر و الظاهره الجمالیه فی القرآن از عبده الراجحی به موسیقی و تأثیر آن در معنا اشاراتی شده‌است.



در دهه‌های اخیر در رابطه با موسیقی نهج البلاغه آثار متعددی نوشته شده‌است؛ همچون مقاله بررسی و تحلیل موسیقی معنوی متناقض نما در نهج البلاغه از نعمت‌الله به رقم و معصومه شبستری؛ پایان‌نامه بررسی موسیقی داخلی و معنوی خطبه‌های ۱۸۲ تا ۱۸۶ نهج البلاغه از مجید بیگلری و کتاب موسیقی نهج البلاغه از زهرا نوش آبادی، که با استفاده از صنایع بدیعی چون جناس، سجع، تکرار و مراعات نظیر و... به تبیین موسیقی نهج البلاغه پرداخته‌اند. در رابطه با ایقاع و ضرب‌آهنگ نهج البلاغه نیز مقالات متعددی همچون ضرب‌آهنگ صوتی در نهج البلاغه در دو خطبه «شششقیه» و «آفرینش طاووس» از روح‌اله نصیری و مقاله الإیقاع فی خطب نهج البلاغه از نصرالله شاملی و جمال طالبی قره قشلاقی نوشته شده‌است؛ تا نشان دهند امام علی علیه السلام با اسلوبی استوار، ضرب‌آهنگ را برای تقویت کیفیت تعبیر و بهره‌مندی از زیبایی بیان به کار گرفته‌است، اما در

رابطه با موسیقایی عبارات نهج البلاغه در فرآیند ترکیب کلمات و تأثیر آن بر معنابخشی، پژوهش مستقلی به نگارش در نیامده است. این جستار در ادامه مقاله دیگری از نویسندگان با عنوان "موسیقی واژگان نهج البلاغه در فرآیند ترکیب و آرایش معطوف به حروف و تأثیر آن بر معنابخشی" نوشته شده است و به طور خاص در صدد پاسخ به این سوال است که موسیقایی عبارات نهج البلاغه در فرآیند ترکیب واژگان، چه تاثیری در معنابخشی دارد؟ باشد تا تاثیر موسیقایی عبارات نهج البلاغه در معنابخشی، و نیز گوشه‌ای از زیبایی‌های موسیقایی نهج البلاغه و نبوغ بلاغی امیرالمؤمنین علیه السلام نشان داده شود.

۲— موسیقایی برخاسته از ترکیب و آرایش مصوت‌ها و حرکات عبارات و تأثیر آن بر

معنابخشی

موسیقایی برخاسته از ترکیب و آرایش حرکات و مصوت‌های کوتاه و بلند واژگان در عبارات نهج البلاغه با معنا و مراد امیرالمؤمنین علیه السلام هم‌راستا و تداعی‌گر معنا و مقصود سخن ایشان می‌باشد.

مصوت‌های کوتاه

امام علی علیه السلام در بیان مثل‌هایی برای تحریک مردم در پیمودن راه سعادت هنرمندانه می‌فرماید: « فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَةً مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ وَ اقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ وَ وَجَلَ فَعَمِلَ وَ حَادَرَ فَبَادَرَ وَ اَيَّقَنَ فَاحْسَنَ وَ عَبَّرَ فَاعْتَبَرَ وَ حُدَّرَ فَحَذَرُوْا زُجْرًا فَازْدَجَرُوا وَ اَجَابَ فَاَنَابَ وَ رَاجَعَ فَتَابَ وَ اقْتَدَى فَاحْتَدَى وَ اَرَى فَرَأَى فَاسْرَعَ طَالِبًا وَ نَجَا هَارِبًا فَافَادَ ذَخِيْرَةً وَ اطَابَ سَرِيْرَةً وَ عَمَّرَ مَعَادًا...» (خطبه ۸۳)؛ پس، از خدا چونان کسی پروا کنید که سخن حق را شنید و فروتنی کرد، گناه کرد و اعتراف کرد، ترسید و به اعمال نیکو پرداخت، پرهیز کرد و پیش تاخت، یقین پیدا کرد و نیکوکار شد، پند داده شد و آن را به گوش جان خرید، او را ترساندند و نافرمانی نکرد، به او اخطار شد و به خدا روی آورد، پاسخ مثبت داد و نیایش و زاری کرد، بازگشت و توبه کرد، در پی راهنمایان الهی رفت و پیروی کرد، راه نشانش دادند و شناخت، شتابان به سوی حق حرکت کرده و از نافرمانی‌ها گریخت، سود طاعت را ذخیره کرد، و باطن را پاکیزه نگاه داشت، آخرت را آبادان....

در عبارت کوتاه فوق بیست و هشت فعل با کمترین فاصله و بیشترین تشابه _ که غالباً دو به دو مسجع یا متجانس هستند _ به کار رفته است. این تعدد افعال با غلبه مصوت کوتاه فتحه و مشابهت



اعرابی، علاوه بر تشابه صامت‌ها و اشتراک وزنی در پرتو موسیقایی خاص خود، تحرک و پویایی کم نظیری را تداعی کرده و با تحریک و ایجاد انگیزه شدید در پیمودن راه سعادت، مایه وحدت و انسجام کامل موسیقایی و معنایی کلام شده است؛ زیرا همه افعال مذکور، اوصاف و مراحل رشد تقوای فرد مؤمن هستند که او را به سعادت می‌رسانند. لذا تب و تاب حرکات پی‌درپی این فعل‌ها با غلبه مصوت کوتاه فتحه، با مفاهیم و محتوای سخن امیرالمؤمنین علیه السلام هماهنگ، و با جنب و جوش و انگیزه قوی و تلاش شدید متقیان که در مفهوم، مورد تأکید قرار گرفته، تناسب کامل دارد تا شنونده بیشترین تأثیر و تحریک را از کلام ببیند و آسوده تر راه سعادت را طی کند.

موسیقایی مؤثر در انسجام بخشی جهت تأثیرگذاری بیشتر را در این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان یافت: « وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَرَّأَهُ، وَ مَنْ جَرَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهْ، وَ مَنْ حَدَّهْ فَقَدْ عَدَّهْ» (خطبه ۱)؛ و با نزدیک کردن خدا به چیزی، دو خدا مطرح شده و با طرح شدن دو خدا، اجزایی برای او تصور نموده و با تصور اجزا برای خدا، او را نشانخته است. و کسی که خدا را شناسد به سوی او اشاره می‌کند و هر کس به سوی خدا اشاره کند، او را محدود کرده، به شمارش آورده است.

موسیقایی حاصل از تکرار حرکت فتحه، به همراه سیر تدریجی جملات در عبارات فوق نه تنها بر جذابیت کلام امام علیه السلام افزوده است؛ بلکه بر معنا و مفهوم آن نیز وحدت و انسجام خاصی بخشیده است تا مفاهیم مربوط به خداشناسی با نظم و انسجامی که موسیقایی کلام آن را تداعی میکند در ذهن و جان مخاطب به بهترین شکل بنشیند.

مصوت‌های بلند

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت به فرزندش، کلام خود را با موسیقایی همراه می‌کند تا تداعی‌گر فضای تأثر و عبرت آمیزی باشد و می‌فرماید: «مِنَ الْوَالِدِ الْقَانِ الْمُقَرَّرِ لِلرَّحْمَانِ الْمُذْبِحِ الْعُمَرِ الْمُسْتَسْلِمِ لِدَهْرِ أَلْدَامِ لِدُنْيَا السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى الظَّاعِنِ عَنْهَا غَدَاً إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يَذْرُكُ السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ غَرَضِ الْأَسْقَامِ وَ رَهِينَةِ الْأَيَّامِ وَ رَمِيَةِ الْمَصَائِبِ وَ عَبْدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْخُرُورِ وَ غَرِيمِ الْمَنَايَا وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ وَ حَلِيفِ الْهُمُومِ وَ قَرِينِ الْأَحْزَانِ وَ نَصْبِ الْأَهَاتِ وَ صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ وَ خَلِيفَةِ الْأُمُوتِ» (نامه ۳۱)؛ از پدري فانی، پذیرنده سختی‌های زمان، عمر پشت سر گذاشته، تسلیم



به روزگار، نکوهش کننده دنیا، ساکن سرای اموات، سفر کننده از آن در فردا، به فرزند آرزومند به آنچه به دست نمی آید، سالک راه تباه شدگان هدف امراض، گروگان ایام، نشانه تیره‌های مصائب، بنده دنیا. تاجر غرور، مدیون مرگ، اسیر مردن، همراه غصه‌ها، همنشین اندوه‌ها، هدف آسیب‌ها، زمین خورده شهوات، و جانشین مردگان.

موسیقای این عبارات با تکرار مصوت بلند «الف» که جزء حروف لین است در کنار «ف»، «س» و «ق» که جزو حروف مهموسه اند و هجاهای کشیده چون «الفان»، «الزمان»، «الدهر»، در قالب عبارات کوتاه که انگار بریده بریده ادا می‌شوند و با خود ناله‌ای به همراه دارند، فضای حاکم بر عبارات را فضایی سرشار از تأثر و تحسر و عبرت آمیزی به تصویر کشیده است. از آنجا که ضرب آهنگ بر پایه تعادل و تناسب بین دو قسمت آوا و معنا می‌باشد (غرفی، ۲۰۰۱: ۶)، فواصل سجع آمیزی که از تکرار «الف» ساخته شده‌اند، ضرب آهنگ کلام را تقویت کرده و در همنشینی با سایر کلمات، این فضای تأثر و عبرت آمیزی تصویر و تداعی شده را تقویت می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جهت عبرت پذیری از سرگذشت امتهای پیشین می‌فرماید: «اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَيْبِداً فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ جَرَّ عَوْهُمْ الْمُرَارَ» (خطبه ۲۳۴): فرعون‌ها آنان را برده خویش کردند، و به رنج و شکنجه سخت افکندند، و تلخی‌ها را جرعه جرعه در کامشان ریختند. مصوت‌های بلند عبارت «فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ جَرَّ عَوْهُمْ الْمُرَارَ»، به خصوص کلمه «سَامُوهُمْ» به دلیل داشتن دو مد پی در پی، موسیقی کند و زمانبری به عبارت داده است که بر پیوستگی و دوام عذاب بر بنی اسرائیل دلالت می‌کند (عبدالعال، ۱۴۱۰: ۲۰). این موسیقی مصوت‌های بلند در پرتو هم نشینی «الْمُرَارَ» با کلمه «جَرَّ عَوْهُمْ» و موسیقای برخاسته از تکرار حرف «ر» که دارای صفت تکریر است، بر تکرار و تدریجی بودن عذاب فراغنه دلالت می‌کند و تداعی‌گر تحمل درد و رنج طولانی از سوی مردم می‌باشد. این معنا با استفاده از آرایه حس آمیزی در کاربست جرع (نوشیدن) به جای اکل (خوردن) به خوبی برجسته شده است (نظری، ۱۴۰۰: ۲۱۲) و در قالب موسیقای برخاسته از مصوت‌های بلند، کاملاً با معنا هماهنگ و بیانگر عذاب و استضعاف طولانی مدت امتهای پیشین از سوی فراغنه و تحمل درد و رنج مداوم از سوی آنان می‌باشد.

۳ — موسیقای برخاسته از ترکیب و آرایش صامت‌ها و حروف عبارات در پرتو صفات و

مخارجشان و تأثیر آن بر معنا بخشی

موسیقی برخاسته از ترکیب و آرایش حروف و صامت‌ها در پرتو صفات و مخارجشان در عبارات نهج البلاغه که مؤثر در معنا و تداعی‌گر دلالت‌های الهام بخشی است، متأثر از زیادت حرف، تکرار، ابدال و ادغام و نیز فک ادغام باشد.

۳-۱- موسیقای برخاسته از زیادت و تأثیر آن بر معنا بخشی

بر اساس قاعده «زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی» زیادت و اضافه کردن حرفی به کلمه، موجب تغییر در موسیقای کلمه می‌شود که این تغییر موسیقایی، منجر به تغییر در معنای آن می‌گردد (خالقیان، ۱۳۸۵، ۴۱). به علاوه همنشینی واژگانی که زیادتی در آن‌ها صورت گرفته، گاه موسیقی خاصی را در عبارات نهج البلاغه ایجاد می‌کند که تداعی‌گر معنا و مقصود سخن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.

امام علیه السلام قبل از پاسخ شفاف و روشن به ایراد زیادی خواهان، درباره ترك مشورت، به مقدمه چینی دقیق و روشنی می‌پردازد و می‌فرماید: «وَ اَللّٰهُ مَا كَانَتْ لِيْ فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَّ لَا فِي الْوَلَايَةِ اِزْبَةٌ وَّ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمْوَنِي اِلَيْهَا وَّ حَمَلْتُمْوَنِي عَلَيَّهَا» (خطبه ۲۰۵) به خدا سوگند! من به خلافت (ظاهری) رغبتی نداشتم و به زمامداری شما علاقه ای نشان ندادم. این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و به اصرار مرا به آن واداشتید.

امیرالمؤمنین علیه السلام با کاربرد عبارات «دَعَوْتُمْوَنِي» و «حَمَلْتُمْوَنِي» که با موسیقای خاص خود که برخاسته از حذف نکردن ضمیر با وجود قرینه سیاق و اشباه ضمه «م» که منجر به زیادت «و» شده است و نیز با زیادت «ن» وقایه، شدت و فراگیری دعوت مردم و استقبال آنان برای به دست گرفتن حکومت را تداعی می‌کند.

۳-۲- موسیقای برخاسته از تکرار و تأثیر آن بر معنا-بخشی

تکرار به گونه‌ای مرتبط با ایقاع و موسیقی است، چرا که تکرار متناوب حروف، نغمه‌ی موسیقایی زیبایی را می‌آفریند (هلال، ۱۹۸۰، ۲۳۹). بخشی از موسیقی کلام، ناشی از آرایه تکرار است. آنچه برخی محققین، موسیقی کناری نام گذاری کرده‌اند و آن را از عوامل دانسته‌اند که در نظام موسیقایی تأثیر دارد؛ ولی ظهور آن قابل مشاهده نیست و محور اصلی عوامل مذکور را «تکرار»



دانسته‌اند (عزیزی و آرایش، ۱۳۹۷: ۳)، چیزی جز موسیقای درونی نیست؛ زیرا بسامد تکرار در مصوتها، صامتها، هجا و واژگان، داخل در ابعاد مختلف موسیقا و ایقاع درونی است. در سطح آوایی، تکرار با تمرکز سخن بر یک محور و شدت بخشیدن به عواطف، موجب تاثیر گذاری بیشتر بر مخاطب می‌شود. این هم‌حروفی و تکرار صداهای خاص، آهنگ کلام را به سمت یک موسیقای مشخص هدایت می‌کند (رزقه، ۱۹۹۳: ۱۲۶)، که در معنا بخشی و تداعی تصویر و معنایی خاص و نیز در انسجام و ارتباط بین لفظ و معنا مؤثر می‌باشد. ابن جنی در جای‌جای کتاب «الخصائص» به آن پرداخته است.

دلالت موسیقای حاصل از پدیده تکرار در عبارات نهج البلاغه را می‌توان در ابعاد گوناگونی همچون، تکرار یک حرف، تکرار هجا و تکرار واژگان مورد بررسی قرار داد و به تاثیر آن در معنا بخشی پی برد.

الف) موسیقای برخاسته از تکرار حرف و تاثیر آن بر معنا بخشی

محسنات لفظی در صنعت بدیع یکی از عوامل مؤثر زیباسازی کلام است (تفتازانی، بی تا: ۲۶۵). محسنات و آرایه‌های لفظی به ویژه تکرار حروف و صامت‌ها در پرتو واج‌آرایی، از مهمترین ویژگی‌های بلاغی است؛ زیرا تکرار بر موسیقا و ساختار بلاغی کلام تاثیر گذاشته و در نتیجه دلالت‌های معنایی خاصی را بر جای می‌گذارد.

- تکرار حرف «ح»

امام علی علیه السلام در قسمتی از خطبه مشهور شقشقیه می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيُعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلٌّ أَتَقَطِبُ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ» (خطبه ۳)؛ بطور قطع او می‌دانست، جایگاه من در خلافت چون محور سنگ آسیا به آسیاست علم و دانش، از وجودم همچون سیل سرازیر می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه سخنانی را در رابطه با خلافت بیان می‌کند که شیوه معمول و روش مرسوم حضرت، بیان چنین مباحثی نبوده است. موسیقای حرف «ح» در این سخن حضرت تداعی گر معنا و مفهوم مستفاد از آن است. حرف «ح» که در کلمات «مَحَلِّي، مَحَلٌّ، الرَّحَى، يَنْحَدِرُ» تکرار شده از حروف مهموس و حلقی است که از وسط حلق تلفظ می‌شود (بیگلری، ۱۳۶۶: ۱۷۴) و دارای صفت بحه به معنای خشونت و گرفتگی می‌باشد. موسیقای حرف راء در این سخن گویا تداعی کننده ناراحتی و دلخوری شدید حضرت از آنانی است که حق اثبات شده اش را- با وجودی که بر این



امر واقف بودند- منکر شده‌اند. حقی که در گوی آنان مانده و زبان به اعتراف آن نمی‌گشایند و آن حق را بر ملا و باز گو نمی‌کنند تا به گوش همگان برسد. این سنگینی در گلو ماندن بیان حق با وجود شایستگی و اثبات حقانیت حضرت به خاطر مصالح اسلام از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام از یک سو و از سوی دیگر بازگو و اعتراف نکردن حق مسلم و ثابت شده حضرت از جانب آنان، کاملاً با موسیقای بخت و حلقی بودن حرف «ر» و موسیقای برخاسته از عبارات سازگار است.

- تکرار حرف «ر»

«فَعَاوِدُوا الْكُرَّ وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌّ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ» (خطبه ۶۶)؛ پس یپایی هجوم آورید و از گریختن شرم کنید زیرا فرار از میدان جنگ مایه ننگ نسل‌ها و سبب آتش روز قیامت است.

حرف «ر» دارای صفت تکریر و چابکی است که بر تکرار و حرکت مستمر و پی در پی دلالت دارد. (عباس، ۱۹۹۸: ۸۲) زیرا هنگام تلفظ آن، کناره‌های زبان به طور سریع و متوالی به لثه برخورد می‌کند و با تولید صدایی خاص، حرکت سریع و پی در پی، واقعه لرزیدن را به خوبی تداعی و ترسیم می‌کند (بیاتی، ۲۰۰۷: ۱۵). این حرف به واسطه اینکه از اصوات مهجور و انفجاری است در پردازش صحنه‌ها و تصاویر مملو از وحشت و ترس و خشونت کار برد بسیاری دارد. (بلقاسم، ۲۰۰۹: ۲۳) بنابراین این تکرار حرف «ر» با صفت تکریر و سرعت و جهر، موسیقی آمیخته با شدت و استمرار و امتداد ایجاد کرده و با آمیخته شدن به جناس لاحق بین دو لفظ «الْكُرُّ وَ الْفَرُّ»، آن هم در کنار دو واژه متجانس «عَارٌّ وَ نَارٌ» و ختم شدن حرف آخر کلمات متجانس به حرف «ر» موسیقای کلام را شدت بیشتری داده است. این موسیقای برخاسته از کلام، تداعی‌گر هراس و رعب شدید و مستمر اصحاب امام علیه السلام در فضای جنگ و جهاد در «لیلة الهیر» یا نخستین روز جنگ صفین است و مخاطب را در فضای معنوی کلامی که تداعی کننده‌ی تحریک و برانگیختن به جهاد است قرار می‌دهد.

«لَقَدْ جَاهَرْتُمْ الْعَبْرُ وَ زُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ» (خطبه ۲۰)؛ عبرت‌ها برای شما روشن و آشکار است شما به وسیله آنچه بازدارنده است نهی شدید.

در این عبارت حرف «ر» چهار بار تکرار شده، حرف «ز» دو بار و حرف «ج» سه بار تکرار شده‌اند که همگی از اصوات مجهوره هستند (انیس، ۱۹۷۳: ۶۵-۷۵). موسیقای این عبارات که برخاسته از طنین این اصوات و تعدد در تکرار آن‌ها و همچنین هم‌نشینی آن‌ها در کنار یکدیگر است، چنان



انسجام و درهم تنیدگی و هارمونی خاصی را به منصفه ظهور گذاشته و فضای هشدار و اندازی نسبت به وعده‌ها و تهدیدات عذاب الهی را تداعی و ترسیم کرده است تا شاید مخاطب تکان خورده به هوش آید در هر زمان، انتظار پیغمبر و کتابی را نداشته باشد.

- تکرار حرف «ق»

«أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَدِينُكُمْ نِقَاقٌ وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ» (خطبه ۵۶)؛ اخلاق شما پست

و پیمان شما از هم گسسته، دین شما دورویی و آب آشامیدنی شما شور و ناگوار است. در عبارت کوتاه فوق که درباره‌ی اهل بصره می‌باشد، هشت بار حرف «ق» بکار رفته است. موسیقی حرف «ق»، در کلمات: «دِقَاقٌ، شِقَاقٌ، نِقَاقٌ، زُعَاقٌ»، به جهت دارا بودن صفت قوت و شدت و مخرج اقصی الحلق که با قلقله همراه است، علاوه بر سجع متوازی، بر پیوستگی و شدت این صفات بر موصوف شان دلالت می‌کند، از آنجا که صوت قوی را برای فعل قوی، و صوت ضعیف برای فعل ضعیف به کار می‌رود (ابن جنی، ۱۳۷۴، ۱: ۶۵)، گویا این صفات از اهل بصره، جدا شدنی نیست و به شدت با آنان عجین شده است. این موسیقی با شدت بدی‌های اهل بصره و نارضایتی امام علیه السلام از عمل کرد آنان تناسب دارد. نمونه‌های این چنین سازگار باسیاق عبارات در نهج البلاغه بسیار مشاهده می‌شود (طالبی قره فشلاقی، ۱۴۳۲، ۸۷-۸۹).

- تکرار حرف «ل»

امیرالمؤمنین علیه السلام در راستای تشویق مردم به بهره‌مندی از عقل و ادب و مشورت در تعاملات اجتماعی می‌فرماید: «لَا غِنَى كَالْقَتْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ» (حکمت ۵۴)؛ هیچ ثروتی مانند خرد، و هیچ ندرایی چون نادانی نیست. میراثی چون ادب و فرهیختگی، و پشتیبانی چون مشورت کردن نیست.

تکرار حرف «ل» ده بار، در این کلام که ویژگی بارز آن نرمی و لین بودن است و شکل‌گیری آن در قالب تکرار چهار «لا»ی نافیه که تاکید معنا را در پی دارد با ضمیمه شدن چهار حرف تشبیه کاف که شباهت را در کمترین شکل انتقال می‌دهد در مقابل فعل یا اسم، و تکرار مصوت‌های سکون و فتحه؛ افزون بر معنای تاکید، تداعی‌گر نرمی دعوت و لطافت مواظ می‌باشد. شیوه بیانی امیرالمؤمنین علیه السلام در بسیاری از موارد به دور از امر و نهی‌ها و بکن و نکن‌های ظاهری است و غالباً

به صورت عبارات و جملات خبریه نه انشائییه موعظه‌ها و پندها را بیان می‌کردند. بر این اساس حضرت با این موسیقای لطیف و نرم، بر نرمی دعوت افزوده و موعظه را در قالب جمله خبری تاکید کرده‌است.

- تکرار حرف «م»

امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن جهت سرزش مردم و ترغیب آن‌ها به جنگ و جهاد می‌فرماید: «مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ وَ أَمْحَى الظُّلْمَ لِتَذَاكِرِ الْهَمِّ» (خطبه ۲۱۱) چه بسیار تصمیم‌های روز را، که خواب نابود می‌کند! و چه بسیار ذکر اندیشه‌ها را که تاریکی‌ها از بین می‌برد! در این سخن حکمت آمیز امام علی علیه السلام هشت بار حرف «م» در الفاظ «مَا، النَّوْمُ، لِعَزَائِمِ، الْيَوْمِ، أَمْحَى، الظُّلْمَ، الْهَمِّ» تکرار شده‌است. حرف «م» از حروف مجهوره است که از صفت جهر و آشکار بودن برخوردار است و با این ویژگی آشکار بودن خود، گویا مخاطب را هوشیار و تحریک می‌کند. از آنجا که رابرت‌ها معتقد است یکی از راههای مطالعه موسیقی و آهنگ حروف و صداها، از طریق اندام‌های گویایی بدن است که در تلفظ حروف به کار برده می‌شود (رابرت ا. هال، ۱۳۵۰: ۴۳) و این حرف در میان اندام‌های گویایی بدن در زمره حروف شفوی است که در موقع تلفظ آن لب‌ها بر هم منطبق و محکم می‌شوند و جریان طبیعی مسدود شدن چیزی را به تصویر می‌کشد (عباس، ۱۹۹۸: ۷۱)، بنابر این موسیقای برآمده از صفات و مخارج حرف «م» بر معنای مستفاد از کلام حضرت دلالت می‌کند. در این راستا موسیقای حرف «م» که برخاسته از محکم بسته شدن لبها و همراه با صفت جهر و آشکاری می‌باشد، مخاطب را با موسیقایی محکم و مجهور، بر نقض عزائم و نابودی همت‌ها سرزنش می‌کند و آشکارا او را هوشیار و ترغیب به جهاد می‌کند.

«إِعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ» (حکمت ۸)؛ از این انسان در شگفت باشید، که با پاره‌ای "پی" می‌نگرد، و با "گوشتی" سخن می‌گوید، و با "استخوانی" می‌شنود، و از "شکافی" نفس می‌کشد.

امام علی علیه السلام در این کلام شگفتی‌های آفرینش انسان را بیان می‌کند تا عظمت خالق و جهان هستی را در جمله‌ای کوتاه به مخاطب با نرمی و قاطعیت یادآور شود. در این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، حرف «م» شش بار و حرف «ن» چهار بار تکرار شده‌است. در آمیختگی «م» و «ن» مجهوره، آهنگ گوش نواز و نوای آشکار و برانگیزنده احساسات ایجاد می‌کند. این موسیقا به



همراه موسیقایی برخاسته از تکرار حرف «م» در انتهای چهار لفظ «شَحْمٍ، لَحْمٍ، عَظْمٍ و خَزْمٍ» که هنگام ادای آن لب‌ها به هم محکم می‌شود و از صفات آن جمع شدن و نگهداشتن است (عباس، ۱۹۹۸: ۷۶) و با توجه به سکون حرف قبل از «م» که مسبوق به اخفّ حرکات یعنی فتحه می‌باشد، موسیقایی را ایجاد کرده که به کلام حضرت نرمی عمیق به همراه قطعیت می‌بخشد و با جهر و آشکاری، توجه مخاطب را برای شنیدن کلام، جلب و او را تشویق به این امر می‌کند.

همچنین از آنجایی که تکرار عامل با حرف عطف تنها برای تاکید می‌باشد. (کرمانی، بی تا: ۶۷) تکرار سه بار حرف جر باء که آن هم از حروف شفوی است، این تشویق و توجه آشکار به عمق سخن و قطعیت کلام حضرت را تاکید می‌کند.

ب) موسیقایی برخاسته از تکرار هجا و تاثیر آن بر معنابخشی

- تکرار هجا «بل»

از آنجا که ترکیب و نحوه توزیع و چینش حروف در کلمات، در ایجاد انسجام آوایی و هارمونی موسیقایی خاص، تاثیر گذار است (مبارک، ۱۹۷۵: ۵۲) و این موسیقی تداعی‌گر معنایی خاص می‌باشد، امیرالمؤمنین علیه السلام همزمان با آغاز خلافت و بیعت مردم مدینه، به عنوان اعلام برنامه می‌فرماید: «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَلَنَّ بِلَبْلَةٍ وَ لَتُغْرَبَنَّ غَرْبَةً» (خطبه ۱۶)؛ به خدایی که او را به حق فرستاد، هر آینه همه درهم ریخته می‌شوید و هر آینه غربال می‌گردید.

امام علی علیه السلام در عبارت «لَتُبْلَلَنَّ بِلَبْلَةٍ» با تکرار گسترده‌ای از حروف مهجور و مهموس و همنشینی آن‌ها با یکدیگر چنان موسیقایی خلق می‌کند که تداعی‌گر معنا و مقصود مورد نظر خود یعنی ترسیم فضای اضطراب و دگرگونی جامعه است. در این عبارت چهار بار تکرار شدن هجا مقطع «بل» و هم نشینی آن‌ها در کنار یکدیگر موسیقایی مضطربی را به گوش می‌رساند که خود تداعی‌کننده معنای تحولاتی است که جامعه اسلامی را در بر گرفته است. صفت جهر در حرف «ل» با پنج بار تکرار، اضطراب موجود در جامعه را آشکارا فریاد می‌زند و شنونده را کاملاً متوجهی حال و هوای محتوای خطبه و اضطرابات جامعه می‌کند. به علاوه چهار بار تکرار شدن حرف «ب» - که با فشار شدید هوا، لب‌های بهم دوخته را می‌شکافد تا با صوتی انفجاری ایجاد شود - ترسیم کننده خشم و ناراحتی و شدت این اضطراب‌ها است. بنابر این موسیقایی این کلام که برخاسته از تکرار مقطع

«بل» است تداعی گر معنای تام خود و شدت اضطراب و ناراحتی موجود در جامعه می‌باشد. گویی موسیقای سمعی تداعی‌گر تصویر بصری است.

- تکرار هجا «جر»

«دَعَوْتُكُمْ إِلَىٰ نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَزَّ جَزْتُمْ جَزَّ جَزَّةَ الْجَمَلِ الْأَسْرِّ» (خطبه ۳۹)؛ شما را به یاری برادرانتان خواندم اما چونان شتر خسته و بیمار ناله کردید.

در این خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم کوفه را نکوهش و علل شکست و نابودی آنان را بیان می‌نماید و یاران خود را از این جهت که از زیر بار وظیفه شانه خالی کرده‌اند، همچون شترانی می‌داند که از درد، ناله و شیون سر داده‌اند. موسیقای این عبارت با چهار بار تکرار مقطع «جر» همراه است. اکثر کلماتی که در آن‌ها حرف «ج» به کار رفته به جهت دارا بودن صفت قلقله (موسوی بلده، ۱۳۸۲: ۹۲) که اجتماع شدت و جهر است با شدت خود بر مفهوم شدت بی‌قراری، تحریک و جنبش (صغیر، ۱۴۲۰: ۱۷۷) و با جهر خود بر معنای اظهار و آشکار کردن شدید دلالت می‌کند (رک: ابو الوفاء، ۲۰۰۳: ۱۸۹). حرف «ر» نیز بر تکرار و حرکت مستمر و پی‌درپی دلالت دارد. (عباس، ۱۹۹۸: ۸۲) بنابر این موسیقای و آهنگ این عبارت با پنج بار تکرار شدن حرف «ج» و «ر» که چهار بار آن در تکرار مقطع «جر» می‌باشد، تداعی‌گر شدت و آشکاری و پی‌درپی بودن ناله و فریاد و بهانه جویی‌های کوفیان است.

- تکرار هجا «وس»

«وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمْ أَلْوَسَاوِسٌ فَتَقْتَرِعَ بَرِيْنَهَا عَلَيٰ فِكْرِهِمْ» (خطبه ۹۰) وسوسه‌ها در وجود آن‌ها راه پیدا نکرده، تا شك و تردید ناشی از آن، بر فکرشان چیره شود.

«سین» در «الْوَسَاوِسُ» از حروف اسلی و دارای صفات همس خفی و صغیر می‌باشد، که انسان تا زبانش حالت شیار به خود نگیرد، نمی‌توان آن را تلفظ کرد. از این رو، معنای ندا و زمزمه مهموس و سر و صدای خاموش شیطان وسوسه گر را در رسیدن به هدفش را به تصویر می‌کشد. از آنجا که در این کلمه مقطعی از آن یعنی «وس» تکرار شده است، بر وسوسه شیطانی دلالت می‌کند که هرگز دست از وسوسه‌گری بر نمی‌دارد و پی‌درپی وسوسه و ناآرامی ایجاد می‌کند (رک: قطب، ۱۹۹۰: ۴۱) و تلاش مکرر شیطان برای گمراه کردن انسان را می‌نمایاند (حمصی، ۱۴۱۰: ۸۴).





لازم به ذکر است حرف «ق» در «تَقْتَرِعَ» دارای صفات قوی چهر، شدت، اصمات، قلقله بوده و از مخرج قوی اقصی اللسان نیز برخوردار است. این حرف که از آوای واکنش است با این همه صفات قوی و شدید در مخرج خود دارای تکان است که بر شدت کوبندگی این وسوس دلال می‌کند. به علاوه از آنجا که ضرب آهنگ، هنر به وجود آوردن احساسی خوشایند با استفاده از آهنگ واژگان و... می‌باشد (عبد النور، ۱۹۸۴: ۴۴). زیادت دو «ت» که دارای صفت شدت است در دو طرف حرف «ق»، چنان ضرب آهنگی و موسیقی خاصی به کلام می‌دهد که به زیبایی با معنای واژه که نوبت به نوبت، اما به طور دائم است (منتظری، ۱۳۸۳: ۵۶۴/۳)، هماهنگ می‌باشد به گونه‌ای که گویا شیاطین با ایجاد وسوسه‌ها و شک و تردید با شدت تمام، نوبت به نوبت بر فکر ملائک می‌خواهند بکوبند و در آن‌ها راه پیدا کنند، اما موفق نمی‌شوند.

بنابر این فرشتگان وحی، کمترین خطا، تردید، سستی و تقصیر در وجودشان راه ندارد؛ بلکه امانت در وحی الهی را کاملاً رعایت می‌کنند و از طرق روشنی که برای آن‌ها قرار داده شده است در نخستین فرصت به انبیا ابلاغ می‌نمایند (مکارم، ۱۳۷۵: ۱۱۴/۴).

ج) موسیقایی برخاسته از تکرار واژگان و تاثیر آن در معنا-بخشی عبارات

انواع فنون ادبی نظیر وزن شعر، تکرار اصوات یا هجاها در واژگان و طرز ترکیب اصوات، برای این ابداع شده اند تا توجهی مخاطب را به سوی واژه‌ها جلب کنند (ولک، ۱۳۷۰: ۴۵). تکرار واژگان نیز در بین متون ادبی علاوه بر ایجاد ریتم، آهنگ و لذت شنیداری؛ بنای متن را دارای انسجام و استحکام می‌کند؛ همچنین این تکرار مفید ارزش معنایی و تداعی‌گر معنایی خاص است؛ زیرا «شاعر یا نویسنده با تکرار، اصرار بر اندیشه‌ای می‌کند که به آن توجه خاصی دارد.» (ابن ادریس، ۱۹۹۷: ۲۸).

تکرار واژگان در نهج البلاغه از جمله جنبه‌های موسیقایی، هنری و زیبا شناختی است که تداعی‌گر معنایی خاص می‌باشد و از دلالت‌های معنایی خاصی پرده بر می‌دارد. خواه موسیقایی خود واژه تکرار شده هم الهام بخش و مؤثر باشد یا نباشد.

- تکرار «قدر»

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ اَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ» (حکمت ۴۷)؛ ارزش مرد به اندازه همت اوست، صداقت وی به اندازه جوانمردیش، شجاعتش به اندازه ننگ داشتنش از انجام کار زشت، و پاکدامنیش به اندازه غیرت اوست.



امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن همت، جوانمردی، عار داشتن از کار زشت و غیرت را اساس ارزشمندی انسان، راستی، شجاعت و عفت می‌داند.

کلمه قدر با موسیقایی برخوردار است از «ق» و «د» که از شدت و جهر برخوردارند و نیز حرف «ر» که از صفت تکرار برخوردار است به انضمام چهار بار تکرار حرف جر «علی» که بیانگر تأکید می‌باشد و هفت بار تکرار شدن ضمیر غایب «ه» و غلبه صوت‌های سنگین کسره و ضمه و وجود آرایه تقسیم چنان توازن موسیقایی شدیدی را ایجاد کرده که تداعی گر اهمیت صفات همت، جوانمردی، عار داشتن از کار زشت و غیرت می‌باشد.

- تکرار «حق»

«مَنْ قَضَىٰ حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ» (حکمت ۱۶۴)؛ آن که حق ناشناسی را ادا کند، او را بندگی کرده است.

در این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، واژه «حق» دو بار تکرار شده است. حرف «ق» با صفت شدتی که دارد هفت بار در این عبارت به کار رفته که تداعی‌کننده مقاومت و ایستادگی است. تشدید «ق» در لفظ «حَقَّ» و نیز همنشینی آن در کنار حرف «ض» در «قَضَىٰ» و «يَقْضِي» که از استعلا و تفخیم برخوردار است بر قوت موسیقایی کلام می‌افزاید؛ ولی از سوی دیگر حرف «ح» از حروف حلقی و بیانگر احساس عمیق درونی و حرارت عاطفه است. از در کنار هم قرار گرفتن بی واسطه دو حرف «ح» و «ق» در کنار یکدیگر، عاطفه و قدرت در هم می‌آمیزند و با توجه به موسیقا و صوت و آوای حاصل از این سخن مولا و تکرار اسم شرط «مَنْ» و طباق سلب بین «قَضَىٰ» و «لَا يَقْضِي» و آمدن جواب شرط با «فقد»، افزون بر تداعی قدرت و شدت امر و اهمیت بخشیدن و تشویق به مطلب، بیانگر اهمیت ادای حق دیگران و تکلیف محوری است.

- تکرار «رجل، دار، نفسه»

«الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارَ مَقَرٍّ وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأُوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ ابْتِاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا» (حکمت ۱۳۳)؛ دنیا سرای عبور است نه خانه ماندن مردم در آن دو گونه اند: یکی آن که خود را به دنیا فروخت و خود را تباه ساخت، و دیگری آن که خود را خرید و آزاد ساخت.



از تکرار واژه «رجل» سه بار به شکل مفرد و مثنی، و «دار» و «نفسه» دو بار، و تکرار حرف «ر» در «دار، دار، ممّر، ممّر»، و نیز تکرار حرف «ف» و ضمیر «ها» در «فَأُؤَبِّقَهَا، فَأَعْتَقَهَا» و طباق در «ممّر، ممّر» و «أُؤَبِّق، أَعْتَق» و به کار بستن اسلوب تقسیم؛ موسیقا و آوایی ایجاد شده که رسالت تربیتی خود را بر مخاطب به نحو وصف ناشدنی به ظهور و بروز رسانده است. رسالتی که بر پایه تاکید بر مذمت دنیا مداری و جلب توجه مخاطب و ترغیب به آخرت محوری می‌باشد. موسیقای برخاسته از این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام تداعی کننده مفهوم و معنای مستفاد از کلام می‌باشد.

۳-۳- موسیقای برخاسته از ابدال و ادغام و تاثیر آن بر معنابخشی

ابدال و ادغام در موسیقی و آهنگ کلمات تغییر ایجاد می‌کند. این تغییر موسیقایی در معنا و مدلول کلمه نیز اثر می‌گذارد و معنای خاصی را افاده می‌کند. نمونه‌ای از تاثیرات معنایی را در عبارات نهج البلاغه می‌توان یافت. ابدال و ادغام صورت گرفته در کلمات نهج البلاغه گاه در همنشینی با واژگان دیگر، موسیقی خاصی را در عبارات امیرالمؤمنین علیه السلام ایجاد می‌کند که با معنا و مقصود سخن ایشان هم راستا می‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام برای قطع ریشه‌های هوا پرستی و طول امل که بزرگترین مانع راه خدا و سعادت انسانی است، تحلیل جالب و پر معنایی از وضع دنیا و آخرت ارائه می‌دهد و می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ إِصْطَبَتْهَا صَابُهَا» (خطبه ۴۲)؛ آگاه باشید دنیا پشت کرده و از آن چیزی باقی نمانده است جز به اندازه ته مانده ظرفی که پس از سرازیر کردن، ریزنده اش آب آن را مجدد فرو ریزد و بتکاند.

امام علیه السلام در این سخن مردم را متوجه این نکته می‌کند که باقی مانده عمر دنیا بسیار کم است، درست همانند قطرات آبی که انسان بعد از فرو ریختن آب ظرف، بار دیگر ته مانده آب ظرف را می‌تکاند و بیرون می‌ریزد تا آن هم فرو بریزد در این حال قطرات بسیار اندکی و بی ارزشی در دیواره ظرف باقی می‌ماند که نه کسی را سیراب می‌کند، و نه گلی از آن می‌روید. در جمله «إِصْطَبَتْهَا صَابُهَا» هر دو ضمیر «ها» به صبابه بر می‌گردد؛ زیرا واژه «الْإِنَاءِ» مذکر است، و ضمیر مؤنث به آن باز نمی‌گردد. بنابر این معنی تحت الفظی عبارت چنین می‌باشد: «ریزنده صبابه بریزد صبابه را». موسیقی این عبارت با ادغام «ب» در دو جا، و ابدال «ت» باب به «ط»، به همراه شدت و جهر «ب» و نیز استعلا و اطباق «ط» و قرین شدن با «ص» که آن هم صفت استعلا و اطباق را دارد، از چنان

شدتی برخوردار شده که تداعی گر حالتی است که انسان بعد از سرازیر کردن آب ظرف وقتی متوجه می شود هنوز اندکی آب ته ظرف باقی مانده، بار دیگر آن را با شدت سرازیر می کند تا آن هم فرو بریزد. بنابر این موسیقی کلمه « اِصْطَبَّهَا » با قرار گرفتن و همنشینی با کلمات « صَابٌ » و « صُبَابَةٌ » و تکرار این واژه، چنان به موسیقا شدت، قطعیت، آشکاری و وضوح داده که مخاطب به روشنی و جدیت بی ارزشی دنیا را در می یابد و بر صفحه وجودش حک می شود، همان طور که لبها در موقع ادا حرف باء به هم محکم می شوند.

نا گفته نماند بعضی نیز برای « اصْطَبَّ » معنی دیگری ذکر کرده اند که دلالت بر نوشیدن باقیمانده ته ظرف دارد (مکارم، ۱۳۷۶: ۴۶۷/۲)؛ ولی موسیقای عبارت با این معنا بیگانه می باشد.

۳-۴ - موسیقای برخاسته از فک ادغام و تأثیر آن بر معنا بخشی

گاهی حروف همسان و یا دارای مخرج های متقارب در کنار هم قرار می گیرند و زمینه ادغام آنها نیز وجود دارد لکن به دلیل معنای خاصی که القا می کنند، لطافت و گیرایی در عدم ادغام آنها است. امام علیؑ در دعا برای طلب باران می فرماید: «اللَّهُمَّ قَدْ انْصَحَتْ جِبَالُنَا وَ اغْبَرَّتْ اَرْضُنَا وَ هَامَتْ دَوَابُّنَا وَ تَحَيَّرَتْ فِي مَرَابِضِهَا» (خطبه ۱۱۵)؛ خداوندا! کوه های ما از بی آبی شکاف خورده و زمین غبار آلود و [چارپایان ما تشنه اند] دام های ما در آغل های خود سرگردانند.

«هیام» به معنای تشنگی (مصطفی، ۱۴۲۵: ۱۰۰۴) و «دواب» به معنای چارپایان (فیومی، بی تا: ۶۴/۱) است. قرار گرفتن «ت» کنار «د»، در «هَامَتْ دَوَابُّنَا» و لزوم تلفظ آنها به صورت جدا از هم، با وجود قریب المخرج بودن این دو حرف، تشنگی چارپایان و دور بودن و جدایی آنان از آب را، با وجود نیاز شدیدشان به آب، تداعی می کند. بنابر این موسیقای برخاسته از فک ادغام بر معنا مؤثر می باشد.

نتیجه گیری

موسیقی و آهنگ عبارات نهج البلاغه در فرآیند ترکیب و آرایش معطوف به کلمات، که ره آورد همنشینی زیبای واژگان و برخاسته از غلبه حرف یا حروفی خاص با صامت ها و مصوت های خاص، همراه با ضمیمه شدن آرایه های ادبی و بدیعی می باشد؛ دارای تأثیرات معنایی گوناگون، دلالت های



الهام بخش مختلف و تداعی‌گر مفهومی خاص است، به نحوی که اگر یک کلمه را جابه‌جا کنیم یا واژه‌ی دیگری به جای آن بگذاریم، هرگز آن موسیقی و دلالت معنایی خاص را نخواهد داشت.

تحریک و ایجاد انگیزه شدید در پیمودن راه سعادت، انسجام بخشی، ایجاد فضای تأثر و عبرت آمیزی، پیوستگی عذاب و تحمل درد مداوم، شدت فراگیری و استقبال مردمی، سنگینی در گلو ماندن بیان حق با وجود شایستگی، تداعی هراس و رعب مستمر، تداعی فضای هشدار و انداز، استمرار و پیوستگی دعوت، تداعی گستره سستی و ضعف، زمزمه پنهانی و وسوسه درونی شیطان، نرمی دعوت و موعظه، شدت اضطراب و ناراحتی موجود در جامعه، پی‌درپی بودن ناله و فریاد و بهانه جویی‌ها، تلاش بی‌وقفه، شدت کوبندگی، اهمیت بخشیدن به موضوعات طرح شده، تقویت حس نفرت از ستم و ستم کاران، آشکاری و وضوح، دوری و جدایی از چیزی با وجود نیاز شدید به آن، از جمله تأثیرات معنایی موسیقایی عبارات نهج البلاغه می‌باشد.

موسیقی خارق العاده و اعجاز آمیز عبارات نهج البلاغه چنان با موضوع و معنا هماهنگی سحرآمیزی دارد که اگر یک کلمه را جابه‌جا کنیم یا واژه‌ی دیگری به جای آن بگذاریم، هرگز نمی‌تواند به این زیبایی بر معنا و مقصود مورد اراده امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت کند؛ زیرا هر گونه تغییر و جابجایی منجر به تغییر موسیقایی و به تبع آن تغییر دلالت‌های معنایی عبارات می‌شود. با اثبات دلالت‌های معنایی موسیقایی نهج البلاغه و تأثیر آن بر معنابخشی، عدم ترادف در نهج البلاغه نیز به طور ضمنی ثابت می‌شود.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش، سید رضی، ترجمه: محمد دشتی، بوشهر: مؤسسه انتشاراتی موعود اسلام.
۱. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، ۱۳۷۴ش، الخصائص، القاهرة: مطبعة دارالکتب مصریه.
 ۲. ابن خلدون، عبدالرحمان ابن محمد، ۱۳۸۸ش، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۳. أنیس، إبراهيم، ۱۹۷۳م، الأصوات اللغوية، مصر: دار المعارف.
 ۴. بلقاسم، دفة، ۲۰۰۹م، نماذج من الاعجاز الصوتی فی القرآن الکریم دراسة دلالية، الجزائر: جامعة خيضر.
 ۵. بیاتی، حمید سنا، ۲۰۰۷م، التنغيم فی القرآن الکریم دراسة صوتية، بغداد: مرکز احیاء التراث العلمی.
 ۶. تفتازانی، سعدالدین، (بی تا)، شرح مختصر المعانی، قم: دارالحکمه.
 ۷. حمصی، هاشم عبدالرزاق، ۱۴۱۰ق، قیس من الأعجاز، الطبعة الثانية، سوريه — دمشق: دارالثقافة للجمع.
 ۸. رابرت ا.هال، ۱۳۵۰ش، زبان و زبان شناسی، دکتر محمد رضا باطنی، تهران: کورش کبیر.
 ۹. رافعی، مصطفی صادق، ۱۹۹۷م، اعجاز القرآن و البلاغة النبوية، الطبعة الاولى، القاهرة: دار المنار، ۱۹۹۷.
 ۱۰. رزقه، احمد، ۱۹۹۳م، اسرار لحروف اصول اللغة العربية، دمشق: دار الحصاد للنشر.
 ۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۸ش، نقد ادبی، تهران: انتشارات کبیر.
 ۱۲. شمسیا، سیروس، ۱۳۷۴ش، کلیات سبک شناسی، تهران: انتشارات فردوس.
 ۱۳. صالح، صبحی، (بی تا)، دراسات فی فقه اللغة، الطبعة التاسعة، بی جا: نشر ادب الحوزة دارالعلم للملایین.
 ۱۴. صغیر، محمد حسین علی، ۱۴۲۰ق، الصوت اللغوی فی القرآن، بیروت، لبنان: دارالمورخ العربی.
 ۱۵. عباس، احسان، ۱۹۹۸م، معانی الحروف و خصائصه، دمشق: منشور اتحاد الکتب العرب.
 ۱۶. عبدالعال، محمد قطب، ۱۴۱۰ق، من جمالیات التصویر فی القرآن الکریم، مکة المکرمه: رابطہ العالم الاسلامی.





۱۷. عبد‌اللهی، حسین (بی تا)، *تاثیر موسیقی بر روان و اعصاب*، اصفهان: انتشارات مطهر.
۱۸. عبد‌النور، جبور، ۱۹۸۴م، *المعجم الادبی*، چاپ ۲، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۹. غریب، رز، ۱۳۷۸ش، *نقد بر مبنای زیبایی‌شناسی و تاثیر آن در نقد عربی*، ترجمه: نجمه رجایی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۲۰. غرفی، حسن، ۲۰۰۱م، *حرکة الايقاع فی الشعر العربی المعاصر*، بیروت: إفريقيا الشرق.
۲۱. فیومی، ابوالعباس (بی تا)، *المصباح المنیر فی غریب لشرح الکبیر*، بیروت: المكتبة العلمیه.
۲۲. قطب، سید، ۱۹۹۰م، *النقد الأدبی اصوله و مناهجه*، الطبعة السادسة، بیروت: دارالشروق.
۲۳. کرمانی، محمود بن حمزه، (بی تا)؛ *اسرار تکرار فی القرآن*، قاهره: دار الفضیله.
۲۴. مبارک، محمد، ۱۹۷۵م، *فقه اللغة و خصائص العربیه*، الطبعة السادسة، بیروت: دار الفکر.
۲۵. مصطفی، ابراهیم؛ احمد حسن الزیارت، محمد علی نجار، حامد عبدالقادر، ۱۴۲۵ق، *المعجم الوسیط*، جمهوریة مصر العربیه: مجتمع اللغة العربیه.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵ش، *پیام امام امیرالمؤمنین علیّه*، تهران - ایران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۷. منتظری، حسینعلی، ۱۳۸۳ش، *درسهایی از نهج البلاغه*، تهران: سرایی.
۲۸. موسوی بلده، سید محسن، ۱۳۸۲ش، *حلیة القرآن سطح ۲ آموزش تجوید قرآن*، تهران: احیاء کتاب.
۲۹. ولک، رنه، ۱۳۷۰ش؛ *چشم اندازی از هنر و ادبیات*، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمد تقی صدقیانی، تهران: انتشارات معین.
۳۰. هلال، ماهر مهدی، ۱۹۸۰ش، *جرس الالفاظ و دلالتها فی المبحث البلاغی و النقدي عند العرب*، بغداد: دارالرشید للنشر و دارالحریه للطباعة.

پایان نامه‌ها و مقالات

۳۱. ابن ادريس، عمر خليفه، ۱۹۹۷م، *البنية الايقاعیه فی شعر البختري* «دراسة نقدية تحليلية»، *رسالة الدكتوراه*، مصر: جامعة الاسكندرية.
۳۲. خالقیان، ام البنین، ۱۳۸۵ش، *بررسی جلوه‌های ادبی و موسیقایی جزء سی ام قرآن در ۴ ترجمه فارسی خرمشاهی، فولادوند، گرمارودی، نخستین ترجمه گروهی قرآن کریم زیر نظر*

محمدعلی رضایی اصفهانی، استاد راهنما: دکتر بتول مشکین فام، *پایان نامه کارشناسی ارشد*، تهران: دانشگاه الزهراء(س).

۳۳. صالح، رفیق احمد معین، ۲۰۰۳م، *دراسة اسلوبية في سورة مريم، رسالة الماجستير*، جامعة النجاح الوطنية، نابلس.

۳۴. طالبی قره قشلاقی، جمال؛ شاملی، نصرالله، ۱۴۳۲ق، *الایقاع فی خطب نهج البلاغه، مجلة العلوم الانسانية الدولية* دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۱۸(۳)، صص ۸۱-۹۹.

۳۵. عزیزی، علی؛ حسن آرایش، ۱۳۹۷ش، هارمونی و تناسب واجها در دو خطبه موقته و بی نقطه امام علی علیه السلام، *نشریه مطالعات راهبردی علوم انسانی و اسلامی*، پاییز ۱۳۹۷، شماره ۱۶، صص ۱-۸.

۳۶. کتانه، فتحی احمد، ۱۹۹۹م، *دراسة الاسلوبية في شعراي الفراس الهمداني*، رسالة الماجستير، جامعة النجاح الوطنية، الفلستین

۳۷. مشکین فام، بتول؛ ام البنین خالقیان، ۱۳۸۶ش، *موسیقی الفاظ قرآن و اثر آن بر معنابخشی واژگان، نشریه تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، سال چهارم، شماره اول، صص ۲۷-۵۳.

۳۸. نظری، راضیه، ۱۴۰۰ش، *تحلیل مؤلفه‌های معنایی واژگان حوزه طبیعت در نهج البلاغه با تکیه بر نظریه نشان‌داری، نشریه آموزش زبان، ادبیات و زبان شناسی*، شهریور ۱۴۰۰، شماره ۸، صص ۲۲۳-۲۰۴.

مؤلفه‌ها و شاخصه‌های انسان سالم در تراز نهج البلاغه

عبدالله غلامی* / ناهید باقری**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۳

چکیده:

انسان در سیر تکاملی خود ممکن است سه حالت کامل، سالم و ناقص داشته باشد. در قلمرو انسان سالم عقل، کانون اندیشه و قلب، کانون احساس و عاطفه است و رفتارهای او برای برقراری ارتباط با عالم خارج از ذهن است. اگر بین این سه بعد شخصیتی انسان هماهنگی و تعادل برقرار باشد، می‌توان ویژگی انسان سالم و کامل را به او اختصاص داد و در صورت کوچک‌ترین خلل و نابسامانی در یکی از آنها ناهنجاری‌های فکری و رفتاری در انسان بروز می‌کند و انسان در حالت نقص و عیب قرار می‌گیرد. در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی مؤلفه‌ها و شاخصه‌های انسان سالم در سه بعد روح، قلب و رفتار در تراز نهج البلاغه به اختصار بیان شده و راه‌ها و شیوه‌های ارتقای معنویت انسان و باورهای دینی از منظر امام علی علیه السلام استخراج و تحلیل شده است. نیز روشن شده که اگر کسی به هویت شخصیت سالم خویش برسد، به سبب برخورداری از بینش و نگرش در حوزه شناخت و معرفت، شاخصه‌هایی دارد که دو حوزه دیگر او یعنی قلب و رفتار را تحت تأثیر قرار می‌دهد و می‌تواند برای دیگران نیز الگو باشد و زمینه معنویت و امکان حصول سلامت روان را برای آنها فراهم کند.

کلید واژگان:

انسان سالم، مؤلفه‌های انسان سالم، شاخصه‌های انسان سالم، نهج البلاغه

* gholami@razi.ac.ir

** استادیار گروه الهیات، دانشگاه رازی. (نویسنده مسئول)

*** ناهید باقری، دانش‌آموخته سطح سه، مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن حضرت ولی عصر (عج).

nahid.n.b1368@gmail.com



۱- مقدمه

انسان‌شناسی از موضوعات مهم و اساسی آموزه‌های اسلامی است و مفهوم انسان سالم در طول تاریخ مورد توجه و دقت نظر دانشمندان، فلاسفه، علمای اخلاق، ادیان و مذاهب و همچنین روانشناسان قرار گرفته است. در دهه ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم موضوع انسان سالم و مفاهیم مربوط به آن رسمیت بیشتری یافت و تعاریف گوناگونی از انسان سالم ارائه شده که تنها ناظر به ابعاد جسمانی، روانی و اجتماعی بوده و از مهم‌ترین بعد وجودی انسان یعنی روح و معنویت او غفلت شده است. در حالی که امام علی علیه السلام در جایگاه اندیشمندی که به ابعاد وجودی انسان آگاه است، با دیدی همه‌جانبه، به وجود حقیقی انسان نیز توجه داشته و ویژگی‌های شخصیت سالم را از جنبه معنوی نیز تشریح نموده است؛ از این رو، هدف اصلی نوشتار این است تا به بررسی ویژگی‌های انسان سالم در تراز نهج البلاغه و دیگر سخنان امام علی علیه السلام در روایات اسلامی بپردازد تا از این طریق موارد تقویت بُعد معنوی و روحی انسان ارائه شود تا به این پرسش‌های اصلی پاسخ دهد: از نظر امام علی علیه السلام انسان چگونه می‌تواند مهم‌ترین بعد وجودی خود یعنی روح و معنویت خویش را تقویت نماید و ارتقا بخشد؟ مؤلفه‌ها و شاخصه‌های انسان سالم در سه بعد روح، قلب و رفتار در تراز نهج البلاغه چیست؟ نوشتار حاضر می‌کوشد تا به شناخت مؤلفه‌ها و شاخصه‌های شخصیت انسان سالم از منظر امام علی علیه السلام در سه بعد عقلی و روحی، قلبی و رفتاری بپردازد. بعد عقلی و روحی ناظر به ویژگی بینشی و نگرشی است. در این بخش ویژگی‌های مربوط در سه حیطه شناخت و ایمان به مبدأ، شناخت نسبت به جهان هستی و شناخت خود مطرح می‌شود. در بعد قلبی به ویژگی‌های گرایشی پرداخته می‌شود و در بعد رفتاری ویژگی‌های روشی و منشی بیان می‌گردد.

پیشینه پژوهش

نهج البلاغه جایگاه ممتازی نزد پژوهشگران دارد و موضوعات و مسائل مطرح در آن همواره مورد توجه محققان بوده است. در این بین تحقیقاتی پیرامون انسان‌شناس در نهج البلاغه صورت گرفته است، اما در موضوع عنوان نوشتار حاضر پژوهش ویژه‌ای مشاهده نشد. با این حال به مواردی اشاره می‌شود:



- «روان‌شناسی شخصیت سالم از منظر قرآن» از بهروز یدالله‌پور و مهناز فاضلی کبریا (مجله قرآن و علم، ۱۳۹۱، ش ۱۰) که نویسندگان به مؤلفه‌های شخصیت سالم از منظر قرآن پرداخته و با آرا و نظریه‌های روان‌شناسان مقایسه کرده‌اند.

- «تبیین شاخصه‌های مثبت شخصیت انسان از منظر نهج البلاغه» از حسن رضایی هفتادر و صفر نصیریان (مجله پژوهش‌های اخلاقی، ۱۳۹۷، ش ۳) که نویسندگان ایمان را به عنوان اصلی‌ترین شاخصه مثبت شخصیتی مورد توجه قرار داده و زیرمجموعه‌های آن یعنی چهار شاخصه صبر، یقین، عدالت و جهاد و فرعیاتشان را مطرح کرده‌اند.

- «بازجست ساحت‌های وجودی انسان از منظر نهج البلاغه» از نقی غیائی (مجله پژوهشنامه نهج البلاغه، ۱۳۹۷، شماره ۲۲) که نویسنده در آن افزون بر ساحت مادی انسان به دو ساحت مهم فرامادی انسان یعنی فطرت و قلب که به نحوی با روح ارتباط دارند، پرداخته است.

همچنین می‌توان به پایان‌نامه کارشناسی ارشد «انسان سالم در قرآن و نهج البلاغه» از هانیه عدالتی (پردیس دانشگاه تهران، ۱۳۹۰) اشاره کرد که به ویژگی‌های انسان سالم و صفات انسانی هدایت‌گر و کارگزار پرداخته است که در سیر اخلاقی انسان ایفای نقش می‌کنند.

مقاله حاضر ضمن توجه به تحقیقات پیش‌گفته، مهم‌ترین مؤلفه‌ها و شاخصه‌های انسان سالم را از منظر امام علی علیه السلام با تمرکز بر نهج البلاغه مطرح نموده است.

مفهوم‌شناسی

۱-۱. انسان سالم

فرهنگ‌های لغت غالباً سلامت را به معنای عدم بیماری و عاری بودن از آفت‌های ظاهری و باطنی دانسته‌اند. ابن فارس سلامت از ماده «سلم» به معنای صحت از بیماری و رنج می‌داند (ابن فارس، ۱۴۲۰، ص ۹۰) در لسان العرب نیز معنای «عاقبت» برای دو واژه «سلام» و «سلامت» گزارش کرده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۸۹-۲۹۰) و راغب اصفهانی آن را به «عدم ابتلا به بیماری‌های ظاهری و باطنی» تعریف می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۲۳۹)؛ لذا آرامش روان را می‌توان از مصادیق سلامت باطنی دانست.

آموزه‌های اسلام نیز به مسئله سلامت در بعد جسم و روح توجه ویژه‌ای دارند. برخی روایات، سلامت را گواراترین نعمت (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۳۳) و زیباترین پوشش بر آدمی (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۸۳۹) دانسته‌اند.

۱-۲. سلامت روانی

سلامت، تنها به معنای سلامت تن و فقدان بیماری و ناتوانی محدود نمی‌شود، بلکه جنبه‌های درستی و آسایش جسمی، روانی و اجتماعی و شایستگی‌های معنوی را هم شامل می‌شود. با توجه به چهار بعد جسمانی، روانی، اجتماعی و معنوی انسان، سلامتی را می‌توان چنین تعریف کرد که فرد زندگی سالم و آرامی داشته باشد و رسیدن به این مفهوم از سلامتی نیازمند رشد بهنجار و متعادل در تمام ابعاد وجودی فرد است. با توجه به این تعریف از سلامت می‌توان گفت که سلامت روانی عبارت است از: «بهره‌مندی فرد از وضعیت مطلوب جسمانی، روانی، اجتماعی و معنوی به گونه‌ای که برای او امکانی فراهم سازد تا بتواند به یک زندگی رضایت‌بخش و سعادت‌مند دست یابد؛ به سخن دیگر، سلامت آن ظرفیت عظیم آدمی است که با شکوفایی فطرت توحیدی از طریق روابط مستحکم با خدا، ایجاد نظام ارزشی قدرتمند، داشتن هدف متعالی در زندگی، روابط سالم و سازنده با خود و دیگران، حس عمیق عرفانی به طبیعت و نظام هستی به دست می‌آید» (سالاری‌فر، ۱۳۸۹، ص ۱۴).

انسان در نظام هستی جایگاه والایی دارد و هدف از خلقت او کمال‌جویی و سعادت وی در سایه ستایش و پرستش خداوند است. حیات انسان و سلامت او از منظر متون اسلامی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا تأمین سلامت، حفظ و ارتقای آن مقدمه لازم برای حفظ حیات، شکوفایی عمر و بهره‌گیری شایسته از زندگی است. این اهمیت را می‌توان از تأکید و اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سلامت روانی از آغاز بعثت ملاحظه کرد. حدیث «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۰۹) ناظر به این حقیقت است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نهج البلاغه - که بایسته است از آن به کتاب هدایت و زندگی تعبیر شود- به موارد مختلف تعالی معنوی زندگی بشری اشاره کرده و راه‌های تحصیل آن را نیز بیان فرموده است؛ برای مثال، خداوند درباره آرامش روان و اطمینان قلبی که یکی از مؤلفه‌های سلامت انسان است، می‌فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ



بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (قرآن کریم، ۱۳: ۲۸). در این آیه یاد خدا، راه کسب آرامش و ایمان به خدا ملازم با اطمینان قلب به وسیله یاد خدا معرفی شده است.

چنانکه در آیه‌ای دیگر فرو فرستادن آرامش بر قلوب مؤمنان را سبب آن می‌داند تا مؤمنان به ایمان خود بیفزایند: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُرْدُوهُمْ إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ) (قرآن کریم، ۴۸: ۴) و آرامش و سکینه را وسیله کسب ایمان معرفی می‌کند.

مفهوم دیگری که در قرآن کریم به سلامت روان اشاره دارد و مؤلفه‌های آن را تا حدی در بر می‌گیرد، مفهوم «حیات طیبه» است که در سایه عمل صالح و ایمان به دست می‌آید: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (قرآن کریم، ۱۶: ۹۷). طبق این آیه، افزون بر حیات طیبه که نتیجه عمل صالح و ایمان دانسته شده، پاداشی بهتر از عمل نیز به زنان و مردان مؤمن داده می‌شود.

مؤلفه‌های شخصیت سالم

شخصیت انسان‌ها از حیوانات کاملاً متمایز آفریده شده است. انسان‌ها به سبب ویژگی‌هایی همچون جسم، روح، روان و اختیار در یک جایگاه شخصیتی معرفی می‌شوند که هیچ موجود دیگری دارای این ویژگی‌ها نیست. روح الهی در روح و روان انسان به ودیعت نهاده شده است؛ به تعبیر دیگر، روحی از خداوند در انسان هست که انسان را آماده دریافت صفات عالی و عشق ورزیدن به حق می‌کند. روح را می‌توان همان عنصر علوی دانست که انسان را آماده تحقق اموری والا، کسب صفات مقدس و ارتقا به مقامی بالاتر از حیوان شایسته می‌گرداند، و هدف و غایت والایی را برایش مشخص و ترسیم می‌نماید. علاوه بر این، به گرایش او به منشأ ارزش‌ها و معارفی که حقیقت وجود انسان برای تحقق آنها است نیز می‌افزاید.

از آنجایی که ساختار روح و روان انسان با حیوانات کاملاً متفاوت است، و حقیقت انسان به روح و روان اوست، می‌توان گفت که خداوند شخصیت انسان را بر اساس باورها، انگیزه‌ها، اعمال و رفتار ارزش‌یابی می‌کند. بر همین مبنا، شخصیت انسان سالم و صاحب قلب سلیم در نگاه نهج‌البلاغه از اهمیت خاصی برخوردار است؛ لذا شایسته است ویژگی‌های شخصیت انسان‌های سالم را در سه حوزه قلب، عقل و رفتار از منظر نهج‌البلاغه مورد بازکاوی قرار گیرد.



اول. مؤلفه‌های بینشی و نگرشی (عقلی)

تمام انسان‌ها باید یک شناخت کلی نسبت به خود، محیط اطراف، مبدأ هستی و فرجام حیات داشته باشند و انسان برای اینکه بهره‌مند از شخصیت سالم باشد، نیازمند بینش و شناختی صحیح است که از حق و حقیقت و منابع اصیل آن برخاسته باشد. بر همین مبنا شاید بتوان گفت یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های اندیشمندان موضوع هدایت، هدایت و نهایت انسان بوده و هست. امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمتی منسوب به ایشان نیز فرموده‌اند: «إِنَّ لِمَ تَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ جِئْتَ لِمَ تَعْلَمُ إِلَيَّ أَيْنَ تَذْهَبُ؛ اگر ندانی از کجا آمده‌ای، نمی‌دانی که به کجا می‌روی» (ابن ابی الحدید، ۱۳۹۳، ج ۲۰، ص ۲۹۲). بنابراین، مؤلفه‌های بینشی و نگرشی، جهان‌بینی و باورهای انسان را در بر می‌گیرد و جزء مهم‌ترین و اساسی‌ترین رکن حیات فکری به شمار می‌آید؛ به همین دلیل، امیرالمؤمنین علیه السلام کوشیده‌اند تا با ارائه بینش صحیح، دقیق و عمیق، راهنمای دعوت انسان‌ها به سوی خداوند باشند و انسان‌ها با بهره‌گیری از آنها پا در جاده خرافات و تعصبات کور و مسیر جهالت و عوام‌زدگی نگذارند. این مؤلفه‌ها را در سه بخش می‌توان مورد اشاره قرار داد:

الف) شناخت و ایمان به مبدأ

از منظر امام علی علیه السلام انسان سالم، نگاهش به نظام هستی توحیدی است؛ از این رو، آرامش باطنی وجودش را فرا گرفته که تمام امور به دست خالق توانا، دانا، حکیم و قدرتمند ساخته شده است. در مقابل، انسان‌هایی قرار دارند که نگاهی کفرآلود، منافقانه یا شرک‌آلود دارند. شناخت و ایمان به مبدأ در انسان دارای شخصیت سالم سبب می‌شود بینش و نگرشی عقل‌مدارانه نسبت به هستی و هستی‌بخش در او شکل گیرد و رابطه بین او و خداوند بر مبنای آموزه‌های صحیح دینی پی‌ریزی شود.

۱. شناخت هستی با سیر در آفاق

شناخت آغاز هستی با سیر در آفاق و انفس و مطالعه زمین و گردشگری برای همه انسان‌ها امکان‌پذیر است؛ زیرا انسان با تفکر و تدبیر در پدیده‌های جهان، به نظم کامل و پیوسته اجزای آن پی می‌برد و برای او ثابت می‌شود که خداوند متعال تنها صانع جهان است. لذا امام علی علیه السلام در خطبه ۴۹ نهج البلاغه می‌فرماید: «ستایش خداوندی را سزاست که از اسرار نهان‌ها آگاه است و نشانه‌های

آشکاری در سراسر هستی بر وجود او شهادت می‌دهند. هرگز برابر چشم بینندگان ظاهر نمی‌گردد. نه چشم کسی که او را ندیده، می‌تواند انکارش کند و نه قلبی که او را شناخته، می‌تواند مشاهده‌اش نماید. در والایی و برتری بر همه پیشی گرفته است. پس، از او برتر چیزی نیست و آن چنان به مخلوقات نزدیک است که از او نزدیک‌تر چیزی نمی‌تواند باشد. مرتبه بلند او را از پدیده‌هایش دور ساخته، اما از معرفت و شناسایی خود باز نداشته است. پس اوست که همه نشانه‌های هستی بر وجود او گواهی می‌دهند و دل‌های منکران را بر اقرار به وجودش وا داشته است. خدایی که برتر است از گفتار آنان که وی را به مخلوقات تشبیه کنند و یا انکارش نمایند» (رضایی، ۱۳۸۷، ص ۴۷).

۲. باور به آفرینش هستی با علم و حکمت

از دیگر موضوعاتی که در نهج‌البلاغه تبیین گردیده، مسئله آفرینش هستی با علم و حکمت است. امیرالمؤمنین علیه السلام با بینشی عمیق، هدف و مقصود مشخصی را برای آفرینش هستی و انسان‌ها تبیین نموده است؛ زیرا خلقت این نظام آفرینش و انسان‌ها همگی دارای هدف بوده و هرگز نمی‌تواند بدون هدف و باطل باشد: «آفریننده هستی، نظام تکوین را بر اساس علم و حکمت آفریده است و همه موجودات هستی را در یک مجموعه کاملاً مرتبط و هماهنگ خلق نموده است؛ به گونه‌ای که هر یک از موجودات اعم از بسیط و مرکب در مجموعه هستی نقش شایسته خود را ایفا می‌کنند» (فضل الله، ۱۴۱۹، ص ۲۲۱). امام علی علیه السلام همچنین به موضوع آفرینش هستی بدون سابقه قبلی اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «خلق را ایجاد نمود و بدون نیاز به اندیشه و فکر و استفاده از تجربه، آفرینش را آغاز کرد و بی‌آنکه حرکتی ایجاد کند و تصمیم آمیخته با اضطراری در او راه داشته باشد، جهان را ایجاد نمود. پدید آمدن هر یک از موجودات را به وقت مناسب خود موکول ساخت و در میان موجودات، با طبایع متضاد هماهنگی برقرار نمود و در هر کدام، طبیعت و گزینه مخصوص به خودشان را آفرید و آن غرائز را ملازم و همراه آنها گردانید. او پیش از آنکه آنها را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاه بود و به حدود و پایان آنها احاطه داشت و به اسرار درون و برون آنها آشنا بود» (خطبه ۱).

همچنین آن حضرت می‌فرماید: «وَلَوْ ضَرَبَتْ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتَكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِمَةَ التَّمَلَّةِ هُوَ فَاطِمَةُ النَّخْلَةِ لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ



وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالنَّخْفِيُّ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً؛ «اگر راه‌های اندیشه‌ات را درنوردی تا به پایانه‌های آن بررسی، هیچ دلیلی تو را جز به این رهنمون نشود که آفریننده مورچه همان آفریننده درخت خرماسست و این به سبب دقت و ظرافتی است که در جداسازی هر چیزی از چیز دیگر وجود دارد و پیچیدگی و تنوعی است که در هر موجود زنده‌ای به کار رفته است. موجودات بزرگ و کوچک، سنگین، سبک، نیرومند و ناتوان، همگی در آفرینش برای خداوند یکسان‌اند» (خطبه ۱۸۵).

۳. اعتقاد به علم لایتناهی خداوند

علم خداوند به امور و پدیده‌ها و همه افراد از هر کس و هر چیز بیشتر است؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «الْأَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً لَا أَنَّهُ جَهْلَ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ مَصُونٍ أَسْرَارِهِمْ وَ مَكْنُونٍ ضَمَائِرِهِمْ وَ لَكِنْ لِيُبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَيَكُونَنَّ الثَّوَابُ جَزَاءً وَ الْعِقَابُ بَوَاءً»؛ «آگاه باشید که خداوند همه اسرار درون و حالات نهانی خلق را (با آنچه از امور دینی که با زبان پیامبران آنان را مکلف به انجام آن ساخت) ظاهر و آشکار ساخت. این آشکار نمودن نهان‌ها نه به سبب این بود که او به چیزهایی که مردم در درون خود نهان دارند آگاهی نداشت، بلکه برای آزمودن بندگانش بود که عمل کدام یک بهتر است تا ثواب پاداش نیکوکاران و عقاب کیفر بدکاران باشد» (خطبه ۱۴۴؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۴۰).

همچنین در خطبه ۱۹۸ آن حضرت به علم بی‌پایان خداوند در چهار پدیده از پدیده‌های جهان که چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد، انگشت گذاشته و می‌فرماید: خداوند صدای حیوانات وحشی را در بیابان‌ها و گناه بنده‌ها را در خلوت‌گاه‌ها و رفت و آمد ماهیان و تلاطم امواج آب را به سبب وزش تندبادها می‌داند و از همه این جزئیات با خبر است؛ زیرا خداوند یک حقیقت لایتناهی است.

۴. پرهیز از خلف وعده

خداوند به تمام وعده‌هایی که داده است، عمل می‌کند و هرگز خلف وعده نمی‌کند؛ زیرا «خلف وعده قبیح و صدور آن از خداوند محال است» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۶۰). قرآن بر این حقیقت تصریح دارد که وعده الهی تخلف‌ناپذیر است: (... الْإِنِّ أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا) (قرآن کریم، ۱۰: ۵۵). از آنجا که قول خداوند همان فعل اوست، وعده او همان رفتاری است که با بندگان خود خواهد داشت.

این رفتار فعلاً برای ما غایب است و جنبه آینده را دارد، ولی برای خدای تعالی نه غایب است و نه جنبه آینده دارد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۱۲)؛ چنان که در جایی دیگر تصریح شده که آنچه به انسان‌ها (در باره قیامت) وعده داده می‌شود: «لِنَمَّا تُوعَدُونَ لَوَاقِعَ» (قرآن کریم، ۷۷: ۷) به حقیقت می‌پیوندد. از نظر علامه طباطبایی این آیات و آیات دیگر، بر حتمی بودن وقوع وعده‌های خداوند تأکید می‌کند تا آنجا که حتی گمان تخلف این وعده‌ها نیز صحیح نیست (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۱۱۰). لازم به ذکر است که در قرآن کریم ۳۵ آیه دلالت بر حقیقت وعده‌های خداوند می‌کند.

در نهج البلاغه نیز این مسئله انعکاس یافته است و تذکر داده شده که انسان باید از خلف وعده بپرهیزد؛ زیرا تبعات منفی آن دامن‌گیر انسان می‌شود: «وایاک... آن تَعَدَّهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ... فَإِنَّ الْخُلْفَ يوجبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ» (نامه ۵۳). همچنین آن حضرت می‌فرماید: «[یا مالک] وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطِّ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ، وَازْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَتْ»؛ «ای مالک! اگر بین خود و دشمنت پیمانی بستنی یا وعده پناه دادن را به او دادی، جامه وفا را بر عهد خویش بیوشان و تعهدات خود را محترم بشمار و برای حفظ آنها سینه خود را سپر قرار بده» (نامه ۵۳).

۵. توکل بر خداوند

انسان‌ها تنها باید بر خداوند توکل کنند و او به تنهایی بنده را کفایت می‌کند؛ زیرا او پناه‌گاهی مطمئن و نیرومند است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «توکل بر خدا یعنی اظهار عجز خود و اعتماد به او که کارگزاری والا و بلندمرتبه است برای کسی که به او اعتماد کند؛ زیرا کسی که از روی اعتماد توکل کند، حق تعالی کارگزاری همه کارهای ضروری او را به عهده می‌گیرد (دین‌پرور و دیگران، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۲۳۰). در قرآن نیز توکل بر خدا این چنین برای بندگان تعریف شده است: (وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) (قرآن کریم، ۶۵: ۳)؛ «هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است». همچنین آن حضرت در بخشی از نامه ۳۱ نهج البلاغه به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «در



تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی، خود را به پناه‌گاهی مطمئن و نیرومند سپرده‌ای».

۶. بهره‌گیری از فرصت دعا به درگاه الهی

خداوند به بندگانش بسیار نزدیک است، فریادشان را می‌شنود و اجابت می‌کند؛ امام علی علیه السلام به فرزند خود امام حسن علیه السلام در مورد نشانه‌های رحمت الهی و دعا کردن به درگاهش می‌فرماید: «فرزندم بدان که خداوندی که خزائن آسمان‌ها و زمین به دست اوست، تو را رخصت دعا داده و خود اجابت آن را بر عهده گرفته است و از تو خواسته که از او بخواهی تا عطایت کند و از او آمرزش طلبی تا بیامرزدت و میان تو و خود، هیچ‌کس را حجاب قرار نداده و تو را به کسی وا نگذاشت که در نزد او شفاعت کند...» (نامه ۳۱).

ب) شناخت نسبت به جهان هستی

تمام انسان‌ها به جهانی که در آن زندگی می‌کنند، شناختی نسبی دارند و به صورت غریزی برآند که به آموزه‌های شناختی خود بیفزایند. انسان‌هایی که شخصیت سالمی دارند، دیدگاه‌شان نسبت به این جهان دو ویژگی خاص یعنی «هدفمند دانستن جهان هستی» و «تسلیم بودن در برابر قضای الهی» دارد. در نهج‌البلاغه به این دو توجه داده شده است:

۱. هدفمند دانستن جهان هستی

خداوند جهان هستی را هدفمند آفریده است که از روی حکمت جریان دارد. این هدفمندی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به بقا و زندگی جاوید تعبیر شده است: «فَتَرَوُودَا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لَا يَأْتِي الْبَقَاءَ»؛ «در این دنیای نابودشدنی، برای زندگی جاوید آخرت، توشه بگیرید» (حکمت ۱۵۷).

۲. تسلیم بودن در برابر قضای الهی

تسلیم بودن در برابر قضای الهی یک ویژگی است که در اثر شناخت انسان نسبت به جهان هستی در فرد ایجاد می‌شود. در واقع، اگر چنین شناختی برای انسان به وجود آید، انسان در تمام امورات زندگی خود در برابر قضای الهی سر تسلیم فرود می‌آورد و بدانچه خداوند برای آنها رقم زده، راضی است. این ویژگی سبب می‌شود تا انسان در زندگی خود از آسایش و آرامش نسبی برخوردار باشد. این امر نکته‌ای است که مورد اشاره امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفته است: «مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِمَا

قَسَمَ لَهُ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ؛ «هرکس بدانچه خدا برای او تقسیم کرده راضی باشد، بدنش استراحت و آسایش می‌یابد» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۳۲؛ مجلسی، ۱۳۷۹، ج ۶۸، ص ۱۳۹).

بنابراین، انسان دارای شخصیت سالم باید یک شناخت کلی نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کند، داشته باشد و باید به این شناخت برسد که این جهان هدفمند دارای یک خالق حکیم است که کار عبس و بیهوده انجام نمی‌دهد و تمام مخلوقات به سبب حکمتش تسلیم قضای او هستند. در این صورت گرایشات او در بعد قلبی به سوی حقیقت رهنمون می‌شود و منش او در بعد رفتار نیز به صورتی مقبول شکل می‌گیرد.

ج) شناخت خود

انسان‌ها نسبت به محیطی که در آن زندگی می‌کنند، شناختی نسبی دارند. حتی نسبت به اطرافیان‌شان نیز یک شناخت اجمالی دارند. اما طبیعت انسان‌ها اقتضا می‌کند شناخت خودش نسبت به دیگران بیشتر باشد و این صریح آیه‌ای است که انسان را نسبت به نفس خویش آگاه و بصیر معرفی می‌کند: (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) (قرآن کریم، ۷۵: ۱۴). امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این ویژگی انسان اشاره کرده و نتایج آن را نیز بیان داشته است: «أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ، فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقْلًا، وَمَنْ جَهَلَهُ أَضَلَّ»؛ برترین خرد خودشناسی انسان است. پس هرکه خود را شناخت، خردمند شد و هرکه خود را نشناخت، گمراه گشت (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۵۲).

ویژگی خودشناسی انسان که در متون اسلامی از آن به «معرفة النفس» تعبیر می‌شود، پرفایده‌ترین معارفی است که انسان می‌تواند در سایه آن به مدارج بالای معرفت و شناخت که همانا معرفت به پروردگار است، برسد: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۶). از جمله مصادیق خودشناسی انسان آن است که انسان خود را خلیفه خدا در زمین، ملاقات‌کننده خداوند و پذیرنده مرگ به عنوان پایان زندگی دنیوی بداند.

۱. خلیفه بودن انسان

انسان‌ها به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در زمین زندگی می‌کنند. این جانشینی آن‌گونه که در نهج‌البلاغه تعریف شده، بدین معناست که انسان چون جانشین خداست، دعوت‌گر به دین

اوست: «أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدَّعَاةُ إِلَى دِينِهِ» (حکمت ۱۴۷). آن حضرت در جای دیگر از خودش به عنوان خلیفه الهی البته نه به معنای خلافت ظاهری و سیاسی زمینی و دنیوی، یاد کرده است (حسن‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۵۷).

۲. یقین به ملاقات با خداوند با چشم دل

انسان‌های مؤمن در قیامت پس از حساب نامه اعمالشان به لقای خداوند نایل می‌آیند. ذعلب یمانی از امام علی علیه السلام پرسید: «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟»؛ آیا خدای خود را دیده‌ای؟ امام علیه السلام فرمود: «أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟»؛ آیا خدایی را که نبینم، پرستش کنم؟ و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست، امام علیه السلام اضافه کرد: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (خطبه ۱۷۹؛ دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۶۷). چشم‌های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلب‌ها به وسیله نور ایمان او را درک می‌کنند. به عبارتی، این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود؛ چراکه آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا چنان آشکار است که هر کوردلی به یقین می‌رسد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۶۳۷).

۳. مرگ‌پذیر بودن

انسان مؤمن مرگ را قبول دارد و می‌داند که سرانجام هر انسانی مرگ است. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام موعظه مردم می‌فرماید: «فَإِنَّهُ وَاللَّهِ الْجِدُّ لَا اللَّعْبَ وَالْحَقُّ لَا الْكُذِبَ وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيهِ وَ أَعْجَلَ حَادِيهِ»؛ به خدا سوگند آنچه می‌گوییم، جدی است، بازی نیست و حق است، دروغ نیست. آن چیز جز مرگ نیست که بانگ فراخوان آن رسا و به سرعت همه را می‌میراند (خطبه ۱۳۲) و در جایی دیگر می‌فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ»؛ «آگاه باشید به خدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد» (خطبه ۸۳). همچنین آن حضرت می‌فرماید: «كُنْتُ فِي إِدْبَارِ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالِ، فَمَا أَسْرَعَ»؛ «در حالی که تو به زندگی پشت می‌کنی و مرگ به تو روی می‌آورد، ملاقات (با یکدیگر) چه سریع خواهد بود!» (حکمت ۲۹).



بنابراین هر انسانی باید یک شناخت کلی و جامع نسبت به خود داشته باشد. به این صورت که بداند جایگاهش در روی زمین به عنوان خلیفه است که اگر در مسیر درست و الهی قدم بردارد و دعوت‌گر بندگان به راه صواب و نیکی و دین خدا باشد، بعد از مرگ به ملاقات الهی نایل می‌آید.

دوم. مؤلفه‌های گرایشی و گروهی (قلبی)

انسان‌ها در برابر اتفاقات زندگی با دو راهی انتخاب قلبی و عاطفی مواجه می‌شوند. این مواجهه با اندوه، شادی، بیم، امید، خشم و کظم خود را نمایان می‌سازد. از طرفی انسان بدون عاطفه نمی‌تواند با دیگران ارتباط خوبی بگیرد و معمولاً چنین افرادی بیشتر در تنهایی و انزوا به سر می‌برند. در نهج‌البلاغه سخنان و موعظه‌هایی بیان شده است که می‌توان آنها را ناظر به بعد عاطفی انسان‌ها دانست. این سخنان گواه بر آن است که این بعد از شخصیت انسان سالم متأثر از ویژگی‌های اخلاقی است که نبود آنها تراز انسان سالم از منظر امام علی علیه السلام می‌باشد. برخی از این موارد به قرار ذیل است:

۱. پرهیز از تکبر و فخر فروشی

ویژگی اعتدال در انسان سالم این گونه است که وقتی چیزی را کسب می‌کند یا از دست می‌دهد، دچار غرور، تکبر و فخر فروشی نمی‌شود؛ امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «ضَعْفَرُكَ وَ اَحْطَطُ كِبْرُكَ وَ اَذْكَرُ قَبْرُكَ»؛ «فخر فروشی را کنار بگذار، تکبر و خودبزرگ‌بینی‌ات را رها کن و قبرت را به یاد آور» (حکمت ۳۹۸).

۲. پرهیز از کوتاهی در عمل

ایمان و عمل انسان اگر در راه صحیح و در مسیر الهی باشد، به آرامش و سکون منتهی می‌شود. در مقابل، کوتاهی در عمل، اندوه و سلب آرامش روحی را در پی دارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِأَلْهَمٍ»؛ «آن کس که در عمل کوتاهی کند، دچار اندوه می‌شود» (حکمت ۱۲۷). همچنین آن حضرت در نامه خود به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «غم و اندوه خود را در پیشگاه خداوند مطرح کن تا غم‌های تو را برطرف کند و در مشکلات تو را یاری رساند» (نامه ۳۱).



۳. پیشگیری از بیماری روانی

در قرن حاضر که به قرن بیماری روانی نام بردار شده، بحث از سلامت روان یا بهداشت روانی حایز اهمیت است. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه عدم افسردگی، نبود ترس و اضطراب را از نشانه‌های شخصیت سالم دانسته است: «این قلب‌ها افسرده می‌شوند همچون بدن‌ها، برای رفع ملامت آنها، سخنان حکمت‌آمیز و جالب انتخاب کنید» (خطبه ۹۱). همچنین آن حضرت می‌فرماید: «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ؛ از دست دادن فرصت‌ها غصه‌آفرین است» (حکمت ۱۱۸). این بدان معناست که استفاده از فرصت‌ها آرام‌بخش روح و روان آدمی خواهد بود.

۴. بهره‌گیری از استغفار

انسان سالم گناه نمی‌کند. اگر لغزشی داشته باشد، استغفار می‌کند و ناامید نمی‌شود؛ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «وَمَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يَحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ»؛ «کسی که توفیق استغفار یافته است، از آمرزش محروم نمی‌شود» (حکمت ۱۳۵). آن حضرت در سخنی دیگری می‌فرماید: «أَكْثِرُوا مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعْلَمْكُمْ إِلَّا وَهُوَ يَرِيدُ أَنْ يَغْفِرَ لَكُمْ»؛ «زیاد استغفار کنید، زیرا خداوند عزوجل استغفار را به شما نیاموخته مگر بدین جهت که می‌خواهد شما را بیامرد» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۸۴). بر اساس روایات، تأثیر استغفار در برطرف شدن مشکلات، همم (جمع هم) و غم‌ها و فزونی ثروت قابل انکار نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۱۲۰).

۵. پرهیز از حس حقارت

احساس حقارت و بی‌ارزشی هم در روایات و هم در علم روان‌شناسی ضد ارزش است و از اخلاق ناپسند شمرده می‌شود. این حس در انسان‌های سالم جایی ندارد. امام علی علیه السلام نیز احساس حقارت را منشأ نفاق و دورویی می‌داند: «نفاق المرء من ذلَّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۴۵۹) و در روایت دیگری همین احساس را سبب فخرفروشی و خودبهترپنداری کاذب معرفی می‌کند: «الافتخار من صغر الأقدار»؛ «فخرفروشی به دیگران و به خود نازیدن از بی‌مقداری و نشانه حقارت و پستی است» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۳۰۸)؛ زیرا کسی که حقیقتاً بلندمرتبه است، به هیچ فضیلت و مرتبتی فخر نمی‌ورزد (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۶۳).

۶. کنترل خشم و خشونت

قوه غضبیه از نعمت‌های خداوند برای بشر و سبب بقای نسل اوست. از طرفی، کنترل صحیح خشم و خشونت ویژگی خاص انسان سالم است که می‌تواند او را به عالم ملکوت پرواز دهد. امام علی علیه السلام در نامه‌ای به حارث همدانی می‌فرماید: «وَأَكْظِمِ الْغَيْظَ وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ»؛ «خشم را فرو خور و به هنگام توانایی، گذشت کن و در هنگام عصبانیت، بردبار باش و در وقت چیرگی، بیخشی تا سرانجامت نیکو باشد» (نامه ۶۹). از منظر امام علی علیه السلام انسان‌های متقی خشم خود را کنترل می‌کنند؛ زیرا غضب، ایمان را فاسد کرده، موجب می‌شود تا انسان تجلی‌گاه جهنم شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تأثیر منفی غضب در از بین بردن ایمان را به تأثیر فاسد شدن غسل به وسیله سرکه تشبیه کرده است: «الْغَضَبُ يَفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يَفْسِدُ الْخَلُّ الْغَسْلَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۰۲)؛ بنابراین، کنترل خشم نقش بسیار مهمی در حفظ ایمان و اعتلای آن در انسان سالم ایفا می‌کند.

۷. خودداری از برتری طلبی

روحیه برتری‌جویی یکی از ردائل اخلاقی است و پیامبران الهی همیشه با این رذیله مقابله و مبارزه می‌نمودند. به همین دلیل، انسانی که دارای شخصیت سالم است برتری‌جویی نمی‌ورزد؛ چنانکه امام علی علیه السلام خود را چنان معرفی می‌کند که به دلیل برخورداری از شخصیت سالم برتری‌جویی ندارد و تکبر نیز نمی‌ورزد: «من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی‌ترسند. نه تکبر می‌ورزند و نه علو و برتری‌جویی دارند» (خطبه ۱۹۲). همچنین فرمودند: «گاه می‌شود که انسان از این لذت می‌برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد. بدین جهت این هم شاخه کوچکی از برتری‌جویی است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۹).

۸. دوری از حسادت

حسادت از جمله گناهای است که در روح انسان رشد می‌کند و زیان‌ها و عوارض ناخوشایند بسیاری را بر او تحمیل می‌کند. حسادت اعتقاد و ایمان را به تدریج از بین می‌برد چنانکه آتش هیزم را نابود می‌سازد: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۰۶)؛



مجلسی، ۱۳۷۴، ص ۲۵۷) و راحتی و آرامش را از انسان سلب می‌کند: «لا راحةٍ لِحَسُودٍ» (حکمت ۲۲۵)؛ زیرا حسادت جز زیان و خشم، نتیجه‌ای دیگر ندارد. امام علی علیه السلام افزون بر اشاره به آثار شوم معنوی و اخلاقی حسد، به آثار زیانبار جسمی این رذیله اخلاقی نیز توجه داده است: «الحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَ غَيْظًا، يُوهِنُ قَلْبَكَ وَ يُمْرِضُ جِسْمَكَ وَ شَرُّ مَا اسْتَشَعَرَ قَلْبَ الْمَرْءِ الْحَسَدُ»؛ «حسادت جز غیظ و ضرر برای تو نتیجه نمی‌دهد. قلبت را ضعیف و بدنت را رنجور می‌کند و از بدترین عارضه‌های قلبی است» (کراجکی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۳۷). از نظر امام علی علیه السلام حسد نه تنها عوارض اخلاقی و روحی دارد، بلکه منشأ عوارض جسمی نیز هست و هر چه حسد کمتر باشد، تندرستی بدن نیز بیشتر است: «صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ»؛ یعنی سلامت تن در کم بودن حسد (حکمت ۲۵۶؛ نمازی شاهرودی، ۱۳۹۵، ص ۲۵۱) یا دوری از آن است (دشتی، ۱۳۷۹، ص ۶۸۳).

۹. تملق ناپذیری

روحیه تملق و چاپلوسی از صفات زشتی است که با ایمان به خداوند سازگاری ندارد؛ لذا شخصیت سالم تملق‌پذیر نیست. پیشوایان دین اسلام خود عملاً از تملق بیزار بوده‌اند و یاران و پیروان خود را از آن بر حذر داشته‌اند و به مبارزه با آن ترغیب کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر سفارش فرمودند: «تو نباید دنبال کارگزاران متملق و چاپلوس نباشی، بلکه باید دنبال فردی باشی که حقایق را با زبان کارشناسی و علمی و پیش‌بینی اوضاع و چگونگی وضع جامعه برایت بازگو کند» (نامه ۵۳).

۱۰. محبت و دوستی

انسان سالم به محبت و دوستی نسبت به خدا، خود و دیگران کوتاهی نمی‌کند. امام علی علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آثار محبت و دوستی با مردم اشاره می‌فرماید: «التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعُقُلِ»؛ «دوستی کردن نیمی از خردمندی است» (حکمت ۱۴۲). همچنین آن حضرت نظر به اهمیت محبت و دوستی، سه صفت اخلاقی «انصاف در معاشرت، همدردی با دیگران در خوشی و ناخوشی، و برخورد با افراد با قلب پاک و سالم» (مجلسی، ۱۳۷۴، ج ۷۸، ص ۸۲) را برای به دست آوردن محبت دیگران و طرح دوستی با آنان معرفی می‌کند.

سوم. مؤلفه‌های روشی و منشی (ویژگی رفتاری)

سومین مؤلفه برای شخصیت سالم در نهج البلاغه ویژگی رفتاری است که در روش و منش

انسان تبلور می‌یابد. در نهج البلاغه بسیار بر نقش عمل صالح در رستگاری و رسیدن به حیات طیبه که ناظر به بعد روحانی انسان است، تأکید شده است. همین بعد روحانی که حقیقت وجودی انسان است، انسان را شخصیتی فرازمانی و فرازمینی می‌کند. این امر اگر چه تشکیکی است و می‌تواند به برخی از رفتارهای شایسته مزین باشد، ممکن است در مواردی نیز دچار کاستی و سستی گردد. در نهج البلاغه به برخی ویژگی‌های رفتاری تنبّه داده شده که توجه بدانها انسان را در تراز نهج البلاغه قرار می‌دهد:

۱. حبّ الهی

انسانی که محبّ خداوند باشد، محبوب خداوند قرار می‌گیرد (قرآن کریم، آل عمران: ۳۱)؛ زیرا محبت و عظمت الهی او را چنان در بر گرفته که جز خدا را نمی‌بیند و غیر خدا در نگاهش کوچک است و خداوند در جانش بسیار بزرگ: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» (خطبه ۱۹۳).

۲. یاد خدا

انسان سالم در هر لحظه از لحظات زندگی به یاد خداوند است و عالم را محضر خدا و خود را در محضر او می‌داند. امام علی علیه السلام یاد خدا را نشانه پرهیزگاران دانسته (خطبه ۱۹۳) و هنگام تلاوت (فی بیوتِ اذنِ الله ان ترفعَ و یذکرَ فیها اسمُه یسبحُ له فیها بالغدو و الآصال) (قرآن کریم، ۲۴: ۳۶) کسی را که همیشه به یاد خدا باشد، از «اهل ذکر» نامیده است. گویا به همین دلیل است که آن حضرت خدا را نه از ترس آتش جهنم و نه به شوق بهشت عبادت نمی‌کند، بلکه او را چون سزاوار عبادت است، عبادت می‌کند. امام علی علیه السلام که خود اسوه شخصیت سالم هست، به وجود این ویژگی در خود چنین اشاره نموده‌اند: «مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛ «من تو را به خاطر بیم از کيفرت یا به خاطر طمع در بهشتت پرستش نکرده‌ام، بلکه تو را بدان جهت که شایسته پرستش یافتن، پرستش کردم» (مجلسی، ۱۳۷۴، ج ۷۶، ص ۱۸۶). در نظر امام علی علیه السلام انسان‌های سالم که یاد خدا را همیشه در نظر دارند، از آنها به «الأدلة فی القلوات» یعنی نشانه‌های روشن خداوند در بیابان‌ها یاد می‌کند که بشارت می‌دهند و هدایت می‌کنند (خطبه ۲۲۲).

۳. تقوای الهی و ترس از خدا

انسان سالم می‌داند که تنها کسی که باید در این دنیا از او بترسد، خداوند است. امام علی علیه السلام هشت فایده تقوای الهی و ترس از خدا را چنین بیان نموده است: «تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٍ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ صَلَاحٌ فِسادِ صُدُورِكُمْ، وَ ظَهْوَرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنٌ فَرَعِ جَائِشِكُمْ، وَ ضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ». همانا تقوای خدا داروی درد قلب‌های شما و بیناکننده کوری دل‌هایتان و شفابخش بیماری جسم‌هایتان و برطرف‌کننده تباهی سینه‌هایتان و پاک‌کننده آلودگی جان‌هایتان و روشنی‌بخش ضعف چشم‌هایتان و فرونشاندنده ترس و اضطراب دل‌هایتان و زداینده سیاهی ظلمتتان است (خطبه ۱۹۸)؛ بنابراین، ویژگی شخصیت سالم آن است که برای دستیابی به فواید مطرح شده از سوی امام علی علیه السلام تقوای الهی را مراعات کند.

۴. توجه همزمان به دنیا و آخرت

بدون شک اشتراکات و اختلافاتی بین زندگی این جهان و حیات اخروی وجود دارد. اما این دنیا پلی برای رسیدن به آن دنیا بوده که انسان سالم باید با دقت و مراقبت اعمال خود آن دنیا را آباد کند و تنها به فکر آبادی این دنیای فانی خود نباشد. در این باره مولای متقیان علی علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ وَالْآخِرَةُ دَارٌ مُسْتَقَرٌّ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمُسْتَقَرِّكُمْ، وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ»؛ «دنیا در حقیقت، سرای گذر است و آخرت، سرای ماندن. پس، از گذرگاه خود، برای سرای باقی توشه بگیرید و پرده‌هایتان را در نزد کسی که رازهای شما را می‌داند، ندرید» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۸۷).

امام علی علیه السلام توجه همزمان به دنیا و آخرت را در خطاب به نوف بکالی از ویژگی‌های رفتاری افرادی می‌شمارد که در دنیا زهد می‌ورزند و به آخرت رغبت دارند و در ادامه، دیگر ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری آنان را بر می‌شمارد. نوف می‌گوید: شبی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم از بستر خود بیرون آمدند و نگاهی به ستارگان انداختند و فرمودند: نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم. حضرت فرمودند: «طُوبَى لِلرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاهِبِينَ فِي الْآخِرَةِ... ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضاً عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ»؛ «خوشا به حال آنان که دل از این دنیا کنده و به آن جهان دل بسته‌اند... و سپس چون مسیح علیه السلام دنیا را از خود دور ساخته‌اند» (حکمت ۱۰۱).

۵. شکیبایی در مشکلات

انسان سالم نه تنها در اندیشه، عبادت و رفتار پایبند به دین است و در این پایبندی صبر پیشه می‌کند، در مشکلات و سختی‌های زندگی نیز شکیبایی می‌ورزد؛ زیرا همیشه در بوته آزمایش است تا از این طریق شاکر بودن یا شکیبیا بودن او شناخته شود. امام علی علیه السلام ویژگی شکیبایی ورزیدن انسان سالم را قرین شاکر بودن او در تنگی و وسعت روزی دانسته و آن را چنین به تصویر کشیده است: «وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَالسَّعَةِ فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا وَيُخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهَا...»؛ «روزی انسان‌ها را اندازه‌گیری و مقدر فرمود. گاهی آن را زیاد و زمانی کم می‌کند و به تنگی و وسعت آن را [عادلان] تقسیم کرد تا هر کس را که بخواهد با تنگی روزی یا وسعت آن بیازماید، و با شکر و صبر، غنی و فقیر را مورد آزمایش قرار دهد...» (خطبه ۹۱).

۶. عمل به وظیفه

از ویژگی‌های انسان سالم در حیطه رفتاری عمل به وظیفه شخصی و واگذار نکردن و تحمیل نمودن کارهای خود به دیگران است؛ زیرا کار و تلاش نزد او اهمیت و ارزش دارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: کشیدن سنگ‌های گران از قله‌های کوه، نزد من از منت دیگران کشیدن محبوب‌تر است. مردم به من می‌گویند: کار برای تو عیب است و حال آنکه عیب آن است که انسان دست کمک نزد مردم دراز کند (قربشی، ۱۳۶۶، ص ۶).

در سیره حکومتی و اجتماعی امام علی علیه السلام عمل به وظیفه یا ترک آن منشأ عدالت اجتماعی است تا آنجا که برای کننده کار ایجاد حق می‌کند. این مطلب در نامه آن حضرت به عامل خود به نام قرظة بن کعب به صراحت بیان شده است: «... از من خواستند که به تو بنویسم که آنان را به کار وادار کنی و مردم را برای حفر نهر گردآوری... به نظر من کسی را نباید به کاری که نمی‌خواهد مجبور ساخت. آنان را به نزد خود بخوان، اگر نهر آن چنان باشد که تعریف کرده‌اند، هرکسی که بخواهد کار کند، او را به کار بخوان و نهر باید از آن کسانی باشد که کار کرده‌اند، نه کسانی که در آن شرکت نجسته‌اند» (جرdaq، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۵).

۷. عدالت اجتماعی و اقتصادی

انسان سالم سرلوحه کار خود را عدالت اجتماعی و اقتصادی قرار می‌دهد و حتی زشتی گروهی مخالف، او را به ستمگری وا نمی‌دارد؛ زیرا عدالت مایه قوام زندگی بشر و پاک ماندن از ظلم و ستمکاری‌هاست. امام علی علیه السلام فلسفه عدالت را چنین به بیان آورده است: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلَ قِوَاماً لِلْأَنَامِ وَ تَنْزِيهاً مِنَ الْمَظَالِمِ وَ الْإِثْمِ وَ تَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ»؛ «خدای سبحان عدالت را مایه برپایی انسان‌ها [و ستون زندگانی آنها] و سبب پاکی از ستمکاری‌ها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۳۳۵). نیز در جایی دیگر اشاره نموده که عدالت سبب اصلاح جامعه می‌شود: «بِالْعَدْلِ تَصْلَحُ الرَّعِيَّةُ» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۲۵۹). نتیجه این امر آن است که عدالت، اصلاح فرد را نیز شامل می‌شود و او را در مسیر عدل و قسط قرار می‌دهد.

۸. دفاع از حق

یکی از چیزهایی که باعث می‌شود خداوند انسان را اکرام کند، گفتن حق و ادای آن است؛ یعنی بتواند از حق دفاع کند و جایی که ظلمی پایمال شده یا حقی ضایع می‌شود، به دفاع از آن قیام کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَ اِيْمُ اللَّهِ لَا بُقْرَةَ الْبَاطِلِ حَتَّىٰ أُخْرِجَ الْحَقُّ مِنْ حَاصِرَتِهِ»؛ «به خدا سوگند من باطل را می‌شکافتم تا آنکه حق را از پهلوی آن بیرون بیاورم» (خطبه ۱۰۴). این سخن از امام علی علیه السلام شاخصه‌ای است برای شخصیت سالم بدین معنا که دفاع از حق از سوی فردی نشان از آن دارد که او از شخصیتی سالم برخوردار است.

۹. پیش‌داوری

پرهیز از پیش‌داوری و حقیقت‌جویی طبیعت انسان سالم است؛ زیرا در پیش‌داوری شواهد بر اساس حقایق شکل نمی‌گیرد و چه بسا حق دیگران نیز ضایع می‌شود. از منظر امام علی علیه السلام قاعده اصلی آن است که قصاص قبل از جنایت ممنوع است و مردمان هرگز نباید پیش‌داوری کنند، بلکه باید با حقیقت سنجه کنند و نظر خویش را به تیغ نقد بکشند. آن حضرت برای در امان ماندن از کج فهمی و پرهیز از انحراف احتمالی، قرآن را تنها معیاری معرفی می‌کند که باید آرای شخصی را بر آن عرضه کرد؛ زیرا از حقیقت نشأت گرفته و به حق و حقیقت رهنمون می‌شود: «وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءُكُمْ»، «دیدگاه‌ها و آرای شخصی خود را در برابر قرآن نقد کنید» (خطبه ۱۷۶). این سخن گرچه

درباره نقد اندیشه‌ها با قرآن است، می‌تواند ملاکی برای نقد سخنان دیگر نیز باشد تا با واقعیت و حقیقت مورد راستی‌آزمایی قرار گیرند.

۱۰. سخاوت‌مندی

سخاوت از ویژگی‌های انسان‌های بزرگ است؛ زیرا افرادی که یقین به پاداش دارند، اهل سخاوت و بخشش هستند. از طرفی، سخاوت عطوفت و مهربانی را نیز در پی دارد. امام علی علیه السلام در این باره فرموده‌اند: «الْكَرَمُ أُعْطِفُ مِنَ الرَّحِمِ»؛ «سخاوت بیشتر از رابطه خویشاوندی سبب مهربانی با مردم می‌شود» (حکمت ۲۴۷؛ خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۷۲) و انسان سخی نیز کسی است که پیش از آنکه از او درخواستی شود، از خود بخشش نشان می‌دهد و اگر کسی پس از درخواست از او بخششی کند، یا به علت شرم از بخشش نکردن چیزی را می‌بخشد یا از ترس اینکه مورد مذمت قرار نگیرد. امام علی علیه السلام به این نکته چنین تصریح کرده است: «السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ»؛ «سخاوت آن است که ابتدایی و بدون درخواست باشد، اما آنچه در برابر درخواست داده می‌شود یا از روی حیاست یا برای فرار از مذمت» (حکمت ۵۳).

۱۱. امانت‌داری

ادای امانت از دستورات اسلامی است که در قرآن بدان امر شده تا به صاحب آن برگردانده شود: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) (قرآن کریم، ۴: ۵۸)؛ لذا امانت‌داری به عنوان یکی از خصلت‌های پسندیده اخلاقی می‌تواند شاخصه انسان سالم و مؤمن باشد. حتی از مراتب درجات بالای ایمان نیز به شمار می‌رود. اهمیت امانت‌داری تا بدانجاست که حتی انجام رسالت نبوی و ابلاغ ولایت علوی مشروط به ادای امانت از سوی امینان امت به اهل آن یعنی مردم است. بشر نه تنها در زندگی مادی خود به انسان‌های امین نیازمند است، بلکه در امور معنوی هم نیازمند انسان‌های امین است تا از دستورات دینی نیز بهره‌مند گردد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْإِيْمَانِ الْأَمَانَةُ»؛ «بالاترین درجات ایمان، امانت‌داری است» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۲۷). همچنین می‌فرماید: «صحة الامانة عنوان حسن المعتقد»؛ «درستی امانت‌گذاری نشانه نیکوی ایمان اوست» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۲۶).





۱۲. وفای به پیمان

خداوند بندگان مؤمن خود را به وفاداری و پای‌بندی به تعهداتشان دعوت کرده و از نقض عهد و بی‌وفایی باز داشته است: (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ) (قرآن کریم، ۱۶: ۹۱). در اندیشه امام علی علیه السلام انسان سالم این‌گونه توصیف شده است که در اندیشه و عبادات و رفتار پایبند به دین است و در مشکلات و سختی‌های زندگی شکیباست: «ان فی النارِ لمدینةٌ یقالُ لها الحَصینةُ، أفلا تَسْئَلونی ما فیها؟ فقیلَ لَهُ ما فیها یا امیرالمؤمنین؟ قالَ: فیها أیدی التَّاکِثِینَ»؛ «همانا در جهنم شهری است که به آن حصینه (دژ مستحکم) می‌گویند. آیا از من نمی‌پرسید که در آن شهر چیست؟ سؤال شد: ای امیرمؤمنان علیه السلام در آن شهر چیست؟ فرمود: دست‌های پیمان‌شکنان» (فتال نیشابوری، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۰۷؛ صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۹۶).

۱۳. رعایت عفت

در قاموس اسلامی عفت و پاک‌دامنی از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و از اوصاف و نشانه‌های افراد متقی می‌باشد. پس انسان سالم با حفظ و رعایت حدود عفت، خود را در زمره افراد محبوب الهی قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مقام والای انسان عقیف می‌فرماید: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ، فَعَفَّ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ «پادشاه مجاهد شهید در راه خداوند، بالاتر از پادشاه انسان پاک‌دامنی نیست که توان انجام گناه را دارد، ولی خود را آلوده نمی‌سازد. چه‌بسا مقام انسان پاک‌دامن، بسان مقام فرشته‌ای از فرشتگان الهی باشد» (حکمت ۴۷۴). طبق این سخن، مقام معنوی شخصیت سالم عقیف نه تنها از مقام شهید کمتر نیست، بلکه مقامی بس والاتر از آن است.

۱۴. نیکی به پدر و مادر

در آیاتی از قرآن به نیکی به پدر و مادر دستور داده شده (قرآن کریم، ۲: ۸۳ و ۲۱۵؛ ۴: ۳۶؛ ۵: ۱۵۱) و انسان سالم با الگوگیری از آیات و روایات و بهره‌گیری از عقل سلیم خود می‌داند که عاقبت به خیری خود را باید با احسان به والدین و اطاعت از آنها مگر در موارد معصیت الهی تضمین کند. البته این حقی است که امام علی علیه السلام بر آن تصریح نموده است: «فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يَطِيعَهُ

فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ «پس حق پدر بر فرزند آن است که پدر را در هر چیز اطاعت نماید مگر در نافرمانی از خداوند سبحان» (حکمت ۳۹۹).

نتیجه‌گیری

کتاب نهج‌البلاغه به عنوان کلام یک انسان کامل و دومین منبع اساسی انسان‌سازی در دین مبین اسلام (پس از قرآن)، معرّف اصلی ویژگی‌های یک انسان کامل در تمام زمان‌هاست و منبعی مهم و اصلی جهت معرفی ویژگی‌های انسان کامل است.

در پژوهش حاضر، شخصیت انسان سالم از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سه محور عقل، قلب و رفتار با رویکرد بازشناسی مؤلفه‌های بینشی و نگرشی، مؤلفه‌های گرایشی و مؤلفه‌های روشی و منشی بررسی شد و مشخص شد که انسان برای اینکه برخوردار از شخصیت سالم باشد، باید در هر یک از مؤلفه‌های سه‌گانه ویژگی‌هایی را کسب کند یا اگر برخی از آنها در نهاد و فطرت او به ودیعه نهاده شده است، آنها را تقویت کند تا هویت شخصیت سالم خود را باز یابد. نیز روشن شد که اگر کسی به هویت شخصیت سالم خویش رسیده است، چون از بینش و نگرش در حوزه شناخت و معرفت برخوردار است، دارای شاخصه‌هایی است که شاخصه‌های دو حوزه دیگر او یعنی قلب و رفتار را تحت تأثیر قرار می‌دهد و غنا می‌بخشد. همچنین می‌تواند الگویی سالم برای دیگران باشد تا آنان نیز همین مسیر را طی کنند تا ضمن ارتقای بینش‌ها و نگرش‌های خود، باورهای دینی خود را نیز ارتقا دهند و در زمره انسان سالم در تراز نهج‌البلاغه قرار گیرند.



منابع

القرآن الکریم

نهج البلاغه. ۱۳۹۱ ش، ترجمه محمد دشتی. قم: نشر امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱. ابن ابی الحدید، عبدالله بن هبة الله، ۱۳۹۳ ق، شرح نهج البلاغه، ترجمه غلامرضا لایقی. تهران: نیستان.
۲. ابن فارس، احمد، ۱۴۲۰ ق، معجم مقاییس اللغة. بیروت: دارالکتب.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب. بیروت: دارالفکر.
۴. آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ ق، غرر الحکم و درر الکلم. قم: دارالکتب الاسلامیه.
۵. جرداق، جورج، ۱۳۷۶ ش، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی. ترجمه سید هادی خسروشاهی، قم: نشر خرم.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴ ش، فطرت در قرآن. قم: اسراء.
۷. حلّی، سید بن طاووس، ۱۳۶۳ ش، سعد السعود للنفوس. قم: دار الذخائر.
۸. حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین. قم: اسماعیلیان.
۹. دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ ق، ارشاد القلوب الی الصواب، قم: شریف رضی.
۱۰. دین پرور و جمعی از نویسندگان، سید جمال الدین، ۱۳۷۹ ش، دانشنامه نهج البلاغه، تهران: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات القرآن الکریم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۲. محمدرضایی، محمد، ۱۳۸۷ ش، خدا از نگاه امام علی علیه السلام. قم: بوستان کتاب.
۱۳. ری شهری، محمد، ۱۳۸۹ ش، میزان الحکمه. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث.
۱۴. سالاری فر، محمد رضا، ۱۳۸۹ ش، بهداشت روانی با تکرش به منابع اسلامی. قم: سمت.
۱۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۶۲ ش، الخصال، قم: جامعه مدرسین.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۸ ش، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تحقیق محمدجواد بلاغی. تهران، ناصر خسرو.
۱۸. طیب، عبدالحسین، ۱۳۷۸ش، *تفسیر اطبیب البیان*، تهران: انتشارات اسلام.
۱۹. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، بی‌تا، *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، قم: انتشارات رضی.
۲۰. فضل الله، محمد حسین، ۱۴۱۹ق، *من وحی القرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. قریشی، شریف، ۱۳۶۶ش، *کار و حقوق کارگر*، قم: دارالکتب الاسلامیه.
۲۲. کراچکی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ق، *کنز الفوائد*، قم: دارالذخائر.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۷۴ش، *بحار الانوار*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مشهدی، میرزا محمدتقی، ۱۳۹۴ش، *تفسیر کنز الدقایق*، طهران: شمس الضحی.
۲۶. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، ۱۳۹۰ش، *پیام امیرالمؤمنین علیّه*. قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب علیّه.
۲۷. نمازی شاهرودی، علی، ۱۳۹۵ش، *مستدرک سفینه البحار*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.





هندسه مبانی تعیین حاکم از منظر نهج البلاغه

سیدحسین هاشمی*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۸

چکیده:

در بین ملل مختلف در اطوار تاریخ حاکمیت همزاد بشر و از ضروریات نیاز اجتماعی انسان محسوب می‌شود. زیرا قوام اجتماع بر سه عنصر قانون، حاکمان و جامعه است. انواع حکومت‌ها مبتنی بر اختلاف انواع مبانی تعیین حاکمیت از جهت وضع قانون و تعیین حاکم و وظایف جامعه شکل می‌گیرد. در این مقاله به هندسه تعیین حاکم از نگاه فقه نهج البلاغه بعنوان نظامنامه سیاسی اجتماعی می‌پردازد. ملاک تعیین حاکم بر گرفته از وظایف و اهداف حاکمیت در اجرای قوانین الهی و هدایت جامعه به سمت کمال و سعادت دنیوی و اخروی است. رهیافت این تحقیق سه شاخصه علم، توانمندی و عدالت به عنوان مثلث و زیر بنای انجام تمام وظایف حاکمیتی، به عنوان تعیین کننده حاکم اعلم و اقوی و عدل است و این ملاک در تمامی سطوح حاکمان از حیث جایگاه عالی و دانی جاری است. برجسته‌ترین این سه مبنا علم تخصصی به احکام الهی بخصوص دانش مدیریت جامعه بر اساس شریعت است و اعلی‌ت فرد حاکم در شناخت قوانین الهی شرط لازم، و حجیت ولایتش، بر بقیه افراد جامعه در حقیقت حجیت و ولایت دانش و علم است. زیرا علم پایه شناخت دقیق حق و باطل و روح عدالت عامل قرار دادن هر چیز در جای خود است و همچنین علم پایه اصلی پیش بردگی و پیشرفت و توانمندی حاکم است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی به بررسی مبانی تعیین حاکم از منظر نهج البلاغه می‌پردازد.

کلید واژگان:

نهج البلاغه، مبانی تعیین حاکم، اعلی‌ت، عدالت، توانمندی، فقه نهج البلاغه.

hashemikhorasani@yahoo.com

* استادیار و هیئت علمی دانشکده شهید محلاتی.

۱- مقدمه

مهمترین عنصر پیش برندگی و تأثیر گذار در جامعه عنصر قدرت و حکومت است تا آنجا که گفته شده الناس علی دین ملوکهم مردم بر اساس سیاست گذاری حاکمانشان حرکت می‌کنند و شکل می‌گیرند. ایجاد حکومت عدل در منطق امیرالمؤمنین علیه السلام از واجبات است *دَوْلَةُ الْعَادِلِ مِنْ الْوَأَجِبَاتِ* (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۳۹) و حکومت دینی عدل حکومتی است که بر اساس قوانین و معیاری‌های که دین مشخص کرده حرکت می‌کند تا در کنار تأمین امنیت رشد علمی و تأدیب و تربیت الهی و عمران و آبادانی مردم را به سوی کمال و سعادت ابدی سوق دهد بی تردید شاخصه‌ی حاکمان چنین حکومتی باید هماهنگ با معیارهای الهی باشد زیرا در غیر این صورت امکان اجرای قوانین و دستورات به نحو کامل وجود ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام بعنوان درگاه علوم نبوی و الهی، و نهج البلاغه نظام‌نامه اسلامی است بهترین کتاب ارائه شاخص‌های حاکمیت اسلامی و تعیین حاکم است بر اساس این کتاب افزون بر اینکه حاکمیت امری اعطایی از جانب خدا است این گزینش و اعطا براساس مبانی انجام وظایف حاکمیتی مشخص می‌شود که با سایر روش‌های غیر الهی در انتخاب حاکمان و شکل حکومتها در طول تاریخ بشریت متفاوت بوده و هست و این مقاله در صدد تبیین روند تعیین حاکم در هندسه مبانی حاکمیت از منظر فقه نهج البلاغه است.

۱-۱. بیان مسئله

حکومت‌ها در طول تاریخ بشر بر اساس مبانی و روش‌های متفاوتی به تعیین حاکم پرداخته‌اند از جمله مهمترین روشها عبارتند از:

الف: حکومت سلطنتی که در بین ملل مختلف در اطوار تاریخ وجود داشته در این روش حاکمیت معمولاً سلطنت موروثی و نامحدود است اقسام دیگری نیز از سلطنت وجود دارد مثل سلطنت مشروطه و مبنای جانشینی شاه در روند حاکمیت از جانب شاه و اغلب فرزند ارشد بودن ملاک است نه دارا بودن صلاحیت‌های لازم حاکمیتی.

ب: نظریه الهی تشکیل دولت در قرون وسطی بر اساس این نظریه سلاطین خود را نماینده خداوند شناختند بنا بر عقیده نویسندگان، سلاطین فقط در مقابل خداوند مسئول‌اند مردم هم تکلیف دارند بدون قید و شرط از این حکومت اطاعت کنند در این روش نیز مبنای گزینش حاکمیت به شکل قبلی است.

ج: انتخاب حاکمیت به حسب جمهوریت بخاطر دخالت مردم در امور حکومت به جمهوری بلاواسطه و جمهوری مع الواسطه تقسیم می‌شود در قسم اول مردم بدون واسطه قدرت عالیه یعنی رئیس جمهور و اعضای پارلمان را انتخاب می‌کنند و در قسم دوم قدرت عالیه به تمام ملت تعلق دارد ولی نمایندگان ملت در شکل پارلمان اعمال حاکمیت می‌نمایند که مبنای حاکمیت رای و انتخاب اکثریت مردم است در این روش نیز کاندیداها و احزاب با انواع حیلها و مکرها در صدد جلب آرای مردم هستند چنانکه ملاحظه می‌شود نوع حاکمیت و روشهای گزینش حاکم بر مبنای حکومت سعادت پرور در راستای تامین نیازهای دنیوی و اخروی نیست حال سوال این است که نیاز جامعه به حاکمیت دینی و نیز به مبانی تعیین حاکمانی که بتواند الزامات و قوانین الهی را در تامین نیازهای دنیوی و سعادت اخروی برای جامعه به کار بگیرد چه می‌باشد؟ و امتیاز این نوع انتخاب بر دیگر روشها از نگاه نهج البلاغه چیست؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

با مطالعه در موضوع فوق به این حقیقت می‌رسیم که مباحث مرتبط با تعیین حاکمان و امور مرتبط با حکومت دینی پیشینه‌ای دیرینه دارد که در راس آنها در قرآن به شیوه‌ی تعیین حاکمان الهی و حکومت انبیا پرداخته است و کتب و مکتوبات فراوانی در این زمینه وجود دارد از جمله تبیه الامه مرحوم نائینی و مبانی حکومت اسلامی به قلم ایه الله سبحانی که به گزینش حاکمان بر اساس مبانی خاص پرداخته این کتب با رویکرد نهج البلاغه نیست و تبیین موضوع به شکلی که مقاله به آن پرداخته نمی‌باشد و کتاب خط مشی‌های سیاسی نهج البلاغه نویسنده محمد مهدی ماندگاری در این کتاب بیشتر به مسائل خط مشی گذاری پرداخته و کتاب دولت آفتاب و دلالت دولت، نویسنده استاد دلشاد تهرانی که در کتاب اول به اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی علیه السلام پرداخته و در کتاب دوم به نامه حضرت به مالک پرداخته ولی مقاله حاضر به روش گزینش و موضوعی با نگاهی خاص و فهمی عمیق به روح کلی نهج البلاغه به تبیین علمی و منطقی تعیین شیوه حاکمان بر اساس مبانی پرداخته و شیوه پردازش به موضوع متفاوت از سایر کتب و مقالات بوده در این مقاله ضمن پذیرش وصایت و وراثت در تعیین حاکم؛ وراثت را وراثت خصوصیات و شئونات حاکمیت که همان مبانی تعیین حاکم است و وصایت را به جهت تشخیص این شئونات توسط نبی یا وصی و امام حاضر نسبت به امام بعدی را جنبه راهنمایی و هدایت به سوی مبانی تعیین حاکم می‌داند از این رو این مقاله با رویکردی



نوبین واستدلالی و استوار بر اساس هندسه مبانی تعیین حاکم از نگاه فقه نهج البلاغه به موضوع پرداخته است.

۱-۳. ضرورت تحقیق

از ضرورت‌های اساسی در جامعه بشر نیاز پیوسته بشر به حاکمیت و نقش بی بدیل حاکمان در کنار قوانین جامع و کامل و نقش ارزنده عامه‌ی مردم در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسان است و تعیین مبانی منطقی و پیوسته در تعیین و انتخاب حاکمان شایسته امری ضروری است. این مقاله می‌تواند با ارائه مبانی تعیین کننده حاکم در فقه نهج البلاغه پاسخگوی مسئله چگونگی تشخیص و انتخاب و تعیین حاکمان باشد.

۱-۴. اهمیت پژوهش

نهج البلاغه نظام نامه سیاسی الهی در تبیین سیاست دینی در جامعه اسلامی است در منطق نهج البلاغه دین و سیاست امری انفکاک ناپذیر بلکه سیاست دینی امری است که از درون دین زایش دارد و بر اساس باورهای دینی و قوانین و تمام بایدها و نبایدهای آن به سیاست گذاری جامعه می‌پردازد در مدیریت دینی مدیریت باید در راستای ابدیت باشد زیرا نگرش دینی انسان را در خط بی نهایت می‌بیند که تمام باورها و عملکردهای او در آینده ابدی او اثرگذار است و حاکمان در جامعه دینی اگر بر منطق دین در هندسه مبانی انتخاب شوند می‌توانند سعادت دنیا و آخرت خود و جامعه را رقم زند تبیین درست و منطقی تعیین حاکم بر اساس مبانی از نظر فقه نهج البلاغه ضمن تأیید منطق تشیع و حقانیت آن در طول تاریخ می‌تواند بعنوان ساختار تعیین حاکمان در جامعه اسلامی نقشی بی بدیل در پیشرفت و پویایی آن ایجاد نماید.

۲- دلایل حکومت دینی از نگاه نهج البلاغه

از نگاه نهج البلاغه نیاز جامعه اسلامی به حکومت دلایل متعددی دارد که عبارتند از:

۱-۲. ضرورت عقلی

حکومت در جامعه‌ی اسلامی و هر جامعه‌ای اگر چه غیر دینی باشد امری ضروری و بدیهی است زیرا هر جامعه‌ی امنیت و تعلیم و تربیت و عمران و آبادی و پیشرفت می‌خواهد و این امر در سایه‌ی حکومت شکل می‌گیرد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب خوارج فرمود:



مردم ناگزیر نیازمند حاکم اند، حال نیکوکار باشد یا بدکار و ستمگر در تحت سلطه حاکمیت مؤمن کافر بهرمنند می شود زندگیها طبیعی و مالیات جمع آوری و به وسیله آن در مقابل دشمن می جنگند و راهها ایمن و حق ضعیفان از قدرتمندان گرفته می شود تا نیکان در آرامش از دست فاجران باشند (شریف الرضی، (للصبحی صالح)، ۱۴۱۴: خطبه/۴۰)

در منطق نهج البلاغه «حاکمیت فاجران از هرج و مرج بهتر است زیرا درهنگام هرج و مرج هیچ کسی نمی تواند بهره ی ببرد، درحاکمیت بدکاران شقاوتمندان بهره می برند» (همان، خطبه/۴۰) از نظر حضرت «فرمانروای جنایت کار، ستمگر ازفتنه های دائمی و هرج و مرج بهتر است» (قاضی قضاعی، ترجمه حریرچی، ۱۳۶۲: ۲۵) و بر اساس قانده عقلی و نقلی شایسته نیست جامعه بدون حاکم باشد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ۸: ۲۶۶) بر اساس این منطق ضرورت حاکمیت امری فرا دینی و عقلی است. و دین که از اساسی ترین خواسته های او اجرای قانون دینی است این ضرورت بدیهی تر می نماید.

۲-۲. روح قوانین اسلامی

دومین دلیل بر ضرورت حکومت الهی آن بخش از دستورات دینی است که بدون حکومت و حاکمیت قابل اجراء نیست مثل اقامه ی حدود، بازگرداندن حق مظلومان، و احیای سنت، (همان، خطبه/۱۰۶) و جهاد با دشمن، و ایجاد امنیت، و اخذ مالیات، (همان، خطبه/۴۰) و سایر دستورات و قوانینی که روح این قوانین با حاکمیت گره خورده است تا بتواند آرمانهای الهی و سعادت بشری را تأمین نماید. زیرا دین اجرای شریعت و قوانین الهی را در جامعه دینی می طلبد و بدون تشکیل حکومت بسیاری از احکام و حدود الهی تعطیل می گردد. و وظیفه امام و رهبر جامعه قوانین الهی است. (همان، خطبه/۱۰۵)

۲-۳. سیره انبیاء و اولیاء

سیره انبیاء مانند حضرت یوسف داود و سلیمان علیهم السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله بر تشکیل حکومت و عزل و نصب فرماندهان و نبرد با کفار و مدیریت جامعه ی اسلامی و تلاش امیرالمؤمنین علیه السلام در باز پس گیری حق حاکمیت و در ادامه تشکیل حکومت، و امر به اقتداء به انبیاء در سیره حکومتی بهترین دلیل بر ضرورت حکومت الهی در روند تاریخ بشریت است. امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک



می‌فرماید: بر تو لازم است، حکومت‌های دادگستر پیشین، سنت‌های با ارزش گذشتگان، روش‌های پسندیده رفتگان، و آثار پیامبر ﷺ و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و به آنچه ما عمل کرده‌ایم در امر حاکمیت پیروی کنی (همان، نامه ۵۳) در منطق نهج البلاغه اگر صالحان حکومت را در دست نگیرند حکومت بدست بی‌خردان و تبه‌کاران بیفتد که در این صورت مال خدا را دست به دست بگردانند و بانی‌کوکاران در جنگ و با فاسقان همراه گردند. (نهج البلاغه نامه ۶۲)

۲-۴. تکلیف الهی

از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین دلیل نیاز به حاکم فرمان الهی است. می‌فرماید: «خداوند امامت را برای سازمان یافتن امور امت، و فرمانبرداری از امام را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد» (همان، حکمت/۲۵۲) شاید مهمترین دلیل این وجوب آن باشد که «با دگرگونی حاکمیت زمانه تغییر می‌کند» (همان، حکمت/۳۱) زیرا هنجارها و ناهنجاریها با حاکمیت تغییر می‌کند از این رو حضرت «اصلاح رعیت را با اصلاح حاکمان ممکن می‌داند» (همان، خطبه/۲۱۶) بنابراین راه اصلاح جامعه و نظم بخشی الهی به آن؛ حاکمیت صالحان است بدون حاکمیت و سلطنت حاکمان الهی دگرگونی جامعه به سمت صلاح حقیقی امکان ندارد. از این رو حاکمیت صالحان و شایستگان امری قطعی و الزامی از جانب خداست

با توجه به ضرورت حکومت بخصوص حکومت اسلامی از نگاه نهج البلاغه و وظیفه حاکم در اجرای قوانین الهی در جامعه اسلامی هدف این تحقیق پاسخ به این سوال است. که هندسه تعیین حاکم از نظر نهج البلاغه چیست؟

۳- هندسه تعیین حاکم اسلامی

در فقه نهج البلاغه صلاحیتهای انجام وظایف حاکمیتی منشأ و ملاک تعیین حاکم اسلامی است زیرا هدف از تشکیل حکومت آن است که حاکم امور جامعه را طوری تدبیر کند که شریعت الهی اجرا و سنن نبوی احیا گردد و هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد. تعیین، حاکمیت بلافصل و پیوسته اهل بیت علیهم السلام، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تا قیامت به خاطر انحصار مبانی حاکمیت به نحو اتم و اکمل در آنها است این ملاک نیز تداوم مسیر نبی خاتم را در حاکمیت اهل بیت علیهم السلام تعیین نموده امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَأَلَّهِمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ»

(خطبه/۲) وَلَهُمْ جَارٌ مَجْرُورٌ خَيْرٌ مَقْدَمِ افاده‌ی تعیین می‌کند و جمله‌ی وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ نِزْمٌ مِثْلُ وَلِهِمْ افاده‌ی حصر دارد. بنابراین انحصار وصیت بخاطر وراثت مبانی حاکمیت از نبی ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ و از امامی به امام دیگر است که این انتقال خصوصیت از طرق متعددی انجام می‌گیرد. اولین خصوصیت ضروری حاکمیت علم است «حَتَّى يُوَدِّعُوهَا نَظْرَاءَهُمْ وَيُرْزَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ» (حکمت/۱۴۷) تا اینکه امامی که می‌خواهد از دنیا برود آن مبانی را در کسانی که همچون آنها صلاحیت دارند به ودیعت گذارد و دانش‌ها را در دل آنها غرس نمایند. بنابر این ملاک وصیت همان وراثت خصائص حاکمیتی است که یک حقیقت واحده است.

راههای انتقال دانش:

از مهمترین مباحث حاکمیت دانش دینی و الهی است امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ...» (خطبه/۱۲۰) سوگند به خدا تبلیغ رسالتها، و کامل کردن پیمان‌ها، و تأویل و تفسیر کلمات خداوند، به من آموخته شده است. و درهای حکم الهی، و روشنایی امرش در نزد ما اهل بیت ﷺ است. آگاه باشید، قوانین دین یکی است و راههای آن صاف و هموار است کسی که از این طریق برود به سعادت مندان ملحق می‌گردد. و غنیمت می‌برد. و کسی که از این طریق باز ایستد گمراه و پشیمان می‌گردد.

انتقال دانش به اهل بیت ﷺ و تعلیم ابلاغ رسالت چگونه است از نگاه نهج البلاغه از سه راه عمده این تعلیم صورت می‌گیرد که عبارتند از:

۱- بطور مستقیم از حضرت حق تعالی دانش را می‌گیرند

امیرالمؤمنین ﷺ در این زمینه می‌فرماید: پیوسته در روی زمین بندگانی وجود دارد که در زمانی که انبیا حضور ندارند خداوند در درون فکر آنها با آنان الهام می‌کند و در میان عقلشان با آنان سخن می‌گوید. (خطبه/۲۲۲) و در بیانی دیگر امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: اهل بیت ﷺ موضع اسرار خدا، و ملجأ فرمانش، و ظرف علم، و مرجع احکام، و نگهبان کتاب، و پشتیبان دین اویند. (خطبه/۲)





اگر کسی غیر اهل بیت علیهم‌السلام چنین ادعای را داشته باشد. از نگاه نهج البلاغه تجاوز بر حق اهل بیت علیهم‌السلام نموده حضرت می‌فرماید: «أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمَ الرَّاكِبُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا...» کجا هستند آنان که گمان کردند راسخان در علم هستند غیر از ما اهل بیت علیهم‌السلام، چنین ادعایی دروغ و تجاوز در حق ماست زیرا خداوند، ما را رفعت، بخشیده و آنان را پست، نموده و به ما عطا نموده و آنها را محروم ساخته، ما را داخل در علم خویش نموده و آنان را خارج نموده از این روست که به وسیله ما، هدایت شوندگان، هدایت می‌شوند و نایبانیان، بینا می‌گردند، (خطبه/۱۴۴)

بهره‌گیری اهل بیت علیهم‌السلام به صورت الهام الهی از نگاه نهج البلاغه امری روشن و مسلم در عین حال اختصاصی است.

۲- از نبی خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

اگر چه همه انسانها از دانش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صورت عمومی استفاده می‌کنند اما آنجایی که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و وهم و از سوی دیگر به کلام دروغ و باطل در مقابل صدق حق نسبت داده شده به طوری که این امر در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رایج گردید و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: هرکس به من دروغ ببندد خداوند نشینمگاه او را از آتش پر می‌کند (نهج البلاغه خطبه؛ ۲۱۰) حال چه کسی درگاه مطمئن برای دریافت حقیقت کلام نبوی است. کسی است در تمامی این موارد از خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سوال نموده و حقیقت مطالب را دریافت نموده است. و آن فرد تنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام است (همان) امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: ما محرم اسرار پیامبر، و اصحاب حقیقی‌اش، و مخزن گنجینه‌های علمش، و درهای به سوی آن علوم هستیم. و هیچ کسی به خانه‌ای وارد نمی‌شود مگر از درهای آن، و وارد شونده، از غیر در منزل، دزد شمرده می‌شود. (خطبه/۱۵۴) تنها راه ورود به درگاه علوم نبوی اهل بیت علیهم‌السلام هستند زیرا از او سوال کردن و آن دانش را با وراثت و آموزش از نبی خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دریافت نمودند.

۳- درگاه قرآن

از دیگر راههای دانش اهل بیت علیهم‌السلام قرآن است نوع فهم اهل بیت علیهم‌السلام از قرآن فراتر از فهم و درک دیگران است چنانکه خداوند می‌فرماید: {لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (الواقعة: الآية ۷۹).} امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: کسی به تمام حقایق قرآن نمی‌رسد مگر مطهرون و خداوند ما را قصد

نموده زیرا ما کسانی هستیم که (أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً) و نیز خداوند می فرماید: {وَرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (سوره فاطر: الآیه ۳۲)} ما هستیم که خداوند از میان بندگانش بر گزید، و میراث دار کتاب الهی هستیم (سلیم بن قیس الهمالی؛ ج ۲؛ ص ۸۴۷)

با توجه به اینکه قرآن ظاهر و باطن؛ ناسخ و منسوخ؛ عام و خاص؛ محکم و متشابه و عزائم و رخص دارد (نهج البلاغه خطبه ۱) تنها در گاه مطمئن دریافت حقائق قرآن اهل بیت علیهم السلام هستند امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بِهِ عُلْمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا» (حکمت/۴۳۲) قرآن به وسیله آنان شناخته می شود، و آنان با کتاب خدا آگاه شدند، قرآن به وسیله آنان پا بر جاست و آنان به کتاب خدا استوارند. بخاطر طاهرت باطنی و صفای درونی و ظرفیت بی نظیر اهل بیت علیهم السلام از قرآن بهره های خاص می برند دیگران محرومند.

۴- از طریق فرشتگان الهی

از جمله راههای دیگر کسب دانش اهل بیت علیهم السلام از طریق حضور فرشتگان و الهام به آنان است امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ماشجره نبوتیم و محل رفت آمد فرشتگان، و معادن دانش و علم الهی، و سرچشمه ای احکام انیم (خطبه/۱۰۹)

۵- امام قبلی

از دیگر راههای علم امام، علمی افاضه ای از نبی یا ولی سابق است. و این علم شامل تمام احکام شریعت و نوع بیان و اجرایی آن است و به وراثت به امام بعدی می رسد. و این ظرفیت عام همان حجیت، و اتمام نعمت الهی بر خلق است که پیوسته در روی زمین وجود دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اللَّهُمَّ بَلِّغْنَا لَاتَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ.....» (حکمت ۱۴۷) بخدا آری هرگز زمین از حجت الهی خالی نیست حال ظاهر باشد یا پنهان تا دلایل و نشانه های الهی باطل نگردد. تعدادشان کم اما جایگاهشان در پیشگاه الهی عظیم است و خداوند، به واسطه ای آنان حجت ها، و نشانه هایش را حفظ می کند و آنان این ودیعه را به افرادی که نظیرشان است می سپارند و بذر علم را در دل های آنان کشت می کنند. علم و دانش با حقیقت و بصیرت به سوی آنان روی آورده و روح یقین را لمس کرده اند.

انحصار طریق کسب دانش در اهل بیت علیهم السلام باعث انحصار حاکمیت در آنها می گردد زیرا حاکمیت غیر اعلم در منطق دین و نهج البلاغه مردود و حرکت به سوی پستی و رذالت است. با توجه





به بیان پیامبر ﷺ تنها راه سعادت و کمال، و حرکت در مسیر شریعت، شناخت ائمه و اطاعت از آنان و پذیرش حاکمیت آنان از این باب است. از این روست که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (هلالی، ۱۴۰۵: ۱۶/۲) کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد. به مرگ جاهلی مرده است.

و امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: همانا امامان دین، از طرف خدا، تدبیر کنندگان امور مردم، و کارگزاران آگاه بندگانند، کسی به بهشت نمی‌رود جز آن که آنان را شناخته، و آنان او را بشناسند، و کسی در جهنم سرنگون نگردد جز آن که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند. و معرفت او را تایید نکنند (خطبه/۱۵۲)

نتیجه:

هدف حاکمیت در اسلام اجرای قوانین الهی برای سعادت انسان است. فهم عمیق قوانین الهی که بر گرفته از قرآن و سنت نبوی، می‌باشد در منطق نهج البلاغه مخصوص اهل بیت ﷺ است زیرا قرآن و سنت نبوی عام و خاص و مطلق و مقید و..... دارد و بخاطر انحصار کسب دانش آن قوانین از طرق مذکور برای اهل بیت ﷺ و محرومیت بقیه انسانها از آن انحصار فهم قوانین برای آنها ثابت می‌شود. بنابراین علم به قوانین الهی مبنایی‌ترین پایه‌ی تعیین حاکم اسلامی است. زیرا قوانینی از جانب پروردگار و نبی خاتم ﷺ وجود دارد و بر اساس این قوانین باید حاکم اسلامی حکومت نماید و مجری آنها باشد. معیار تمام مسؤولیت‌ها نبی خاتم ﷺ و علم به آنها؛ به صورت خاص تنها در میان اهل بیت ﷺ به ودیعت گذارده شده است. حاکمیت نیز تنها در آنان معین می‌شود حال به بیان نقش اعلامیت در تعیین حاکمیت می‌پردازیم.

۱-۳ اعلامیت

از نگاه امیرالمؤمنین ﷺ برجسته‌ترین ملاک برای حاکم اسلامی اعلامیت است که عبارت از علم تخصصی به احکام الهی در همه‌ی زمینه‌ها بخصوص درباره حاکمیت و مدیریت است و حجیت و ولایت حاکم، بر بقیه افراد جامعه بر این اساس معین می‌شود. (خطبه/۱۷۳) حضرت می‌فرماید: «اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُمْ جَهَّ، وَ بَيْنَ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَ بَاطِنِ حِكْمٍ» (خطبه/۱۵۲) خداوند راهش را برگزید و حجیت‌های خود را معرفی کرد با علمی که از آنان آشکار است و حکمت‌های که در وجودشان پنهان است.



براساس ابن مینا می فرماید: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (خطبه/ ۱۷۳) شایسته ترین مردم برای حاکمیت دانشمندترین آنان نسبت به امر الهی در امور حکومتی است. ضمیر در فیه به امر که به معنای امیری و حاکمیت است بر می گردد. (هاشمی خوبی، ۱۴۰۰: ۱۰/ ۱۵۹)

بنابراین هرکسی متخصص تر و فقیه تر به احکام الهی در امر حاکمیت باشد برای حاکمیت شایسته تر است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَقَاةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۹۳) کسی که پیشوایی قومی را به عهده بگیرد در حالی که در میان آن قوم عالم تر و فقیه تر از او وجود داشته باشد پیوسته امر آن قوم در پستی است تا روز قیامت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» (حکمت/ ۹۶) شایسته ترین مردم به جایگاه انبیاء آگاه ترین مردم نسبت به آنچه آنان آورده اند می باشد. حضرت دلیل محوریت خود در حاکمیت اسلامی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را علم می داند و می فرماید: «وَلَقَدْ تَمَّصَّهَا قُلَانٌ (ابن ابی قحافه) وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ» (خطبه/ ۳) در صورتی ابوبکر خلافت را برتن کرد که به خوبی می دانست جایگاه من نسبت به خلافت مثل محور برای سنگ آسیاب است به این دلیل که علوم الهی همچون سیل از دامنم جاری است.

بنابراین علم باعث محوریت و مبنای تعیین حاکم است چنانکه در جریان برتری طلوت بر بنی اسرائیل خدای متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْهِ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ» (بقره/ ۱۴۷) علامه طباطبایی می فرماید:

کلمه "اصطفا" و "استصفا" به معنای اختیار و انتخاب است، اصل آن ماده: (صاد- فاء- واو) است که به معنای چکیده و خالص از هر چیز است، و کلمه "بسطة" به معنای سعة و قدرت است، و این کلام، جواب به هر دو اعتراض بنی اسرائیل است غرض از تشکیل ملک و حکومت این است که صاحب حکومت امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد، و چیزی مانع پیشرفت آن نگردد، و برای چنین حکومتی دو سرمایه لازم است، یکی علم به تمامی احکام الهی در جهت مصالح حیات اجتماعی و مفاسد آن، و دوم داشتن قدرت جسمی و فکری و مدیریتی بر اجرای آنچه که صلاح جامعه می داند، و این دو در طلوت هست. (وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۳۵)



و حضرت یوسف برای در دست گرفتن امور اقتصادی و خزانه داری گفت: (اَنْى حَفِيْظٌ عَلِيْمٌ)
 (یوسف / ۵) علیم یعنی علیم بوجه التصرف؛ (هوید، ۱۳۸۵ : ۲۴۲) ضرورت مدیریت امور اقتصادی
 دوچیز برجسته است اول امانت داری و دوم دانش مدیریت مالی است. چنانکه روشن است دانش
 محور انتخاب مدیریت و حاکمیت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن بیان حجیت حاکمیت و رسالت انبیاء بخاطر وحی و علم بوده در
 ادامه می‌فرماید: کجا هستند کسانی که فکر می‌کنند راسخ در علم هستند غیر از ما اهل بیت علیهم السلام
 چنین ادعایی دروغینی تجاوز به حق ما اهل بیت علیهم السلام است زیرا خداوند با اعطای علم ما را رفعت
 بخشیده و آنها را پست نموده و به ما علم عطا نموده و آنها را محروم و ما را داخل و آنها را خارج
 ساخته است بخاطر علم است که خداوند به سبب ما هدایت می‌کند و کور (جاهل آگاه می‌شود) بینا
 می‌گردد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امامان، و پیشوایان، از قریش هستند. می‌فرماید: این امامت، و پیشوایی
 در این نسل (درو وجود امیرالمؤمنین و نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهم السلام از هاشم نهاده شده و بر
 غیر آنان شایسته نیست و ولایت (وحاکمیت) از غیر آنان پذیرفته نیست. (خطبه / ۱۴۴)

بنابراین کسی که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و بر جامعه مسلمین می‌خواهد حکومت کند باید
 مجری احکام و قوانین کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «آن
 گاه که زمام حکومت را به دست گرفتیم به کتاب خدا نگاه کردم و قوانینی که وضع کرده و به ما امر
 کرده بر اساس آن حکم کنیم تبعیت کردم و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان سنت به جای گذاشته اقتداء
 نمودم» (خطبه / ۲۰۵) از نگاه حضرت قوانین الهی به عنوان طریق سعادت دنیا و آخرت است و
 حرکت در این طریق نیازمند راهنما و راهبر آگاهی است که بتواند احکام و قوانین اسلامی را در میان
 مردم نشر داده و اجرا نماید و این امر جز با اعلمیت به احکام و قوانین الهی امکان ندارد.

نتیجه :

در فقه نهج البلاغه ضرورت اجرای شریعت دلیل اتم تعیین حاکمیت اعلم است زیرا وظیفه حاکم
 اسلامی اجرای حدود و احکام و احیای سنن نبوی است که این امر جزء با اعلمیت بدست نمی‌آید. و
 حاکمیت غیر افقه و غیر اعلم حرکت جامعه به سوی افول و پستی و بدبختی است تا قیامت بنابر این
 علم ضلع اصلی تعیین حاکمیت است و زیربنای دو ضلع دیگر در تعیین حاکمیت است.

دومین صفتی که در منطق نهج البلاغه ولی و حاکم اسلامی بدان نیازمند است. تا بتواند جامعه را به کمال لایق خود برساند، و چیزی مانع پیشرفت آن نگردد، داشتن قدرت جسمی و فکری و مدیریتی بر اجرای قوانین و شریعت الهی براساس نیاز و شرایط جامعه بر مبنای حکمت، شجاعت و مصلحت است. این امر شامل تمام حوزه‌های مدیریتی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و... است. و قول خداوند عز و جل: { يَا يُحْيِي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ؛ } (سوره مریم: آیه ۱۲) به معنای عزم راسخ و جدیت در امر گرفته شده است. (ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین؛ ج ۵؛ ص ۴۴۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (خطبه ۱۷۳/۱) ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا درباره حاکمیت داناتر باشد.

معنای اقوی در لغت: : التَّوَّةُ تَقِيضُ الضَّعْفَ، است (لسان العرب؛ ج ۱۵؛ ص ۲۰۷) و راغب معنای قوت را در چهار مورد ذکر نموده که عبارتند از:

- ۱- در مورد بدن و جسم. (دارای مشکل جسمی که مانع مدیریت و اداره امور نباشد)
- ۲- در مورد قلب. (دارای عزمی راسخ و اراده‌ای محکم و شجاعت درونی باشد)
- ۳- گاهی در یاری کننده‌ای خارج از جسم (مثل قوت دینی و اراده ایمانی)
- ۴- زمانی در مورد قدرت الهی بکار می‌رود. (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن؛ ج ۴؛

ص ۲۷۹)

اقوی در اصطلاح:

ابن ابی الحدید اقوی را سیاست مدارتر و اعلم را عالمتر می‌داند در ادامه می‌گوید چه بسا سیاستمدار توانمندی که عالم به فقه نیست بنابر این نمی‌تواند بر اساس علم دینی سیاست گذاری کند و یا چه بسا کسی عالم است ولی سیاست و تدبیر امور را بر اساس فقه و علم نمی‌داند (ابن ابی الحدید، ج ۹، ص: ۳۲۹) البته این بیان او که می‌گوید: : «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهَا» (خطبه ۱۷۳/۱) (ع) أنه أحق ممن تقدمه بالإمامة در ادامه می‌گوید: از نظر علمای بغداد این شایستگی و حق بودن منافات با صحت حاکمیت خلفاء پیشین ندارد با اینکه



قائل به اولویت علی علیه السلام بر دیگرانند. (ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۳۲۹/۹) مرحوم خویی با نقد ابن نظر می‌فرماید: قوله علیه السلام: «بهذا الأمر»: یعنی خلافت. «أقواهم عليه»: یعنی سیاست مدارترین و شجاع‌ترین افراد و این جمله دلالت می‌کند بر عدم جواز امامت مفضول، (همان، ۱۴۰۰: ۱۰/۱۵۹) و موید کلام مرحوم خویی بیان امیرالمؤمنین علیه السلام است که به مالک می‌فرماید: فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا: (نهج البلاغه؛ نامه ۵۳) علامه مجلسی اقوی را حسن سیاست و شجاعت معنا نموده (بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۳۴؛ ص ۲۵۰)

مرحوم خوئی ضمن اینکه امر را به خلافت و امامت معنا نموده می‌فرماید: (أقواهم عليه) اى أكملهم قدرة و قوة على السياسة المدنية و على كيفية تدبير الحرب (خوئی؛ ج ۱۰؛ ص ۱۵۹) بنابر این ضرورت این دو در کنار هم برای حاکم لازم است. و صفت توانمندی از ملاکهای مبنایی برای حاکمیت است و این توانمندی در چند امر است

۱-۲-۳. توانمندی در شناخت عمیق دستورات الهی با ملاحظه اجرا (پیوند علم و قدرت)
 ۲-۲-۳. زمان شناسی و جامعه شناسی و ایجاد بستر مناسب اعمال حاکمیت، (شجاعت تدبیر)
 ۳-۲-۳. توان تدبیر امور و اجرای دستورات الهی به عنوان قوانین حاکمیتی در جامعه، (علم و تدبیر)
 بنابراین حضرت حق تعالی بر اساس مبنای مدیریتی و توانمندیهای حاکمیتی مدیریت و اداره جامعه را به انبیا و اولیاء عطا می‌کند و برای غیر آنان نمی‌پسندد چنانکه در باره اولویت طالوت بر بقیه بنی اسرائیل می‌فرماید: (وَ زَادَهُ بُسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) (بقره ۲۴۷) و حضرت یوسف در بیان اولویت خود بر دیگران در عهده داری امر خزانه داری به دو صفت امانت داری و دانش خزانه داری می‌فرماید: (إِنِّي خَفِيضٌ عَلِيمٌ) (یوسف ۵۵) علامه طباطبائی در ضرورت این دو صفت می‌فرماید: دو صفتی که حضرت یوسف علیه السلام برای خود ذکر نموده لازمه‌ی چنین منصبی است و صاحب منصب از این دو صفت بی‌نیاز نیست (همان، ۱۳۷۱: ۲۰۱/۱۱)

در منطق امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل وجوب تبعیت از اهل بیت علیهم السلام در کنار علم توانمندی آنهاست در مدیریت و هدایت جامعه به سوی کمال و رشد و سعادت‌مندی می‌فرماید: زیرا اهل بیت علیهم السلام شما را از مسیر هدایت خارج نمی‌کنند اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام

نمودند قیام کنید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نیفتید که هلاک می‌شوید (خطبه ۹۷/۹۷) کلام حضرت الزام بر مطلق تبعیت است. و نشانه عصمت و قدرت و توان هدایت‌گری اهل بیت علیهم‌السلام در تمام شرائط است. بنابراین آنان که در امر حاکمیت از اهل بیت علیهم‌السلام بخصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیشی گرفتند گمراه و گمراه کننده هستند. و نوع مدیریت آنها الهی نیست.

۳--۳. عدالت

عدالت فرمان ماشین حاکمیت است تا با نیروی علم و قدرت در میانه حق حرکت کند زیرا با عدالت رعیت اصلاح می‌گردد بِالْعَدْلِ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۴۰) و حاکمیت با عدالت نظم الهی می‌گیرد اَلْعَدْلُ نِظَامُ الْاِمْرَةِ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۳۹) و با عدالت احقاق حق کامل می‌شود. و حدود الهی در همه سطوح اجرا می‌گردد. و از ضعفا دفاع و حمایت می‌شود و انسانهای لایق و شایسته بکارگیری می‌شوند و امنیت با تمام ابعادش (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و...) ایجاد می‌شود. و جامعه در صورت قابلیت در مسیر صلاح و رشد و تعالی قرار می‌گیرد و رضایت عمومی حاصل می‌گردد. در این زمینه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک می‌فرماید: باید محبوب‌ترین اعمال در نزد تو میانه‌ترین آنان در حق و شامل‌ترین آنان در عدل و جامع‌ترین آنان در رضایت عمومی باشد. (نامه ۵۳/۵۳) در منطق امیرالمؤمنین علیه‌السلام بهترین سیاستها سیاست عادلانه است خَيْرُ السِّيَاسَاتِ الْعَدْلُ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص ۳۳۹) بنابراین از ارکان مهم در حاکمیت دینی است که بسیاری از وظایف حاکمیتی به آن وابسته است.

معنای عدالت:

تعریف لغوی: الْعَدْلُ - مص، عدالت، عادل، پایداری، مساواة، کیفر، امر میانه، استقامت، (لسان العرب؛ ج ۱۱؛ ص ۴۳۰ - مجمع البحرين؛ ج ۵؛ ص ۴۲۱ - فرهنگ اجددی؛ متن؛ ص ۶۰۲) عدل: از نگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «عدل هر چیزی را در جای خود می‌نهد» (حکمت/۴۳۷) و در بیانی دیگر «عدالت را رعایت انصاف می‌داند.» (نهج البلاغه حکمت ۲۳۱) تحلیل: عدالت آن است که هر چیزی را در جای خود قرار دهد یعنی رعایت استحقاق هاست گاهی ممکن است سر از مساوات در بیاورد مثل اینکه فردی از دنیا رفته پنج پسر یا پنج دختر وارث اوست در این صورت ارث به مساوات بین وارثان تقسیم می‌شود در اینجا عدالت و مساوات یکی هستند.





اما گاهی وارثان سه دختر و دو پسر هستند در این صورت مساوات سر از ظلم در می آورد بلکه عدالت از منظر شریعت الهی آن است که سهم پسر دو برابر دختر باشد

تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام به انصاف یعنی نفی هوا از خود جهت دیدن حقیقت‌هاست آنگاه که استحقاق‌ها و حقیقت‌ها شناخته شود آنگاه که حق‌ها در جای خود قرار بگیرد می‌شود عدالت.

عدالت در حاکمیت یعنی شناخت شریعت در بیان حقوق و تعیین استحقاق‌ها و نیز وظایف حاکمیت در قبال مردم و وظایف مردم در قبال حاکمیت و قرار گرفتن هریک در جای خود است.

برای رسیدن به اولین مرتبه‌ی عدالت در حاکمیت مخالفت حاکم با هوی و هوس خود است حضرت در بیان صفات حاکم عادل می‌فرماید: اولین گام عدالتش نفی هوا و هوس از خود است. (خطبه/۸۷) اگر حاکم در پی خواسته‌های خود باشد او را از بسیاری از دادگری‌ها باز خواهد داشت. (نامه/۵۹) این همان ضرورت نیاز تعیین و تشخیص حاکم بر اساس عنصر روح عدالت در حاکم است زیرا از وظایف مسلم حاکم بلکه هدف عالی حکومت دادگری بین مردم است و بر این اساس است که ارسال رسل صورت می‌گیرد تا عدل بین مردم بر پایه‌ی کتاب و میزان اقامه گردد. (تَقْدُّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) (حدید / ۲۵) علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: هدف از ارسال رسل و فرستادن کتب آسمانی آن است که بین مردم قسط برپا نمایند. (همان، ۱۳۷۱: ۱۹ / ۱۷۱) (وَ الْمِيزَانَ لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) مفسرین، "میزان" را به همان ترازو که دارای دو کفه است و سنگینی‌ها را با آن می‌سنجند تفسیر کرده‌اند، و جمله (لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) را غایت و غرض انزال میزان گرفته، (همان، ۱۳۷۴: ۱۹ / ۳۰۱) حضرت حق به پیامبرش می‌فرماید: بگو من مامور به رعایت عدل بین شما هستم (وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ) (هود/۱۱۳) بعضی از مفسرین گفته‌اند: لام در جمله لاعدل لام زائد است که تنها خاصیت تاکید را دارد، نظیر لام در لنسلم در جمله (وَ أُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (انعام / ۷۱) و معنای جمله مورد بحث این است که: و من مامور شده‌ام بین شما عدالت برقرار کنم، یعنی همه را به يك چشم بینم، قوی را بر ضعیف و غنی را بر فقیر و کبیر را بر صغیر مقدم ندارم، و سفید را بر سیاه و عرب را بر غیر عرب و هاشمی را و یا قرشی را بر غیر آنان برتری ندهم. پس در حقیقت دعوت متوجه به عموم مردم است و مردم همگی در برابر آن مساوی‌اند. (همان، ۱۳۷۴: ۱۸ / ۴۴) بنابراین عمل به حق بر پایه عدل امکان دارد و

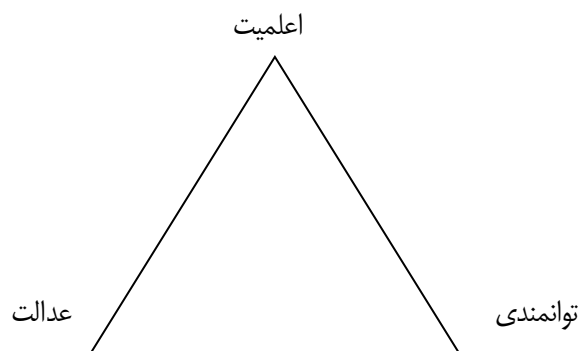


نتیجه آن رضایت عمومی است. و شناخت حق نیاز به علم دارد. و به کارگیری آنان نیاز به توانمندی، مرحوم خوبی می‌فرماید: چون عدالت ملکه‌ی است که دیگر فضایل اخلاقی از او صادر می‌شود. (همان، ۱۵۹/۱۰) در حقیقت تمام فضایل و فروعشان شاخه‌هایی از عدالتند. توضیح آن که تمام این فضائل، ملکاتی میان دو طرف افراط و تفریطند، و همین در میانه و وسط دو طرف بودن، معنای عدل است. بنابراین تمام اینها شاخه‌هایی برای عدل و جزئیاتی زیر پوشش آنند. (ابن‌میثم ۱۳۶۲: ۵ / ۴۳۵) اگر کسی شناخت درست از امور نداشته باشد و یا بعد از شناخت درست، از قرار دادن امور در مواضعش عاجز باشد، و یا فرد آگاه‌تر و توانمندتری وجود داشته باشد. تا حق را در میانه‌تر مورد هدف قرار بدهد پذیرش حاکمیت توسط افراد دیگر با عدالت آنان در تعارض است، زیرا عدالت بر حاکم ملزم و اولین گام در عدالت کنار گذاشتن هواهای نفسانی است. (خطبه/۸۷) حاکم اسلامی که از همه‌ی افراد زمان خود دانشمندتر و توانمندتر در امر حاکمیت دینی است، در سایه‌ی عنایت به احکام و حدود الهی و توجه به حقوق مردم برکرسی حکومت می‌نشیند؛ و در مقام عدل برمی‌خیزد. و جامعه‌ی اسلامی را هدایت می‌کند. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ» (خطبه/۸۷) یعنی گفتار و رفتارش را همراه می‌سازد و با گفتار و کردار و جایگاه حاکمیتش در مقام عدل می‌ایستد ارزش‌ها را توصیف می‌کند و به سوی آن می‌شتابد به مردم نیکی می‌کند به آنان یاری می‌رساند و نیازهای آنان را برآورده می‌سازد. (موسوی، ۱۳۷۶: ۲/۲۶) ارزش عدالت چنان است که حاکم را در کنار علم و توانمندی به مقام تعیین در حاکمیت و افضلیت در پیشگاه الهی می‌رساند. امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان می‌فرماید: بدان با فضیلت‌ترین بندگان الهی پیشوایی دادگری است که خود با نور حق هدایت شده و دیگران را به سوی حق هدایت می‌کند. (خطبه/۱۶۴) مرحوم خوبی می‌نویسد: بیان حضرت، مصداق آیه الهی است که می‌فرماید: از میان کسانی که آفریده‌ایم گروهی هستند که به وسیله حق مردم را هدایت می‌کنند و به وسیله آن میان مردم به عدالت رفتار می‌نمایند. (اعراف/۱۸۳) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اینان ائمه علیهم السلام هستند (همان ۱۴۰۰: ۱۰ / ۳۵)

۳-۳. رابطه‌ی بین مبانی

رابطه‌ی سه ویژگی علم، توانمندی و عدالت در حاکمیت الهی به هم وابسته‌اند، و تغییر در هر یک از این سه مینا، اثر گذار در دیگر مبانی است همانند اضلاع یک مثلث، جایگاه علم، تشخیص، تمیز و شناخت احکام و قوانین الهی بخصوص در امور حاکمیتی است. و جایگاه قدرت و

توانمندی، همانند موتور ماشین و نیروی محرکه و پیش برندگی امور است. و عدالت، همانند فرمان ماشین حکومت است و جایگذاری صحیح و حرکت در مدار میانه حق را با او می‌توان تعدیل و تنظیم کرد. اگرچه علم پایه و از ارکان رسیدن به عدالت است حضرت می‌فرماید: عدل نیز بر چهار پایه بر قرار است: فکری ژرف اندیش، دانشی عمیق و به حقیقت رسیده، نیکو دآوری کردن و استوار بودن در شکیبایی. پس کسی که درست اندیشید به ژرفای دانش رسید و آن کس که به حقیقت دانش رسید، از چشمه زلال شریعت نوشید، و کسی که شکیبیا شد در کارش زیاده روی نکرده با نیکنمایی در میان مردم زندگی خواهد کرد. (حکمت/۳۱) ضمن اینکه ایجاد توانمندی و تعدیل امور جنبه محوری دارند. به هم وابسته‌اند.



امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان ضرورت این سه ویژگی و پیوند آنان در ایجاد وظیفه لازم بر شایسته امر حاکمیت در پذیرش و تشکیل حکومت می‌فرماید: اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاریگران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، (عنصر عامل بیرونی در توانمندی) و خداوند از علماء پیمان نگرفته بود (عنصر علم در حاکمیت) که در برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، (عنصر عدالت در حاکمیت) مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، و رهایش می‌ساختم (خطبه/۳)

پیامها:

۳-۳-۱. بخش اول کلام حضرت حضور یاری کننده جهت تشکیل حکومت، که در راستای مبنای توانمندی قرار می‌گیرد. زیرا حمایت عمومی از جمله‌ی زمینه‌های توانمندی است «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ» (خطبه/۳)

۳-۳-۲. اگر خواص و عموم مردم از دستورات حاکمیت پیروی نکنند هر چند حاکم توانمندی ذاتی در امر حکومت داشته باشد نمی‌تواند کار را پیش برد. «وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ» (خطبه/۲۷)

۳-۳-۳. بخش دوم اشاره به تعیین جایگاه علمیت برای اداره جامعه از جانب خداست «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ» (خطبه/۳)

و بخش سوم وظیفه حاکم در اجرای عدالت در طریق حق است. «أَلَا يَقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ» (خطبه/۳)

۳-۳-۴. بدون یکی از این سه شاخصه دلیل الزام آوری برای تشکیل حکومت از جانب حجت خدا نیست. «لَأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (خطبه/۳)

۳-۴. جانشینان به حق

مبانی مذکور حقیقتی تشکیکی است

و به شکل کامل در انبیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام ظهور یافته. و آخرین حجت الهی بیش از یازده قرن است که در پس پرده غیبت به سر می‌برد. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیان عدم صلاحیت تولیت حاکمیت اسلامی توسط افراد نالایق می‌فرماید:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ - وَالْذَّمَّاءِ وَالْمَعَانِمِ وَالْأَحْكَامِ - وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ...» (خطبه/۱۳۱) سزاوار نیست بر ناموس، و جان، و غنیمتها، و احکام اسلامی و امامت مسلمین، ولایت یابد. کسی که بخیل باشد تا در اموال آنان حرص و طمع ورزد. و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را گمراه سازد، و نه ستمکار تا آنان را از حق شان محروم سازد، و نه کسی که در حاکمیت به میل خود رفتار می‌کند زیرا در تقسیم بیت‌المال به گروهی می‌بخشد و دیگران را محروم می‌سازد، و نه آن که رشوه می‌گیرد زیرا حقوق را پایمال می‌کند، و حقوق را در جایگاه خود قرار ندهد. و نه آن که سنت را تعطیل سازد، و امت را به هلاکت اندازد.

بیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام هماهنگ با کلام خدای متعال در جواب حضرت ابراهیم است. آن گاه که از خداوند درخواست امامت برای نسل خود کرد. پاسخ شنید: «لَا يِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱۲۴ بقره) در حقیقت با وجود هر یک از صفات ذکر شده در (خطبه/۱۳۱) از جهل و بخل و ستمگری





و...عهده داری حاکمیت باعث ظلم بر جامعه می‌شود. و این امر از نگاه نهج البلاغه مردود، و حضرت نگران چنین حاکمیتی است و می‌فرماید:

« وَ لَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا - فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةَ خَوْلًا - وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا » (نامه/۶۲) از این تأسف می‌خورم که سفیهان، و تبهکاران این امت، حکومت را به دست گیرند، مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با صالحین در جنگ، و با فاسقان هم حزب گردند.

بر اساس کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و حکم عقل جامعه باید دارای حاکمی که مبانی مذکور را در حد اعلی دارد در رأس باشد. اما اگر حجت الهی به خاطر خوف در پس پرده غیبت باشد «إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا» (حکمت/۱۴۷) شایسته‌ترین افراد اقرب آنها به شاخصه‌هاست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» (حکمت/۹۶) اولی‌ترین مردم به پیغمبران - که سزاوار جانشینی آنان را دارند - کسانی هستند که به همه آنچه که انبیاء از جانب خدا آوردند داناترند در ادامه حضرت می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ» (حکمت/۹۶) شارح منهاج البراعه می‌نویسد این جمله اشاره است به اینکه استحقاق حضرت برای خلافت به اعتبار قرابت مادی نیست بلکه بخاطر قرابت روحی و معنوی (علم، توانمندی و عدالت) که ملاک تصدی مقام ولایت و خلافت است اولویت به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را ایجاد نموده است (همان، ۱۴۰۰: ۱۴۴/۲۱)

این جمله اطلاق دارد و ملاک و معیار را برای جانشینی نمایان می‌کند با وجود امام معصوم علیه السلام بخاطر شدت معیارها حاکمیت در امام تعیین می‌یابد. امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان این مطلب که حاکمیت فجار بزرگترین مصیبت‌ها بر علماست به بیان علت این امر می‌پردازد و می‌فرماید: «بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَ حَرَامِهِ» (ابن شعبه، ۱۴۱۷: ۲۳۸) زیرا باید جریان امور سیاسی اجتماعی و نیز اجرای احکام اسلامی بردستان علمای الهی و امینان برحلال و حرامش باشد.

و حکمت این امر آن است که اگر غیر این امر باشد حلال خدا حرام و حرام خدا حلال شمرده می‌شود.

نکته: به خاطر خصوصیت حاکمیت، حاکم باید واحد باشد اگرچه شایستگان بسیار باشند چنانکه در عصر امیرالمؤمنین امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام حضور داشتند ولی حاکمیت با امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از شهادتش با امام حسن علیه السلام و بعد با امام حسین علیه السلام است. و امیرالمؤمنین علیه السلام در باره حاکمیت واحد می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (خطبه/ ۴۰) مردم ناگزیر یک حاکم خوب یا بد می‌خواهند چنانکه سیره عقلاء نیز در حاکمیت انتخاب حاکم واحد است.

۲-۵. امتیاز حاکمیت بر اساس مبانی است.

امتیاز انتخاب حاکم بر اساس مبانی مذکور علاوه بر سعادت اخروی دارای امتیازهای دنیوی نیز می‌باشد که عبارتند از:

۲-۵-۱. رشد جامعه بر مدار احقاق حق، و عدل است.

۲-۵-۲. نفی فریبکاری و رعایت اصل شایسته سالاری در حاکمیت لازم است.

۲-۵-۳. اجرایی حدود و قوانین الهی و هدایت جامعه به سمت کمال و سعادت دنیوی و اخروی، از ضروریات است

۲-۵-۴. تعلیم و تربیت، دینی جامعه و وظیفه حاکمیت است.

۲-۵-۵. ایجاد امنیت، در همه‌ی ابعاد بر اساس چارچوب نظام دینی لازم است.

۳. نتیجه

نتایجی که از نگاه فقه نهج البلاغه بر مبانی تعیین حاکمیت به دست می‌آید عبارتند:

۳-۱. نیاز به حکومت و حاکمیت در جامعه اسلامی بر اساس بدهت عقلی، و بیان نقلی که از جمله نقش حاکمیت در اصلاح و نظم بخشی به جامعه، روح قوانین اسلامی و سیره انبیاء و اولیاء در تشکیل حکومت، امری ضروری است.

۳-۲. از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام برجسته‌ترین ملاک و مبنا برای تعیین حاکم اسلامی علمیت است که عبارت از علم تخصصی به احکام الهی در باره حاکمیت است و، حجیت ولایت حاکم، بر بقیه افراد جامعه بر این اساس معین می‌شود.



- ۳-۳. دومین مبنای لازم برای ولی و حاکم اسلامی توانمندی است. که اعم از تواناییهای مدیریتی، سیاسی، اجتماعی و نظامی و.... است.
- ۳-۴. روح عدالت مبنای سومی است که باید حاکم اسلامی آنرا دارا باشد. زیرا با عدالت حاکمیت است که حقوق در جای خود قرار می‌گیرد.
- ۳-۵. با وجود سه مبنای (علم، توانمندی، و عدالت) در حاکم اسلامی و استعداد لازم در جامعه، حدود الهی اجرا، سنت نبوی احیاء، و از ضعف دفاع و حمایت می‌شود و انسانهای لایق و شایسته بکار گیری می‌شوند و امنیت با تمام ابعادش (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و...) ایجاد می‌گردد. و رضایت عمومی حاصل می‌گردد. و جامعه در صورت قابلیت در مسیر صلاح و رشد و تعالی و در نهایت به کمال و سعادت می‌رسد.
- ۳-۶. رابطه‌ی سه ویژگی علم، توانمندی و عدالت در حاکمیت الهی به هم وابسته اند، و تغییر در هر یک از این مبانی اثر گذار در دیگر مبناهاست همانند اضلاع یک مثلث می‌باشد.
- ۳-۷. حاکمیتی که حاکم آن فاقد مبانی مذکور باشد از نگاه نهج البلاغه غیر مشروع و مردود است.



منابع

قرآن کریم

۱. نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، شریف الرضی، محمد بن حسین، چاپ اول، قم: هجرت.
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، ۱۳۳۷ش، شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی.
۲. ابن زکریا، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: محمد هارون، عبدالسلام، قم: مکتب الاعلام اسلامی.
۳. ابن شعبه الحرانی الحسن بن علی، ۱۴۱۷ق، تحف العقول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴. بحرانی، میثم بن علی بن میثم بحرانی، ۱۳۶۲ش، شرح نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر کتاب.
۵. برقی، ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱ش، المحاسن (البرقی)، قم: دار الکتب الإسلامیة.
۶. بستانی، فواد افرام؛ ۱۳۷۵ش، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی فارسی ترجمه کامل المنجد الابدی، مترجم: رضا مهیار، چاپ اول، تهران: اسلامی.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶ش، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴ش، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، محقق و مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، تهران: مرتضوی.
۹. سمیح، عاطف الزین، ۱۴۰۴ق، تفسیر مفردات الفاظ قرآن الکریم، بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
۱۰. صدرالمتألهین، محمد ابن ابراهیم، ۱۳۶۶ش، شرح بر اصول کافی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. صفوی، محمد رضا، ۱۳۸۸ش، ترجمه قرآن بر اساس المیزان، قم: أبونوس.
۱۲. صفار قمی، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، مصحح: کوچه باغی، قم: مکتب آیه الله مرعشی نجفی.
۱۳. طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۷۱ش، المیزان فی تفسیر القرآن. ۲۰ جلد، چاپ: دوم، قم: اسماعیلیان.



۱۴. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، ترجمه تفسیر المیزان. ۲۰ جلد، مترجم: موسوی، محمد باقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۲ش، مجمع البحرین، طهران: مکتبه المرتضوی
۱۶. قاضی قضاعی، ۱۳۶۲ش، الدستور المعالم الحکم ومأثور مکارم الشیم (القانون)، ترجمه: فیروز حریری، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۷. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار الجامع لدرر الأخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. موسوی، سید عباس علی، ۱۳۷۶ش، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، بیروت: دار الرسول الأکرم صلی الله علیه و آله - دار المحجة البيضاء.
۱۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله / حسن زاده آملی، حسن و کمره‌ای، محمد باقر، ۱۴۰۰ق، منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه و تکملة منهج البراعة (خوئی). ۲۱ جلد، تهران: مکتبه الإسلامیة.
۲۰. هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق، کتاب سلیم بن قیس، قم: الهادی.
۲۱. هویدی، محمد، ۱۳۸۵ش، تفسیر المعین. قم.



Geometric Framework for Identifying Leadership Qualities Based on Teachings of Nahj Al-Balaghah

Seyyed Hossein Hashemi *

Received date: 18/10/2023 Accepted date :25/06/2024

Abstract

Among different nations throughout history, leadership is considered a fundamental necessity for human social needs. Because the strength of society is based on three elements: law, leaders, and society. Different forms of government emerge based on varying foundations of leadership, particularly in terms of lawmaking, the selection of leaders, and societal responsibilities. This article delves into the geometry of leadership selection as outlined in Nahj al-Balaghah, as a socio-political constitution. The criteria for selecting a leader are derived from the duties and objectives of governance, which include enforcing divine laws and guiding society towards both worldly and spiritual perfection and happiness. The findings of this research identify knowledge, capability, and justice as the three pillars and foundation of all governmental duties. These three attributes serve as the determining factors for a leader who is most knowledgeable, capable, and just. This criterion applies to all levels of governance, from the highest to the lowest positions. The most prominent of these three foundations is specialized knowledge of divine laws, particularly the knowledge of managing society based on Sharia. The leader's superior knowledge of divine laws is a necessary condition, and the authority of his leadership over the rest of society is, in fact, the authority and dominion of knowledge and science. For knowledge is the foundation of accurately discerning right from wrong, and the spirit of justice is the factor in placing everything in its proper place. Moreover, knowledge is the primary foundation for the leader's progress, advancement, and ability. This article employs a descriptive-analytical method to examine the foundations of determining a leader from the perspective of Nahj al-Balaghah.

Keywords:

Nahj al-Balaghah, principles of determining leader, knowledge, justice, and competence.

* Assistant Professor and Faculty Member of Shahid Mahallati University.

hashemikhorasani@yahoo.com

Components and Characteristics of A Healthy Human Being in Nahj al-Balaghah

Abdullah Gholami * / Nahid Bagheri **

Received date: 22/09/2023 Accepted date :12/05/2024

Abstract

Human beings, throughout their evolutionary journey, can have three states: complete, healthy, and incomplete. A healthy individual is characterized by a mind that is the seat of thought, a heart that is the seat of emotion and affection, and behaviors that are geared towards interacting with the external world. A harmonious interplay between these three aspects defines a complete and healthy human. Any disruption or imbalance in this equilibrium can result in cognitive and behavioral anomalies, rendering the individual incomplete or deficient. In this study, using a descriptive-analytical method, the components and characteristics of a healthy human being in the three dimensions of spirit, heart, and behavior are briefly stated in the context of Nahjul-Balaghah, and the ways and methods of promoting human spirituality and religious beliefs are extracted and analyzed from the perspective of Imam Ali (AS). It has also become clear that if someone reaches the identity of their healthy personality, due to having insight and attitude in the field of cognition and knowledge, he possess characteristics that affect his other two parts, namely the heart and behavior. Such a human being can serve as role models for others, fostering spirituality and promoting mental health in others.

Keywords:

Healthy Human Being, Components of Healthy Human Being, Characteristics of Healthy Human Being, Nahjul-Balaghah.

*. Assistant Professor, Department of Theology, Razi University. (Corresponding Author).

gholami@razi.ac.ir

** . Graduate of 3rd level of Seminary, Center for Interpretation and Quranic Sciences of Imam Zaman (PBUH).

nahid.n.b1368@gmail.com

Musicality of Nahj al-Balaghah Phrases; Choice and Arrangement of Words, and Its Contribution to Meaning-Making

Umm al-Baneen Khaleqian* / Hamra Alavi**

Received date: 12/07/2023 Accepted date :16/08/2024

Abstract

One of the approaches that has received special attention from researchers in recent centuries is musicality of Quran. After the Quran, Nahjul-Balaghah is renowned for its eloquence, rhetoric, and aesthetic beauty, including the impactful music of its words. This article musicality of Nahj al-Balaghah phrases, focusing on the process of word combination and arrangement and its impact on conveying meaning. The musicality of Nahj al-Balaghah phrases in this article is the external harmony and melody that arises from the beautiful juxtaposition of words, resulting from the dominance of specific letters or groups of letters over consonants and vowels, combined with the inclusion of literary and rhetorical devices. This article, being a fundamental research, employs an inductive and library-based method for data collection, and qualitative analysis for data processing. The most important findings of this research indicate that musicality of Nahj al-Balaghah phrases has different effects and semantic implications, including provocation and incitement, creation of an atmosphere of influence and profound lessons, intensity of popular acceptance, the heaviness of expressing the truth despite worthiness, the evocation of constant fear and terror, the softness of invitation and admonition, clarity and distinctness, reinforcement of feelings of hatred, the intensity of anxiety and distress present in society, and separation and distance.

Keywords:

Musicality of Nahj al-Balaghah Phrases, Meaning Association, Meaning-Making, Rhythm.

*. Lecturer at Seminary and University, Researcher at University of Religions and Denominations .

o.khaleghian@gmail.com

** . Assistant Professor, Al-Zahra University, Iran.

h.alavi@alzahra.ac.ir

Religious Authority of Ahl al-Bayt (AS) according to Amir al-Mu'minin Ali (AS) in Nahjul-Balaghah

Ruhollah Kalbasi*

Received date: 09/01/2024 Accepted date :24/08/2024

Abstract

Shi'a theologians and hadith scholars have, since the beginning of the Occultation, expounded upon the concepts of Imamate and Imam from various perspectives, including universal leadership, divine knowledge, caliphate, and divine proof. Additionally, Imamate can be examined from other angles such as religious authority. This paper delves into the concept of religious authority and the dependency of religion and people on a religious authority in the words of Amir al-Mu'minin (AS), based on Nahj al-Balaghah, which is primarily compiled with eloquence and rhetoric. According to the narrations in Nahj al-Balaghah, humanity is dependent on an individual who is aware of God's will and understands the needs of His creatures to attain perfection in this world and the hereafter. Therefore, it is necessary for such an individual to possess specific qualities and a unique position. This research explores the necessity of a religious authority, the implications and consequences of belief in such an authority, the various reasons for needing a religious authority, the acquisition of knowledge, guidance, and the resolution of disputes. The prerequisites for being a religious authority include possessing knowledge, infallibility, leadership, authority, succession, the right to be obeyed, and testimony. Furthermore, the research delves into the duties involved in the interaction between a religious authority and the people.

Keywords:

Nahjul-Balaghah, Religious Authority, Religious Leader, Imamate, Human Needs.

* . Master's degree holder in Hadith Sciences, Qom University, researcher at the Jafari Foundation .

yaalimadad1359@gmail.com

Political Bihaviorology of Imam Ali's (AS); Historical approach to Nahjul-Balaghah

Elnaz Parvanehzad*

Received date: 25/06/2023 Accepted date :15/05/2024

Abstract

Although analyzing the multifaceted and complex personality of Imam Ali (AS) is a challenging task, through an analytical examination of early Islamic history and the text of Nahj al-Balaghah, one can to some extent become familiar with the various yet unified aspects of this complete human being. In this paper, we grapple with the following question: How was Amir al-Mu'minin Ali (AS), while leading a powerful and active government, able to maintain his integrity and adhere to truth and justice in the face of the significant challenges of his time? To answer this profound question, we propose the hypothesis that Imam Ali (AS), due to the educational teachings of the Prophet Muhammad, became a symbol of religious obligations and moral policies as a leader of the pious. For this reason, He safely passed through the doubts about power-oriented politics and, by relying on the educational support of the Prophet, he achieved his singularity. In this article, we have employed a qualitative content analysis method, along with a study of historical documents and Nahj al-Balaghah. Our aim is to provide a semantic analysis of the most significant events related to the leadership and political actions of Amir al-Mu'minin Ali (AS).

Keywords:

Political Bihaviorology of Imam Ali (AS), Nahjul-Balaghah, Monotheistic Politics, Interaction Ethics, Confrontation Ethics.

*. Assistant Professor, Political Science, Bojnourd University, Iran. parvanehzad.elnaz@gmail.com

Strategies for an Ideal Lifestyle, both Individually and Socially, as Outlined in Nahj al-Balagh

Karim Ali Mohammadi^{1*}/ Maryam Nobari^{**}/ Abdul Majid Ali Mohammadi^{***}

Received date: 12/06/2023 Accepted date :06/05/2024

Abstract

Lifestyle refers to the particular manner and method of life of an individual or society. Specific cognitive and belief systems define the type of lifestyle, differentiating individuals' lifestyles within communities. In Islam, due to the authentic teachings of the Quran and Hadith, numerous criteria for a righteous life have been outlined. The objective of this research, conducted using a descriptive-analytical method, is to identify and analyze the individual and social components of a righteous lifestyle from the perspective of Imam Ali (AS) as presented in Nahj al-Balaghah. The aim is to discover and introduce authentic lifestyle solutions through the teachings of Imam Ali (AS). Referencing, researching, and examining Nahj al-Balaghah, a valuable collection of the guidelines of Amir al-Mu'minin Ali (AS), is necessary for attaining a comprehensive individual and social lifestyle. Studies indicate that approaches such as a sense of responsibility, consulting with the wise and knowledgeable, contemplation and deep thinking, justice-seeking, good manners, anger management, moderation in affairs, and characteristics of a desirable lifestyle as viewed by Imam Ali (AS) in Nahj al-Balaghah, are key factors. Paying attention to each of these can significantly contribute to improving social relations and a fulfilling life. Ultimately, the ideal Alavi lifestyle strengthens morality and paves the way for the upliftment of Islamic society.

Keywords:

Imam Ali (AS), Nahjul-Balaghah, Lifestyle, Individual and Social Components.

*. Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Shahid

Madani University of Azerbaijan. (Corresponding author).

karim110_ali@yahoo.com

** . Master's degree holder, Shahid Madani University of Azerbaijan.

mrymnbr@gmail.com

***. Graduate of the 4th level of Qom Seminary; lecturer at the seminary and university.

tqmajid@yahoo.com

Foundations for the spiritual growth of the defense forces from the perspective of Nahj al-Balaghah

Alireza Kamali*

Received date: 02/06/2023 Accepted date :25/06/2024

Abstract

In today's world, the military arena is a realm of violence, harshness, oppression, and arrogance, to the extent that efforts to prevent war, humanistic approach to fellow human beings, compassion for prisoners, and so on are unfamiliar phrases in the world's military culture. This article, employing a descriptive-analytical and library-based methodology, seeks to explore the factors contributing to the elevation of the defense forces from the perspective of the scientific and practical Sirah of Amir al-Mu'minin Ali (AS). The study focuses on the life and teachings of Imam Ali (AS), who served as a dedicated soldier at the time of Prophet Muhammad (PBUH) and later commanded the army of truth against falsehood during His short supremacy. Based on the Sirah and orders of the Amir al-Mu'minin Ali (AS), recruiting committed and competent human resources, appointing competent individuals to leadership positions, establishing order and discipline, maintaining the proficiency and readiness of forces, monitoring the enemy, strengthening deterrents to war, and disciplining forces in defensive manners based on Islamic teachings are fundamental foundations for the advancement of military and law enforcement forces. From the perspective of Nahjul-Balaghah, maintaining decisiveness and firmness, reducing tension, commitment to treaties, denying the enemy's power to aggress, and increasing defensive capabilities are among the factors and foundations of deterring war. Moreover, avoiding warmongering, giving the enemy a final warning before engaging in battle, granting immunity to enemy envoys for negotiation, and treating prisoners of war humanely, are examples of the defensive conduct in the Sirah of Imam Ali (AS).

Keywords:

Nahjul-Balaghah, Defensive Teachings, Subliminal Platforms, Defensive Force, Military Force.

* . Assistant Professor and Director of the Quran and Hadith Studies Research Group, University of Islamic Studies (Corresponding Author).

An Examination of the Methods, Objectives, and Consequences of the Hypocrites' (Qasitin) Struggle Against Imam Ali (AS) in Nahj al-Balaghah

Ali Esmaeili*/ Hossein Javan Arasteh**

Received date: 22/04/2023 Accepted date :27/08/2024

Abstract

Upon assuming the caliphate, Imam Ali (AS) faced opposition from various factions that had lost their perceived gains during his 25 years of seclusion. Among these groups were the Qasitin, who, for more than two years, openly opposed and waged war against the Imam, forcing him to confront falsehood, hypocrisy, and deceit. Their rebellions led to significant divisions and bloodshed among Muslims. This research was conducted analytically and examined the words of Amir al-Mu'minin (AS) in Nahjul-Balaghah about the Qasitin, their goal and method in their hostility towards the Imam (AS), and also the consequences of the formation of the Qasitin. The findings of this study show that the hypocrisy of the leaders of the Qasitin movement was certain. They, motivated by reaching the position of the caliphate as the highest political position and the treasury as the largest financial source of Muslims, sought to dominate all Muslim affairs so that they could destroy the religion of Islam. In this way, they used hard tools such as direct and proxy war and soft tools such as changing the concept of imamate to caliphate, psychological warfare, and arbitration. This movement led to the emergence of the Battle of Siffin and Nahrwan and subsequently created different ideological and intellectual schools of thought, each of which became a source of disagreement among Muslims.

Keywords:

Imam Ali (AS), Hypocrisy, Personality Analysis, Qasitin, Muawiyah.

*. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Marvdasht Branch, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran. ali.esmaili@iau.ac.ir

**. Professor, Law Department, Hawza and University Research Institute, Qom, Iran

(Corresponding author).

hoarasteh@gmail.com

Comparative Study of Educational Methods According to Imam Ali (AS) and Learning Theory Psychologists

Zeinab Rahimi/* Reza Kohsari **/ Nemat Sotoudeh Asl***

Received date: 10/06/2023 Accepted date :09/09/2024

Abstract

Education is the creation of conditions that lead to the growth and advancement of human potential and actual powers. A sound education fosters human development through rigorous and practical approaches. This research aims to achieve educational methods based on Imam Ali's (AS) teachings and developmental psychology. This comparative descriptive-analytical research was developed according to the subject area using the teachings of Nahjul-Balaghah and learning theory through the data collection method. To collect data, the narrations of Imam Ali (AS) and the theories of psychologists of learning theory were studied with the training approach. Then, the data were selected and analyzed through the stages of open coding and axial coding. Some of the most significant educational methods in the teachings of Imam Ali (AS) include: role-modeling, learning from history, rewards and punishments, game, prayer, teaching and reasoning, practice and habit formation, halal nutrition. Additionally, methods such as emulation, experience and learning from history, positive reinforcement, negative reinforcement, game, rational development, and broadening perspectives are considered primary techniques of education in learning theories. Results suggest that His multifaceted and comprehensive approach, combined with the achievements of empirical sciences, has a remarkable effective role in institutionalizing education.

Keywords:

Islam, Psychology, Education, Nahjul-Balaghah, Imam Ali (AS).

* . Doctoral student, Theology and Quranic and Hadith Sciences, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran. z_rahimi_91@yahoo.com

** . Assistant Professor, Theology, Philosophy and Kalam, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran (Corresponding Author). kohsari888@gmail.com

*** . Associate Professor, Center for Research on Social Factors Affecting Health, Semnan University of Medical Sciences, Iran. sotodeh1@yahoo.com

Analytical Study of Imam Ali (AS) View's Regarding Transcendental Nature of Quran Based on Nahjul-Balaghah

Marzieh Mohases^{*} / Seyyed Ahmad Hashemi Aliabadi^{**}

Received date: 04/09/2023 Accepted date :24/12/2023

Abstract

The idea of the historicity of the Quran has been defined in many ways in contemporary times. The Quran's influence on historical phenomena and temporal factors is a common element in all of the definitions. This idea has posed challenges to the debate about the transcendental nature of Quranic teachings. The present study, with emphasis on Nahjul-Balaghah, seeks to explain Imam Ali's (AS) view on the transcendental nature of the Quran. The main goal of this study is to examine and criticize, using a descriptive-analytical method, the foundations of the historicity of the Quran, which have been raised in the works of contemporary religious thinkers, based on the view of Imam Ali (AS). There are numerous statements in Nahjul-Balaghah that indicate that Quran is transcendental and not influenced by the culture of the era of its revelation. Hazrat Ali (AS) confirmed the non-historicity of the Quran with rational and narrational reasons and considered the Quran to be a comprehensive book that meets human needs on the path of guidance. Imam Ali (AS) agrees with the idea that the historicity of the Quran implies that its verses point to the realism of its laws and the importance of discovering the relationships between these laws. Furthermore, he endorses the notion that the Quran's messages should be considered when addressing new issues and contemporary topics.

Keywords:

Transhistoricity of Quran, Historicity of Quran, Nahjul-Balaghah, Imam Ali (AS), Culture of Time.

^{*} Associate Professor and Faculty Member, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University. m_mohases@sbu.ac.ir

^{**} Assistant Professor and Faculty Member, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University (Corresponding Author). s_hashemialiabadi@sbu.ac.ir

The Study of Quran and First Sermon of Nahj Al-Balaghah, Focusing on First Created Being in Material Word and Verses that Describe Origin of Creation

Hamideh Ashna^{*}/Mohsen Ehteshminia^{**}/Seyyed Fatemeh Hashemi^{***}

Received date: 05/11/2023 Accepted date :09/08/2024

Abstract

The present study aims to examine first created being in material world and the origin of creation in the Quran and the first sermon of Nahjul-Balaghah using an analytical - descriptive method. In this research, it is investigated that everything was initially unified and integral, and then gradually separated. The first element and the forces involved in the creation of the heavens and the earth are subtly mentioned in the Quran. Imam Ali (AS) also beautifully described this element and its driving forces in the first sermon of Nahjul Balaghah. This element, which is “water”, was created and developed by these forces to form the current world order. In addition to water, other elements such as gas or smoke (referred to as Ad-Dukhan in the Quran) and Zabad (foam) were also used in the creation process. Specifically, the heavens were created from Ad-Dukhan and the earth from Zabad. God also created celestial bodies and beings below the Throne from this water. This research, using library resources and examining the references in the Quran and the words of Imam Ali (AS) in his first sermon, has analyzed the quality of the creation of these elements.

Keywords:

Qur'an, Nahj al-Balaghah, Creation, Water, Ad-Dukhan.



^{*}. Doctoral student, Islamic Azad University, South Tehran University, Iran.

Ashnahamideh1363@gmail.com

^{**}. Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author). m.ehteshaminia@yahoo.com

^{***}. Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran . Dr.fat.hashemi@gmail.com

ABSTRACTS

CONTENTS

The Study of Quran and First Sermon of Nahj Al-Balaghah, Focusing on First Created Being in Material Word and Verses that Describe Oring of Creation

Hamideh Ashna

Analytical Study of Imam Ali (AS) View's Regarding Transcendental Nature of Quran Based on Nahjul-Balaghah

Marzieh Mohases, Seyyed Ahmad Hashemi Aliabadi

Comparative Study of Educational Methods According to Imam Ali (AS) and Learning Theory Psychologists

Zeinab Rahimi/ Reza Kohsari / Nemat Sotoudeh Asl

An Examination of the Methods, Objectives, and Consequences of the Hypocrites' (Qasitin) Struggle Against Imam Ali (AS) in Nahj al-Balaghah

Ali Esmaeili/ Hossein Javan Arasteh

Foundations for the spiritual growth of the defense forces from the perspective of Nahj al-Balaghah

Alireza Kamali

Strategies for an Ideal Lifestyle, both Individually and Socially, as Outlined in Nahj al-Balagh

Karim Ali Mohammadi, Maryam Nobari, Abdul Majid Ali Mohammadi

Political Bihaviorology of Imam Ali's (AS); Historical approach to Nahjul-Balaghah

Elnaz Parvanehzad

Religious Authority of Ahl al-Bayt (AS) according to Amir al-Mu'minin Ali (AS) in Nahjul-Balaghah

Ruhollah Kalbasi

Musicality of Nahj al-Balaghah Phrases; Choice and Arrangement of Words, and Its Contribution to Meaning-Making

Umm al-Baneen Khaleqian, Hamra Alavi

Components and Characteristics of A Healthy Human Being in Nahj al-Balaghah

Abdullah Gholami / Nahid Bagheri

Geometric Framework for Identifying Leadership Qualities Based on Teachings of Nahj Al-Balaghah

Seyyed Hossein Hashemi

In The Name of God



Quarterly Journal of
Nahjolbalagheh Research

Vol. 23, Summer 2024, No 81

ISBN: 1735-8051

Publication license holder:

Bonyad-e Nahjolbalagheh

Director-in-Charge:

Sayyed Jamal-e-din Dinparvar

Editor-in-chief:

Mohamad Javad Arasta

Editorial Board:

Mohamad Javad Arasta:	Associate Prof. University of Tehran
Ahmad Beheshti:	Prof. University of Tehran
Mansour Pahlavan:	Prof. University of Tehran
Jalil Tajlil:	Prof. University of Tehran
Sayyed Mohammad Mehdi Jafari:	Prof. University of Shiraz
Ahmad Khatami:	Prof. University of Shahid Beheshti
Mohammad Medhi Rokni:	Prof. University of Ferdosi Mashhad
Sayyed Mostafa Mohaghegh Damad:	Prof. University of Shahid Beheshti
Majid Maaref:	Prof. University of Tehran
Abdollah Movahhedi Muheb:	Associate prof. University of Kashan

Scientific Editor:

Hojatollah Shirmohammadi

Arabic Translator:

Ali Reza Mohmmad Rezaei

English Translator:

Mandana Kolahtouz Mohammadi

Executive Director:

Mohammad Husain Mahamed

Address:

Hojjatiyeh Street, Shohada Square, Qom, Iran

Tel: +982537736440

Site: www.nahjmagz.ir \ E-mail: nahjmgz@gmail.com